

سیدی نفیسی

چاکر

خرم دین

دلاور آذربایجان



نفسی
سعیدی

ایک خرم دین

دلاور آذربایجان

تهران ۱۳۴۸



حق چاپ برای کتابفروشی فروغی محفوظ است

این کتاب بسمایه کتابفروشی فروغی در دوهزار نسخه در اسفند ماه ۱۳۴۸ در چاپ مروی پیاپان رسيد

در زمستان ۱۳۱۲ و بهار ۱۳۱۳ پنج مقاله در سالهای اول و دوم مجله مهر (از شماره ۹ سال نخست ببعد) دربارهٔ باك و خرم دینان انتشار دادم. این سلسله مقالات از جمله نخستین گامهایی بود که در ایجاد حس پرستش پهلوانان دورهٔ اسلامی تاریخ ایران برمیداشتم و تا امروز دنباله آنرا رها نکرده‌ام و تا هستم رها نخواهم کرد. همین فخر مرا بس که بیست سالست بیشتر اوقات را درین راه می‌گذرانم و راه را بر جوانان برومند بزرگواری که درین روزها در همین زمینه کار می‌کنند من گشوده و من نموده‌ام. درین بیست سالی که از انتشار آن مقالات گذشته است باز هم مطالب تازه دربارهٔ این رادمرد دلیر آذربایجانی که جادارد همه ایرانیان از بزرگترین مردان دیار خویشانش بدانند بدست آورده بودم، و انکهی آن مقالات نایاب شده بود و کراراً زنان و مردان جوان و شورمند غیور این روزگار، که من هرگز خویشتن را از ایشان جدا نگرفته‌ام، خواستار آن مقالات شدند و دربارهٔ برخی از مندرجات آن توضیح خواستند. جای آن داشت که این بحث را نوکنم و بر آنچه پیش از این نوشته بودم بیفزایم و در کتابی جداگانه بدست این فرزندان برومند گرامی ایران بدهم.

شادم که این کار بدین گونه که می‌بینید پایان رسید و باز تار و پودهایی از دل خویشتن را، که همواره در راه ایران بزرگه جاودانی تبیده است، درین اوراق گذاشتم. اینست که این اوراق را هم با همان شور و تپش‌های همیشگی بفرزندان جوان ایران می‌سپارم و از ایزد داد آفرین دانش پرور جان بخش رستگاری و کامرانی و کام بخشی ایشان را آرزو مندم.

در پایان سخن از همکار دانشمند نامی پرفسر ولادیمیر مینورسکی که بمن اجازه داده است ترجمه یکی از مقالات وی را درین اوراق جای دهم و از آقای منوچهر امیری دوست جوان دانشمند باك نهادم که در ترجمهٔ این مقاله در میان گرفتاریهای بسیار که داشتم با کمال گشاده رویی مرا یاری کرد سپاس فراوان دارم.

طهران پایان شهریور ماه ۱۳۳۳

سعید نفیسی

فهرست مندرجات

صفحه	صفحه	
۶۸	۵	جنبشهای ایرانیان
۹۷	۸	بابك خرمی
۱۰۴	۱۵	جنبش بابك
۱۰۹	۱۷	آغازكار خرم دینان
۱۱۷	۱۹	پایان كار خرم دینان
۱۲۴	۲۱	خرم دینان
۱۳۵	۳۱	جاویدان پسرشهرک
۱۴۱	۳۲	سرزمین خرم دینان
۱۵۶	۳۴	بابك و سرزمین وی
۱۶۱	۴۱	کامروایی بابك
۱۶۳	۴۶	زد و خوردهای بابك
۱۶۵	۵۱	آغاز جنگهای بابك
۱۶۸	۵۴	جنگهای ۲۰۴-۲۱۱
۱۷۰	۵۵	جنگهای سال ۲۱۲
۱۷۶	۶۱	د د ۲۱۴
۱۷۹	۶۳	د د ۲۱۷ و ۲۱۸
۱۸۳	۶۵	د د ۲۱۹
	۶۷	د د ۲۲۰
۱۸۳		۱ - مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱-۹۵۷ م .)
۱۸۶		۲ - علی بن جعفر وزیر
۱۸۹		۳ - قسمت‌های کتاب المسالك والممالك ابن حوقل درباره ارمنستان و قفقاز
۱۹۵		۴ - شرح و تفسیر
۲۰۸		۵ - نتیجه
۲۱۴		تکمله
۲۱۷		مهمترین مراجع درباره بابك و خرم دینان
۲۲۷		فهرست نامهای کسان و خاندانها و نسبت‌ها و فرقه‌ها
۲۵۰		فهرست نامهای جاها
۲۶۱		فهرست نامهای کتابها و مقاله‌ها و مجله‌ها

جنبش های ایرانیان

یکی از بزرگترین جنبش هایی که ملت ایران در مدت دراز زندگی پست و بلند خود آشکار کرده جنبش ملیست که در قرن دوم و سوم هجری برای کوتاه کردن دست تازیان پدیدار کرده است . یگانه سبب دستبرد که اعراب بایران زدند و تنها چیزی که توانست این دیار بدان بزرگی و توانایی را اسیر و دست نشانده یک مشت مردم سراپا برهنه بیابان گرد اشترسوار کند و آنهم فردای آن روزی که خسرو دوم پرویز لرزه بر پشت امپراطوران بیزنتیه افکنده و تا قسطنطنیه رفته بود همان تباهی دربار ساسانی و فرسوده شدن خاندان شهریاری ایران و خشمی بود که مردم این سرزمین در نتیجه ناکامیها و بیدادگری های طبقات ممتاز و خاندانهای منسوب بطبقه حاکمه و محروم بودن اکثریت نزدیک با اتفاق مردم ایران از هر گونه حقوق بشری و آزادی های مادی و معنوی و لذا یذ و بهره جویی های روحانی و جسمانی داشتند و گرنه ملت ایران درین زبونی و بردگی گناهی نداشت . تا دم واپسین جان فشانی و پایداری کرد ، تا نزدیک صد سال مردم برخی از نواحی خراسان و ماوراءالنهر رام نشدند و در میدان جنگ مردانه کوشیدند ، مردم گیلان و طبرستان تا دوست سال نگذاشتند پای بیگانه خاک پدرانشان را بیآلاید .

اینجاست که همه بزرگی روح ایرانی آشکار میشود . مردم دیگری که در فلسطین و شام و مصر و شمال افریقا سرنوشت ایرانیان را یافتند بیک باره نابود شدند و امروز کمترین اثری زنده از زبان و نژاد و تمدن و فرهنگشان نیست . اما ایران هنوز مانده است و ایرانیان خود به از همه می دانند که باز هم خواهد ماند . اینهمه

از آنست که تفاوت بسیار بزرگی میان ملت ایران و ملل دیگر جهان هست: ایرانی بی حوصلگی و شتاب زدگی و سبکسری در برابر حوادث ندارد. بکارهایی کودکانه که حادثه را سخت‌تر و ناگوارتر و دشمن را خشمگین‌تر و روز سیاه بدبختی را تیره‌تر کند دست نمی‌زند. حرکت مذبوح نمی‌کند و ظاهر آسرتسلیم پیش می‌آورد اما در باطن دست از اندیشه خود و آرزوهای خود بر نمی‌دارد و با آنکه در ظاهر بردبار و ناتوان نماست در باطن مصرو پایداریست و توانایی شگرفی در صبر و حوصله خویش اندوخته است. اگر امروز نتوانست فردا و اگر فردا نشد پس فردا سرانجام کار خود را میکند و روزی بر دشمن بدخواه چیره میشود و کینه دیرین را اگر هم سالها بگذرد باز روزی می‌ستاند.

روشن بینی و تیزبینی و دوراندیشی کامل و ابرام و پشت کار شگرف همواره یکی از خصال ملت ما بوده است که با تعصب و دوستداری ریشه دار و پای برجا در باره نیاکان خود می‌آمیزد و دیار خویش را از این گردابهای خون و تند بادهای حوادث جهان تا امروز باقی نگاه داشته و بدست ما سپرده و اندیشه پدران بزرگوار خود را تا امروز از دست نداده است.

در تاریخ هیچ دیاری آن همه جنبش و کوشش و بردباری را که ایرانیان در مدت سه هزار سال تاریخ و سه هزار سال پیش از تاریخ برای رهایی خویشان از دستبردهای پیاپی ملل نژاد سامی و نژاد یافثی آشکار کرده اند نمی‌توان دید و بی هیچ تردید و دو دلی همه این تمدن درخشان نژاد آریایی ایرانی که هنوز با همه سستی‌های امروزین بر جهان مادی و معنوی می‌درخشد نتیجه همان مردانگی‌ها و نیک اندیشیها و روشن بینهاست. از نخستین روزی که تاریخ ملل آریایی آغاز میشود تا هم اکنون همواره نژاد ایرانی سپربلای همه حوادث دردناک و خون آلود تاریخ بوده است. گاهی در برابر تاخت و تازهای طوایف سکایی سینه سپر کرده، گاهی سد در برابر خزرها و تاتارها و هفتالها (هیاطله) کشیده، روزی دستگاه جهان گشایی

و کشورستانی یونانیان و مقدونیان و رومیان را بر چیده، روز دیگر نگذاشته است که تازیان بنیاد تمدن آریایی را دگرگون کنند، روزی تاخت و تاز ترکان و تر کمانان را مانع شده، روز دیگر با گشاده رویی و تیزهوشی خاص خود تر کنازی مغول را درهم نوردیده و هر بار این اروپای مغرور را که اینك با شتابی شگرف رو بزوال و انقراض میرود از خطر نیستی رهانیده و این خطر جانگاہ را با دست مردانه خود از میان برده است.

اگر با نظری دقیق و منصفانه بر تاریخ دوره‌ای که ایرانیان در برابر تازیان ایستاده‌اند بنگریم گویی همه مردم ایران، از مرز شام گرفته تا اقصای کاشغر، همدستان و يك کلمه بوده‌اند و همه با یکدیگر پیمان بسته بودند از هر راهی که بتوانند این گروه سوسمار خوار بی خط و دانش را نگذارند بر جان و دل ایشان فرمانروایی کند و زبان و اندیشه و نژاد و فرهنگ و تمدنشان را براندازد.

تا جاییکه توانستند در میدانهای جنگ جان سپاری کردند و پس از آنکه دیگر از شمیر برنده و سنان شکافنده و تیر دلدوز خویش کاری ساخته ندیدند از راه دیگر رخنه در بارگاه خلافت افکندند: گروهی گرد خاندان عباس بر آمدند و شهر بغداد را در گوشوار ایران بریثرب و بطحا برانگیختند و شکوه دربار ساسانیان را بار دیگر تازه کردند. گروهی دیگر در گوشه و کنار مردم را بقیام خواندند و معتزلی و خارجی و شعوبی و صوفی و اسمعیلی و قرمطی و زیدی و جعفری هر يك تازی بر گرد تازیان تنیدند و هر يك شکافی در آن سد آهنین که عمر پسر خطاب می پنداشت بر گرد دیار خویش و مردم خویش کشیده است افکندند.

در میان کسانی که علمداران این جنبش‌های ملی بوده‌اند چند تن را باید زنده نگاه دارنده ایران شمرد و جای آن دارد که ایرانیان ایشانرا پهلوانان داستان و تاریخ خود و جانشینان شایسته دستان و زال و رستم و بهمن و اسفندیار رویین تن بدانند و حماسهای بسیار وقف سران این مردم بزرگ مانند ماه آفرید و سنباد و

مقنع و ابو مسلم و استاذسیس و اسحق و عبدالله پسر رونده و حمزه پسر آذرك و علی پسر محمد برقی و مازیار و افشین و بابك و طاهر پسر حسین فوشنگی و مرد آویز دیلمی و عمرو پسر لیث رویگر سیستانی و اسمعیل پسر احمد سامانی و پسران بویه کنند .

در میان این گروه مردان بزرگ بابك خرم دین از حیث مردانگی های بسیار و دلاوریهای شگفت و سرسختی و پایداری و استواری مردانه خویش جایگاه بلندی دارد و تنها کسانی که میتوانند تا اندازه ای با وی برابری کنند مقنع و مازیارند .

بدبختانه جزییات زندگی این مرد بسیار بزرگ در پس پرده تعصب و خودخواهی و خویشتن بینی مورخان از ما پنهان مانده و این کتاب برای آنست که آنچه تا این روزگاران بما رسیده است درجایی گردآمده بماند تا در روزهای حاجت ایرانیان را بکار آید و اگر خدای نا کرده روزی ایران را باز چنین دشواریها پیش آمد سر مشقی و راهنمایی برای از نو پروردن چون بابك کسی در میان باشد .

بابك خرمی

مردان بزرگ چه حاجت دارند که ما از پدر و مادر و خاندانشان با خبر باشیم ؟ یگانه چیزی که ما از ایشان میخواهیم اینست که از کارشان مردم را بیآگاهانیم . بهمین جهت اگر از اصل و نسب بابك خرم دین آگاهی درستی بمان رسیده است چیزی از مقام بلند وی نمی کاهد .

طبری میگوید که بابك از تیره مزدك بود که بروزگار نوشین روان بیرون آمده بود . ابن الندیم در کتاب الفهرست گوید: واقد بن عمرو تمیمی که اخبار بابك را گرد آورده است گفته است که پدرش مردی از مردم مداین و روغن فروش بود ، بمرزهای آذربایجان رفت و در دیهی که بلال آباد نام داشت از روستای میمد جای گرفت و روغن در آوندی بر پشت میگرفت و در دیه های روستای میمد می گشت ، زنی اعور را دلباخته شد و این زن مادر بابك بود ، با این زن چندی بحرام گرد

می آمد ، هنگامی با این زن ازدیه بیرون رفته بود و ایشان تنها بودند و باده ای داشتند که می خوردند ، گروهی از زنان دیه بیرون آمدند و خواستند آب از سرچشمه ای بردارند و بآهنگ نبطی زمزمه می کردند و بسرچشمه نزدیک شدند و چون ایشان را با هم دیدند برایشان تاختند ، عبدالله (پدر بابك) گریخت و موی مادر بابك را کشیدند و بدیوش بردند و رسوا کردند . واقد گوید که این روغن فروش نزد پدر این زن رفت و پدر آن دختر را بزنی بوی داد و بابك ازو زاد . در یکی از سفرها که بکوه سبلان رفته بود کسی از پشت بروحمله برد و وی را زخم زد و او نیز بر او زخمی زد اما کشته شد و آن کس که وی را زخم زده بود نیز پس از چندی مرد و پس از مرگ وی مادر بابك کودکانش را شیر میداد و مزد می ستاند تا اینکه بابك ده ساله شد . گویند روزی مادر بابك بیرون رفت و در پی پسر می گشت و بابك در آن زمان گاوهای مردم را می چراند ، مادرش وی را زیر درختی یافت که خفته و برهنه بود و از زیر هر مویی از سینه و سرش خون بیرون ریخته بود و چون بابك بیدار شد و برخواست دیگر خونی ندید ، دانست که بزودی کارپسرش بالامی گیرد .

نیز واقد گوید که بابك در خدمت شبل بن منقی ازدی در دیهی بالای کوهی بود و چهار پایانش را نگاه میداشت و از غلامانش تنبور زدن آموخت ، پس از آنجا بتبریز از اعمال آذربایجان رفت و دو سال نزد محمد بن رواد ازدی بود . سپس نزدیک مادر بازگشت و نزد وی ماند و در این هنگام هجده ساله بود . هم واقد بن عمرو گوید در کوههای بزد و در کوهستان نزدیک آنجا دو مرد بودند از کافران راهزن و مالدار که بر سر پیشوایی گروهی از خرمیان که در کوههای بزد هستند با یکدیگر زد و خورد داشتند ، یکی از آن دورا جاویدان پسر شهرک نام بود و دیگری تنها بکنیه ابو عمران معروف بود . این دو تن تاستانها با یکدیگر می جنگیدند و چون زمستان فرامیرسید برف در میان ایشان حایل میشد و راهها بسته میشد و دست از جنگ برمیداشتند . جاویدان که استاد بابك بود با دو هزار گوسفند از شهر خود

بیرون آمد و آهنگ زنجان از شهرهای مرزقزوین داشت. بدان شهر رفت و گوسفندان را فروخت و چون میخواست بکوهستان بزد بازگردد در دیه میمد برف و تاریکی شب در گرفتش و بدیه بلال آباد رفت و بزرگ آن دیه از او خواست که بخانه فرود آید ولی چون درباره وی تخفیفی روا داشت جاویدان بخانه مادر بابك رفت و با آنکه در سختی و بی چیزی میزیست او را پذیرفت و مادر بابك برخاست که آتش افروزد، زیرا که بجز آن توانایی دیگر نداشت و بابك بخدمت غلامان و چارپایان او برخاست و آب آورد، جاویدان بابك را فرستاد که خوراکی و آشامیدنی و علوفه ای بخرد و چون وی باز آمد با او سخن گفتن گرفت و ویرا با اینهمه دشواری و سختی زندگی دانا یافت و دید با آنکه زبانش میگیرد زبان ایرانرا خوب میداند و مردی هوشیار و زیر کست. مادر بابك را گفت که: من مردی ام از کوه بزد و در آن دیار مال بسیار دارم و این پسر ترا خواهانم، او را بمن ده تا با خود ببرم و بر زمین و مالهای خود بگمارم و در هر ماه پنجاه درهم مزد ویرا نزد تو فرستم.

مادر بابك وی را گفت: تو مردی نیکو کار می نمایی و آثار وسعت از تو پیدا است و دلم بر سخن تو آرام گرفت. چون براه افتاد بابك را با او گسیل کرد. پس از آن ابوعمران از کوه خود بر جاویدان برخاست و جنگ کرد و شکست خورد. جاویدان ابوعمران را کشت و بکوه خود بازگشت اما زخم نیزه ای برداشته بود و سه روز در خانه خود ماند و از آن زخم بمرد. زن جاویدان دلباخته بابك شده بود و باهم گرد می آمدند و چون جاویدان مرد آن زن بابك را گفت که: تو مردی بزرگ و دلیری و این مرد اکنون بمرد، من بمرگ شوی خود بانگ بلند نکنم و سوی هیچ يك از پیروانش آهنگ نکنم، فردا را آماده باش و ایشان را فراهم آورم و گویم جاویدان دوش گفت که من امشب بمیرم و روح من از پیکرم بیرون آید و پیکر بابك رود و با روان بابك انباز شود و نیز گویم دیری نکشد که بابك شما را بجایی رساند که تا اکنون هیچکس بدانجا نرسیده و هیچ کس پس از او بدانجا نرسد

و بابك خداوند روی زمین شود و گردن کشان را بر اندازد و دين مزدك را دگر بار زنده کند و بدست بابك خوار شما گرامی و پست شما بلند گردد . بابك از شنیدن این سخنان بطمع افتاد و آنرا بشارتی دانست و آماده کار شد . چون بامداد بر آمد سپاه جاویدان گرد آمدند و گفتند : چه شد که ما را را نخواست تا وصیتی کند ؟ زن گفت : چیزی ازین کار باز نداشتش جز آنکه شما در روستاها و خانههای خود پراکنده بودید و اگر میخواست کس فرستد و شما را گرد آورد این خبر پراکنده می شد و ایمن نبود که در انتشار این خبر تازیان بر شما زیانی نرسانند ، بامن بدین چه اکنون می گویم پیمان بسته است باشد که پذیرید و بکار بندید . گفتند : باز گوی پیمانی که باتو کرده است چگونه است ، زیرا که تا زنده بود ما از فرمان وی سر نمی پیچیدیم و پس از مرگ نیز باوی خلاف نکنیم . زن گفت که : جاویدان مرا گفت : امشب می میرم و جان از پیکرم بیرون میرود و در تن این جوان در آید و رای من چنینست که ویرا بر پیروان خویش خداوند کنم و چون من بمردم این سخن ایشان را بگوی و باز گوی که هر کس درین باره بامن خلاف کند و اختیار مرا نگزیند دين ندارد . گفتند که : ما پیمان وی در باره این جوان پذیرفتیم . سپس آن زن گاوی خواست و فرمود آنرا بکشند و پوستش بکنند و آن پوست را گشاده کنند و از هم بدرند و آن پوست را بگسترند و تشتی پراز باده بر آن گذاشت و نانی را بشکست و در گردا گرد پوست گاو بنهاد و آن مردم را يك يك همی خواند و می گفت بر آن پوست پای بکوبند و پاره ای از نان بردارند و در می فرو برند و بخورند و بگویند : ای روان بابك بر تو گرویدم ، همچنانکه بروان جاویدان گرویده بودم و سپس دست بابك بگیرند و دست بروی زنند و ببوسند . آن مردم همه چنین کردند و چون خوراك آماده شد ایشانرا بخوردن و نوشیدن خواند سپس آن زن بر بستر خویش بنشست و بابك را بر آن بستر نشاند و پشت بر آن مردم داشت و چون سه سه باده خوردند دسته ای ریحان بر گرفت و بسوی بابك انداخت .

بابك آن دسته ریحانرا برگرفت و آیین زناشویی ایشان چنینست ، مردم برخاستند و دست بدست ایشان زدند و بدین زناشویی خرسند شدند .

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات (باب پنجم از قسم اول) همین سخنان را با اندك تغییری چنین آورده است : « و از معظمت وقایع که در عهد معتصم افتاد خروج بابك خرمى بود و او ز ندیق بود و خدای عزوجل را انکار کردی و بحلال و حرام ایمان نداشتی و امر و نهی را حق ندانستی و گویند که او پدر پدید نبود و مادر او زنی بود یکچشم از دیهی از دیههای آذربایجان و گفته اند مردی از نبطیان سواد عراق باوی بسفاح نزدیکی کرد و بابك از وی متولد شد و مادر او بگدایی او را میپروردی ، تا آنگاه که بحد بلوغ رسید و یکی از مردم دیه او را بمزد گرفت ، ستوران او را بچرا می برد و او هر روز ستوران را بچرا بردی و گویند روزی مادر برای او طعام آورده بود ، او را دید در زیر درختی خفته و موپهای اندام او پپای خاسته و از هر بن موپیی قطره خونی می چکید و در آن کوه طایفه ای بودند از خرم دینان و زناده و ایشانرا دو رئیس بود هر دو را بایکدیگر خصومت بود ، یکی را نام جاویدان و دیگری را عمران روزی آن جاویدان بدان دیه که بابك آنجا ساکن بود گذر کرد و بابك را بدید و علامات جرات و آثار شهامت در وی تفرس کرد ، او را از مادر بخواست و باخود ببرد . بابك بازن جاویدان عشق بازی آغاز کرد ، تا زن را صید خود کرد و آن زن او را براسرار شوهر خویش مطلع گردانید و خزاین و دفاین بدو نمود و بابك کار بخود گرفت و بعد از مدتی حربی افتاد ، در میان آنجماعت با جاویدان و جاویدان در آن حرب کشته شد و زن جاویدان بآن جماعت گفت که : جاویدان مر بابك را خلیفه خود کرده است و اهل این نواحی را بمتابعت و مطاوعت او وصیت کرده بود و روح جاویدان بوی تحویل کرده است و شما را وعده داد که بدست او فتح و ظفر یابید بر جملگی خصمان و آن جماعت بمتابعت او رضا دادند و بابك یاران خودرا جمع کرد و ایشان عدتی و عددی

نداشتند ، بابك جمله را سلاح داد و ايشان را گفت : صبر كنيد چندان كه ثلثي از شب بر آيد و برون آيد و نعره بزنيد و هر كس را كه بر كيش ما نيست ، از زن و مرد و كودك ، جمله را بشمشير بگذرانيد . پس جمله برينقرار باز گشتند و نيم شب خروج كردند و تمامت اهل آن ديه را از مسلمان بكشتند و كس ندانست كه ايشان را كه فرمود و خوفی و هراسی دردلهای خلق متمكن شد و بى توقف ايشان را بنواحى دورتر فرستاد و هر كرا يافتند بكشتند و ايشان مردمانى بودند دهقان و كشتن و حرب كردن عادت نداشتند و بدین دو حرب كه كردند عادت گرفتند و بدین دلير شدند و خلقی از دزدان و بددينان و ارباب فساد روى بوى نهادند ، تا او را بيست هزار سوار جمع شد ، بيرون پيادگان و طایفه مسلمانان را مثله كردندى و بآتش سوختندى و آن فساد ارتكاب كرد كه هر گز پيش از و و پس از و كسى نشان نداده است و چند كرت لشكر سلطان را منهزم كرد و فتنه او بيست سال برداشت .

مؤلف مجمع التواريخ و القصص در باره بابك ميگويد : « بابك خرم دين بجانب آذربايجان برخاست و كارش سخت عظيم و بزرگ شد و اصل ايشان از روزگار قباد بود ، از مزدك بن بامدادان موبد موبدان قباد ، چنانكه ياد كرده ايم چون نوشيروان ايشان را بكشت . پس مزدك را زنى بود نام او خرمة بنت فاده ، بروستای رى افتاد و مردم را دعوت كرد بدین مزدك و از آن پس « خرمة دين » خواندندشان و مزدكى بجای رها كردند و بعهد هارون الرشيد قوت گرفتند و درين وقت بابك برايشان مهتر شد و جمعى بسيار بكشتند و كارش روزگارى بماند . . . »

ابوحنيفه دينورى در اخبار الطوال مينويسد : « مردم در نسب و مذهب بابك اختلاف كرده اند و آنچه بر من درست آمد و ثابت شد اينست كه او از فرزندان مطهر بن فاطمه دختر ابو مسلم بوده است و طایفه فاطميه از خرمة بوى منسوبند . »
سمعانى در كتاب الانساب در كلمه « بابكى » ميگويد : « بالف درمیان دوابى يك نقطه در پايان آن كاف نسبت ببابكياست و ايشان گروهى از پيروان بابك بن

مردس بودند که مردی بود در زمان مأمون در شهرهای آذربایجان خروج کرد و کارشان در زمان معتصم بالا گرفت و سپاهیان مسلمانان را بارها شکست دادند تا اینکه خدای زبانشان را کوتاه کرد و افشین سپهسالار معتصم برو پیروز شد و او را بسامرا برد و معتصم فرمانداد زنده او را بدار کشیدند . . . و دانایان سامرا او را صب کردند و امروز از بابکیان گروهی در کوهستان بذین مانده اند و دست نشانده امیران آذربایجانند و ایشان همان خرمیانند و در هر سال شبی دارند که مردان و زنان شان گرد می آیند و چراغها را خاموش میکنند و هر مردی بر هر زنی دست یابد با او نزدیکی میکند و با اینهمه بددینی یکتا از شاهان پیش از اسلام خود را پیامبر می دانند که او را شروین می گویند و می پندارند که از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و پیامبران دیگر علیهم السلام تا این روزگار برتر بود و در محافل و خلوتها و مناجاتهای خود برو می گریند و سرود می خوانند و در کوهستان همدان جایست که آنرا شهر شروین می گویند و منسوب باوست .

جای دیگر در کلمه خرمی می گوید : « بضم خا و تشدید رای مفتوح و در پایان آن میم نسبت بطایفه ای از باطنیان که بایشان خرم دینیان می گویند یعنی دین ایشان آن چیز است که بخواهند و آرزو کنند و این لقب را بدان داده اند که محرمات را از خمر و لذات دیگر روزناشویی با محارم و آنچه را از آن بهره میبرند مباح می دانند و چون ذرین اباحت همانند مزدکیان از مجوسند که در روزگار قباد بیرون آمدند و همه زنان را و محرمات دیگر را مباح دانستند تا اینکه انوشیروان پسر قباد ایشان را کشت بدین شباهت ایشان را خرم دینه می گویند چنانکه مزدکیه گفته اند .

ابن الاثیر در « اللباب فی تهذیب الانساب » که تلخیصی از همین کتاب معانیست مردس نام پدر بابك را انداخته است و در هر حال این شرحی که سمعانی گفته می رساند که در زمان وی که از ۵۰۶ تا ۵۶۲ زیسته است یعنی تا اواسط قرن ششم

هجري هنوز خرم دينان در همان كوهستان بڊ در آذربايجان بوده اند ، پيدا است كه مطالب ديگر از گونه همان تهمت هايست كه همه نويسندگان تازي بدين مردم زده اند .

اينكه در كتاب هاي تازي و پارسي همه جا بابك را بنام بابك خرمي يا بابك خرم دين خوانده اند پيدا است بدين جهتست كه وي معروف ترين كسي بوده است كه در ترويج مذهب خرم دين يا خرميان و يا خرم دينان كوشيده است . در باره تاريخ اين دين آگاهي كافي بمانرسيده است و آنچه در عقايدشان در كتابها نوشته اند همه آلوده بغرض و تهمتست . چيزي كه ظاهراً مسلمست اينست كه دين خرمي يكي از فروع دين مزدكي بوده و خرميان را مزدكيان جديد و مزدكيان پس از اسلام بايد دانست و همان افتراها كه در باره مزدكيان در كتابها هست در باره اين گروه نيز آمده است .

جنبش بابك

ابن العبري در مختصر الدول مي نويسد شماره پيروان بابك بجز پيادگان بيست هزار بود و پيروانش هيچ زن و مرد و جوان و كودكي از مسلمانان نمي يافتند مگر آنكه پاره پاره كنند و بكشند و شماره كساني كه بدستشان كشته شدند بدويست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن رسيد . عوفي در جوامع الحكايات مي گويد : « در تاريخ مقدسي آورده است كه حساب كردند كشتگان او را هزار بار هزار (يك ميليون) مسلمان را كشته بود » .

ابو منصور بغدادی در كتاب الفرق بين الفرق مي نويسد : شماره پيروان بابك از مردم آذربايجان و ديلماني كه بدو پيوسته بودند بسيصده هزار تن ميرسيد .

نظام الملك طوسي در سياست نامه مي گويد : « از جلادان او يك جلاد گرفتار آمده بود ، ازو پرسيدند كه : تو چند كس كشته اي ؟ گفت : او را جلادان بسيار

بوده‌اند ، اما آنچه من کشته‌ام سی و شش هزار مسلمانست ، بیرون از جلادان دیگر و آنچه در حرب‌ها کشته‌اند .

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده وقاضی احمد غفاری در نگارستان نوشته‌اند که این جلاد گفت : ما ده تن بودیم و آنچه بدست من کشته شد بیست هزار کس بوده‌اند . مؤلف روضة الصفا نیز همین نکته را آورده و در پایان آن گوید : « و در بعضی روایات وارد شده والعهدۃ علی الراوی که عدد مقتولان بابك در معارك و غیر آن بهزار هزار (يك میلیون) رسید » .

مؤلفان نگارستان و مجمل فصیحی نام این جلاد را « نوزر » ضبط کرده‌اند : مؤلف زینة المجالس شماره جلادان را ده و شماره کشتگان بدست يك تن از ایشانرا بیست هزار نوشته است . فزونی استرابادی در کتاب بحیره شماره جلادان را بیست نوشته و گوید وی گفت :

« ما بیست جلاد بودیم اما بمن کمتر خدمت میفرمود ، آنچه بدست من کشته شده‌اند شاید از بیست هزار کس زیاده باشد ، از دیگران خبر ندارم » .

اعتماد السلطنه در منتظم ناصری گوید : شماره کسانی که در ظرف بیست سال بدست اتباع بابك کشته شدند بدویست و پنجاه هزار و پانصد تن رسید . ابن خلدون می نویسد : شماره کسانی که بابك در بیست سال کشته بود صد و پنجاه و پنج هزار بود و چون بابك شکست خورد شماره کسانی که ازو نجات یافتند تنها از زن و بچه هفت هزار و ششصد تن بود .

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف می گوید: آنچه بابك در مدت بیست و دو سال، از سپاهیان مأمون و معتصم و اسیران و سران و دیگران از سایر طبقات مردم کشت کمترین شماره‌ای که کرده‌اند پانصد هزارست و بیش ازین هم گفته‌اند و شماره آن ممکن نیست . طبری و ابن الاثیر شماره کسانی را که بابك در مدت قیام خود کشته است دویست و پنجاه و پنجهزار و پانصد تن نوشته‌اند . فصیحی خوafi در حوادث سال

۱۳۹ درباره ابومسلم خراسانی می نویسد :

چهار کس اند در زمان اسلام که بردست هر چهار هزار هزار مردم زیادت بقتل آمده اند : اول ابومسلم ، دوم حجاج بن يوسف ، سوم بابك الخرمی ، چهارم برقی (که مراد صاحب الزنج معروف باشد).

آغاز کار خرم دینان

آغاز ظهور دین خرمیان معلوم نیست و مورخان را درباره آنکه این کیش را بابك رواج داده یا پیش از آن هم بوده است ووی بدان گرویده اختلافست . اما چیزی که درین میان تقریباً مسلم میشود اینستکه پیش از بابك این کیش در میان بوده و بابك در ترویج آن کوشیده و آنرا بمنتهای شکوه و نیروی خود رسانیده است . نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا میشود در سال ۱۶۲ هجریست که بگفته نظام الملك در سیاست نامه « در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علما خوانند با خرم دینان دست یکی کردند و گفتند ابومسلم زنده است ، ما ملك بستانیم و پسر او ، ابوالعزرا ، مقدم خویش کردند و تازی آمدند و حلال و حرام را یکی کردند و زنان را مباح کردند و مهدی نامه نبشت باطراف بعمر و بن العلاء که والی طبرستان بود : دست یکی کنید و بحرب ایشان روید ، برفتند و آن جمع پراکنده شدند » و بار دوم در زمانی که هارون الرشید در خراسان بود (یعنی از سال ۱۹۲ تا سال ۱۹۳) « بار دیگر خرم دینان خروج کردند ، از ناحیت اصفهان . ترمذین و کاپله و فایک و روستاهای دیگر و مردم بسیار ، از ری و همدان و دسته و کره ، بیرون آمدند و باین قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود . هارون عبدالله بن مبارك را از خراسان با بیست هزار سوار بحرب ایشان فرستاد . ایشان بفرسیدند و هر گروه بجای خود باز شدند و عبدالله مبارك نامه نبشت که : ما را از بودلف نگزیرد . بجواب نامه نبشت : سخت صوابست . ایشان هر دو

دست یکی کردند و خرم دینان و باطنیان بسیار جمع شدند و دیگر باره دست بغارت و فساد بردند . بودلف عجلای و عبدالله مبارك ناگاه تاختن بردند ، خلقی بی حد و بی عدد از ایشان بکشتند و فرزندان ایشانرا ببغداد بردند و فروختند .

پس از آن چون نه سال ازین واقعه بگذشت در زمان مأمون بابك از آذربایجان برخاست . در مجمل فصیحی درباره این واقعه در حوادث سال ۱۶۲ چنین آمده است : « ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و ازین تاریخ تاسنه ثلثمائه بسیار مردم بقتل آوردند » . ازینجا پیداست که تاسال ۳۰۰ هم حوادثی روی داده است .

نظام الملك هم در سیاست نامه پس از ذکر واقعه ۱۶۲ میگوید : « بعد ازین چون نه سال بگذشت بابك خروج کرد از آذربایگان . این قوم قصد کردند که باو پیوندند و شنیدند که لشکر راه برایشان گرفته است . بترسیدند و بگریختند ، در سال دویست و دوازده از هجرت در عهد مأمون . چون خرم دینان خروج کردند از ناحیت اصفهان قومی از باطنیان بایشان پیوستند و مأمون محمد بن حمید الطایی را بحرب بابك فرستاد ، تا با خرم دینان حرب کردند و فرموده بود با زریق بن علی بن صدقه حرب کنند ، که او عاصی شده بود و در کوهستان عراق میگشت و غارت می کرد و کاروانها میزد و محمد بن حمید بتعجیل رفت و از خزینه مأمون چیزی نخواست و لشکر را از خزانه خویش مال داد و بحرب زریق شد و زریق را بگرفت و لشکر او را هلاک کرد . مأمون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد . پس بحرب بابك رفت ، میان او و میان بابك شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بابك بالا گرفت و خرم دینان باصفهان باز شدند و مأمون از کشتن محمد عظیم دلتنگ شد . در حال عبدالله طاهرا ، که والی خراسان بود ، نامزد کرد و بحرب بابك فرستاد و همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذربایجان بدوداد و عبدالله برخاست ، بآذربایجان شد . بابك با او مقاومت نتوانست

کردن ، در دژی گریخت ، سخت محکم و لشکر او و جمع خرم دینان پیرا کردند . چون سال دویست و هژده اندر آمد دیگر باره خرم دینان باصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مأمون بروم شده بود و همه بیکشب وعده نهاده بودند و بهمه ولایتها و شهرها کار راست کرده ، شب خروج کرده ، شهر غارت کردند و در پارس بسیار مسلمان کشتند و زن و فرزندان برده بودند و در اصفهان سرایشان مردی بود ، علی مزدك ، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر بکوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار ، مقاومت نتوانست ، بگریخت و بیغداد رفت . علی مزدك کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا یافت ، از اهل اسلام ، بکشت و فرزندان عجلیان را برده کرده و باز گشت به آذربایگان ، تا باباک پیوندد و از جوانب خرم دینان روی باباک نهادند . اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست آنرا « شهر ستانه » خوانند ، آنجا جمع شدند و باباک بدیشان پیوست .

ازین جا پیداست که خرم دینان پس از جنبشی که در سال ۱۶۲ کرده اند نه سال بعد یعنی در ۱۷۱ باز بیرون آمده اند . سپس چندین بار دیگر در ۲۰۰ و ۲۱۲ و ۲۱۸ نیز جنبش های دیگر کرده اند تا اینکه بجنبش مهم و دامنه دارشان تا ۲۲۳ دست زده اند و این جنبش اخیرشان بیست سال دوام داشته است .

پایان کار خرم دینان

پایان کار خرم دینان درست معلوم نیست ، چه قطعاً پس از کشته شدن باباک و بر چیده شدن دستگاه وی در آذربایجان نابود نشده اند و در زمانهای بعد نیز گاهی برخاسته اند ، چنانکه در زمان واثق بالله (۲۲۷-۲۳۲) بار دیگر بیرون آمده اند و نظام الملک درین زمینه در سیاست نامه میگوید : « و در ایام واثق دیگر باره خروج کردند ، خرم دینان ، در ناحیت اصفهان و فسادها کردند ، ناسنه ثلث مائه

خروج میکردند و در کوههای اصفهان ماوی میگرفتند و دیه‌ها می‌غارتیدند و پیر و جوان و زن و بچهٔ مردمان را میکشتند و سی‌و‌اند سال فتنهٔ ایشان در میان بود و هیچ لشکر با ایشان مقاومت نتوانست کرد، عاجز آمده بودند، بدان جایهای حصین و محکم که داشتند. بآخر گرفتار شدند و سرهاشان در اصفهان بیاویختند و بدین فتح بهمهٔ بلاد اسلام نامها نهشتند، اگر همه یاد کنیم دراز گردد و هر که خواهد تا بر همهٔ خروجهای باطنیان واقف گردد در تاریخ طبری و تاریخ اصفهان برخواند، تا معلوم گردد.

ازینجا پیداست که پس از کشته شدن بابک تا بیش از هفتاد سال دیگر یعنی تا حوالی سال ۳۰۰ این جنبش بزرگ ملی ایران دامنه داشته است و چنانکه گذشت باز هم تا اواسط قرن ششم خرم دینان در آذربایجان بوده‌اند. درین میان جنبش مهم دیگری که کرده‌اند در آغاز قرن ششم بوده است زیرا که محمد عوفی در جوامع الحکایات بقیام خرم دینان در زمان مسترشد بالله (۵۱۲-۵۲۹) بدین گونه اشاره میکند: «در عهد مسترشد جماعتی خرم دینان در بلاد آذربایجان نشسته بودند و فساد میکردند و نوایر شر و فتنه می‌افروختند. مسترشد از جهت جهاد و قطع فساد ایشان بنفس خود حرکت فرمود و با لشکر جرار بطرف آذربایجان رفت و طایفه‌ای از ملاحده ناگاه بروی پیدا شدند و او را بگرفتند و کارد زدند و هلاک کردند، روز پنجشنبه هفدهم ماه ذی‌قعدة سنه تسع و عشرين و خمس مائه رایت حیات اوسرنگون گشت و دامن دیده اعیان و ارکان دولت او پر خون گشت و او هفده سال و شش ماه و بیست روز خلیفه بود و ولایت او روز دوشنبه بود، هفدهم ماه شوال سنه ست و ثلاثین و اربع مائه».

در نقل این واقعه یگانه خطایی که محمد عوفی کرده اینست که جلوس وی در روز دوشنبه ۱۷ شوال ۴۳۶ نبوده بلکه در ۱۶ ربیع‌الثانی ۵۱۲ بخلافت نشسته است و آنکه پیداست که اگر در ۴۳۶ جلوس کرده و در ۵۲۹ کشته شده باشد

ميبايست ۷۳ در خلافت بوده باشد و حال آنکه خود مينويسد ۱۷ سال و شش ماه و بيست روز خليفه بود و بدین حساب حتماً در ۵۱۲ جلوس کرده است چنانکه در همه منابع معتبر جلوس وی را در ۱۶ ربیع الثانی ۵۱۲ و مرگش را در ۱۷ ذی القعدة ۵۲۹ ضبط کرده اند و بدینگونه بحساب درست ۱۷ سال و هفت ماه و یکروز خليفه بوده است .

خرم دینان

در باب کلمه خرم دین و خرم دینی و خرم دینان پاره ای از مورخان اشتباه کرده و آنرا تنها نام پیروان بابک دانسته اند اما از قراین پیدا است که خرم دینی نام عامیست برای پیروان دین تازه ای که در قرن دوم در ایران آشکار شده و شاید بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان را در دوره های اسلامی بدین نام خوانده باشند که از روزگار ساسانیان در نواحی دور افتاده ایران و در کوهستانهای مرکز و مغرب و شمال غربی ایران پنهانی میزیسته اند و درین زمان دین خود را آشکار کرده و شاید اصلاحاتی در روش مزدک کرده باشند و بهمین جهت نام تازه ای برگزیده باشند و نام این آیین تازه را خرم دین گذاشته باشند و چنان مینماید که این ترکیب « خرم دین » تقلیدی از ترکیب « به دین » بوده است که در باره دین زردشت میگفته اند ، اما اینکه برخی گفته اند اصطلاح خرم دین از آنجاست که همه لذا یذ را مباح و روا می دانسته اند پیدا است که این هم از آن تهمت ها و افترا حایبست که مخالفان بدیشان زده اند .

در برخی از اسناد خرم دینان را از باطنیان و باطنیه دانسته اند چنانکه اسمعیلیه را نیز از باطنیان شمرده اند . لفظ باطنی چنانکه از معنی آن پیدا است ظاهراً اصطلاح عامی بوده است برای همه فرقی که تعلیمات خود را پنهانی و در زیر پرده میداده اند و از ترس بدخواهان آشکارا تبلیغ نمی کرده اند و این نیز اصطلاحیست که

مخالفان اینگونه فرق درباره ایشان بکار برده اند . برخی دیگر از مورخان خرم دینانرا جزو « اباحیه » شمرده اند و این نیز کلمه افترا آمیز است که مخالفان بکار برده اند و چون معتقد بوده اند که ایشان همه چیز را مباح میدانسته اند ایشانرا « اباحیه » یا باصطلاح فارسی « اباحتیان بشمار آورده اند .

خرم دینان بدو گروه متقسم میشده اند : نخست جاویدانیان یا جاویدانیه که پیروان جاویدان پسر شهرک سلف بابک بوده اند و دوم بابکیان یا بابکیه که پیروان بابک باشند . از جزییات عقاید خرم دینان مطلقاً آگاهی درستی بما نرسیده و اگر کتابهای دینی نوشته اند نابود شده است . آنچه از ایشان می دانیم اشارات کوتاهیست که آلوده بتهمت و غرض در گفتار مورخان و کتابهای ملل و نحل و کلام میتوان یافت و درین گفتهها نیز اختلافست زیرا که برخی ایشان را از مزدکیان دانسته اند و برخی از اسمعیلیه و باطنیان شمرده اند و پاره ای از فروع مسلمیه یا ابومسلمیه پیروان ابو مسلم خراسانی شمرده اند و حتی بعضی از صوفیان اباحیه دانسته اند و گفته اند بتناسخ قایل بوده اند و محرمات اسلام و حتی نکاح با محارم را مباح میدانسته اند و پاره ای دیگر از غلات یا غالیه دانسته اند . اما چیزی که در این میان تا اندازه ای بوی حقیقت می دهد اینست که بتناسخ و بازگشت ارواح قایل بوده اند و مانند مزدکیان برخی چیزها را مشترك و مباح میشمرده اند و در ضمن برای رواج دین و روش خود از هیچگونه کشتار و خونریزی دریغ نکرده و بر بدخواهان و دشمنان خود رحم نداشته و مخصوصاً تعصب بسیار تندی بر تازیان و عقایدشان داشته اند و از اینجهت با محمره و سرخ علما و گران و طبرستان و مبیضه یا سفید جامکان و یا مقنعیان ماوراء النهر هم عقیده و همدستان بوده اند و شاید در میانشان و مخصوصاً در میان بابک پیشرو خرم دینان آذربایجان و مازیار پسر قارون پیشرو سرخ علما و طبرستان یکرنگی و اتحاد بوده است .

نظام الملک که از دشمنان سرسخت و بدخواه همه شعوبه و مخصوصاً اسمعیلیه

بوده است در سياست نامه درباره عقايد خرم دينان می نويسد : « اما قاعده مذهب ايشان آنست که رنج از تن خویش برداشته اند و ترك شريعت بگفته ، چون نماز و روزه و حج و زکوة و حلال داشتن خمر و مال و زن مردمان و هر چه فريضه است از آن دور بوده اند . هر گه که مجمعی سازند تا جماعتی بهم شوند ابتدای سخن ايشان آن باشد که بر کشتن ابو مسلم صاحب دولت دريغ خورند و بر کشنده او لعنت کنند و صلوات دهند بر مهدی فيروز و بر هارون پسر فاطمه دختر ابو مسلم ، که او را کودک دانا خوانند و بتازی « الفتنی العالم » و ازین جا معلوم گشت که اصل مذهب مزدک و خرم دينی و باطنيان همه يکيست و پيوسته آن خواهند تا اسلام را چون بر گیرند . اول خويشتن را براست گویی و پارسايی و محبت آل رسول فرا نمایند تا مردم را صيد کنند ، چون قوت گرفتند در آن کوشند که امت محمد را تباه کنند و دين او را بزبان آورند و کافران را بر مسلمانان رحمت بيشتري از آنست که آن طایفه را و اين مقدار از احوال و اقوال ايشان ياد کرده شده ، تنبيه را ، که ايشان طبلي ميزند زير گلیم و کسانى که دعوت ايشان را اجابت کرده اند تربيت ايشان می کنند و خداوند عالم را ، که همه جهان از آن اوست ، بر جمع کردن مال حريص کرده اند و از مستحقان باز می گیرند و می نمایند که اين توفيرست . از دامن بریدن و در وصل آستين کردن پيراهن درست نشود . از مذهب ايشان اين قدر ياد کرده شد تا معلوم گردد که آن جماعت چه سگان حرامزاده بوده اند و بر چه نسق میباشند . حق سبحانه و تعالى شروافت و شومی ايشان را از جمله بقاع مسلمانان دور گراناد و جمله را از صحبت ناشايسته ايشان در حفظ و پناه خود نگاه دارد ! » .

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب « نقد العلم والعلماء او تلبیس ابلیس » درباره اين مردم می گوید : « خرميان و خرم کلمه بيگانه است درباره چیزی گوارا و پسندیده که آدمی بدان می گرايد و مقصود ازین نام چيره شدن آدمی بر همه لذتها و جستن هر گونه شهوتیست که باشد و درهم نوردیدن بساط تکليف و از میان بردن

فرمانهای شرع در میان مردم و این نام لقبی برای مزدکیان بود و ایشان اهل اباحت از مجوس بودند که در روزگار قباد پدید آمدند و زنان محرمات را مباح دانستند و هر ناشدنی را حلال کردند و بواسطه همانندی کارشان با آرزوهای این مذهب ایشان را بدین نام خوانند هر چند هم که در مقدمات با ایشان مخالف بوده باشند.

امام ابوالحسن اشعری پیشوای معروف اشعریان در کتاب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» می گوید: «برخی گفته اند که معجزات بر امامان آشکار میشود و فرشتگان بریشان فرود می آیند و این گفته گروهی از رافضیانست و برخی ازیشان درین سخن بجایی رسیدند که پنداشتند نسخ کردن شرایع رواست و گروهی ازیشان که خرم دینان باشند بجایی رفتند که می گفتند پس از رسول خدای صلی الله علیه و سلم پیامبران می آیند و دنباله آن بریده نمیشود».

ابوالمظفر اسفراینی در کتاب «التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجية عن الفرق الهالکین» يك جا میگوید: «خرمیان دو گروهند: گروهی از ایشان پیش از دولت اسلام بودند و ایشان مزدکیانند همه محرمات را حلال میدانستند و میگفتند: مردم همه در دارایی وزن شریکند و انوشیروان در پادشاهی خود ایشانرا کشت. گروه دوم خرمیانند که در دولت اسلام آشکار شدند مانند بابکیان و مازیاریان و ایشانرا محمره نامیدند. اما بابکیان پیروان بابک خرمی بودند که در ناحیه آذربایجان پدید آمد و پیروانش بسیار شدند و همه محرمات را حلال میداشت و بسیاری از سپاهیان بنی العباس را در مدت بیست سال شکست داد تا اینکه با برادرش اسحق گرفتار شد و در زمان معتصم در سرمن رآی بدار کشیده شد. اما مازیاریان پیروان مازیار بودند و وی بدین محمره دعوت میکرد و او را پیروانی در کوهستان طبرستان پیدا شد و پل محمره در گرگان منسوب بدیشانست و از آثار آنها است و او نیز در ایام معتصم گرفتار شد و نیز در سرمن رآی در روبروی بابک خرمی بدار آویخته شد و بابکیانرا درین کوهستانها شبیست که در آن گرد می آیند

وهر گونه تباهی از باده خواری و سرود سرایی و چیز آن می کنند و مردان و زنان در آن گرد می آیند سپس چراغها و آتشها را میکشند و هريك از ایشان با زنی که پیش آمده است نزد او بنشینند نزدیکی میکند و این خرمیان مدعی اند که ایشانرا در جاهلیت شاهی بوده است که شروین نام داشته و او را بر پیامبران برتری میدهند و گاهی بر مرده ای از خود می گریند و بنام اوسو کواری و زاری بسیار می کنند .

جای دیگر میگوید : «تاریخ نویسان آورده اند که دعوت باطنیان در روزگار مأمون آشکار شد و در روزگار معتصم بالا گرفت و از حشم معتصم مردی که او را افشین میگفتند بدعوتشان گروید و بهمین سبب باباك خرمی مدارا میکرد تا اینکه گروهی از سپاهیان مسلمانان شکست خوردند و سرانجام ابودلف العجلی و سر - کردگان دستگاه عبدالله بن طاهر گرد آمدند و باباك خرمی را شکست دادند و او را گرفتند و در سرمن رای در ۲۲۳ بدار کشیدند .

امام فخر رازی در کتاب « اعتقادات فرق المسلمين والمشرکین » میگوید : « بابکیان پیروان بابك بودند و وی مردی از آذربایجان بود در روزگار دراز شوکت وی بالا گرفت والحاد را آشکار کرد و گروه بسیاری برو گرد آمدند و این در روزگار معتصم بود و پس از زد و خوردهای سخت وی را گرفتار کردند و زیانش از میان رفت . »

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی در کتاب « تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام » نخست درباره فرق ابومسلمیه می گوید : « فرقت دوم از ایشانرا « رزامیه » خوانند و ایشان گویند محمد بن علی وصیت کرد پسر خود ابراهیم و چون ابومسلم خروج کرد با ابومسلم بود و ابومسلم خلق را بدومی خواند و در سر دعوی آن کنند که ابومسلم صاحب دلائل و معجزات بود و این قوم را خرمیه نیز خوانند و ایشان پراکنده باشند در بلاد اسلاف خویش و نام رئیس ایشان « رزام » بود ازینجهت ایشانرا رزامیه خوانند و المقنع ازین قوم بود ، دعوی کرد که روح ابومسلم نقل

بوی کرده است و او الهست و دعوی او بکش ، شهر ماوراءالنهر بوده است .
 جای دیگر میگوید : « بدان که این قوم را در هر موضعی بلقیی خوانند :
 در بلاد اصفهان و نواحی آن خرمیه و در قزوین وری مزدکی و سنبادی و در ماهین
 محمره و در آذربایجان قولیه و در ماوراءالنهر مغان » . مراد از « ماهین » دو ناحیه
 از مغرب ایران قدیم در زمان خلفاست که یکی را « ماه کوفه » می گفتند و
 حاکم نشین های دو گانه آن کرمانشاه و دینور بود و دیگری راماه « بصره » می گفتند و
 حاکم نشین های آن نهاوند و بروجرد بود . کلمه « ماه » که اینجا بصورت تشبیه
 « ماهین » آمده قطعاً ضبط تازه ای از کلمه « ماد » نام یکی از دوطایفه بزرگ ایرانیان
 در آغاز تاریخ سرزمین ماست .

پس از آن میگوید : « اسماعیلیان و ایشان را باطنیه خوانند و قرامطه و
 خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره ، اما باطنیه از بهر آن خوانند که گویند که هر
 چیزی ، از قرآن و احادیث رسول را ، باطنی و ظاهری هست . ظاهر بمنزلت پوست
 و باطن بمنزلت مغز ، چون پوست بادام و مغزش و این آیت را دلیل سازند : « له باب
 باطنه فیہ الرحمۃ و ظاہره من قبلہ العذاب » و گویند خدای تعالی نه موجودست و
 نه معدوم ، نه زنده است و نه مرده ، نه قادر و نه عاجز . نه عالم و نه جاهل ، نه
 متکلم و نه اخرس ، نه بینا و نه کور ، نه شنوا و نه کر و در جمله صفات او این معنی
 گویند ، برین طریق که یاد کردیم و گویند معرفت خدای تعالی بقول معلمی صادق
 حاصل شود و گویند عیسی پسر یوسف نجار بود و آنچه در قرآن میگوید که عیسی
 را پدر نبود یعنی پدر تعلیمی نداشت ، که علم از او فرا گرفته باشد و او علم از نقیبان
 آموخته بود که در زمان وی بودند ، نه از معلم صادق و آنچه گفتند عیسی مرده
 زنده میکرد یعنی دل های مردم را بعلم زنده میکرد و خلق را براه راست می خواند
 و با مثال این ابطال جمله شرایع کنند و گویند هیچ از تکالیف ظاهر بر خلق واجب
 نیست و نماز عبارت بود از طاعت آنکه او را مولانا خوانند و زکوة عبارت بود از

آنکه هر چه از مونت تو و عيال تو زيادت باشد بدو رسانی ، از بهر دعوت خانه و گویند عبارت از بانك نماز و قامت آن باشد که خلق را بطاعت مقتدای ایشان خوانی و روزه عبارت بود از آنچه او کند خاموش باشی و عیب از مولانا برایشان نطلبی و هر چه او کند از جمله فواحش و زندقه حق شناسی و در هیچ حال منکر او نباشی و چنان مطیع باشی که اگر فرماید خود را هلاک کن در حال خود را هلاک کنی بی توقف و گویند حج عبارت از قصد نزد امام ایشان ، هر که را قدرت بود لازم باشد که بخدمت وی رود و او را ببیند و همه محرمات را حلال دارند و گویند محرمات عبارت بود از قومی که ایشان را دشمن میباشد داشتن و از ایشان بیزار شدن و برایشان لعنت کردن و گویند فرایض عبارت بود از قومی که موالات ایشان واجب بود و گویند آنچه خدای گفت : « اذ قال الشیطان للانسان اکفر » بشیطان عمر میخواهد و بانسان ابوبکر و گویند هر کجا در قرآن ذکر فرعون و هامان بود فرعون عمر بود و هامان ابوبکر و جمله قرآن و احادیث رسول بدین نوع تفسیر میکنند و خرم دینیه از ایشان گویند و این قوم بکوهستان « بد » باشند ، از بلاد آذربایجان ، یکی را از ملوک ایشان برسالت بخلق فرستاد ، پیش از اسلام و نام او شروین بود و او بهتر و فاضلتر از محمد و جمله انبیا و رسل بود و گویند وضوء عبارتست از اساس دین که ایشان نهادند و نماز عبارت بود از ناطقی فصیح و بانك و قامت عبارت بود از داعی ، که خلق را بدیشان خواند و گویند آنچه خدای میگوید : « ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر » بدین صلوة ناطق میخواهد ، که خلق را نهی می کند ، از بهر آنکه صلوة ظاهر فعل بود و نهی از فعل تصور نبندد و از فاعل جایز بود . پس از آن جای دیگر میگوید : « بابکیه اصحاب بابك و این ملعون از آذربایجان بود . قومی بسیار برو جمع شد و فساد عظیم در دین پیدا کردند و خلقی بیشمار بروی جمع آمدند و خروج کردند ، در زمان معتصم و بعد از چند مصاف او را بگرفتند و هلاک کردند . »

قطعاً بابکیان یا خرم دینان منحصر بیروان بابک در آذربایجان نبوده‌اند، بلکه در نواحی دیگر ایران مخصوصاً در مرکز و در اطراف اصفهان و سرزمین جبال یعنی همه قلمروی که در میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان و خوزستان واقعست و شامل ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان و قزوینست خرم دینان بوده‌اند و یکی از مراکز مهمشان همدان بوده است و بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی میکرده‌اند و هرگاه فرصت می‌یافته‌اند خروج میکرده‌اند و مخالفان خود را چه بی‌خبر و چه درمیدان جنگ می‌کشته‌اند و چون ازین حیث و بیشتر از آن جهت که قلمروشان همان قلمرو باطنیان و اسمعیلیان در قرن پنجم و ششم بوده است ایشان را از باطنیان و اسمعیلیان دانسته‌اند.

از قراین میتوان حدس زد که مذهب خرم دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده است: نخست يك عنصر آریایی ایرانی پیش از اسلام که شاید برخی از عقاید مزدکیان جزو آن بوده و دوم يك عنصر ارتجاعی و ملی ایرانی پس از اسلام که مانند همه جنبشهای دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایران و وطن پرست برای کوتاه کردن دست توانایی و بیدادگری خلیفه تازی پیش آورده‌اند و این جنبش جاویدان و بابک هم مانند نهضت‌های ابومسلم و بهافرید و مقنع و سنباد و استاذیس و حمزه پسر آذرک و عبدالله پسر رونده و اسحق معروف بترك و مازیار و صاحب‌الزنج و قرمطیان و گرامیان و شعب دیگر خوارج ایران و شعوبیه ایران از آن جمله سرخ‌علمان و سفیدجامگان و اصحاب اسب نوبتی بوده است و سپس اسمعیلیه نیز دنبال کارشان را گرفته‌اند و بهمین جهتست که مورخان و دیگر کسانی که درباره خرم دینان سخن رانده‌اند درست نتوانسته‌اند حقیقت را دریابند و این همه گروههای مختلف و آیین‌های گوناگون را باهم در آمیخته‌اند.

ابومنصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق درباره مزدکیان می‌نویسد:

گروه نخستين از اصحاب اباحه مزدكيان بودند و گروه دوم خرم دينان كه در دولت اسلام آشكار شدند و ايشان دوطايفه اند : بابكيان و مازياريان و هر دو بمحمره معروفند و بابكيان پيروان بابك خرمي اند كه در كوهستان بدين در سرزمين آذربايجان بيرون آمد و پيروان بسيار بهم زد و محرمات را مباح ميدانست و مسلمانان بسيار را كشتند و خلفاي بنی العباس سپاه بسيار بر ايشان فرستادند با افشين حاجب و محمد بن يوسف ثغري و ابودلف عجلي و ديگران و اين سپاه مدت بيست سال با ايشان روبرو بود تا اينكه بابك و برادرش اسحق بن ابراهيم را گرفتند و در سرمن رآ در روزگار معتصم بدار كشيدند .

همين مؤلف درجاي ديگر در باره باطنيان مي گويد ، دعوت باطنيان نخست در زمان مأمون آشكار شد و سپس در زمان معتصم انتشار يافت و گويند افشين كه صاحب سپاه معتصم بود دلش گروگان بابك خرمي بود دعوت وي را پذيرفته بود و اين خرمي در سرزمين بدين بيرون آمد و مردم آن كوهستان خرمي بر طريقه مزدكي بودند و خرميان و باطنيان همداستان بودند و خليفه افشين را كه دوستدار مسلمانان شناخته شده بود بجنگ وي فرستاد و او در باطن با بابك دست يكي داشت و در كشتار و هتك زنان او را يار بود . پس افشين را ياري فرستاد و محمد بن يوسف ثغري و ابودلف قاسم بن عيسي عجلي بوي پيوستند و سپس سپاه عبدالله بن طاهر نيز ايشانرا ياري كردند و شوكت بابكيان و قرمطيان بر سپاه مسلمانان افزون شد تا اينكه شهي كه معروف بود ببرزند از ترس بابكيان براي خود ساختند و چند سال جنگ در ميان بود ، تا آنكه خدای مسلمانانرا ياري كرد و بابك اسير شد و در سرمن رآي بسال ۲۲۳ او را بدار كشيدند و برادرش اسحق نيز گرفتار شد و او را در بغداد با مازيار خداوند سرخ علما (محمره) طبرستان و گرگان بدار زدند .

گذشته از خطاهای فاحشی كه در كتابت و چاپ اول اين كتاب روي داده و

بسیاری از کلمات در اصل متن تازی تحریف شده است این مؤلف درین سخنان دو اشتباه بزرگ کرده است نخست آنکه نام برادر بابک را اسحق بن ابراهیم نوشته و در همه مراجع دیگر نام برادر بابک را عبدالله دانسته اند ، چنانکه پس ازین خواهد آمد ، هر چند که ابن الندیم در کتاب الفهرست نام پدر بابک را عبدالله آورده است .

اسحق بن ابراهیم که درین وقایع نامش برده شده اسحق بن ابراهیم ابن مصعب پسر عم طاهر ذوالیمینین (طاهر بن حسین بن مصعب) سردار معروف ایرانی و خود از مردان نامی خاندان طاهری و امیر بغداد بوده است و عبدالله برادر بابک را از سامرا نزد وی فرستاده اند و او در بغداد بدارش آویخته است .

خطای دیگر این مؤلف اینست که برادر بابک را در بغداد با مازیار بدار نزدند ، چه عبدالله برادر بابک را در سال ۲۲۳ در بغداد بدار آویختند و مازیار را در سال ۲۲۵ دو سال پس از آن در بیرون شهر سامرا برتلی که باسم « کنیسه بابک » معروف شده و پس ازین ذکرش خواهد آمد در جوار دو چوبه دار دیگری که بریکی از آنها پیکر بابک و بر دیگری پیکر باطس رومی بطریق عموریه را آویخته بودند بدار زده اند .

نظام الملک در سیاست نامه جای دیگر بجز آنچه پیش ازین آوردیم میگوید : « بهر وقتی خرم دینان خروج کرده و باطنیان با ایشان یکی بوده اند و ایشان را قوت داده ، که اصل هر دو مذهب یکیست » .

یا قوف حموی در معجم البلدان در کلمه « بذ » میگوید : در آنجا محمره معروف بخرمیه آشکار شدند و بابک از آنجا بیرون آمد و منتظر مهدی بودند .

ابن الاثیر در وقایع سال ۲۰۱ میگوید : درین سال بابک خرمی بر مذهب جاویدانیه بیرون آمد و ایشان پیروان جاویدان بن سهل خداوند بذ بودند و وی دعوی کرد که روان جاویدان درو رفته و ایشان از فروغ مجوسند و مردان شان مادر

وخواهر و دختر را نکاح کنند و بهمين جهت ايشانرا خرمی خوانند و بمذهب تناسخ معتقد بودند و می گفتند روان از جانور بجانوری ميرود .

اعتمادالسلطنه در کتاب منتظم ناصری درهمين مورد ميگويد : « ابتدای امر بابك خرمی و ظهور اودرميان طایفه جاودانيه که معتقد بتناسخ بود ميگفت ارواح نقل بابدان مينمايند» .

محمد بن عبدالکريم شهرستانی در کتاب الملل و النحل در باره هاشميه ميگويد : اتباع ابی هاشم محمد بن حنفیه و از پیروان امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و خرميه و مزدکيه در عراق ازيشانند . نیز جای دیگر در باره غلات می گوید : غالیه هر کدام را لقبیست : در اصفهان خرميه و کودکيه و در ری مزدکيه و سنباديه و در آذربایجان ذقوله و در جای دیگر محمره و در ماوراءالنهر مبيضة خوانند .

چنانکه پيش ازین گذشت از گفته سمعانی در کتاب الانساب برمیآید که خرمدينان تا نیمه قرن ششم که زمان زندگی سمعانی بوده است در همان سرزمین بابك ، که پس ازین دربارہ آن بحث خواهم کرد ، بوده اند زیرا که سمعانی در شهر مرو در روز دوشنبه ۲۱ شعبان ۵۰۶ بجهان آمده و در همان شهر در شب اول ربيع الاول ۵۶۲ ازجهان رفته است .

جاويدان پسر شهرک

جاويدان استاد و پيشوای بابك که نام پدرش را باختلاف سهل و شهرک و شهرک نوشته اند پيشوای خرمدينان پيش از بابك بوده است و ضبط درست نام پدرش گویا شهرک بوده باشد و شهرک و سهل هر دو تحریفی از کلمه شهرک فارسیست که گویا کاتبان و ناسخان کتابها بخطا رفته اند .

ابن واضح يعقوبی در کتاب البلدان می نویسد : مردم شهرهای آذربایجان

مخلوطی هستند از عجم آذری و جاویدانیه که مردم شهر بند باشند که بابک در آنجا بود .
طبری در وقایع سال ۲۰۱ می نویسد : درین سال بابک خرمی بر کیش جاویدانیه
بیرون آمد و ایشلن پیروان جاویدان بن سهل خداوند بند بودند و دعوی کرد که
روان جاویدان درو دمیده شده است و فتنه آغاز کرد .

سرزمین خرم دینان

سرزمین خرم دینان و پیروان این آیین ایرانی تقریباً سراسر ایران بوده است :
از یک سو بطبرستان میرسیده ، چنانکه در باره مازیار نوشته اند که چون بر معتم
بیرون آمد همه مسلمانان را از کار بازداشت و بجایشان زردشتیان و خرم دینان را
گماشت و بر مسلمانان امر کرد و ایشان را گفت مسجدها را ویران کنند و نشانه اسلام
را از میان بردارند .

از سوی دیگر بلخ می رسیده است چنانکه ابن الندیم در کتاب الفهرست
می گوید : برخی از مردم بومسلمیه را خرم دینیه می نامند و گویند گروهی از ایشان
در بلخ هستند .

از سوی دیگر در آذربایجان و خاک اصفهان و کرج و لرستان و خوزستان و
همدان و بصره و ازمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان هم بوده اند ، چنانکه
مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف می گوید : درباره جاویدانیه ، که پیروان جاویدان
بن شهرک خرمی استاد بابک بودند ، در کتاب خود فی المقالات فی اصول الدیانات
و در کتاب سرالحمیات گفته ام که آیین های خرمیه و کوزکیه و کوزک شاهیه و جزان
در خاک اصفهان و برج و کرج ابی دلف و وزین یعنی زرمقل و زرابودلف و روستای
و رسنجان و قسم و کوزشت از سرزمین صیمره از مهرجان قذق (۱) و بلاد سیروان

(۱) تقریباً در همه کتابهای فارسی و تازی نام این ناحیه را که در حدود خرم آباد
امروز بوده است بخطا « مهرجان قذق » نوشته اند و مسلمت که باید « مهرجان قذق »
نوشت ، زیرا که معرب کلمه « مهرگان کده » فارسیست .

واریوجان از شهرهای ماسبدان و همدان و ماه کوفه و ماه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قم و کاشان و ری و خراسان و نواحی دیگر ایران بوده‌اند.

برج (بضم اول و سکون دوم و سوم) از روستاهای اصفهان و کرج یا بطبط فارسی « کره » شهری درمیانه راه همدان با اصفهان و در مغرب اصفهان در ده فرسنگی بروجرد و ۱۲ فرسنگی برج و ده فرسنگی نوپنجان بوده که تا اصفهان ۳۰ فرسنگ مسافت داشته و از کرج تا همدان نیز نزدیک ۳۰ فرسنگ راه بوده است . ابودلف قاسم بن عیسی بن ادریس بن معقل عجلای که از کار گزاران معروف دربار بنی‌العباس بوده و در ۲۲۶ در گذشته است ازین شهر کرج برخاسته بود و بهمین جهت شهر کرج را برای امتیاز از جاهای دیگر ایران که همین نام را داشته‌اند « کرج ابودلف » می گفته‌اند. دو ناحیه برج و کرج بخش جداگانه مستقلی فراهم میکرده است که بآن بصیغه تشبیه « ایغارین » یا « ایغاران » می گفتند و « ایغار » در اصطلاح آن زمان بمعنی ناحیه‌ای بوده است که بکسی می سپردند و مالیات آنرا مقاطعه میکرد که پردازد و تقریباً نظیر « اقطاع » و یا « اینجو » بزبان مغولی و « تیول » بزبان ترکی بوده است و چون خراج و مالیات ایندو ناحیه را بعیسی و معقل پسران همان ابودلف مقاطعه داده بودند بدین نام میخواندند ، نام قدیم شهر کرج که کره بوده در نام کنونی « کرهرود » باقی مانده است .

زین نیز بصیغه تشبیه نام دو روستا یکی در سرزمین لالستان در میان اصفهان و کوهستان لرستان و دیگری در ناحیه همدان و پیوسته بیکدیگر بوده اند که مالیات آنها را نیز بمعقل و پدرش ابودلف مقاطعه داده بودند و بهمین جهت یکی را « زمعقل » و دیگری را « ززا ابودلف » می گفتند .

از آبادی بنام ورسنجان و آبادی دیگر بنام قسم و آبادی سوم بنام کوزشت در کتابها ذکر نیست اما از قرینه پیداست که نام سه آبادی در میان اصفهان و صیمره بوده است چنانکه مؤلف خود تصریح کرده است « از سرزمین صیمره » .

ناحیه‌ای و قصبه‌ای بنام کوه‌دشت در بخش طرهان خرم آباد هست و ظاهراً همان کوه‌دشت قدیمست .

صیمره شهری بوده است در میان سرزمین جبال و خوزستان در خاک مهرجان قنق در لرستان امروز که هنوز مختصر آبادی از آن باقیست . در میان آن و طرحان امروز یا طرحان قدیم پلی بوده است که آثار آن تا امروز مانده است و بدان اهمیت بسیار میداده‌اند .

سیروان شهری بوده است در سرزمین جبال که حا کم نشین سرزمین ماسبذان بوده و اریوجان چنانکه از متن هم پیداست در همان ناحیه بوده است . ماسبذان ناحیه مجاور مهرجا نقنق و سیروان و صیمره بوده و اریوجان از شهرهای آن بوده است . اریوجان بر سر راه حلوان بهمدان در دشت واقع بوده است .

ماه کوفه نام ناحیه‌ای از مغرب ایران بوده که دوحا کم نشین داشته است یکی شهر دینور و دیگر شهر کرمانشاه کنونی که بآن « قرمسن » یا « قرماسین » میگفتند و گاهی هم « قرمیسین » نوشته‌اند .

ماه بصره ناحیه‌ای بوده است در جنوب آن که نهاوند و بروجرد حا کم نشینهای دو گانه آن بوده‌اند . کلمه « ماه » در ماه کوفه و ماه بصره و حتی « ماه » در کامه ماسبذان پیداست که ضبط دوره اسلامی کلمه « ماد » بوده و یادگار از زمان نیست که مادها درین نواحی میزیسته‌اند .

بابك و سرزمین وی

در میان خداوندان مذاهب در ایران بجز بابك خرم دین دیگری هم بنام بابك بوده است که برخی از مؤلفان ایندورا با یکدیگر اشتباه کرده‌اند . ابن‌الندیم در کتاب الفهرست در باره این بابك دوم میگوید : خولانیه پیروان ملیح خولانی‌اند و او شاگرد بابك بن بهرام بود و بابك شاگرد شبلی بود و او با شبلی موافقت داشت و بر کیش یهود می‌ستاد .

سرزمینی که بابك خرم دين در آن فرمانروایی میکرده و آیین خود را در آن رواج داده است سرزمین گشاده ایست در شمال غربی ایران امروز که قسمتی از آن اکنون در آذربایجان ایران و قسمتی دیگر در جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجانست که در قدیم بیشتر بنام اران معروف بود. از زمانهای بسیار قدیم قومی از نژاد آریایی درین سرزمین سکنی گرفته اند که ایرانیان بدیشان آلان و آلانی گفته اند و این کلمه را در زبانهای اروپایی قدیم مخصوصاً در یونانی آلبان و سرزمینشان را آلبانیا ضبط کرده اند، و گاهی نیز بخطا «آریانیا» نوشته اند در زبانهای ایران در زمانهای نزدیک تر بما آلانرا «آران» نوشته اند و تازیان که بدانجا رفته اند نخست نام آنرا «الران» ضبط کرده اند و سپس «اران» بتشدید یاء گفته اند و اروپاییان در زمانهای جدید بکشور آرنائوها در سواحل جنوب غربی دریای آدریاتیک آلبانی گفته اند.

نخست سرزمین ارانرا ناحیه ای میدانستند که شهر در بند در شمال شرقی آن و شهر تفلیس در مغرب آن و رود ارس در جنوب و جنوب غربی آن بوده و در زمان بابك شامل همین ناحیه بوده است. در زمانهای بعد ارانرا شامل سرزمینی که در میان شروان و آذربایجان ایران بوده است میدانستند یعنی ناحیه ای که در میان ارس و رود کور واقعست. پایتخت آن پیش از اسلام نخست شهر «کولک» بوده که تازیان بآن «قبله» گفته اند و آنرا بزرگترین شهر قفقاز میدانستند. در زمانهای بعد حاکم نشین اران بشهر «پیروز آباد» منتقل شد که ارمنیان بآن «پرتو» میگفتند و تازیان آنرا «بردع» و «بردعه» گفته اند، این شهر در کنار رود «ترتر» یا «ثرثور» بضبط زبان تازی ساخته شده بود و در نزدیکی جایی بود که امروز این رود برود کور میریزد. تا قرن چهارم هجری هنوز بزبان ارانی یا آلانی در اطراف بردعه سخن میگفتند. دین ترسایان در این سرزمین هنوز رایج بود و در شهر شابران که ویرانهای آن اینک تقریباً در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی شهر قبه است در شهر

شکی امروز که نوخا میگویند بیشتر مردم از ترسایان بودند .

پای تازیان در سرزمین اران در خلافت عثمان بن عفان (۲۳ - ۳۵) باز شده بود و سلمان بن ربیعہ باهلی مأمور گشودن این سرزمین شد ، اما چندین بارترکان خزر که همسایه اران بودند تاخت و تاز کردند و نیروی خلفا را درهم شکستند . نخستین سکه‌ای که تازیان در اران زده‌اند تاریخ سال ۹۰ هجری را دارد .

در زمان خلفا سرزمین اران را بانواحی دیگری که تازیان در قفقاز گشوده بودند یکی کردند و آنرا «ارمینیه» مینامیدند که مراد ارمنستان باشد و حاکم نشین این ایالت بیشتر همان شهر بردعه بود که بزرگ‌ترین شهر آن ناحیه بشمار میرفت . پیش از اسلام خاندانی از آلانیان درین سرزمین پادشاهی داشتند که منقرض شده بودند و حکمرانان ایرانی از خاندان «مهرگان» که در پایان قرن ششم میلادی فرمانروای آن سرزمین شده بودند و بدین ترسا گرویده بودند گویا تنها بر قسمتی از آن حکمروایی داشتند . جانشینان ایشانرا در دوره اسلامی «ایران‌شاه» می‌گفتند و همسایه پادشاهان شروان بودند که لقب «شروانشاه» داشتند و ناحیه شروان در میان رود کور و دریای خزر بود . ایران‌شاهانرا بواسطه مقامی که در دین ترسایان داشتند «بطریق اران» هم می‌گفتند . آخرین پادشاه خاندان مهرگانرا که «وراز تیردات» نام داشت یکی از خویشاوندانش که «نرسه» یا «نرسی» نام داشته‌است گویا در سال ۲۰۶ کشته است و این خاندان بدینگونه منقرض شده است .

سرزمین بابك از سوی جنوب بحدود اردبیل و مرند و از سوی مشرق بدریای خزر و ناحیه شماخی و شروان و از سوی شمال بدشت مغان یا موقان و کرانه رود ارس و از مغرب بنواحی جلفا و نخجوان و مرند میرسید یعنی شامل ناحیه اردبیل و دشت موقان و ارس و اردوباد و جلفا و نخجوان و مرند کنونی بود . جایگاه وی در قسمت شمالی کوهستان سبلان بوده و بواسطه دشواری راهها و سردی این ناحیه و کوههای بلند مدتهای مدید کسی برایشان دست نمییافت و بیش از سی سال هرچه

سپاه بجنگ خرم‌دينان فرستادند کاری از پيش نبردند و سرانجام بخيانت بر بابك دست يافتند .

تاريخ نويسان آن زمان جا يگاه بابك را كوهستان بذ (بفتح با و تشديد ذال) نام برده اند و بعضی بصيغه تثنيه « بذين » مينويسند و از اينجا پيدا است كه دو آبادی نزديك يكديگر باين نام بوده است . چنان مينمايد كه كوهستان بذ يا بذين همان ناحيه كوهستاني جنوب دشت موقان (مغان امروز) بوده باشد .

ابن خردادبه در كتاب المسالك والممالك مسافت‌های آبادی‌ها را از اردبيل تا شهر بذ جا يگاه بابك چنين معلوم کرده است : از اردبيل تا خش (بضم خا و سكون شين) هشت فرسنگ و از آنجا تا برزندشش فرسنگ (پس از اردبيل تا برزند چهارده فرسنگ راه بود) ، برزند ويران بود و افشين آنرا آباد کرد ، از برزند تا سادراسب كه نخستين خندق افشين آنجا بود دو فرسنگ (پس از اردبيل تا سادراسب شانزده فرسنگ بوده) ، از آنجا تا زهر كش كه خندق دوم افشين بود دو فرسنگ (پس از اردبيل هيچده فرسنگ مسافت داشته است) ، از آنجا تا دوال رود كه خندق سوم افشين بود دو فرسنگ (پس از اردبيل تا دوال رود بيست فرسنگ بوده است) و از آنجا تا بد شهر بابك يك فرسنگ . از اينقرار از اردبيل تا بذ ، شهری كه بابك در آن مينشسته ، بيست و يك فرسنگ راه بوده است .

از اين آبادانی‌ها كه ابن خردادبه نام ميبرد امروز تنها دو آبادی باقی است : نخست خش كه امروز آذربايجان ايران بنام « كش » (بضم اول) معروفست ، دوم برزند كه در فرهنگ جغرافيايي ايران (ج ۴ ص ۸۷) در باره آن چنين نوشته اند : « نام يکی از دهستانهای پنج گانه گرمی شهرستان اردبيل . اين دهستان در باختر بخش در كوهستان واقع ، دارای آب و هوای گرمسير ، از ۳۴ آبادی بزرگ و كوچك تشكيل شده ، جمعيت آن در حدود ۳۸۲۰ نفر ، مركز دهستان قلعه برزند ، از قرای مهم آن عبارتند از : شاهمار بيگلو ، مرالوی ، جعفرقلي خان ، اسمعيل

کندی ، شرفه ، قاسم کندی ، دامداجا ، مزرعه و محصولات عمده آن غلات و حبوبات میباشد . کشا و برزند هر دو در شمال غربی اردبیل سرراه موقان واقعند و گویا از شهر بڈ و کوهستان بڈ و بڈین بهیچ وجه اثری نیست . ناحیه بڈ همان ناحیه جنوبی موقانست که رود ارس در آن جاریست ، چنانکه مسعودی گفته است که جریان رود ارس از بلاد بڈ نیست که بلاد بابك خرمی در آذربایجان بود ، منتهی مورخان تازی بیشتر ارس را « الرس » نوشته اند .

یاقوت در معجم البلدان در کلمه بڈمی مینویسد : ناحیتی در میان آذربایجان واران و بابك خرمی در روزگار معتصم از آنجا بیرون آمد ... مسعر شاعر گفته است که در بڈ جایست که نزدیک سه جریب مسافت دارد و گویند آنجا جایگاه مردیست که هر کس خدای را دعا کند او اجابت بخشد و پایین تر از آن نهر بزرگست و کسانی که تب مزمن دارند و در آب آن خود را بشویند شفا یابند و در کنار آن رود ارسست و انار خوب دارد که در همه جهان مانند آن نیست و انجیر نیکو و انگوری دارد که باید در تنور خشك کرد ، زیرا که آندیار را همیشه ابر گرفته است و آفتاب در آن نمیتابد . مردم آنجا در آب ذره های کوچک زرسرخ میابند که اگر زنان از آن بخورند و پرهیز نگاهدارند فربه میشوند .

یاقوت جای دیگر در معجم البلدان در کلمه « ابرشتویم » میگوید : بفتح و سپس سکون و فتح راء و سکون شین و فتح تا و کسر واو و یاء ساکن ، کوهی در بڈ از قلمرو موقان در نواحی آذربایجان که بابك خرمی در آنجا بود .

استخری در کتاب صورالاقالیم برزند را جزو شهرهای آذربایجان شمرده و جای دیگر مسافت از برزند را تا اردبیل پانزده فرسنگ نوشته است . جای دیگر میگوید حد الران از باب الابواب (در بند) تا تفلیس است . سپس میگوید من اردبیل هزار و چهل درهم مانند من شیرازست مگر آنکه در شیراز من و در اردبیل رطل می گویند و زبان آذربایجان و ارمنستان و الران فارسی و تازیست بجز آنکه مردم دبیل و حوالی

آن بزبان ارمني سخن ميگويند و نواحی برده زبانشان الراني (اراني) است ...
و پولهای آذربايجان والران و ارمنستان همه زر و سيمست .

ابن واضح يعقوبی در کتاب البلدان می گوید : « مردم شهرهای آذربايجان و توابع آن مخلوطی از آذری و جاویدانی قدیم هستند که مردم شهر بڊ باشند و بابك در آن بود سپس تازیان در آن فرود آمدند هنگامی که آنجا را گشادند و آذربايجان در سال ۲۲ گشاده شد و مغیره بن شعبه ثقفی در خلافت عثمان پسر عفان آنجا را گشاد و خراج آن چهار هزار هزار درهم بود که يك سال بر آن میفزایند و سال دیگر می کاهند .

جای دیگر در مسافات آذربايجان میگوید : از اردبیل تا برزند از توابع آذربايجان سه روز راهست و از برزند تا شهرورثان از توابع آذربايجان و ازورثان تا بيلقان و ازبيلقان تا شهرمراغه که بالاترین شهر آذربايجانست میروند . ازین جا پیداست که برزند برسر راه مراغه باردبیل بوده است .

ابن الفقيه در کتاب البلدان درباره کشور ستانیهای معتصم گوید : وی را سه فتح بزرگ بهم دست داد ... از آنجمله بود بابك که لشکریانرا شکست داد و از سپاهیان کاست و سر کرد گانرا کشت و شهر را ویران کرد و دلهای مردم را از بیم و هراس پر کرد و او را اسیر کردند و کشتند و نزدیک مازیار بدار کشیدند .

جای دیگر درباره آذربايجان میگوید : برزند قریه ای بود و افشین در جنگ بابك آنجا را لشکرگاه ساخت و دژی ساخت و ساختمان کرد ... خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمرانی ارمنستان و آذربايجان یافت و دژها و باروها و شهرهای آنجا را ساخت و لشکر بسیار در آنجا فراهم آورد و چون بابك در ارمنستان پیدا شد مردم بآنجا گریختند و فرود آمدند و بدژها پناه بردند .

جای دیگر درباره طبرستان میگوید : که پیوسته بدیلم و قزوین و باب الابواب و شهرهای بابکست و مردم آنجا « مستامنه » اند ، اگر مسلمانان را نیرومند ببینند

با ایشانند و اگر دشمن را نیرومند ببابند با ایشانند و پس از آن جایگاه کوهیست که پیوسته بقزوین و شهرهای بابکست و نزدیک بیست فرسنگست .

جای دیگر محل دارزدن بابك را سامرا چنین معین میکند: «در کنار نیزاری که رو بروی مجلس شرطست» و مراد از مجلس شرط اداره دژبانی و شهرداری سامرا باصطلاح امروزست . جای دیگر برزند و بند را از شهرهای آذربایجان میشمارد .

ابن حوقل در کتاب صورة الارض میگوید : «حد سرزمین الران از پایین رود ارسست که در کنار آن شهر ورثانست و در سمت راست ورثان نزدیک رود برزندست و راهی که از بردعه برزند میرود پس از آن باردبیل و میانه و خونج و زنجان میرود .

جای دیگر در مسافت راههای آذربایجان میگوید : از ورثان تا بلخاب هشت فرسنگ و آن قریه ای پر جمعیتست و در آنجا کاروانسراها و خانه ها برای رهگذران هست که در آنجا فرود می آیند و از بلخاب تا برزند که شهر است نزدیک بیلقان هفت فرسنگ و از برزند تا اردبیل پانزده فرسنگ راهست در میان قرا و منازل در راست و چپ که بهم پیوسته اند و از همه سو آشکارند .

مقدسی در احسن التقاسیم برزند را از شهرهای آذربایجان میشمارد و ورثان و موقان و میمد و برزند را با هم نام میبرد و جای دیگر می گوید : برزند شهر خریدست و بازار گاه ارمنیانست و بندر گاه این ناحیه و جای خوش آب و هوای سازگار است .

مؤلف حدود العالم درباره این نواحی می گوید : «برزن شهر است خرم و آبادان و با آبهای روان و کشت و برز بسیار و ازوی جامه قطیفه خیزد ، موقان شهر است و مراورا ناحیت است بر کران دریا نهاده و از ناحیت موقان دو شهر كه دیگر هست که هم بموقان باز خوانند و از روی رودینه خیزد و دانکوها خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد ، ورثان شهر است با نعمت بسیار و ازوی زیلوها و مصلی نماز خیزد و این

شهرها همه که یاد کردیم از آذر آباد گانست.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در «تومان اردبیل» مینویسد: «دژشیدان که مقابل بابك خرم دين بوده در کوه اردبیلست، بجانب جیلان».

ازین مطالبی که درباره قلمرو بابك در کتاب های جغرافیای قدیم باقیست چنین برمیآید که برزند تا اردبیل چهارده یا پانزده فرسنگ مسافت داشته و این مسافت را سه روزه می پیموده اند. بدین گونه ناحیه بذر و شهر بذر و کوهستان بذر یا بذرین در خاور دشت موقان نزدیک ناحیه طالش کنونی و در مجاورت کرانه های باختری دریای خزر بوده است. اما چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت بابك از یکسو تا اردبیل و مرند و از سوی دیگر تاشماخی و شروان و از یکسوی تا اردو باد و جلفا و نخجوانرا بدست داشته است و درین سرزمین گشاده که قسمتی از مغرب و مرکز آذربایجان امروز و جنوب غربی اران قدیم باشد حکمرانی میکرده و آیین خود را درین سرزمین رواج داده است.

کامروایی بابك

مدت کامروایی بابك را درین سرزمین تاریخ نویسان عموماً بیست سال نوشته اند و طبری سی سال می نویسد.

دوره جنگهای خرم دینان بشمار درست شصت و یک سال بوده است زیرا که در سال ۱۶۲ بیرون آمده اند و در سال ۲۲۳ بابك دستگیر و کشته شده است. مأمون و معتصم کوششهای فراوان در برانداختن ایشان کردند و مدت سی و نه سال چندین بار سپاه فراوان بجنگشان فرستادند و همه کسانی که درین مدت بلشکر کشی و کارفرمایی در دربار بغداد مأمور و معروف بودند هر يك بنوبت خویش با ایشان جنگ کرده و ناکام باز گشته اند و برخی درزد و خورد با ایشان کشته شده اند. سبب ناکامی این همه لشکر کشان در جنگ بابك در ظاهر چنین مینماید که سرمای سخت

و تنگی و دشواری راههای مشرق آذربایجان و کوهستان سبلان بوده باشد اما اندک تأملی در باطن کار آشکار می کند که سبب کامرانی بابک و ناکامی دشمنانش اتفاق کلمه و همداستانی مردم آذربایجان و پایداریشان در پیروی نکردن و تاب نیاوردن در برابر سلطه تازیان بوده و حکمرانی و کامروایی بابک را باید راستی جنبش ملی ایرانیان در برابر تازیان دانست .

ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در سبب برخاستن بابک چنین مینویسد:

« این بابک مردی بود که خرم دینی در آن عصر پدید کرد و مذهب او مذهب زنا دقه بود و اندر آن هیچ مخالفت نبود جز دست باز داشتن مسلمانی و حلال داشتن نبیذ و زنا و خواسته و هر چه بمسلمانی اندر حرام بود او حلال کرد ، بر مردمان و مرصانع را و نبوت را انکار کرد ، تا امر و نهی از خلق برداشت و خلق بسیار ، از اهل ارمینیه و آذربایجان ، هلاک کرد و بکفر خواند و مسلمانان را همی کشت و سپاههای سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و خلق بسیار تباه کرد و سبب دراز ماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت ، که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام ، از نماز و روزه و حج و قربان و غسل جنابت ، بریشان گران بود و می خوردن و زنا کردن و از لواطه و مناهی خدای عزوجل دست باز داشتن ایشان را خوش نمیآمد ، چون در مذهب بابک این همه آسان یافتند ، او را اجابت کردند و تبع او بسیار شد . دیگر سبب آن بود که چند کورت سپاه سلطان هزیمت کرده بود و ماویگاه او در کوههای ارمینیه و آذربایجان بود ، جایهای سخت دشوار ، که سپاه آنجا در نتوانستی رفتن ، که صد پیاده در گذاری بیستادندی ، اگر صد هزار سوار بودی باز داشتندی و کوهها و در بندها سخت بود ، اندر یک دیگر شده ، در میان آن کوهها حصاری کرده بود ، که آنرا بدخواندندی و اوایمن آنجای در نشسته بودی . چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود ،

تا روزگار بسيار بر آمد . چون سپاه امن يافتندی يك شب شبخون کردندى و خلقى را هلاك كردى و سپاه اسلام را هزيمت كردى ، تا ديگر باره سلطان بصد جهد لشكر دگر باره گرد كردى و بفرستادى و بدین جملت بيست سال بماند و آن مردمان كه در آن كوهها بودند ، از دهقانان و ديگران ، همه متابع او بودند ، گروهى از تتبع و گروهى از بيم ... » .

روى هم رفته تاريخ نويسان ايرانى و عرب ، كه در دوره هاى اسلامى تأليف كرده اند ، در هر موردى كه يك تن از پيشوايان اجتماعى و يا سياسى ملت ايران جنبشى راست كرده و برتازيان بيرون آمده است نتوانسته اند كه مقصود وى و حقيقت نهضت او را بدست آورند و بهمين جهت جنبش وى را جنبه بدمذهبى و بددينى و كفر و زندقه داده و نام بزرگوار و خاطره گراميش را بتهمتها و افتراهاى بسيار زشت آلوده اند و تعصب ايشان را كور و كر و دروغزن كرده است .

درباره بابك خرم دين نيز همين معاملت را روا داشته اند ، اما درين زمان كه ما از آن تعصب جاهلانۀ خليفه پرستى و پذيرش استيلاى بيگانگان وارسته ايم و بديدۀ حقيقت جويى و حق بينى بر تاريخ ديار خويش مى نگرим بر ما آشكارست كه اين مردان بزرگ ايران را اندیشه اى جزر هاى از يوغ بيگانگان نبوده و اين همه طغيانهاى پيايى ، كه مخصوصاً در سيمد سال اول دستبرد تازيان بر ايران ، در تاريخ نياكان خويش مى بينيم ، جز براى رهاى ايران از آن قيد جانكاه نبوده است . جاى سخن نيست كه اين پهلوانان كاوه و رستم دوره اسلامى ايران بوده اند .

از سال ۱۶۲ كه خرم دينان برخاسته اند تا سال ۲۲۳ كه بابك كشته شده است اين مردم دلاور ايران پيوسته با كار گزاران بغداد در زد و خورد بوده اند . تا سال ۲۱۷ با فرستادگان مأمون مى جنگيده اند و تا سال ۲۲۳ با سپاهيان معتصم در جنگ بوده اند .

مؤلف مجمل فصيحى آغاز بيرون آمدن خرم دينان را در سال ۱۶۲ مينويسد و

گوید : « ابتدای خروج خرم‌دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و ازین تاریخ تا سنه ثلثمائه (۳۰۰) بسیار مردم بقتل آوردند » .

چنان می‌نماید که سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم‌دینان در ایران قیام کرده‌اند و در حدود اصفهان بیرون آمده‌اند و سپس سی سال پس از آن یعنی در سال ۱۹۲ خرم‌دینان آذربایجان جنبش کرده‌اند و سپس نه سال بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابک پیشوایی ایشان بیرون آمده است . گویا نه سال نخست یعنی از ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوایی جاویدان بن شهرک بوده است ، که پیش ازین ذکرش رفت و از آن پس تا ۲۲۳ مدت بیست و دو سال بابک پیشوایشان بوده است و اینکه طبری مدت کامروایی ایشان را سی سال می‌نویسد از آغاز خروج جاویدان شمار کرده است و مورخان دیگر بیست سال نوشته‌اند مدت پیشوایی بابک را بشمار آورده‌اند . بدین گونه تقریباً مسلم می‌شود که خرم‌دینان نخست در نواحی اصفهان ظاهر شده‌اند و پس از آن در نتیجه سخت‌گیری‌های خلفا یاهفه آن گروهی که در سرزمین اصفهان بوده‌اند بدین نواحی آذربایجان گریخته و در کوهستان سخت سبلان خود را پناه داده‌اند یا اینکه تنی چند از ایشان بدان ناحیت رفته و مردم آن دیار را بآیین و مسلک خود جلب کرده‌اند .

تازمانی که مأمون زنده بود ، چون از خلفای دیگر نرم‌تر و با ایرانیان سازگارتر بود و از مادر ایرانی زاده بود و کار گزاران بزرگ دربارش ایرانیان بودند ، چندان برایشان سخت نگرفتند و درین شك نیست که مأمون در میان خلفای بنی‌العباس این برتری را داشت که سلیم‌النفس و مهربان و زبردست نواز بود و از خونریزیها و سخت‌گیریهای بی‌دریغ ، که دیگران از خاندانش ، بدان بدنام شده‌اند می‌پرهیزد و چون مادرش مراجل نام از مردم بادغیس در خراسان بود و بکوشش و دلاوری ایرانیان بر برادر خود امین چیره شد و خلافت را از او گرفت و مردان بزرگ دربارش فضل و حسن پسران سهل و احمد بن ابی‌خالد احوال و خاندان

حسين بن مصعب يعنى طاهر و برادران و پسران و برادر زادگان وى كه رشته حكمرانيش بدست ايشان بود همه ايراني بيدار و دلسوز نسبت به هم نژادان و آب و خاك پدران و نياكان خود بودند اورا هم بدین خوى و خصلت برانگيخته بودند . اما چون معتصم بخلافت نشست آن سياست ها دگرگون شد و چند تن از پيشوايان ترکان خزر چون شناس و ايتاخ و بوغای کبير در دربارش راه يافتند و آن يکرنگى و اتحادى كه خانواده برمكيان در ميان ايرانيان دربار بغداد پي افکنده بودند و پس از ايشان تاچندى مانده بود پس از مأمون بنفاق بدل شد و ميان افشين و خاندان طاهريان رقابت سختى آشکار گشت . افشين خيدربن کاوس شاهزاده ايراني بود كه از شهر اسروشنه در ماوراء النهر باسيري ببغدادش برده بودند و تعصب ايراني پا برجاى داشت و از آيين پدران خود دست نهشته بود ، حتى قرآينى درميانست كه دين مانوى داشته و در تمام مدتى كه در بغداد بوده همواره اندیشه ديار خویش می پخته و از دور بودن از خانه پدرى خود دلگیر بوده و آرزو داشته است بخراسان و ماوراء النهر باز گردد و سرزمين پدران خود را بدست گیرد و چون عبدالله ابن طاهر حكمرانى خراسان داشت و اورا ازین اندیشه مانع بود و پسرعم پدرش اسحق بن ابراهيم بن مصعب امير بغداد و يکى از متنفذترين مردان دربار معتصم بود و وى نیز رقيب زورمند افشين بشمار ميرفت ، افشين در صدد شد كه عوامل ايراني ديگر را كه با طاهريان دل يکى نداشتند بخویش جلب كند و از يکسوى بابك خرم دين و از سوى ديگر مازيار پسر قارن حكمران طبرستان را با خویش همدست و با طاهريان دشمن كرد و ايرانيان ديگرى كه در بغداد نفوذ داشتند چون محمد بن حميد طوسى و يحيى بن معاذ و عيسى بن محمد ابن ابى خالد و على بن صدقه و على بن هشام گاهى بسوى طاهريان و گاهى بسوى افشين مايل ميشدند و آن پيوستگى كه در دربار بغداد درميان ايرانيان بود بدو گانگى بدل شد كه از يکسوى طاهريان و از سوى ديگر افشين و از يکسوى هم ترکان دربار با يکديگر کشمکش داشتند و

ازین حیث بایرانیان زیان بسیار رسید و چون درمیان ایرانیان نفاق افتاد قهراً تازیان بریشان غلبه کردند و خلیفه نیز ازین دوگانگی سود میبرد .

زد و خوردهای بابك

ابن واضح یعقوبی در تاریخ خود در وقایع روزگار معتصم مینویسد : « کار بابك بالا گرفت و محمد بن البعیت با او همراه بود و عصمة الکردی صاحب مرند ازو پیروی داشت و معتصم طاهر بن ابراهیم برادر اسحق بن ابراهیم را که عامل آن سرزمین بود فرستاد و او را فرمان داد که با آن مردم بجنگد و چون وی بدان سرزمین رسید ابن البعیت بمعتصم نوشت و خبر داد که فرمانبردار اوست و چاره کار بابك و پیروان وی را میندیشد سپس با عصمة الکردی خداوندگار مرند مکر کرد و دخترش را گرفت و بمرند رفت ، سپس او را بسرای خود خواند و او را با کسانی که با وی بودند باده داد و مستشان کرد و شبانه ایشانرا بدژی از آن خود برد که بآن « شاهی » میگفتند و سپس ایشانرا نزد معتصم فرستاد و معتصم او را بخشید و خلعت داد و این بدانجهت بود که وی طاهر بن ابراهیم را از آنچه رفته بود آگاه کرد و خواست که سلاح و ستور برایش بفرستد تا آنها را روانه کند و طاهر این کار را کرد و آنها را نزد معتصم فرستاد و خبرشانرا باو نوشت و معتصم با اسحاق تندی کرد و گفت از برادرت کاری ساخته نیست و جز از ابن البعیت کار بر نمی آید و افشین خیدر بن کاوس اسروشنی را فرستاد و حکمرانی همه آن سرزمین را باو داد و باوی اموال و خزاین سلاح فرستاد و چون افشین بجبل رسید آنچه در آنجا سپاهیان و سرکردگان بودند باخود برد و در میان وی و بابك جنگهایی در گرفت و لشکرگاه او در جایی بود که « برزند » میگفتند و از آنجا بجایی رفت که « سادر اسب » مینامیدند و در آنجا جنگ کرد تا آنکه برف بسیار شد ، سپس بپرند باز گشت و کسی را از خود در سادر اسب گماشت و در آن سرزمین میگشت و به « دروذا الروذ »

رفت (همانجا بیست که دیگران دوال رود نوشته اند) و در آنجا خندق کند و بارو ساخت و کمین کرد و روز پنجشنبه نه روز مانده از رمضان سال ۲۲۲ بید رفت . پس بابك کس نزد او فرستاد و ازو خواست که با او سخن گوید و وی پذیرفت و در میانشان رودی بود و افشین گفت او را زنهار خواهد داد و وی خواست که یکروز درین کار درنگ کند ، گفت اگر بخواهی بشهر خود پناه ببر و در آنجا زنهار بخواه و وی از دره گذشت و رفت و جنگ سخت شد و مسلمانان وارد شهر بزد شدند و بابك باشش تن ازیارانش گریخت و اسیران مسلمانرا که در بزد بودند بیرون آوردند و آنها هفت هزار و ششصد تن بودند و بابك برستور نشست و جامه پشمین پوشید و افشین بطریقهای ارمنستان و آذربایجان نوشت و وی را ازیشان خواست و پذیرفت که هر کس او را بیاورد هزار هزار درهم بدهد و از سرزمینشان برود . پس بابك نزد مردی از بطریقان رفت که او را « سهل بن سباط » میگفتند و وی او را گرفت و بافشین نوشت و خبر داد و وی فرستاد و او را گرفت و فتح نامه نوشت و تدبیری را که کرده بود گفت و آن فتح را بهمهجا خبر دادند و کار آن سرزمین درست شد و وی رفت و منکجور فرغانی را که خال پسرش بود بجای خود گماشت و نزد معتصم رفت و وی در سرمن رآی بود و سرکردگان و مردم چند منزل پیشباز او رفتند و دوشب مانده از ماه صفر ۲۲۳ وارد شهر شد و بابك سوار بر فیلی با او بود تا اینکه بر معتصم وارد شد و وی فرمان داد دستها و پاهاى بابك را بریدند سپس ویرا کشت و در سرمن رآی بدار زد و برادرش عبدالله را ببغداد فرستاد و اسحق بن ابراهیم او را کشت و برسرپل در جانب شرقی بغداد بدار کشید . »

عماد الدین ابن کثیر در « البدایة والنهایة » نخست در وقایع سال ۲۲۱ می نویسد : درین سال جنگ سختی در میان بغالکبیر و بابك در گرفت و بابك شکست خورد و گروهی ازیارانش کشته شدند و سپس افشین و بابك با هم جنگیدند و افشین او را شکست داد و گروهی ازیارانش پس از جنگهای دراز کشته شدند .

سپس در وقایع سال ۲۲۲ میگوید : درین سال معتصم سپاهیان بسیار برای یاری افشین در جنگ با بابك تجهیز کرد و سی هزار هزار درهم برای هزینه لشکر نزد او فرستاد و جنگ سختی کردند و افشین بد شهر بابك را گشاد و هر چه در آنجا بود تاراج کرد و این روز آدینه ده روز مانده از رمضان بود و پس از محاصره و جنگهای سخت و کشتار بسیار و کوشش فراوان این کار شد .

چون مسلمانان گرد شهر وی را که بد نام داشت و حاکم نشین وی و جایگاه کاهرانیش بود گرفتند با کسانی که در آنجا بودند و پسر و مادر و زنش گریخت و با اندك مردمی ماند و خوراك برایشان نمانده بود و بکشتزاری رسیدند و وی غلام خود را بدانجا فرستاد و پولی داد و گفت : زر بده و آنچه نان دارد از بوستان . کسی که انباز کشتکار بود ویرا از دور دید که نان می ستاند و گمان برد که بزور میگیرد و بدژی که آنجا بود رفت و نایب خلیفه در آن بود که او را سهل بن سنباط می گفتند ، تا ازو یاری بخواهد و وی خود سوار شد و رفت و آن غلام را یافت . گفت : چه خبر داری ؟ گفت : هیچ ، چند دینار باو دادم و نان ازو گرفتم گفت : از کجایی ؟ وی میخواست کار را ازو پوشیده دارد و او الحاح کرد . گفت : از غلامان بابکم . گفت : کجاست ؟ . گفت : نشسته و منتظرست ، سهل بن سنباط نزد او رفت و چون او را دید دستش را بوسید و گفت : سرور من ، آهنگ کجاداری ؟ اندیشه دارم بسرزمین روم بروم . گفت : کجا میروی ؟ بدژ من پناه بر و من غلام و خدمتگزار توام . چیزی نگذشت که برو خدعه کرد و ویرا با خود بدژ برد و نزد خود فرود آورد و ازو پذیرایی بسیار کرد و ارمغان داد و بافشین نوشت و او را آگاه کرد . وی دو تن از سرکردگان را برای گرفتنش فرستاد ، نزدیک آن دژ فرود آمدند و بابن سنباط نوشتند . وی گفت : در جای خود بمانید تا دستور من بشما برسد . سپس ببابك گفت : تو درین دژ مانده ای و دلتنگ شده ای ، من در اندیشه آنم که امروز بشکار بیرون بروم و باز و سگ بامن هست ، اگر خواهی

با ما بیرون بیا که از دلتنگی و غم برهی . گفت : آری . پس بیرون رفتند و ابن سنباط نزد آن دو سر کرده فرستاد و گفت : در فلانجا و در فلان وقت روز باشید . چون بدان جای رسیدند آن دوسر کرده با سپاهبانی که با ایشان بودند پیش آمدند و گرد بابك را گرفتند و ابن سنباط گریخت . چون ویرا دیدند نزدش رفتند و گفتند از ستور خود پیاده شو . گفت : از کجایید ؟ گفتند : از پیش افشین آمده اند و وی از ستور خود فرود آمد و پیراهنی سپید در بر و موزه ای کوتاه در پا و بازی در دست داشت . بسوی ابن سنباط نگریست و گفت : خدای ترا زشت کند ! اگر مالی از من میخواستی هر چه میخواستی بگو میدادم . سپس او را سوار کردند و با خود پیش افشین بردند و چون نزد وی رسیدند بیرون آمد و او را دید و بلشکریان دستور داد دو صف بکشند و بابك را دستور داد پیاده شود و در میان مردم در آید و راه برود . وی این کار را کرد و آنروز بزرگواری بود و در شوال آنسال بود . سپس برو نگهبانان گماشت و زندانیش کرد ، پس از آن این را بمعتمصم نوشت و وی دستور داد که او را با برادرش نزد وی ببرد و برادرش را هم گرفته بودند و نام برادر بابك عبدالله بود . افشین ایشان را در پایان این سال به بغداد برد و در آن سال ببغداد نرسید .

سپس در حوادث سال ۲۲۳ میگوید : در روز پنجشنبه سوم صفر این سال افشین برمعتصم بسامرا وارد شد و بابك با او بود و برادر بابك نیز با وی بود و تجمل فراوان کرده بودند . معتمصم پسر خود هارون الواثق را فرمود که پیشباز افشین رود و از بس معتمصم بکار بابك دل داده بود هر روز اخبار افشین را بوی میرساندند و معتمصم دوروز پیش از رسیدن بابك بر برید سوار شد تا اینکه بابك برسد و وی نمی شناختش ، برو نگریست و باز گشت . چون روز رسیدن او فرارسید معتمصم خود را آماده کرد و مردم دو صف کشیدند و فرمان داد بابك را بر فیل نشانند تا کارش آشکار شود و بشناسندش و وی قبای دیبا بر تن و کلاه نوك دار دوره دار از سمور بر سر داشت

و فیل را آراسته و گردش را گرفته و حریر و کالاهای دیگر شایسته بر آن بسیار پوشانیده بودند ... چون پیش معتمص رسید فرمان داد دودست و دوپای او را ببرند و سرش را بتراشند و شکمش را بدرند ، سپس فرمان داد سرش را بخراسان ببرند و پیکرش را درسامره بدار بکشند و بابك در شب کشته شدنش که شب پنجشنبه سیزده روز مانده از ربیع الآخر این سال بود می خورده بود و این ملعون در مدت ظهور خود که بیست سال بود دویست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن کشته بود چنانکه ابن جریر گوید و گروهی را اسیر کرده بود که بشمار در نمیآید و از فرزندان هفده مرد و از زنان وی و فرزندان بیست و سه زن از خاتونها گرفتار شده بودند و نژاد بابك از کنیز کی بود رسوا و باو آنچه سزاور بود رسید و مردم از بدی او آسوده شدند پس از آنکه گروه فراوان و مردم بسیار از عوام فرومایه شیفته او شده بود . و چون معتمص وی را کشت تاج بر سرافشین گذاشت و دو گردن بند گوهر باو داد و بیست هزار هزار درهم بوی بخشید و ولایت سند را باو داد و شاعران را فرمان داد که نزد او بروند و وی را بدین نیکی که بامسلمانان کرده بود و سرزمین بابك را که بد میگفتند ویران کرده بود بستایند و آنجا اکنون ویرانه است ...

مؤلف مجمل التواریخ والقصص در خلافت معتمص می گوید : « بابك خرمة دین همدان و نواحی آن همه بگرفته بود و معتمص اسحق بن ابراهیم امیر بغداد را بحرب وی فرستاد و هدیه شهرستانه با ایشان حرب کردند و هزیمت شدند و کارزار ایشان و احوالها درازست ... پس بابك را کارزار از اندازه بگذشت و معتمص افشین را بحرب بابك فرستاد و افشین لقب پادشاهان اسروشنه است و نامش خیدربن کاوس بود و اصل او از ماوراءالنهر و افشین سوی ارمینیه آمد و بابك در کوههای آن حدود جایهای عظیم دشوار گزیده بود و قلعه ساخته بود و بسیاری روزگار و حادثها رفت تا آخر کار بابك گرفتار شد بردست او و حیلت کردن سهل بن سباط بر قلعه خویش و بابك را ، بعد از گریختن از قلعه ، آن جایگان بداشتن و امید دادن و این سهل از

دهقانان بود . افشين كس فرستاد و بابك را بصيد بيرون آورد ، تا سپاه او را بگرفتند و بعد مدتها اين فتح بر آمد و او را پيش معتصم آوردند ، بسامره ، بفرمود تادستش ببردند و شكم بشكافتند و پس سرش آوردند و تنش را بسامره بردار كردند و سرش در بلاد اسلام بگردانيدند ، كه آفتى عظيم بود مسلمانى را ...»

آغاز جنگهاى بابك

درباره جنگهاى كه بابك با لشكريان خلفاى بغداد كرده است برخى از جزئيات را تاريخ نويسان ضبط كرده اند : حاج خليفه در تقويم التواريخ آغاز كار خرم دينان را در كوهستان آذربايجان در سال ۱۹۲ آورده و ميگويد : هلاكى آنقوم بدست حازم . گويان اين همان ساليست كه جاويدان ابن شهر ك بيرون آمده است . بابك كار خود را در سال ۲۰۱ آغاز كرده است چنانكه در تقويم التواريخ نيز آمده و فصيحى در مجمل در حوادث سال ۲۰۱ مينويسد : خروج بابك الخرمى در جاويدانيه و جاودانيه را بجاودان بن سهل باز خوانند ، كه صاحب بد بود و بابك دعوى ميكرد كه روح جاويدان در وى ظهور كرده است و در اطراف ممالك دست بفساد آورد .

گرديزى در زين الاخبار در خلافت معتصم چنين آورده است : « مردمان سپاهان و همدان و ماسبذان اندر دين خرمى شدند و مذهب بابك خرم دين گرفتند و لشكران بوه بر بابك گرد آمد . معتصم مر اسحق بن ابراهيم را ، كه امير بغداد بود ، بحرب ايشان فرستاد . او برفت و با خرم دين حرب كرد و شصت هزار مرد را از ايشان بكشت و باقى بگريختند و زمين ارمينيه و آذربايجان بستند ، و چون لشكر اسلام سوي خرم دينان متواتر گشت بابك خرم دين ضعيف گشت ، پس از ملك روم استعانت خواست و ملك الروم بنصرت بابك بيرون آمد و شهر زبطره را ويران كرد

وباز گشت و چون خبر بمعتصم رسید ضجر گشت ، بدان سبب که همه سپاهیان بحرب بابك مشغول بودند ، چیزی نگفت و چون افشین از حرب بابك باز آمد بمعصم پرسید که : از شهرهای روم کدام توانگرتر ؟ گفتند : عمورید ، که دارالملک رومست پس معصم بفرمود تا سازغزای روم کردند ... و بابك خرم دین اندر ولایت بسیار تباهی کرد و بسیار مردم را از راه ببرد و نشست او اندر کوههای تنگ و تاریک بود و جای سردسیر و چون لشکر آنجا شدی با آن خرم دینان مقاومت ندانستندی کرد ، از تباهی جای و از سردی هوا و هر چیزی و فساد بابك بیست و دو سال برداشت و مر محمد بن حمید الطوسی را بفرستاد ، هزیمت شد و عبدالله بن طاهر نیز برفت . چون حدیث خراسان پیش آمد او خراسانرا بر حرب بابك اختیار کرد و ابراهیم بن اللیث را نیز بفرستاد ، هزیمت شد پس افشین را بفرستاد که سرهنگی بزرگ بود و از سروشنه بود ، ولایت ماوراءالنهر و آنجا ملک را افشین خوانند و نام او خیدر بن کاوس بود و افشین بابرادر خویش فضل و خویشان خویش دیوداد بن زردشت و یاران ایشان برفت و بابك عصمت بن ابی سعید را با سه هزار مرد پیش افشین فرستاد و محمد بن بعیث عصمة را با ده سرهنگ بحصار خویش مهمانی ساخت و همه را بکشت و عصمة را بدیوار حصار آورد و گفت : دیگر سرهنگان را آوازده و اگر نه ترا بکشم . او صد تن را ، از آن سرهنگان و پیشروان سپاه ، آواز داد . همه اندر حصار آمدند ، یکان یکان همی در آمدند و همی کشتند ، تا همه را کشتند . پس عصمة را با آن سرهای صد تن نزدیک افشین فرستاد و افشین بنزدیک معصم فرستاد و افشین بر سر دره بنشست و هفت ماه [آنجا ماند] که اندر آن تنگها نتوانست رفت و هوا سرد شد و افشین ضجر گشت و پس بحیلت کردن مشغول شد و نامه نوشت و از معصم مال خواست و معصم بصحبت بوغا صد خروار درم فرستاد و افشین بنزدیک بابك کس فرستاد و بفرمود او را تا بسه منزلی فرود آید و خود از سر دره برفت و بفرمود تا آن مال بیک منزلی بیاوردند ، بروز و شب باز گردانید و خود با ستوران

بسر دره آمد و بابك خبر مال آوردن و برخاستن افشين يافته بود . پس بابك بسر دره آمد ، با پنج هزار مرد و با بوغا بر آويخت و افشين از پس اندر آمد و بسيار كشش كرد و بابك بگريخت و هزار مرد كشته شد و افشين از سر دره با پانزده هزار مرد اندر آن دره ها و تنگها شد و بحزم ميرفت و بوغا و محمد بن بعث را با پنج هزار مرد پيش بفرستاد و خود با پنج هزار مرد همي رفت و پنج هزار ديگر را تعبيه كرد و فوج فوج بسر كوهها همي راند و بابك خبر يافت ، با دوهزار مرد بيرون آمد و شب بخون كرد و بر فوج زد و ايشان را هزيمت كرد و افشين باردييل بشد و بوغا و برادر افشين نيز لختي آويختند و برفتند و باردييل آمدند و زمستان آنجا بودند و چون بهار آمد معتصم زر فرستاد و مال بسيار و روي ببابك نهادند و اندر دره شدند و پيش حصار بابك لشكر فرود آوردند ، سي هزار مرد با سلاح و آلت تمام و پيوسته حرب همي كردند ، تا قوم بابك مقهور گشتند و بسياري از ايشان كشته شدند و باقي همه گريختند ، تا همه قوم بگريخت و بابك بماند با تني چند از نزديكان خويش و چون آن حصار سخت خالي شد او نيز با برادر و نزديكان خويش از حصار بيرون آمد و بگريخت و هم اندر آن كوهها پنهان همي بود و مسلمانان آن حصار را ويران كردند و بابك را همي طلب كردند وديد بانان بر هر راهي نشاندند و بابك اندر ميان آن كوهها و درختان بود ، تا ستوه گشت و مقهور شد و درماند . پس فرصت همي جست تاديد بانان نيمروزي همي بختند ، او از كوه بيرون آمد و براي ايشان بگشت و سوي حصاري آمد . . . »

طبري ميگويد : درين سال (۲۰۱) بابك خرمي بر مذهب جاودانيه بيرون آمد كه اصحاب جاويدان بن سهل صاحب بد بودند و دعوي كرد كه روح جاويدان درو حلول کرده و آغاز فتنه كرد . ابن الاثير و مؤلف تاريخ نگارستان و مؤلف منتظم ناصري نيز اين نکته را تايد کرده و خروج بابك را در سال ۲۰۱ نوشته اند .

ابن قتیبه در کتاب المعارف در سبب خروج بابك چنین نوشته است که : چون خبر مرگ هرثمة (بن ائین) پسرش حاتم بن هرثمه ، که در ارمنستان بود ، رسید دانست که برسر پدرش چه آمده است بازادان آن دیار و پادشاهان آن سرزمین نوشت و ایشان را بخلاف مامون خواند و درین میان اومرد و گویند سبب خروج بابك همین بود و بابك بیست و چند سال باقی ماند . آغاز دعوت بابك را بررین جاویدانیان و آغاز جنگ باخلیفه را ابن العبری نیز در سال ۲۰۱ نوشته است .

ابن خلدون آغاز کار بابك را در سال ۲۰۲ آورده و گوید بابك در ۲۰۲ بدعوت جاویدان بن سهل آغاز کرد و شهر بذر را گرفته بود و آن شهر برجای بلند بود و مامون بجنگ باوی پرداخت و سپاه فرستاد و جمعی از لشکریان بابك را کشتند و دژهایی را که در میان اردبیل و زنجان بود ویران کردند .

جنگهای ۲۰۴-۲۱۱

پس از جنگهای ۲۰۱ و ۲۰۲ جنگ دیگری که در میان سپاهیان مامون و لشکر بابك روی داده در سال ۲۰۴ بوده است و طبری درین زمینه می گوید : درین سال یحیی بن معاذ با بابك جنگ کرد و هیچ يك را پیشرفت نبود . ابن - الاثیر نیز همین نکته را آورده است . ابن قتیبه در کتاب المعارف گوید : در سال ۲۰۴ چون مأمون ببغداد رسید یحیی بن معاذ را بجنگ بابك فرستاد و یحیی شکست خورد .

در سال ۲۰۵ نیز جنگ دیگری روی داد و ابن الاثیر گوید : مامون عیسی بن محمد بن ابی خالد را حکمرانی ارمنستان و آذربایجان داد و بجنگ بابك فرستاد . مؤلف منتظم ناصری گوید : دادن مامون ولایت جزیره را بیحیی بن معاذ و ولایت آذربایجان و ارمنیه را بعیسی بن محمد بن ابی خالد و مامور کردن او را بجنگ بابك خرمی . پیداست که درین سال یحیی ابن معاذ از حکمرانی ارمنستان

و آذربايجان عزل شده و بحكممرانی جزيره رفته و بجای او عیسی بن محمد را بآذربايجان و ارمنستان فرستاده اند . فصیحی همان گفته ابن الاثير را تایید کرده است .

در سال ۲۰۶ باردیگر همان عیسی بن محمد بن ابی خالد مأمور جنگ با بابك شده و بابك را شکست داده است .

در ۲۰۸ علی بن صدقه معروف بزریق از جانب مأمون حکمران ارمنستان و آذربايجان و مأمور جنگ با بابك شده است .

در ۲۰۹ احمد بن جنید اسکافی بجنگ بابك رفت و بابك اسیرش کرد و ابراهیم بن لیث بن فضل را حکمرانی آذربايجان دادند .

در ۲۱۱ محمد بن سید بن انس حکمران موصل بدست ملازمان زریق علی بن صدقه از دی موصلی کشته شد و مأمون ازین واقعه خشمگین گشت و محمد بن حمید طوسی را بجنگ زریق و بابك خرمی فرستاد و او را حکومت موصل داد . مؤلف شاهد صادق خروج بابك را در حدود تبریز درین سال مینویسد .

خوند میر در حبیب السیر میگوید : « در سنه عشر و ماتین (۲۰۱) بابك خرم- دین ، که او را بابك خرمی نیز گویند ، خروج نمود و این بابك مردی ملحد پیشه بود و دین مزدك داشت و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود و او در ولایت آذربايجان و بیلقان خروج کرده ، هر کس را از اهل اسلام میدید بقتل میرسانید و جمعی کثیر متابعت آن شریر کرده ، پناه بقلاع و مواضع حصین بردند و هر لشکری که مأمون بجنگ او فرستاد منهزم باز آمدند » .

جنگهای سال ۲۱۲

میر خوند در روضة الصفا میگوید : « آورده اند که در ایام خلافت مأمون بابك خرم دین در نواحی آذربايجان و بیلقان خروج کرده جمعی کثیر متابعت او

کردند و پناه بموضعی حصین بردند و بابک مرد کی ملحد بود و دین مزدك داشت و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت بامحارم و غیر آن مباح بود و در مبدأ خروج قلعهای بامتانت عمارت کرد و هر لشکری که بجنگ اورفت منہزم باز آمد و مأمون در سنه اثنی عشر و ماتین (۲۱۲) محمد بن حمید طوسی را بجنگ او نامزد فرمود. او بعد از آنکه بیک سال و کسری با لشکر بابک محاربه نمود بعضی شهادت فایز گشت و کار بابک قوی شد و چون خبر قتل محمد بن حمید بمأمون رسید عبدالله بن طاهر بن حسین ذوالیمینین را ، که از قبل او والی مصر بود ، مخیر ساخت میان امارت خراسان و مغرب زمین و امارت آذربایجان و ارمینیه و حرب بابک . او امارت خراسان اختیار کرد و بآن ناحیه رفت ، زیرا که برادرش در خراسان وفات یافته بود و هرج و مرج در آن دیار پیدا شده و بعد از رفتن عبدالله طاهر مهم بابک قوی تر گشت .»

ابن واضح یعقوبی در حوادث سال ۲۱۲ که ذکر از وقایع آذربایجان میکند میگوید : مأمون طاهر بن محمد صفانی را حکمرانی ارمستان و آذربایجان داده بود و گویند بلکه هرثمة بن اعین را از همدان فرستاد و وی آهنگ عراق داشت پس بورثان رفت که از اعمال آذربایجان بود و بسر کردگان ارمستان و فرماندهان لشکر آنجا نوشت و ایشان بمأمون بیعت کردند و حکمران آنجا از سوی مخلوع (امین) اسحق بن سلیمان بود و عمرو و الحزون و نرسی و عبدالرحمن بطریق الران و گروهی از بطریقان با او بودند و برید برده رسید تا مردم را وادارد پسرش را آنجا بیرون کنند و طاهر کار گزار مأمون مرزهر بن سنان تمیمی بالشکریان بسیار فرستاد و باهم رو برو شدند و جنگ کردند . سپس اسحق بن سلیمان و یارانش شکست خوردند و پسرش جعفر بن اسحق بن سلیمان را برده کردند و وی را با اسیران دیگر نزد مأمون فرستادند و طاهر صفانی چند روز آنجا ماند تا اینکه عبدالملك بن الجحاف سلمی که خلع شده بود برو بیرون آمد و بر مردم بیلقان تاخت و طاهر را در شهر

برده شهر بند کرد و چند ماه در حصار بود و چون خبر بمامون رسید سلیمان بن احمد بن سلیمان هاشمی را حکمرانی داد و وی نزدیک شهر رسید و طاهر هم چنان محصور بود و او را بیرون آورد و روانه کرد و بعد الملك زینهار داد و کار آن سرزمین راست شد. سپس حاتم بن هرثمه بن اعین را حکمرانی ارمنستان دادند و وی بآن شهر رسید و در میان معتزله و مردم زد و خوردی در گرفت و یکدیگر را کشتند و چیزی نمانده بود نابود شوند سپس باهم سازش کردند و حاتم ابن هرثمه در آن سرزمین تنها اندک مدتی ماند تا اینکه خبر مرگ پدرش هرثمه باو رسید و چون در آنجا مرد وی از برده بیرون رفت و به «کسال» فرود آمد و در آنجا بارویی ساخت و کار میگزارد تا اینکه خلع شد و ببطریقان و سرکردگان ارمنستان و به بابك و خرمیان نوشت و کار مسلمانان را در چشم ایشان بزرگ کرد و بابك و خرمیان جنبش کردند و بابك بر آذربایجان دست یافت و چون خبر بمامون رسید یحیی بن معاذ بن مسلم مولی بنی زهل را حکمرانی ارمنستان داد. . . . یحیی بن معاذ جنگهایی کرد و در آنها کاری از پیش نبرد و مامون مرعسی بن محمد بن ابی خالد را فرماندهی سپاه داده بود و این در روزگار مخلوع بود و چون از یحیی کاری ساخته نشد عیسی را حکمرانی آذربایجان و ارمنستان داد و باو دستور داد که لشکریان را آماده کند و بآنها از مال خود روزی بدهد.

پس عیسی بن محمد ایشانرا از مال خود روزی داد و ایشان از مردم سرزمین مدینه السلام (بغداد) بودند و چون از بغداد رفتند دیگر در آنجا از سپاهیان که در فتنه بغداد بودند کسی نماند و چون بآن سرزمین رسید محمد بن الرواد از دی و همه سرکردگان آن سرزمین نزد او رفتند و خود را برای جنگ با بابك آماده کرد و بابك در تنگه ای باو رسید و او را شکست داد و عیسی از آنجا رفت و جایی در نك نکرد و یکی از سرکردگان باو بانگ زد که: ای ابو موسی، بکجا میروی؟ گفت: درین جنگ کاری از ما ساخته نیست و بخت با ما یار نیست و ما از جنگ با مسلمانان

هراسانیم . از آذربایجان بارمنستان رفت وسواده بن عبدالحمید الجحافی برخاست ، عیسی باو پیشنهاد کرد که حکمرانی ارمنستان را باو بدهد و جنگ نکند ، پس با او جنگ کرد و پس از کوششی او را شکست داد و ارمنستان بر عیسی بن محمد راست شد و کار بابک در بند بالا گرفت و مامون مرزریق بن علی بن صدقه ازدی را حکمران کرد و ازو هم کاری بر نیامد . سپس ابن حمید طوسی را حکمرانی داد و چون خبر خلع شدنش بزریق رسید او نیز برخاست و محمد بن حمید بآن سرزمین رسید و زریق با او جنگید و محمد یارانش را کشت و سپس ازو زنهار خواست و وی زنهار داد و او را نزد مامون فرستاد . محمد بن حمید در آنجا ماند تا اینکه آن سرزمین را از کسانی که ازیشان باك داشت پاك کرد و چون توانست بجنگ بابک برود بجنگ اوشافت و جنگ سختی در میانشان در گرفت و او در همه جنگها پیروز شد . سپس بجای تنگی رفت که زمین درشت و ناهمواری بود و ابن حمید و گروهی که با او بودند پیاده شدند و پیروان بابک باو رسیدند و محمد با گروهی از سرکرد گانش کشته شدند و لشکریان شکست خوردند و فرماندهی آن لشکر را مهدی بن اصرم که از خویشاوندان ابن حمید بود بدست گرفت و این واقعه در آغاز سال ۲۱۴ روی داد . چون محمد بن حمید کشته شد مامون مرعبدالله بن طاهر را حکمرانی داد و او را لوای سرزمین جبال و ارمنستان و آذربایجان بست و بقضاة و کار گزاران خراج نوشت که فرمان او را بردارند .

عبدالله بیرون رفت و در دینور ماند و بمهدی بن اصرم و محمد بن یوسف و عبدالرحمن بن حبیب که سرکرد گان همراه محمد بن حمید بودند نوشت که در جایگاه خود بمانند . طلحة بن طاهر در خراسان مرد و مأمون جای او را بعبدالله داد و عهد و لوای او را با اسحق بن ابراهیم و یحیی بن اکثم قاضی القضاة فرستاد و عبدالله در آن سال بخراسان رفت و مأمون حکمرانی آذربایجان و جنگ بابک را بعلی بن هشام سپرد و حکمرانی ارمنستان را بعبدالاعلی بن احمد بن یزید بن اسید

سلمی داد و او بدان سرزمین رفت و محمد بن عتاب بر جرزان (گرجستان) دست یافت و «صناریه» (یونانیان آسیای صغیر) با او یار شدند و ابن عتاب با او جنگ کرد و شکستن داد و او را در جنگ هنری و شناسایی نبود . سپس مأمون مر خالد بن یزید بن مزید را حکمرانی داد و کسانی را که از خاندانش در عراق در زندان بودند آزاد کرد و بجزیره فرستاد و گروهی بسیار از مردم ربیعہ را با او همراه کرد و وی بدان سرزمین رفت و چون بخلاط رسید سواده بن عبدالحمید الجحافی نزد او رفت و او ز نهار دادش و سپس آهنگ نشوی کرد و یزید بن حصن مولی بنی محارب بر آنجا دست یافته بود . یزید بن حصن گریخت و بکسال رفت و در آنجا ماند و کس نزد محمد بن عتاب فرستاد و از ز نهار خواست که فرمانبردار وی شود . خالد او را ز نهار داد ، پس گفت صفاریه فرمانبردار تواند . محمد بن عتاب باو گفت آنها فرمان نمیبرند . خالد بسوی ایشان رفت و در جرزان با آنها جنگ کرد و شکستشان داد و ستورانیشان را گرفت سپس بسازش دعوت کرد و صلح کرد که سه هزار رملکه (مادیان تخمی) و بیست هزار گوسفند بدهند و اندک زمانی آنجا ماند ... (۱) و «قیسیه» با ایشان تاختند و کار را بر خالد سخت گرفتند و علی بن یحیی ارمنی با آن گروه بود و خالد وی را با گروهی برده کرد و نزد مأمون فرستاد و وی ایشان را با واسحق معتصم سپرد و بخدمت او گماشت . سپس مأمون جای خالد را بعبدالله بن مصاد اسدی داد و خالد را نزد خود خواند و خالد ترسید که در باره او بدی کند و چون نزد او رفت او را بخدمت برادرش معتصم گماشت و عبدالله بن مصاد اسدی بآن سرزمین رفت و در آنجا ماند تا در گذشت و پسرش جانشین او شد و کار آن سرزمین پریشان شد و مأمون مر حسن بن علی بادغیسی معروف بمامونی را حکمرانی داد و او بدان سرزمین رفت و کار همچنان پریشان بود و وی بامردم دژلقانین جنگید و آنجا را گرفت و بدبیل رفت و در آنجا ماند و باسحق بن اسمعیل بن شعیب تغلیسی نوشت

که خراج بفرستد و اسحق رد کرد و فرستاد گانش را باز گرداند و بتفلیس رفت و چون بآنجا نزدیک شد نزدیک وی رفت و خراج را باو داد و وی ازو در گذشت. از ۲۱۲ بعد جنگ لشکریان خلیفه بغداد بسا بابك سخت تر شده است. درین سال بنا بر ضبط ابن الاثیر محمد بن حمید طوسی از جانب مأمون بجنگ بابك شد و اورا فرمان داد که از راه موصل رود و کار آن دیار را راست کند و بازریق علی بن صدقه جنگ کند. محمد بن حمید بموصل رفت و سپاه خود را بدانجا برد و لشکر دیگری از مردم یمن و ربیعہ گرد آورد و بجنگ زریق شافت و محمد بن سید بن انس از دی باوی بود. چون خبر بزریق رسید آهنگ ایشان کرد و در زاب دوسپاه بیک دیگر رسیدند. محمد بن حمید نزد زریق فرستاد و او را بطاعت خواند اما وی از پذیرفتن آن طاعت سرپیچید و در میان شان جنگ سخت در گرفت و زریق و سپاهش درهم شکسته شدند و از محمد زینهار خواست و چون وی رازنهار داد نزد اورفت و محمد اورا نزد مأمون فرستاد و مأمون بمحمد فرمان داد که همه دارایی زریق را بستاند و روستاهای او را ضبط کند. محمد فرزندان و برادران زریق را بخواند و با ایشان آن فرمان را در میان نهاد و ایشان هم فرمان خلیفه را پذیرفتند. پس محمد بن حمید بآذربایجان رفت و محمد بن سید را از سوی خود در موصل گماشت و چون حمید بآذربایجان رسید با مخالفان جنگ کرد و لیلی بن مره و کسانی را که از در مخالفت در آمده بودند گرفت و نزد مأمون فرستاد و خود بجنگ بابك رفت. ابن قتیبہ در کتاب المعارف جنگ محمد بن حمید را با بابك در سال ۲۱۰ آورده است.

نظام الملك در سیاست نامه جنگهای محمد بن حمید را چنین روایت می کند:

« در سال دویست و دوازده از هجرت، در عهد مأمون، چون خرم دینان خروج کردند، از ناحیت اصفهان، قومی از باطینان بایشان پیوستند و فسادها کردند و بآذربایگان شدند و ببابك پیوستند و مأمون محمد بن حمید الطائی را بحرب بابك

فرستاد ، تا با خرم دینان حرب کردند و فرموده بود تا با زیریق بن علی بن صدقه حرب کنند ، که او عاصی شود بود و در کوهستان عراق می گشت و غارت میکرد و کاروانها می زد و محمد بن حمید بتعجیل رفت و از خزینۀ مأمون چیزی نخواست و لشکر را از خزانه خویش مال داد و بحرب زیریق شد و زیریق را بگرفت و لشکر او را هلاک کرد . مأمون شهر قزوین و مراغه و بیشتر آذربایگان او را داد . پس بحرب بابك رفت . میان او و میان بابك شش حرب عظیم بود و آخر الامر محمد بن حمید کشته شد و کار بابك بالا گرفت .

مؤلف مجمل فصیحی مأمور شدن محمد بن حمید را بجنگ بابك در سال ۲۱۳ ضبط کرده است .

جنگهای سال ۲۱۴

در ۲۱۴ باز جنگ دیگر در میان محمد بن حمید و بابك در گرفت و درین جنگ محمد بن حمید کشته شد . سبب این بود که چون محمد بن حمید کسانی را که در راهها گماشته بودند شکست داد بسوی بابك رفت و سپاه و آذوقه فراهم آورد و جمع کثیری سپاهیان داوطلب از شهرهای دیگر برداشت و از راههای تنگ و گردنها گذشت و چون از هر کنلی می گذشت کسانی را ، از همراهان خود ، در آنجا پیاسبانی می گماشت تا اینکه بمحل هشتاد سرفرود آمد و خندقی کند و برای ورود بسرزمین بابك با کسان خود رای زد و ایشان رای دادند که بدان دیار برود و سمتی را معلوم کردند که از آنجا وارد شود . وی رای ایشان را پسندید و سپاه خود را تعبیه کرد . محمد بن یوسف بن عبدالرحمن طایی معروف با بوسعید را در قلب لشکر وسعدی بن اصرم را در میمنه و عباس بن عبدالجبار یقطینی را در میسره گذاشت و محمد بن حمید خود با گروهی در پی ایشان جای گرفت و مراقبشان بود و ایشان را گفت اگر در صفها رخنه ای افتد آنرا ببندند و بابك از کوه بریشان مسلط بود و

مردان خود را بکمین ایشان نشانند و در زیر هر تخته سنگی گروهی جا داد و چون سپاه محمد بن حمید پیش رفت و لشکریان از کوه بالا رفتند و تا سه فرسنگ رسیدند آن جمع از کمینگاه خود بیرون جستند و بابک با سپاه خود بر سر ایشان تاخت و ایشان را درهم شکست و ابوسعید و محمد بن حمید سپاه خود را بپایداری فرمان می‌دادند اما سودی نبخشید و آن لشکر هزیمت گرفت و محمد بن حمید بجای خود بود اما سپاهیان میگریختند و جان بدر می‌بردند. چون خرم‌دینان وی را دیدند و از جامه و رفتارشان دانستند که پیشوای آن گروه است برو تاختند و زوبینی بر اسبش زدند و او بزمین افتاد و کشتندش. این محمد مردی پسندیده و بخشنده بود و شاعران بسیار وی را مرثیت گفتند و چون این خبر بمأمون رسید هراسان شد و عبدالله بن طاهر را بجنگ بابک مأمور کرد و او در دینور ماند و سپاه خود را آراست.

نظام الملك در سیاست نامه در بیان این واقعه مینویسد: «خرم دینان باصفهان باز شدند و مأمون از کشتن محمد عظیم دلتنگ شد. در حال عبدالله طاهر را، که والی خراسان بود، نامزد کرد و بحرب بابک فرستاد و همه ولایت کوهستان و آنچه گشاده بودند و آذربایجان بدوداد و عبدالله برخاست، بآذربایجان شد. بابک با او مقاومت نتوانست کردن، در دژی گریخت سخت محکم و لشکر او و جمع خرم دینان پراکندند».

ابن قتیبه در کتاب المعارف در همین باره مینویسد که: «چون محمد بن حمید در ۲۱۴ کشته شد مأمون عبدالله بن طاهر را، که در دینور بود، حکمران جبل کرد، که بخراسان رود و علی بن هشام را بجنگ بابک بفرستد. ابن طیفور در کتاب بغداد در وقایع همین سال مینویسد: «مأمون عبدالله بن طاهر را ولایت خراسان داد و او را مأمور جنگ بابک کرد و او در دینور ماند و سپاه فرستاد. سپس مأمون علی بن هشام را بجنگ بابک فرستاد».

مؤلف منظم ناصری نیز ولایت علی بن هشام را در جبل و قم و اصفهان و

آذربایجان در همین سال آورده است .

در باره مأموریت عبدالله بن طاهر ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال چنین مینویسد : چون کار بابك بالا گرفت مردم پریشان شدند و فتنه بالا گرفت و آغاز کارش این بود که هر که در گرداگرد بند بود میکشت و شهرها و روستاها را ویران میکرد ، تا اینکه کارش بالا گرفت و رسیدن بوی دشوار بود و شکوهش بسیار شد و چون این آگاهی بمأمون رسید عبدالله بن طاهر ابن حسین را با سپاه فراوان بجنگ وی فرستاد و عبدالله رفت و در اطراف دینور جا گرفت ، در جایگاهی که امروز بقصر عبدالله بن طاهر معروفست . پس از آنجا رفت تا نزدیک بند رسید و کار بابك سخت شد و مردم از و هراسان شدند و با او جنگیدند و دست برونیاftند و گروهی از سر – کردگان کشته شدند و از آنجمله محمد بن حمید طوسی بود که ابوتمام در مرثیت او قصیده ای سروده است .

جنگهای ۲۱۷ و ۲۱۸

در ۲۱۷ بگفته ابن طیفور مأمون حکمرانی جبال و جنگ با خرم دینا را بطاهر بن ابراهیم سپرده است و وی پنج روز مانده از شعبان آن سال از بغداد بیرون شد . در همان سال ۲۱۷ مأمون علی بن هشام را کشت و سبب آن بود که مأمون وی را حکمران آذربایجان و جز آن کرده بود و چون دانست که بیداد میراند و مال مردم می ستاند و مردم را میکشد ، عجیف بن عنبسه را برو فرستاد و او دانست که علی بن هشام در اندیشه آنست که بکشدش و ببابك پیوندد و چون برو دست یافت نزد مأمونش برد و مأمون او را بکشت و برادرش حبیب را نیز بکشت در جمادی الاولی آن سال و سر علی را در عراق و خراسان و شام و مصر گرداندند .

در ۲۱۸ بگفته ابن الاثیر بسیاری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان و جزان دین خرمی را پذیرفتند و گرد آمدند و در همدان لشکر گاه ساختند . معتصم

بریشان سپاه فرستاد و اسحق بن ابراهیم بن مصعب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال این سال مأمور جبال کرد و اسحق در روستای همدان با این مردم روبرو شد و شصت هزار تن از ایشانرا کشت و کسانی که مانده بودند بروم گریختند .

نظام الملك در سیاست نامه در حوادث این سال چنین می نویسد : « چون سال دویست و هژده اندر آمد دیگر باره خرم دینان باصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان خروج کردند ، بدانکه مأمون بروم شده بود و همه يك شب وعده نهاده بودند و همه ولایت ها و شهرها کار راست کرده ، شب خروج کرده ، شهرها غارت کردند و در پارس بسیار مسلمانان کشتند و زن و فرزندان برده کردند و در اصفهان سرایشان مردی بود ، علی مزدك ، از در شهر بیست هزار مرد عرض داد و با برادر بکوه شد و بودلف غایب بود و برادرش معقل بکوه بود ، با پانصد سوار ، مقاومت نتوانست کرد ، بگریخت و بیغداد رفت . علی مزدك کوه بگرفت و غارت کرد و هر کرا یافت ، از اهل اسلام ، بکشت و فرزندان عجلیا را برده کرده و باز گشت بآذربایگان ، تا ببابك پیوندد و از جوانب خرم دینان روی ببابك نهادند . اول ده هزار بودند ، بیست و پنج هزار شدند و میان کوهستان شهر کی هست ، آنرا شهرستانه خوانند ، آنجا جمع شدند و بابك بدیشان پیوست . پس معتصم اسحق را با چهل هزار مرد بجنگ ایشان فرستاد و اسحق ناگاه بر سرایشان شد و جنگ در پیوست و همه را بکشت ، چنانکه بحرب اول از خرم دینان صد هزار مرد کشته شد و جمعی قصد اصفهان کردند و قریب ده هزار مرد با برادر علی مزدك سراها و روستاهای اصفهان غارت کردند و زن و فرزندان برده بردند و امیر اصفهان علی بن عیسی غایب بود . قاضی و اعیان بحرب ایشان شدند و از جوانب فرو گرفتند و ظفر یافتند و بسیار بکشتند و زن و فرزندان ایشان برده بردند . »

آغاز این قیام خرم دینان در روزگار مأمون و در پایان زندگی وی بوده و در صد بر آمده است که ایشان را دفع کند ، اما در همین میان در گذشته است و پس

از وی معتصم بدفع ایشان پرداخته ، چنانکه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید : « در آذربایجان بابك دشمن دين لعنه الله دعوت دين مزدکی آشکارا کرد . مأمون محمد بن حمید طوسی را بجنگ افرستاد . بابك او را بکشت و کار بابك قوت گرفت . مأمون پیش از آنکه تدارك کند در سابع رجب سنه ثمان عشر و ماتین (۷ رجب سال ۲۱۸) در گذشت » .

جنگهای سال ۲۱۹

در سال ۲۱۹ اسحق بن ابراهیم در جمادی الاولی وارد بغداد شد و از اسیران خرم دینی گروه بسیاری با وی بودند و گویند بجز زنان و کودکان صد هزار تن از ایشان را کشت .

در همین سال ۲۱۹ بود که گروهی از خرم دینان که در جنگ همدان جان بدر برده بودند بسرزمین روم گریختند و بتئوفیل Théophile امپراطور قسطنطنیه پناه بردند و چندی بعد که بابك راسپاهیان بغداد محاصره کردند و کار بروتنگ شد نامه ای بآن امپراطور نوشت و از ویاری خواست و او نیز وعده یاری داد و بتهمیه سپاه و تجهیزات پرداخت . در همین زمان مازیار هم در طبرستان آغاز مخالفت با دربار بغداد گذاشت و چنانکه پس ازین بیاید افشین هم در باطن با ایشان همدستان بود و از چهار سوی چهارتن یعنی تئوفیل و بابك و مازیار و افشین در برانداختن اساس خلافت بغداد می کوشیدند و یگانگی با يك دیگر داشتند چنانکه در سال ۲۲۳ تئوفیل بنا بوعده ای که ببابك داده بود بیاری وی سپاه بقلمرو خلافت کشید و جمعی از مسلمانان را کشت و گروهی از ایشان را ، که از آن جمله بیش از هزار زن بود ، باسیری برد . معتصم برای دفع این فتنه نخست بقلع و قمع بابك پرداخت ، چنانکه پس ازین بتفصیل خواهد آمد ، افشین را مأمور جنگ وی کرد ، با آنکه در نهان افشین با بابك و مازیار همدست بود و در میانشان مکاتبه بود .

در باره همداستانی مازیار با بابک ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می گوید:

« مازیار بابک مزدکی دیگر زمین مجوس را عملها داد و حکم بر مسلمانان ، تا مسجدها خراب میکردند و آثار اسلام را محو میفرمودند » . سپس در جای دیگر می نویسد که مازیار خود بعبدالله بن طاهر چنین گفته است : « که من وافشین خیدر بن کلوس و بابک هر سه از دیر باز عهد و بیعت کرده ایم و قرار داده بر آنکه دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهان داری با خاندان کسرویان نقل کنیم ، پریروز بفلان موضع قاصد افشین بمن رسید و مرا چیزی در گوش گفت . من خوشدل شدم . عبدالله طاهر گفت : چه بود آنکه ترا اعلام کرد ؟ مازیار گفت : نگویم . بتملق و تواضع الحاح کرد ، تا مازیار گفت : سو گندی دیگر بخورد . عبدالله سو گند خورد . مازیار با او در میان نهاد که بمن پیام آورد ، از افشین . که فلان روز و فلان ساعت معتصم و پسران او هارون الواثق و جعفر المتوکل را ، هلاک خواهیم کرد ... »

سرانجام افشین برای دلجویی معتصم بابک را بفریب اسیر کرد و سپس معتصم تئوفیل را نیز شکست سخت داد و آن فتح معروف عموریه روی داد . تئوفیل دومین پادشاهان سلسله فریژی از امپراطوران بیزنتیه بود ، پسر میخائیل بن جورجس معروف بمیخائیل دوم که در سال ۱۹۳ هجری بامپراطوری رسید و دو سال بعد در ۱۹۵ عزلش کردند و بار دیگر در سال ۲۰۰ بمقام خود باز گشت و در ۲۱۳ مرد و پس از او پسرش تئوفیل پادشاهی نشست و تا سال ۲۳۵ امپراطور بود . همین پناه دادن بایرانیان خرم دینی و هوا خواهی از بابک سبب يك سلسله جنگهای متمادی در میان وی و معتصم شد و سرانجام بفتح عموریه انجامید که پس از پنجاه و پنج روز محاصره سپاهیان بغداد آن شهر را گرفتند و سی هزار مردم آنرا کشتند و شهر را چنان ویران کردند که تا این اواخر جایگاه آن هم معلوم نبود و درین فتح بطریق عموریه را که یاطس نام داشت اسیر کردند و بسامرا آوردند و چون در زندان مرد پیکرش را نزدیک پیکر بابک بدار آویختند .

جنگهای سال ۲۲۰

در سال بعد یعنی در ۲۲۰ معتمد افشین را مأمور جنگ بابك كرد . نام افشین خیدریا خنیدر پسر کاوس بود که برخی از مؤلفان بخطا « حیدر » ضبط کرده اند . افشین از زمانهای قدیم لقب و عنوان پادشاهی امیران محلی اسروشنه در اقصای ماوراءالنهر بود که حکمرانی آن دیار را از زمان ساسانیان پدر بر پسر داشتند ، اسروشنه یا اسروشنه که امروز بیشتر « استروشنه » می نویسند هنوز از آبادیهای درجه دوم جمهوری شوروی ازبکستانست . در ۲۰۷ که مأمون حکمرانی خراسان را بطلمحه پسر طاهر ذوالیمینین داد احمد بن ابی خالد را پیشکاری او بخراسان فرستاد و احمد ب ماوراءالنهر رفت و با کاوس پسر سارخره افشین آن دیار ، پدر افشین خیدر بن کاوس ، جنگ کرد و او را با دو پسرش خیدر و فضل برده کرد و بغداد فرستاد . طلحه ازین فتح چنان شادمان شد که سه هزار هزار (سه میلیون) درم با احمد بن خالد بخشید . کاوس پسر سارخره در بغداد ماند و همانجا مرد و دو پسر وی نزد مأمون ماندند و تربیت یافتند و کم کم از نزدیکان دربار خلافت شدند ، چنانکه افشین در دربار معتمد بزرگترین امیر بود .

از نخست که کار افشین بالا گرفت در میان وی و خاندان طاهریان که در آن روزگار در دربار خلافت بسیار متنفذ بودند و مخصوصاً عبدالله بن طاهر که بزرگترین امیر دربار بود و اسحق بن ابراهیم بن مصعب پسر عم پدرش که امیر بغداد بود و از سوی دیگر در میان وی و اشناس ترك که او هم از کار گزاران بزرگ دربار بود هم چشمی سخت در گرفت و افشین برای اینکه طاهریان را ناتوان کند و از پای در آورد بیدخواهان خلافت متوسل میشد ، چنانکه منکبجور اسروشنی از خویشان وی در سال ۲۱۷ در آذربایجان بتحریک او بنیاد مخالفت گذاشت و درین سال گرفتار و کشته شد . مازیار نیز با افشین همداستان بود و پیش ازین گذشت که خود در گرفتاری

گفته است من و افشین خیدربن کاوس و بابک از دیر باز با يك ديگر پيمان بسته بودیم که کشور را از تازیان بستانیم و بخاندان ساسانیان باز گردانیم . پس از کشته شدن بابک و شکست تئوفیل امپراطور بیزنتیه در ۲۲۳ و کشته شدن مازیار در ۲۲۵ دشمنان افشین سرانجام بروچیره شدند و در همان سال ۲۲۵ معتصم افشین را هم کشت. آغاز مأموریت افشین بجنگ بابک در ۲۲۰ بود و وی تا ۲۲۳ سه سال در آذربایجان با بابک می جنگید تا سرانجام وی را بفریب گرفتار کرد . سبب اینکه افشین از بابک رو بر گرداند و بگرفتاری او تن در داد این بود که پس از آنکه روزگاری افشین با بابک جنگ کرد و در برانداختن او کوتاه می آمد معتصم پنداشت که وی از عهده بابک بر نمی آید و خواست طاهریان را هم درین کار وارد کند و ازیشان یاری بخواهد و چون افشین دید که اگر طاهریان بر بابک چیره شوند باز بر نیروشان در دربار خلیفه خواهد افزود برای اینکه این توانایی نصیب رقیبان طاهری او نشود و خود ازینکار بهره یابد ناچار بابک را فدای توانایی خویش و ناتوان کردن رقیبان خود کرد .

جنگهای زمان معتصم

یاقوت در معجم البلدان در کلمه «ارشق» مینویسد : ارشق بفتح و سپس سکون و فتح شین نقطه دار وقاف کوهی در سرزمین موقان از نواحی آذربایجان و نزدیک بد شهر بابک خرمی .

جای دیگر در کلمه «خرمی» میگوید : بضم اول و تشدید دوم و تفسیر آن بفارسی سرورست و آن روستاییست در اردبیل ، نصر میگوید بگمانم خرمیان که بابک خرمی ازیشان بود منسوب بدانند و میگویند خرمیه فارسیست و معنای آنکسانست که از شهوات پیروی میکنند و آنها را مباح می دانند .

جای دیگر در کلمه «دروز» میگوید : در پایان آن ذال نقطه دار . . . شهر

ابو تمام دلالت دارد بر آنکه جایست در مرزهای آذربایجان زیرا درستایش ابوسعید ثغری گفته است :

وبالھضب من ابرشتویم و درود علت بك اطراف القنفاعل وازدد
و ابرشتویم آنجاست ودرین قصیده یاد از جنگ او با بابك خرمی کرده است
و در قصیده دیگر درستایش معتصم میگوید :

و بهضبتی ابرشتویم و درود لقحت لقاح النصر بعد حیال ...
فلشکرواجنح الظلام و درودا فہم لدروز والظلام موالی
جای دیگر در کلمه « سند بایا » گوید : بکسر اول و سکون دوم و پس از
دال بی نقطه بایی که يك نقطه دارد و مفتوح است و سپس یای آخر حروف جایست
در آذربایجان در بند از نواحی بابك خرمی ابو تمام در ستایش ابوسعید محمد بن
یوسف گفته است :

رمی الله منہ بابکا وولاتہ بقاصمة الاصلاب فی کل مشہد
فتی یوم بذالخرمۃ لم یکن بہیاتہ نکس ولا بمعرد
قفا سند بایا والرماح مشیحة تہدی الی الروح الخفی فتنہدی
جای دیگر در کلمه « سورین » میگوید : بکسر راء دہی در نیم فرسنگی
نیشابور . . . در تاریخ دمشق آمده کہ ابراہیم بن نصر بن منصور ابواسحق سورینی
کہ سورانی فقیہ ہم گفته اند و سورین کویست در بالای نیشابور ، سفری بشام
رفت . . . محمد بن الحکم خبر داده است کہ وی ابراہیم بن نصر سورینی را در
لشکر محمد بن حمید طوسی در دینور در جنگ با بابك دیدہ و ابراہیم بن نصر را
در ۲۱۰ کشتہ یافتہ است .

جای دیگر در کلمه طبرستان در باره مازیار پسر قارن مینویسد . . . او را
بسرمن رای بردند در سال ۲۲۵ و در برابر معتصم بشمشیرش زدند تا مرد و در
سرمن رای بابابك خرمی بر تپہای کہ رو بروی مجلس شرطہ است بدار کشیدہ شد .

جای دیگر در کلمه «قران» گوید: بضم، قصبة بدين در آذربایجان که بابك خرمی در آن جایگاه داشت.

جای دیگر در کلمه «کذج» می گوید: بدو حرکت و در پایان آن جیم نام دژی و سرزمینی در آذربایجان از جایگاههای بابك خرمی و این کلمه بیگانه است و معنای آن جایگاهست و معرب شده است، ابو تمام آن را جمع بسته و گفته است:

و ابر شتویم والکذاج وملتنقی سنا بکها والخیل تردی وتمزع
و پیدا است که این کلمه معرب کلمه «کده» یا «کذه» فارسیست.

جای دیگر در کلمه «کلان رود» گوید معنای آن رود بزرگست و آن در آذربایجان نزدیک بد شهر بابکست و افشین هنگامی که با بابك میجنگید در آنجا فرود آمد. احتمال می رود جایگاهی که نام آن در جاهای دیگر «بلال رود» و «دوال رود» نوشته شده همینجا باشد و چنان مینماید که بلال رود و دوال رود تحریف همین کلمه کلان رود باشد.

جای دیگر در کلمه مراغه میگوید: بفتح و غین نقطه دار شهر مشهور بزرگ و بزرگترین و مشهورترین شهر آذربایجان... خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و باروها و دژهای آنرا ساخت و آنرا آبادان کرد و لشکریان بسیار در آنجا گماشت سپس چون بابك خرمی پیدا شد مردم بآنجا پناه بردند و در آنجا فرود آمدند و جایگاه ساختند و در آن متحصن شدند...

جای دیگر در کلمه «ورثان» می گوید: بفتح و سپس سکون و در پایان آن نون و سلفی بحرکت راء آورده، شهریست که در پایان مرز آذربایجانست و از آنجا تادره الرس دو فرسنگست و در میان ورثان و بیلقان هفت فرسنگ و در کتاب الفتوح آمده که ورثان در سرزمین آذربایجانست و آن با ارشق در روزگار بابك زبانه زد شد...

بجز این نواحی و آبادیها که در کتابهای مختلف ذکری از آنها در ضمن حوادث روزگار بابك شده اکنون در آذربایجان دهی هست بنام « بابکان » که در کتاب «اسامی دهات کشور» (ص ۱۵۱) جزو دهستان قطور در میان خوی و شاهپور نام برده اند و احتمال بسیار میرود که از آبادانی های زمان بابك بوده باشد و بمناسبت نام بابك آنرا « بابکان » خوانده باشند .

مطهر بن طاهر مقدسی در کتاب البدء والناریخ (چاپ پاریس - ج ۳ ص ۹) که در حدود سال ۳۵۵ تألیف کرده است درباره بابك میگوید : « اما ثنویان ایشان به پیامبری ابن دیسان و ابن شا کر و ابن ابی العوجاء و بابك خرمی و دیگران قایلند و در نزد ایشان زمین هرگز از پیامبر تهی نماند » .

جای دیگر (ج ۶ ص ۱۱۲) در حوادث زمان مامون می نویسد : « در روزگار او خرمیان جنبیدند و بابك مدعی بود که روان جاویدان درو دمیده شده است و مأمون محمد بن حمید را بجنگ او فرستاد و محمد بن حمید با بسیاری از همراهانش کشته شدند » .

سپس جای دیگر (ج ۶ ص ۱۱۴ - ۱۱۷) می گوید : « داستان بابك خرمی آورده اند که وی بر شد نرسیده بود و مادرش زنی يك چشم بود و تنگدست لوده های آذربایجان ، مردی از نبطیان سواد که او را عبدالله میگفتند شیفته اش شد و ازو بار گرفت و او کشته شد و بابك در شکم بود و مادرش او را زاد و کار می کرد که گذران وی را فراهم کند و بسیار کوشید تا وی پسری با حزم شد . مردم آن ده برای چراندن او را بکار گماشتند و خورش شکم و پوشش تنش را میدادند . پنداشته اند روزی برای او خوراك ببرد و وی در سایه دیواری خفته بود و وی موی تنش را دید که برخاسته است و از بن هر مویی قطره خونی روانست . گفت : « برای این پسر من پایه ای بلند خواهد بود . در همین کوهستان گروهی از خرمیان بودند و ایشان را دو پیشوا بود که باهم کشمکش داشتند و با یکدیگر نمی ساختند ؛ یکی

را جاویدان و دیگری را عمران میگفتند. جاویدان برای کاری بده بابک رفت، او را دید و بچابکی او پی برد. او را از مادرش بمزدوری گرفت و بسرزمین خود برد. گویند زن جاویدان فریفته او شد و رازهای شوهرش را بروگشاد و از اندوختها و خزانهایش او را آگاه کرد. چندی نگذشت که جنگ میان جاویدان و عمران روی داد و جاویدان زخم برداشت و از آن مرد. زن جاویدان دعوی کرد که بابک را درین کار جانشین خود کرده است و روانش در وی دمیده شده است و آنچه از پیشرفت و پیروزی شمارا نوید داده است بدست وی بشما خواهد رسید و این بدان سبب بود که خرمیان هر بامداد و هر شام امید جنبش داشتند. پس از آن مردم از وی پیروی کردند و گواهی این زن را راست گرفتند و بابک پیروان خود را بران نواحی و دهها گماشت و ایشان اندک مایه و خوار بودند و ایشان را شمشیر و خنجر داد و فرمود که بدهها و خانهای خویش باز گردند و منتظر بهره سوم از آن شب باشند، چون آنهنگام فرا رسد بر مردم بیرون آیند و مردی و زنی و جوانی و کودک از دور و نزدیک نگذارند مگر آنکه پاره کنند و بکشند. آن گروه این کار را کردند و بامداد مردم این دهها بدست خرمیان کشته شدند و ندانستند این فرمانرا که داده است و انگیزه آن چیست. هراس سخت و بیم فراوان مردم را در گرفت و بیدرنگ آنها را بجاهایی که دورتر بود فرستاد و هر کرا از مردم یافتند چه خرد و چه بزرگ و چه مسلمان و چه ذمی می کشتند تا اینکه آن مردم بکشتار خو گرفتند و راهزنان و بیسر و پایان و فتنه جویان و پیروان آیینهای ناستوده بروگرد آمدند. لشکریانش بسیار شدند چندانکه سوارانش به بیست هزار تن رسیدند، بجز پیادگان. شهرها و دهها را گشادند. چشم زهره از مردم گرفت و بآتش سوخت و در تباهی فروبرد و کمتر رحم و دلسوزی داشت و لشکریان بسیار دربار را شکست داد و فرماندهان چندرا کشت و در برخی از کتابها آورده اند که از جمله آنچه بیاد مانده هزارهزارتن را از مرد وزن و کودک کشت و در تاریخ آورده اند

که جمع کسانیکه بابك کشته است دویست و پنجاه و پنج هزار و پانصدتن بوده است و خدا داناترست . پس معتصم مرا فشین را فرستاد که با بابك رو برو شود و حکمرانی همه جبال را باو داد و وظیفه او را چنین قرار داد که هر روز که سوار شود ده هزار درهم و هر روز که سوار نشود پنج هزار درهم بجز روزی و جیره و معاون و آنچه از حکمرانی جبال باو میرسد بگیرد و هنگامی که میرفت هزار هزار درهم باو بخشید .

افشین یکسال با او برابری میکرد و بابك ازو چند دفعه شکست خورد و دوباره بجنگ آمد . بابك ببند پناه برد که شهری استوار بود و چون مرگش نزدیک شد کار بروتنگ گشت گریزان با خاندان و فرزندان خود بیرون آمد که در جامه بازرگانان بarmenستان رود . سهل بن سنباط نصرانی یکی از بطریقان ارمنستان شناختش و وی پیش از آن برده اوشده و مال بسیار داده بود که جانش را بدربرد و او نپذیرفته بود و خود با مادر و خواهر و زنش در برابر وی گرد آمده بود و این ملعون هر گاه مردم را با زنا نشان برده میکرد با ایشان همین کار روا میداشت . پس ویرا گرفت و نزد افشین فرستاد و معتصم دوهزار هزار (درهم) بکسی که او را زنده بیاورد نوید داده بود هزار هزار بکسیکه سرش را بیاورد نوید داده بود و برای سهل بن سنباط دوهزار هزار فرستادند و اختیار دادند که حکمرانان سرزمین خود را برگزینند .

افشین بابك را نزد معتصم برد و او در سرمن رای بود و فرمان داد دستان و پاهایش را ببرند و در سال ۲۳ (۲۲۳) بدار کشیده شد و گروهی پنداشته اند که چون بابك ملعون دستش را بریدند خون خود را برویش مالید و خندید تا مردم ببینند که از دست بریدن دردش نیامد و روان وی چیزی از آن حس نمیکند و این از بزرگترین گشایشها در اسلام بود و روز گرفتاری وی جشن مسلمانان بود و آنروز آدینه بود و چهارده روز گذشته از رمضان سال دویست و بیست و سه . پس معتصم پایه افشین را بالا برد و تاج باو بخشید و دو گردن بند آراسته بمرورارید و گوهر و دو بازو بند و بیست هزار هزار درهم باو داد و سرایندگان را فرمان داد

که او را بستایند و ازوپاداش بگیرند ...

اینکه مطهر بن طاهر در پایان این قسمت روز گرفتاری بابک را ۱۴ رمضان ۲۲۳ نوشته است درست نیست و چنانکه پیش ازین گذشت و پس ازین خواهد آمد تاریخ گرفتاری بابک چنانکه در مأخذ معتبر آمده دهم رمضان ۲۲۲ بوده است یا درست تر آنکه درین روز شهر بند را گرفته اند و اگر در همان روز بابک گرفتار شده باشد دهم رمضان می شود . چنان مینماید که آنچه در متن از تاریخ روز و ماه آمده درستست و در اصل ۱۴ رمضان ۲۲۲ بوده است و در تاریخ سال اشتباهی رخ داده و بدین گونه بابک چهار روز پس از گشاده شدن شهر بند یعنی در ۱۴ رمضان ۲۲۲ گرفتار شده است .

مسعودی در مروج الذهب نخست درباره سرزمینی که بابک در آنجا حکمروایی کرده است شرحی دارد و در آغاز از دیوار معروف در بند سخن میراند و می گوید : « اگر خدای عزوجل بحکمت لطیف و قدرت بسیار و رحمت بر بندگان خویش منت بر مردم نگذاشته و شاهان ایران را بساختن شهر در بند (الباب والابواب) کامیاب نکرده بود و دیواری را که از آن یاد کردیم در خشکی و دریا و کوه و دژها را نساخته بودند و مردمی را که از امم در آنجا نشسته اند نشانده بودند و پادشاهان برایشان نگماشته بودند شاهان خزر و الان و سریر و ترك و جز ایشان از اممی که یاد کردیم سرزمین بردعه و الران و بیلقان و آذربایجان و زنجان و ابهر و قزوین و همدان و دینور و نهاوند و جز آن را که یاد کرده ایم که از راه کوفه و بصره از آنجا بعراق میروند گرفته بودند . جز آنکه خدای بدانچه آوردیم راه را برایشان بست مخصوصاً با ناتوانی اسلام درین زمان و فرو رفتن آن و پیدا شدن رومیان بر مسلمانان و تباه شدن کار حج و گسسته شدن جهاد و بریده شدن راهها و تباهی شاهراهها و تنها روی هراس کرده و چیرگی وی بر سرزمینی که در آن هست مانند کارهای ملوک الطوائف پس از نابود شدن اسکندر و پیش از آنکه اردشیر بن بابک بن

ساسان پادشاهی برسد و وی مردم را همدستان کرد و باهم گرد آورد و زنهارخواری کرد و کشور را آبادان کرد تا آنکه خدای محمد صلعم را فرستاد و وی رایت‌های کفر را فرونشاند و آیین‌های ملل را از میان برداشت و اسلام بیش از پیش کامیاب شد تا امروز که ستونهای آن لرزنده و بنیاد آن لغزنده شده است و آن سال ۳۳۲ در خلافت ابواسحق ابراهیم المتقی بالله امیر المؤمنینست و خدای بدانچه آرزو میکنیم یاری کند. در بندرا اخبار بسیارست در باره ساختمانهای شگرف آن که کسری بن قباد بن فیروز که پدر کسری انوشیروان باشد در جایگاه معروف بمسقط از شهر و سنگ بست و دیوارهایی که در سرزمین معروف بشروان ساخته که بنام سورالطین (دیوار گلی) معروفست و دیوار معروف سنگی معروف بمرمکی و آنچه پیوسته بسرزمین برده است بنانهاده، اما از ذکر آن خودداری کردیم زیرا که در کتابهای پیشین خود آورده‌ایم.

اما رود کر آغاز آن سرزمین خزرست در کشور گرجیان و از سرزمین ابخاز میگذرد تا اینکه بمرز تغلیس میرسد و در میان آن بدو پاره میشود و در سرزمین سیاوردیه روانست و ایشان گروهی از ارمنیانند که دلاور و سخت کوشند چنانکه اخبارشان را آوردیم و تبرزین‌های معروف بسیاوردی که سیابحه و دیگران از لشکریان ایرانی آنها را بکار میبردند بنام آنهاست. این رود معروف بکرروانست تا اینکه بسه میلی برده میرسد و در برداج از شهرستانهای برده روانست و در نزدیکی صناره رود الرس بآن میریزد و آغاز آن از شهر طرابزنده است تا اینکه بکر می‌پیوندد و با آن می‌آمیزد و باهم بدریای خزر می‌ریزند و جریان رود الرس در سرزمین بدینست که سرزمین بابك خرمی در خاک آذربایجان باشد و از پای کوهی میگذرد معروف بکوه ابوموسی در سرزمین الران و درین گروهی از مردمانند در سرزمین الران و در آن خاکست و رود الرس از شهر ورشان میگذرد و بجایی که ریزشگاه آنرا در ده معروف بصناره یاد کریم میرسد و آنرا نیز یاد کردیم.

پیداست در جایی که مروج الذهب نام پدر انوشیروان « کسری ابن قباد بن فیروز » نوشته شده درست نیست و بیشتر بدان می ماند که کاتب تحریف کرده باشد و در اصل « کسری قباد بن فیروز » بوده زیرا که پدر نوشین روان حتماً قباد نام داشته است و نه خسرو (کسری) و کسری در سیاق زبان تازی بخسرو نوشین روان و بازماندگان وی تا پایان سلسله ساسانی گفته شده و ازین جا پیداست که مسعودی این لقب را درباره پدر نوشین روان یعنی قباد هم بکار برده است .

مسعودی در جای دیگر از همین کتاب مروج الذهب پس از ذکر واقعه کشته شدن ابومسلم خراسانی در شعبان ۱۳۶ می گوید : « چون خبر کشته شدن ابومسلم بخراسان و بجاهای دیگر از جبال رفت خرمیان پریشان شدند و ایشان طایفه ای اند که مسلمیه نیز نامیده میشوند و ابومسلم را پیروی میکنند و امام میداند و پس از مرگ وی باهم در افتادند ، برخی می پنداشتند که نمرده است و نمی میرد مگر آنکه سراسر جهان را از داد پر کند و گروهی او را مرده می دانستند و دخترش فاطمه را امام می شمردند و ایشان را فاطمیه می گویند و بیشتر خرمیان درین زمان که سال ۳۳۲ باشد کودکیان و نورشاهیانند (۱) و آنها بزرگترین فرقه های خرمیاند و بابک خرمی که بر مأمون و معتصم در بدین از سرزمین الران و آذربایجان بیرون آمد و بزودی خبروی و خبر کشته شدنش در اخبار معتصم خواهد آمد و اگر خدای بخواهد درین کتاب ایراد خواهد شد از ایشان بود و بیشتر خرمیان در سرزمین خراسان و ری و اصفهان و آذربایجان و کرج ابودلف و برج و جایگاه معروف برد و ورسنجان و سپس در سرزمین صیمره و سیروان و اریوجان در سرزمین ماسبذان و جزان در آبادیهای دیگرند و بیشترشان در روستاها و بیرون شهرها جای گرفته اند و پیش خود امیدوارند که در آینده پیروز شوند و کارشان بالا گیرد و ایشان در خراسان و جاهای دیگر بنام باطنی معروفند و ما در کتاب مقالات فی اصول الدیانات خود درباره مذاهب و فرق

آنها سخن رانده ایم و پیش از ماهم مؤلفان کتابهای مقالات آورده اند . خرمیان چون کشته شدن ابومسلم را در خراسان دانستند مردی از میانشان بیرون آمد که او را سنفاد (۱) میگفتند و از نیشابور بود و بخونخواهی ابومسلم برخاست و با لشکریان بسیار از سرزمین خراسان بری رفت و بر آنجا و بر کومش (قومس) و اطراف آن دست یافت . آنچه از خزاین ابومسلم در ری بود گرفت و بر پیروان سنفاد کسانی که از مردم جبال و طبرستان گردش را گرفتند افزوده شد و چون خبر جنبش ایشان بمنصور رسید جهورین مرار عجلای را با ده هزار مرد بسر کوبی وی فرستاد و خود نیز با سپاهیان در پی او رفت و در میان همدان و ری در کنار بیابان با هم روبرو شدند و جنگ سخت کردند و از هر دو سوی کار دشوار شد و سنفاد کشته شد و پیروانش گریختند و شصت هزار از ایشان کشته شد و بسیاری برده شدند که در میانشان کودکان و زنان بسیار بودند و از آغاز بیرون آمدن وی تا کشته شدنش هفتاد شب گذشت و این در سال ۱۳۶ چند ماه پس از کشته شدن ابومسلم بود .

هم مسعودی در جای دیگر در مروج الذهب در حوادث روزگار خلافت معتصم گوید : « چون بر نیروی بابك خرمی در سرزمین الران و بیلاقان (بیلقان) افزوده شد و جنبش او درین سرزمین بالا گرفت و لشکریان او باین شهرها تاختند ، سپاهیان پراکنده شدند و لشکریان شکست سخت خوردند و فرمانروایان کشته شدند و مردم نابود گشتند معتصم لشکری با افشین بجنگ او فرستاد و جنگهای فراوان کردند و باو رسیدند و کار را بر بابك در سرزمین وی سخت گرفتند تا آنکه جمع او پراکنده شد و مردانش نابود شدند و بکوهستان معروف ببذین در خاک الران که سرزمین بابك بود و آن جایگاه را تا کنون که سال ۳۳۲ باشد بدو می شناسند پناه برد . چون بابك دریافت که بر سر او چه آمده است و از جایگاهی که در آن بود بیم داشت ناشناس از جای خود بیرون رفت و برادرش و خانواده اش و فرزندان و

خدمت گزاران نزدیکش با او بودند و جامهٔ مسافران و بازرگانان پوشیدند و با کاروان راهی شدند و بجایگاهی از خاك ارمنستان که قلمرو سهل بن سنباط از بطریقان ارمنستان بود بکنار آبی فرود آمدند. نزدیکشان چوپانی بود، ازو گوسفندی خریدند و خواستند توشه‌ای بگیرند، وی تن درداد و از آنجا شتابان رفت و بسهل بن سنباط ارمنی رسید و او را خبر داد و گفت شك نیست که وی بابکست. چون بابک از جایگاه خود گریزان شد و از کوهستان خود رفت افشین می‌ترسید که بدژی پناه ببرد و در کوه بلندی متحصن شود یا اینکه برخی از مردم بومی این سرزمین را باخود یار کند و پیروان او بسیار شوند و مردم برو گرد آیند و سپاهیانیش بیشتر شوند و کارش دوباره بالا گیرد. وی راهها را گرفت و به بطریقان در دژها و جایگاهها در میان سرزمین ارمنستان و آذربایجان و الران و بیلقان نوشت و آنها را بانوید باخود همدست کرد. چون سهل از آن چوپان آنچه را آشکار کرده بود شنید شتابان با برخی از لشکریان و یارانش که حاضر بودند سوار شد. چون به جایگاهی که بابک در آن بود رسید پیاده شد و بوی نزدیک شد و بشاهی برو درود گفت و باو گفت. شاه، برخیز و بکاخ که از آن تست فرود آی که خدمتگزار تو آنجاست و جایست که ترا از دشمنت خدای پناه میده. وی با او رفت تا آنکه بدژ رسید و وی را بر تخت خود نشاند و جایگاه بلند باو داد و سرای خود را باو و کسانی که با وی بودند باز گذاشت و برای او خوردنی آورد. سهل با او بخوردن نشست. بابک بادرشتی و شکوه خود و بی‌خبری از آنچه پیش خواهد آمد و آنچه بر سر او آمده است باو گفت: مگر کسی مانند تو بامن نان میخورد؟ سهل از خوان برخاست و گفت: شاه، من خطا کردم و تو سزاوارتری که این را از بنده خود بپذیری زیرا پایگاه من پایگاه تو نیست که با پادشاهان بخوردن بنشینم. سپس آهنگری آورد و گفت: شاه، پای خود را دراز کن و او را بآهن گران بست. بابک باو گفت: ای سهل بامن غدر کردی؟ او را گفت: ای پسر زن تبه‌کار. تو

باید گاو و گوسفند را نگهبانی کنی ترا بچاره گری کشور و کار سیاست و لشکر آرای چه کار؟ کسانی را که با او بودند بند کرد و کس نزد افشین فرستاد و او را از آن کار آگاه کرد که آن مرد بدست اوست. چون این خبر بافشین رسید چهار هزار تن از مردان خود را با فرستاده‌ای که او را بوماده (۱) میگفتند فرستاد و بابك را با کسانی که با او بودند تسلیم کردند و او را نزد افشین بردند و سهل بن سنباط هم با او بود. افشین جایگاه سهل را بالا برد و باو خلعت داد و وی را بزرگ داشت و تاج و اسب بدست خود بخشید و خراج را ازو بازداشت و کبوتران نزد معتصم فرستاد و باو فتح نامه نوشت. چون این آگاهی باو رسید مردم تکبیر خواندند و شادی کردند و خوشی آشکار کردند و فتح نامه بکشورها نوشتند زیرا که وی لشکریان دربار را نابود کرده بود، افشین با بابك و همه سپاهیان که با او بودند رهسپار شد تا بسرمی رای رسید و آن در سال ۲۲۳ بود و افشین با هارون بن المعتصم و خاندان خلافت و مردان دربار دیدار کرد و در جایگاه معروف بقا طول در پنج فرسنگی سامرا فرود آمد و يك فيل خاکستری برای او فرستاده بودند و آنرا یکی از شاهان هند برای مأمون بامرغان فرستاده بود و فیلی درشت بود که جلی از دیبای سبز و سرخ و حریرهای رنگین گوناگون برو بسته بودند و با آن شترماده بختی کلانی بود که آنرا نیز چنانکه گفتیم آراسته بودند و برای افشین دراعه‌ای از دیبای سرخ زربفت برده بودند که سینه آن از یاقوت‌های گوناگون و گوهرهای دیگر گوهر نشان شده بود و نیز دراعه‌ای دیگر کم بها تر و کلاه (قلنسوه) بسیار بزرگی مانند برنس که ریشهای رنگارنگ داشت و بر آن کلاه مروارید و گوهر بسیار بسته بودند.

آن دراعه بهتر را بر بابك و دیگری را بر برادرش پوشاندند و کلاه را بر سر بابك گذاشتند و بر سر برادرش نیز مانند آن را، فیل را برای او پیش بردند و

شتر ماده را برای برادرش و چون وی فیل را دید در شگفت شد و گفت این دستور درشت چیست و از دراعه خوش شد و گفت این بخشایش پادشاهی بزرگ و گرانمایه برده‌ای خوارمایه و سرشکسته است که سرنوشت باو خطا کرد و بخت ازو برگشت و رنج اورا فرو گرفت و پس از شادمانی اندوه برو فرود آمد. جنگجویان دورده بستند از سوار و پیاده و سلاح و آهنینه و درفشها و بیرقها از قاطول تا سامرا بهم پیوسته بود و گسسته نمیشد. بابک بر فیل و برادرش در پی او بر شتر ماده بود و فیل از میان دورده میگذشت و بابک بر راست و چپ مینگریست و مردان و سپاهیان را میدید و دریغ میخورد و نومیدی میکرد که ریختن خون ایشان از دست او رفته است اما آنچه از فراوانی ایشان میدید اورا شگفت زده نمیکرد و آنروز پنجشنبه بود دو شب گذشته از صفر سال ۲۲۳. مردم چنان روزی ندیده بودند و نه چنان آرایشی و افشین بر معتصم وارد شد و وی پایگاه اورا بلند کرد و جایگاهش را بالا برد. بابک را نزدش بردند و رو بروی او گردانند. معتصم باو گفت: بابک تویی؟ پاسخ نداد و چند بار آن سخن را برو مکرر کرد و بابک خاموش بود. افشین نزد او خم شد و گفت: وای بر تو، امیر المؤمنین روی بتو کرده و تو خاموشی؟ گفت: من بابکم و معتصم در آن هنگام سجده کرد و فرمان داد دستها و پاهایش را ببرند. مسعودی میگوید. در کتاب اخبار بغداد یافته‌ام که چون بابک پیش روی معتصم رسید تا چندی سخن نگفت. سپس باو گفت: تو بابکی؟ گفت: آری، من بنده تو و زر خرید توام و نام بابک حسن (۱) بود و نام برادرش عبدالله. گفت اورا برهنه کردند، خدمتگزاران آنچه آرایش با او بود ازو کنند، سپس دست راستش را بریدند و وی آنرا بروی خود زد و همین کار را با دست چپ خود کرد. بار سوم پاهایش را بریدند و وی در روی فرش بخون خود می‌پیچید و سخن بسیار میگفت و مال فراوانی که داشت نوید میداد و بگفته‌اش التفات نکردند و وی با

(۱) ابن نام در هیچ جای دیگر نیست.

مچ دستهای بریده اش بروی خود میزد و معتصم شمشیر زن را فرمان داد که شمشیر را در میان دو دنده از دنده هایش پائین تر ازدل فرو ببرد تا آنکه بیشتر شکنجه ببیند و او اینکار را کرد . سپس فرمان داد سرش را جدا کند ، اندامهایش را با تنه اش پیوستند و بدار کشیدند . سپس سرش را بمدينه السلام (بغداد) بردند و برپل افراشتند و سپس آن را بخراسان بردند و در هر شهری و روستائی گردانند زیرا که در دلهای مردم از پیشرفت کار وی و بلندی پایگاه او و بسیاری لشکریانش و چیرگی او در برانداختن پادشاهی و دگرگون کردن مردم و تبدیل ایشان جای داشت . برادرش عبدالله را بمدينه السلام بردند و اسحق ابن ابراهیم امیر آنجا همان کاری را که با بابك در سرمن رای کرده بودند با او کرد و پیکر بابك را بر چوبی بلند در پایان آبادی سامرا بدار کشیدند و جایگاه آن تا کنون مشهورست و معروف به چوب بابك (خشبة بابك) ، هر چند که سامرا درین روزگار از مردم تهیست و مردم بومی از آنجا رفته اند مگر مردمی که در برخی از جایهای آن مانده اند . چون بابك و برادرش کشته شدند و کارشان چنانکه پیش ازین آوردیم گذشت خطیبان در مجلس معتصم برخاستند و بخوش آمد سخن گفتند و شاعران درین باره نیز سخن سرودند و در آن روز ابراهیم بن المهدی برخاست و شعری بجای خطبه گفت که اینست :

يا امير المومنين الحمد لله كثيرا (۱)

هكذا النصر فلا زال لك الله نصيرا (۲)

وعلى الاعداء اعطيت من الله ظهيرا (۳)

رهنيا هنا الله لك الفتح الخطيرا (۴)

(۱) ای امیر المومنین خدای را سپاس فراوان .

(۲) اینست پیروزی و خدای همیشه ترا پیروز کند .

(۳) و بر دشمنان خدای ترا یاری دهد .

(۴) و خدای تهنیت میگوید ترا ازین پیروزی آشکار .

- و هو فتح لم ير الناس له فتحاً نظيراً (۱)
 وجزی الافشین عبدالله خیرا وحبورا (۲)
 فلتد لاقی به بابك یوما قمطیرا (۳)
 ذاك مولاك الذی الفیتہ جلدا صبورا (۴)
 لك حتی ضرج السیک له خدا نضیرا (۵)
 ضربة ابقت علی الدهر فی الوجه نورا (۶)

تاجی از زر آراسته بگوهر و اکلیلی که از گوهر تنها در آن یاقوت سرخ و
 زمرد سبز در زر نشانده بودند بافشین دادند و دو گردن بند باو بخشیدند و معصم
 اترجه دختر شناس را بزنی بحسن بن افشین داد و زفاف کرد و برای او جشنی بپا
 کرد که در نیکویی و شکوه مانند نداشت و چون شب جشن رسید خواص مردم و
 بسیاری از عوام شادی کردند و معصم ابیاتی گفت که در آن زیبایی و جمال و گرد
 آمدن آن دورا گفته و آن اینست :

- | | |
|---------------------|---------------------------|
| رقت عروس الی عروس | بنت رئیس الی رئیس (۷) |
| ایهما کان لیست شعری | اجل من الصدر والنفوس (۸) |
| اصاحب المرفف المحلي | ام ذوالوشاحین والشموس (۹) |

- (۱) و آن پیروزیست که مردم پیروزی مانند آن ندیده‌اند .
 (۲) و افشین بنده خدای پاداش نیکی و خوشبختی یافت .
 (۳) بابك با او در روز شومی روبرو شد .
 (۴) این بنده تست که همیشه نیرو و صبرش را سنجیده‌ای .
 (۵) برای تو شمشیرش حتی رویی را که تابان بود خونین کرد .
 (۶) زخمی که زد در جهان ماند و رویش را تابان کرد .
 (۷) عروس را نزد داماد بردند و دختر سروری را نزد بروری .
 (۸) ای کاش میدانستم کدامیک در پایگاه و بزرگه زادگی برترست .
 (۹) خداوند شمشیر گوهر نشان برترست یا آنکه دو گردن بند چون آفتاب دارد ؟

اسطخري در كتاب المسالك الممالك درباره سرزمين جبال مینويسد : « درين نواحی کوه بلند نیست که مذکور باشد مگر آنهایی که ذکر کردیم و مگر آنکه کوه سبلان بزرگتر از دماوند و حارث (آرات بزرگ) در دبیل بزرگ ترا زهر دوست و اما کوهستان خرمیان کوههای دشواریست و خرمیان در آنجا هستند و بابك از آنجا بود و در روستاهایشان مساجد هست و قرآن می خوانند مگر آنکه میگویند که در باطن دینی ندارند مگر اباحت » .

جمال الدين ابوالقاسم عبدالله کاشانی مورخ قرن هفتم در زبدة التواریخ درباره خرمیان و بابك مطالب دقیقی دارد :

« ذکر حوادث سنه اثنین و تسعین و مایه (۱۹۲) ... درین سال از حدود آذربایجان خرمیه خروج کردند و اظهار فتنه و فساد شد . رشید عبدالله بن مالک را با ده هزار مرد کار بدفع ایشان نامزد کرد و او برایشان زدوهمه را متفرق و متشتت کرد و از آنجا با خواسته فراوان استرجاع نمود ...

ذکر حوادث سنه احدى و مائین (۲۰۱) - ... درین سال بابك خرمی بآذربایجان ظاهر شد و مردم بسیار را بدعوت خود آورد ...

ذکر حوادث سنه اربع و مائین (۲۰۴) - .. درین سال یحیی بن معاذ بآذربایجان با بابك خرمی جنگ کرد ، کاری میسر نشد ...

ذکر حوادث سنه اثنی عشر و مائین (۲۱۲) - درین سال مأمون محمد بن حمید الطوسی را بجنگ بابك خرمی باردیبل فرستاد و او براه موصل بآذربایجان رفت و جنگهای فراوان با بابك خرمی کرد و هیچ میسر نشد ...

ذکر حوادث اربع عشره و مائین (۲۱۴) - درین سال بابك خرمی محمد بن حمید الطوسی را بکشت و او مردی مهذوح جواد کریم بود . چون خبر قتلش بمأمون رسید عبدالله بن طاهر را بجای او نامزد کرد ... و درین سال خلیفه مأمون عراق عجم و قهستان تا مرند آذربایجان بعلی بن هشام تفویض کرد و السلم .

ذکر حوادث سنه ثمان عشره و ماتین (۲۱۸) - ... درین سال از عراق عجم گروهی انبوه بدین خرمیه در آمدند و بردرهمدان سپاهی جمع کردند و برحرب مسلمانان اتفاق کردند . معتصم لشکری بزرگ بدست امیر اسحق بن ابراهیم بن مصعب بقمع وقهرایشان بفرستاد و تمامت عراق عجم بوی ارزانی داشت و او برفت و با ایشان جنگهای بسیار کرد و مکاوحت و محاربت نمود و از خرمیه تا شست هزار کس بردرهمدان بکشت ، باقی گریخته شهرها متفرق شدند .

ذکر حوادث سنه عشرين و ماتین (۲۲۰) - درین سال عجیف بن عنبسه برزننگان مستولی شد و هم درین سال معتصم افشین را بآذربایگان فرستاد ، بدفع خرمیه و ابتدای خروج بابک خرمی سنه احدى و عشرين و ماتین (۲۲۱) بود و خلقی بسیار را بکشت ، تا امام معتصم محمد بن یوسف را بمحافظت و عمارت اردبیل فرستاد ، تا خرابی خرمیه معمور و آبادان کرد . بعد ما که میان محمد بن یوسف و بابک دو نوبت جنگ افتاد افشین برسد و با او محاربه و مقاتله کرد و از اصحاب بابک خلقی انبوه را بکشت و بعضی اسرا گرفته پیش معتصم فرستاد و ازو مدد خواست . او بوغا کبیره (!) را با سپاه و مال بسیار بمدد او فرستاد . هم بابک مستولی و غالب بود... ذکر حوادث سنه احدى و عشرين و ماتین (۲۲۱) - درین سال بوغا کبیر با بابک خرمی جنگ کرد و طایفه ای انبوه از مسلمانان کشته شدند و افشین باصول اربنکین (!) در حدود مراغه صلح کرد .

ذکر حوادث سنه اثنین و عشرين و مایه (!) (۲۲۲) - درین سال بابک رادر جنگ بگرفتند و پیش معتصم فرستادند ، تادستها و پایهای او ببرد و بیآویخت و او را با بردار و جمعی یاران بسوزانیدند .

ابوعمر و منهاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد بن منهاج الدین عثمان گوزگانی در کتاب طبقات ناصری در حوادث زمان معتصم می نویسد : « بابک خرمی که در عهد امون خروج کرده بود و اکثر بلاد آذربایجان دین او را گرفته بودند ،

اورا بگرفت و ببغداد فرستاد ، اورا بباويختند ، درشهور سنه ثلاث وعشرين وماتين (۲۲۳) بود . در مدت بيست سال بابك خرمي دويست و پنجاه هزار مسلمان را كشته بود .

مسعودي در كتاب التنبيه والاشراف در باره معتصم ميگويد : افشين وديگران را از اميران و سر كردگان لشكر بجنگ بابك خرمي باذربايجان فرستاد در سال ۲۲۰ وفتح و اسير شدن بابك در ماه رمضان و گويند ماه شوال ۲۲۲ بود و او را بسر من راي بردند و در آنجا در صفر ۲۲۳ كشتند و شماره كساني را كه بابك در بيست و دو سال از لشكريان مأمون و معتصم و اميران و سر كردگان و جزايشان از طبقات ديگر مردم كشته است آنچه كمتر گفته اند پانصد هزارست و ميگويند بيش از اين بوده و از فراواني شماره نتوان كرد و بيرون آمدن وي در سال ۲۰۰ در خلافت مأمون و گويند در ۲۰۱ در كوهستان بدين در آذربايجان با جاودانيه پيروان جاودان بن شهرك خرمي پيشواي بابك و جز او بود .

ابن قتيبه دينوري در كتاب المعارف در باره هرثمه و مرگوي در زندان مرو در زمان مأمون ميگويد : چون اين خبر بحاتم بن هرثمه كه در آذربايجان بود رسيد كه با پدرش چه كرده اند بازادان آنجا و شاهان نوشت و ايشانرا بخلاف خواند و در همين ميان مرگ او هم فرا رسيد و ميگويند سبب بيرون آمدن بابك همين بود و بابك بيست و چند سال ماند .

جاي ديگر باز در حوادث روزگار مأمون ميگويد : محمد بن حميد را بجنگ بابك فرستاد و با هم روبرو شدند و محمد بن حميد در سال دويست و چهارده كشته شد و براي عبدالله بن طاهر كه در دينور در سرزمين جبل بود لوايي بست كه بخراسان رود و علي بن هشام را بجنگ بابك فرستاد .

ابن خلدون در « كتاب العبر و ديوان المبتدا و الخبر في ايام العرب والعجم و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر » نيز مطالبى در باره بابك و

خرمیان دارد ، منتهی در چاپ ۱۲۸۴ بولاق بسیاری از کلمات و نامهای کسان و جاها نادرست و تحریف شده است و درین اوراق ضرور نبود آن نادرستیها را مکرر کنم .
در حوادث سال ۱۹۲ می نویسد : درین سال خرمیان در سرزمین آذربایجان جنبیدند و عبدالله بن مالک را با ده هزار بجنگشان فرستادند و او گروهی را کشت و اسیر و برده کرد و اسیران را بکرمانشاه فرستاد و فرمان دادند که این بردگان را بکشند و اسیران را بفروشند .

در حوادث سال ۱۹۹ در ضمن بحث از واقعه ظهور ابن طباطبا علوی میگوید :
ابوالسرا یا السری بن منصور که از بنی شیبان و از بازماندگان هانی ابن قبیصة بن هانی بن مسعود بود و نیز گویند از بنی تمیم بود در ارمنستان با سی سوار بیزید بن مزید پیوست و فرماندهی یافت و با خرمیان جنگید و برخی از ایشانرا برده کرد .
در حوادث همان سال ۱۹۹ میگوید : درین سال صدقة بن علی معروف بزریق حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و فرمان دادند با بابک جنگ کند و او این کار را با حمد بن جنید اسکافی سپرد و بابک او را اسیر کرد . سپس ابراهیم بن اللیث بن الفضل حکمران آذربایجان شد . . . در سال ۲۱۱ زریق بن علی بن صدقه ازدی مرسید بن انس صاحب موصل را کشت و زریق بر کوهستان میان موصل و آذربایجان دست یافته بود و مأمون حکمرانی آنجا را با و داد و وی لشکر گرد آورد و آهنگ موصل کرد که با سید بجنگد و وی با چهار هزار لشکری بیرون آمد و جنگ در میانشان سخت شد و سید در کارزار کشته شد و مأمون از کشته شدن او خشمگین شد و محمد بن حمید طوسی را حکمرانی موصل داد و فرمان داد با زریق و بابک خرمی جنگ کند و او بموصل رفت و در سال ۲۱۲ بر آنجا دست یافت . . . و محمد بن حمید طوسی در سال ۲۱۴ کشته شد و بابک خرمی او را کشت و بدین گونه بود که چون وی کار متغلبان بر موصل را ساخت با لشکریان آراسته بجنگ بابک رفت و از تنگها گذشت و پاسبانان بر آنها گماشت تا اینکه بکوهستان رسید و بالا رفت و بابک

مردانی در جنگلها بکمين نشانده بود و چون سه فرسنگ گرفت از کمين برون آمدند و او را شکست دادند و محمد بن حميد چندان پايداری کرد که با او بيش از يك مرد نماند و در يافتن راه رهایی سرگردان بود. بگروهی از خرميان رسيد که با گروهی از يارانش جنگ می کردند و آهنگ او کردند و وی را کشتند و اين کار بر مأمون گران آمد و حکمرانی خراسان را بعبده الله ابن طاهر داد زیرا که باو خبر رسیده بود که برادرش طلحه بن طاهر در گذشته است و عبده الله را جانشين برادر کرد و عبده الله در دینور ماند و لشکر آراست که بجنگ بابك رود و محمد بن حميد را حکمرانی نيشابور داد. چون خارجيان در خراسان بسيار سرکشی می کردند، مأمون باو فرمان داد بآنجا رود و وی رفت و در نيشابور فرود آمد ...

در سال ۲۱۶ مأمون بر علی بن هشام خشم گرفت و عجيف را بسر کوبی احمد بن هشام و گرفتن دارایی و سلاح او فرستاد زیرا که از بيداد و ستم وی خبر شده بود و وی در اندیشه کشتن عجيف و پيوستن ببابك بود و عجيف برو پرو شد و او را با خود نزد مأمون برد و وی فرمان داد بکشدش و سرش را در شام و عراق و خراسان و مصر گردانند ...

جای دیگر در حوادث سال ۲۰۱ می نویسد درين سال بابك خرمی در جاويدانيان پيروان جاويدان سهل آشکار شد و معنی جاويدان « دائم باقی » و معنی خرم « فرح » است و ايشان پيرو آيين های مجوس بودند ...

سپس در حوادث سال ۲۲۰ می گوید : پيش ازين داستان بابك خرمی و پيدا شدن او را در سال ۲۰۲ آورده ایم که بجاويدان بن سهل دعوت می کرد و شهر بذر را گرفت و راه را بست و مأمون بجنگ او بسيار فرستاد و لشکريانش شکست خوردند و گروهی از فرماندهانش کشته شدند و دژهایی که در ميان اردبيل و زنجان بود ويران شد و چون معتصم بر سر کار آمد ابو سعيد محمد بن يوسف را فرستاد و وی دژهایی را که ويران کرده بودند ساخت و در آنجا مرد و آذوقه برای پاسبانی راهها

ورساندن خوراك گماشت و خود درین میان برخی از سپاهیان بابك را در آن سرزمین شکست داد و در پی ایشان رفت و آنچه از او گرفته بودند ستاند و بسیاری را کشت و برده کرد و سرها را با بردگان نزد معتم فرستاد و ابن البعث نیز در دژی استوار بود که در سرزمین آذربایجان از آن او بود و از دست ابن الرواد گرفته بود و با بابك سازش داشت و لشکریانش که از آنجا میگذشتند میهمان میکرد و درین زمان سر کرده وی که عصمة بود از آنجا گذشت و وی بهمان روش میهمانش کرد و سپس او را گرفت و پیروانش را کشت و وی را نزد معتم فرستاد. وی کمینگاههای سرزمین بابك را از او پرسید و وی راهنمایی کرد. سپس او را زندانی کردند و افشین حیدربن کاوس را فرماندهی دادند و لوای جبال را برای او بستند و بجنگ بابك فرستادند و او بدانجا رفت و در دشت فرود آمد و راههایی را که از آنجا باردبیل می رفت گرفت و سرکردگان خود را با لشکریان از آنجا تا اردبیل گماشت که خوراك از اردبیل بیکدیگر برسانند تا اینکه بلشکرگاه افشین برسد و چون یکن از جاسوسان بابك بدستش میفتاد از نکویی های بابك در باره اش میپرسید و آنرا چند برابر میکرد و رها میکرد. سپس معتم بغاالكبیر را بیاری افشین با ساز و برگ فرستاد و بابك شنید و در اندیشه خود استوارتر شد و افشین ازینکار برخی از جاسوسانشانرا آگاه کرد و بغا نوشت که از دژ رودقیلا بیاید و باردبیل باز گردد و او اینکار را کرد و خبر ببابك رسید و افشین روزی که با بغا قرار گذاشته بود سوار شد و بشتاب رفت و دسته ای از سپاهیان بابك بیرون آمد و بکاروانی که از رود میآمد برخورد و در آنجا ببغا برخورد و کسانی را که در آنجا از لشکریان یافتند کشتند و مالشانرا بردند و در راه بهیثم از سرکردگان افشین برخوردند و او را شکست دادند و وی بدژ خود پناه برد و بابك برو فرود آمد و او را محاصره کرد. اما افشین بآنجا رسید و بایشان برخورد و بسیاری از لشکریانش کشته شدند و بابك بموقان گریخت و بلشکرگاه خود بدان سوی رود فرستاد و ایشان

بدو پیوستند و با آنها از موقان بیابان بیرون آمد و چون افشین بلشکر گاه باز گشت بابك را شهر بند کرد و خوراك را از سرزمینهای دیگر بروی او بست و صاحب مراغه برای او خوراك فرستاد و دسته‌ای از لشکریان بابك با آن برخوردند و آنرا گرفتند . سپس بغا هرچه داشت نزد او فرستاد و او در میان لشکریان پراکنده کرد و افشین بصران خود فرمانداد که پیش آیند و محاصره را بر بابك در دژ بند تمك کنند و در شش میلی آنجا فرود آمد و بغا الکبیر آمد تا اینکه گرد شهر بند را گرفت و با ایشان جنگید و گروهی را کشت و محمد بن حمید را از بصران برخندق گماشت و نزد افشین فرستاد و یاری خواست . وی برادرش فضل و احمد بن خلیل بن هشام و اباخوس و صاحب شرطه حسن بن سهل را نزد او فرستاد و فرمانداد روزی که او معین میکند در جنگ پایداری کنند . سپس ایشان در آنروز سوار شدند آهنگ بند کردند و سرمای سخت و باران گرفتشان . افشین نیز جنگ کرد و بر کسانی از پیروان بابك که زر گرد او بودند پیروز شد و باران برایشان سخت شد و فرود آمدند .

بغا راهنمایی گرفت و از کوهستانی که از آنجا راه بسوی افشین بود بالا رفت و برف و مه ایشانرا فرا گرفت و بجایگاههای خود فرود آمدند و بابك کار را بر افشین تنگ گرفت و در لشکر گاهش پراکندگی افکند و پیروان بغا از درنگ در بالای کوه بستوه آمدند و از آنجا رفتند و نمیدانستند سرانجام افشین چه خواهد شد و آهنگ دژ بند را کردند و از کار افشین آگاه شدند و از راهی دیگر که آمده بودند باز گشتند زیرا که آن راه تنگ و پیشته بسیار داشت و پیش آهنگان لشکر بابك در آن بسیار بودند و ایشان بآنها التفات نکردند و تنگها پیش رویشان بود و شب آنها را فرا گرفت و از بارها و اموال خود بیم داشتند . بغا از بالای کوه بیاریشان آمد و رنج دیدند و توشه هاشان از دست رفت و بابك برایشان شبیخون زد و شکستشان داد و هرچه مال و سلاح با ایشان بود تاراج کرد و ایشان بخندق

نخستین خودپناه بردند که دریای کوه بود و بغا در آنجا ماند. طرحان که سپهسالار بابک بود از او اذن گرفت که زمستانرا در دهی در سرزمین مراغه بگذراند. افشین کس نزد یکی از سران لشکر خود بمراغه فرستاد و او را گرفتند و کشتند و سرش را فرستادند. سال ۲۲۲ فرا رسید و معصم جعفر الخياط را با لشکریانی بیاری افشین فرستاد و سی هزار هزار درهم برای هزینه لشکر با ایناخر روانه کرد و وی فرستاد و برگشت. افشین در آغاز فصل بهار برخاست و خود از دژ و خندق بیرون آمد و خبر رسید که فرمانده لشکر بابک که آذین نام داشت در نزدیکی وی سپاه گرد آورده و خانواده خود را بیکى از دژهای کوهستان فرستاده است. افشین يك تن از سران لشکر خود را روانه کرد که ایشانرا بازدارد و ایشان از تنگها گذشتند و شتافتند و رفتند تا اینکه بآن خانواده رسیدند و آنها را گرفتند و باز گشتند. آگاهی بآذین رسید و سوار شد که ایشانرا باز دارد و جنگ و برخی از زنان را پس گرفت. افشین از علاماتی که قرار گذاشته بود که اگر شکی در باره آنها دارند خبر دهند از آن کار آگاه شد و سوار شد که برایشان بتازد و چون ایشان حس کردند از تنگه بیرون آمدند و خود را رها کردند و افشین اندك اندك پیش میرفت تا بدژ بزرسید و بمردم دستور داده بود که شبانه سوار شدند تا از شبیخون برهند و مردم ازین رنج بستوه آمدند. در بالای این کوهها جایگاههایی بود که پیادگان در آنجا گذاشته بودند بجه جایگاه رسیدند و پیادگان باتوشه در آنجا فرود آمدند و راههارا بسنگ بست گرفتند و در آنجا گرد ایشان را فرا گرفتند و در تاریکی پایان شب نزدیک نماز بامداد بانك برداشتند و طبل زدند که مردم را خبر کنند و بانك زد و خوردشان در کوه و دشت پیچید و چون آنها را باز می داشتند درنگ می کردند و می خواستند بتنگه ای که در سال نخست بآن رسیده بودند برسند در پشت آن لشکریانی بر بالای پشته از آن پاسبانی می کردند تا بدستشان نیفتد و بابک برای آنکه باو نرسند سپاهیانی در زیر این پشته بکمین گماشته بود و افشین

می‌کوشید که کمین‌گاه را دریابد و نمی‌توانست و بابوسعید و جعفر الخياط و احمد بن خليل بن هشام فرمان داد با سه دسته سوار پیش روند و در آنجا بمانند و ایشان و کاخ بابك را دیدبانی کنند و بابك با اندك لشکریانی در پیشاپیش ایستاده و بازمانده لشکرش در کمینگاه بود و می‌خوردند و سورا می‌زدند و چون افشین نماز ظهر را گزارد بخندق خود در رودالرود جنگ کنان بازگشت، تا بدشمن نزديك تر شد و سپس بخندق دیگر و از آنجا بخندق دیگر و سپاهیانی که در تنگه در پی او بودند رسیدند و خرمیان از دراز کشیدن جنگ بستوه آمدند و چند روز گذشت و جعفر درنگ کرد. سپس خرمیان از بند بیرون آمدند و بریاران وی زدند و جعفر آنها را بپشته‌هایشان پس نشاند و بانگ برخاست و افشین بازگشت و جنگ سخت شد و با ابودلف از همراهان جعفر گروهی از مطوعه بودند و کار را بر پیروان بابك سخت گرفتند و گرد بند را گرفته بودند. جعفر نزد افشین فرستاد و بیان صدتن پیاده تیرانداز از ویاری خواست و چون آنها رسیدند فرمان داد که بحیله پس بنشینند و این مطوعه گرد بند را گرفتند و بانگ برخاست و کمین کردگان از پای پشته بیرون آمدند و افشین جایگاهشان را دانست و برخدعه ایشان پی برد و جعفر نزد افشین رفت و وی باو عتاب کرد و او پوزش خواست و در کمین‌گاه پناه گرفت و جای آنها نشان داد و وی از عتاب در گذشت و دانست که حق با او بوده است و مطوعه از تنگی علوفه و توشه شکایت کردند و ایشانرا اذن داد دست بکشند و بزبان خودشان دلجویی کرد.

سپس از خواستار شدند پایداری کنند و وی بایشان اذن داد و تا روز معینی بایشان قرار گذاشت و مال و توشه و آب و بارها و ساز و برگ بایشان رساند و بجایی که روز پیش در آن بود بازگشت و لشکریان را در پشته هم چنانکه عادت داشت آراست و بجعفر فرمان داد مطوعه را پیش براند و از آسانترین راه پیش روند و دست وی را آن چنانکه خواست بر تیراندازان و نفت‌اندازان باز گذاشت و جعفر

بجایگاه روزپیش باز گشت و مطوعه با او بودند و جنگ کردند و بدیوارهای بند
 آویختند تا اینکه دشمنان خود را بدیشان زدند و کمانداران آمدند و آب و توشه
 برایشان تنگ شد. سپس خرمیان از دروازه آمدند و آنرا بر مطوعه شکستند و از
 دیوارشان افکندند و سنگ برایشان باریدند و کار برایشان سخت شد و از جنگ
 درمانده شدند و در پایان روز دست از جنگ کشیدند و افشین بایشان فرمان داد
 برگردند و ایشانرا پیروزی در آنسال دلداد و بیشتر مطوعه باز گشتند. سپس افشین
 پس از دو هفته جنگ را از سر گرفت و در دل شب هزار تن تیرانداز بکوهی که
 در پشت بند بود فرستاد و از آنجا افشین را میدیدند و بر خرمیان تیر باریدند و سپاهیان
 دیگری بکمینهای این کوه که در پشت بند بود فرستاد و خود فردای آنروز از جایی
 که در آنجا بعات خود ایستاده بود سوار شد و جعفر خیاط و سرکردگان پیش
 رفتند تا اینکه همه بگردا گرد این کوه رسیدند و بابک از پای کوه با سپاهی که
 بیاری او آمده بودند برایشان زد تا اینکه بامداد ایشانرا بغفلت گرفت و تیراندازان
 از کوه فرود آمدند و رایتها را بر سر نیزها کردند و با هم در درختستانی بر آذین
 سر کرده لشکر بابک تاختند. وی بدشت رفت و گروهی از سرکردگان رسیدند و
 تخته سنگها را از کوه بر سرایشان ریختند و کار برایشان سخت شد. چون بابک
 این را دید از افشین زنهار خواست که خانواده خود را از بند ببرد و قرار برین
 گذاشتند که خبر بافشین رسید که وارد بند شده اند و مردم رایتها را بر بالای کاخ
 بابک برافراشته اند و در آنجا وارد شده اند. افشین کاخهای بابک را سوخت و همه
 خرمیان را کشت و دارایی و خانوادههایشانرا گرفت و نزدیک شب بلشکر گاه خود
 باز گشت و بابک در آنچه قرارداد بود خلاف کرد و هر چه می توانست مال و خوراک
 از آنجا برد. افشین فرود آمد و کاخها را ویران کرد و سوخت و پادشاهان ارمنستان
 و بطریقهای آنجا نوشت که از سرزمین خود با مردان بسیار نزد او بروند و ایشان
 رفتند. سپس بابک بسر چشمه ای در صحرای پر از مرداب در میان آذربایجان و

ارمنستان رسيد و فرستاد كسان خود را خواست و ايشان بواسطه فراوانی مرداب و درخت باو نرسيدند و نامه معتصم رسيد كه زنهار داده بود و افشين آنرا بكسانی از پيروان بابك كه زنهار خواسته بودند فرستاد و ايشان از پذيرفتن آن سر باز زدند و برخی از آنها را كشت . سپس با برادرش عبدالله و معاويه و مادرش از آن صحرا رفت و آهنگ ارمنستان داشت و پاسبانانی كه رفته بودند او را بگيرندديدندش و ابوالسفاح سر كرده ايشان بود و در پی او رفتند تا اينكه در كنار آبی باو رسيدند و وی سوار شد و گريخت و ابوالسفاح معاويه و مادر بابك را گرفت و ايشانرا نزد افشين فرستاد و بابك نهانی بكوهستان ارمنستان رفت و در پی او بودند تا اينكه گرسنه شد و یکی از پيروان خود را با پول فرستاد كه خوراکی بخرد . يكتن از صلاحداران باو رسيد و نزد سهل بن سابط فرستاد و وی آمد و به پيروان بابك كه پاسبانان راه بودند رسيد و او را ببابك راهنمایی كردند و باو رسيد و خدعه كرد تا اينكه بدژ او رفت و خبر بافشين فرستاد و وی دوسر كرده را روانه كرد و فرمان داد از ابن سابط پيروی كنند . ايشان در جاهائی از آن دژ كمين كردند و بابك را بشكار خواند و با او بيرون رفت و آن دو سر كرده از كمين بيرون آمدند و او را گرفتند و نزد افشين بردند و معاويه بن سهل بن سابط با ايشان بود . سپس وی را زندانی كرد و پاسبانان بروگماشت و هزار درهم بمعاويه داد و هزار هزار درهم و كمر بندی گوهر نشان برای سهل فرستاد و نزد عیسی بن يوسف بن استفانوس پادشاه بيلقان فرستاد و عبدالله برادر بابك را از او خواست كه بدژ او پناه برده بود هنگامی كه ابن سابط گردشان را گرفته بود و وی او را نزدش فرستاد و افشين او را با برادرش زندانی كرد و بمعتصم نوشت و وی فرمان داد ببردش و اين در شوال سال ۲۲۲ بود و افشين با ايشان بسامرا رفت و در هر منزلی فرستاده ای از سوی معتصم با او دیدار ميكرد و خلعت و اسب ميرساند و چون بسامرا نزديك شد واثق بدیدار او آمده بود و قدوم او را گرامی داشت و افشين و بابك را نزد خود در مطيره فرود آورد و تاج

برسر افشین گذاشت و دو گردن بند باو داد و بیست هزار هزار درهم باو رسانید و ده هزار هزار درهم در میان لشکریانش پراکنده کرد و این در صفر سال ۲۲۳ بود و احمد بن ابی داود ناشناخت نزد بابک رفت و با او سخن گفت . سپس معتصم نیز ناشناخت آمد و او را دید . سپس فردای آنروز آذین بستند و بینندگان دور ده ایستادند و بابک را سوار بر فیل آوردند و چون رسید معتصم فرمان داد دست و پایش را ببرند و سپس سرش را ببرند و سرش را بخراسان فرستاد و پیکرش را در سامره بدار آویخت و برادرش عبدالله را نزد اسحق بن ابراهیم ببغداد فرستاد که همین کار را با او بکند و وی کرد و آنچه بافشین در مدت محاصره بابک داد بجز هزینه لشکر و زاد و توشه ده هزار هزار درهم هر روزی بود که بجنگ سوار شود و پنج هزار هر روزی که بنشیند و همه کسانی را که بابک در بیست سال روزگار چیرگی خود کشت صد و پنجاه و پنج هزار بود و از سرکردگان یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد بن ابی خالد و احمد بن الجنید و زریق علی بن صدقه و محمد بن حمید طوسی و ابراهیم بن لیث را شکست داد و کسانی که با بابک برده شدند سه هزار و سیصد تن بودند و کسانی که از دست وی از زنان مسلمان و فرزندان شان رهایی یافتند هفت هزار و شصت تن بودند و آنها را در چهار دیواری جادادند و هر کس که از اولیایان میآمد و از میانان یکی را می شناخت باو میدادند و کسانی که از فرزندان بابک و خانواده اش بدست افشین افتادند هفده مرد و بیست و سه زن بودند .

ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی در کتاب « شذرات الذهب فی اخبار من ذهب » نیز مطالبی درباره بابک و خرم دینان دارد ، بدینگونه :

در حوادث سال ۲۰۱ درین سال آغاز ظهور بابک خرمی کافر بود و سرکشی و تباهی کرد و بتناسخ روانها قایل بود .

سال ۲۰۶ : درین سال بابک خرمی مر عیسی بن محمد بن ابی خالد را

شکست داد .

سال ۲۱۲ : درين سال مامون لشكرى بفرماندهى محمد بن حميد طوسى
براى جنگ با بابك خرمى آراست .

سال ۲۱۴ : درين سال محمد بن حميد طوسى و بابك خرمى روبرو شدند و
بابك ايشان را شكست داد و طوسى را كشت .

سال ۲۲۰ : درين سال معتصم براى افشين لوا بست براى جنگ بابك خرمى
كه از بيست سال لشكريان را شكست ميداد و شهرها را ويران ميكرد سپس محمد
بن يوسف الامين را مامور كرد دژهايى را كه بابك ويران کرده بود بسازد و افشين
با بابك روبرو شد و او را شكست داد و نزديك هزارتن از خرميان را كشت و بابك
بموقان گريخت و درميان شان كارهايى روى داد كه آوردن آنها بدرازا ميكشد .

سال ۲۲۲ : درين سال افشين و خرميان كه خدايشان لعنت كناد روبرو شدند
و شكست خوردند و بابك رهايى يافت و افشين هم چنان چاره ميكرد تا اينكه او را
برده كرد و اين ملعون سر كشى كرد و شهرها و مردم را تباه كرد و روزگار او
بيست و چند سال كشيد و ميخواست آيين مجوس را در طبرستان استوار كند و بر
آذربايجان و جز آن دست يافت و در روزگار او مازيار كه قائم ملت مجوس بود در
طبرستان پيدا شد و معتصم در آغاز سال خزائن اموال براى افشين فرستاد كه در
آنجا نيرو بگيرد و آن سى هزار هزار درهم بود و شهر بابك در رمضان پس از شهر
بند سخت گشاده شد و بابك در مردابى در دژ پنهان شد و همه خواص و فرزندان
برده شدند و معتصم برايشان زنهار نامه فرستاد و وى آنرا دريد و ناسزا گفت و وى
پرتوان و سخت كوش و سخت گير بود و از آن مرداب از راهى كه در كوهستان
مى شناخت بيرون رفت و جابجا شد و بكوهستان ارمنستان رسيد و بر سهل بطريق
فرود آمد و وى او را گرفت و فرستاد و افشين را آگاه كرد و افشينيان آمدند و
بايشان تسليمشان كرد و معتصم قرار گذاشته بود هر كس او را زنده بياورد دوهزار

هزار درهم و بآنکه سرش را بیاورد هزار هزار درهم ببخشد و ورود وی ببغداد روز مشهوری بود .

سال ۲۲۳ : درین سال بابک خرمی را نزد معتمد بردند . ابن الجوزی در شذور میگوید محمد بن عبدالباقی ما را آگاه کرد و علی بن المحسن آگاه کرد از پدرش که برادر بابک خرمی باو گفته است که چون برمعتصم وارد شد باو گفت : ای بابک ، تو کاری کردی که کسی نکرد و اینک تابی بیاور که کسی نیاورده است . باو گفت : بزودی تاب مرا خواهی دید . پس معتمد فرمان داد که دو دستش را در حضور وی ببرند و آغاز کردند دست راست بابک را ببرند و خون را گرفت و بروی خود مالید و گفت اگر در روی من زردی ببینند گمان میبرند که از مرگ هراسانم . سپس چهار اندامش بریدند و گردنش را زدند و در آتش سوختند و همین کار را با برادرش کردند و ایشان ننالیدند ...

معتمد با فشین تاجی بخشید و بیست هزار هزار درهم باو داد يك نیمه برای وی و يك نیم برای لشکریانش .

قاضی ابوعلی محسن بن محمد بن ابی الفهم تنوخی در کتاب جامع التواریخ معروف به « نشوارالمحاضره و اخبار المذاکره » همین روایت را بدینگونه آورده است : از شگفت ترین داستانهای نیروی نفس که برادر بابک خرمی مازیار چون برمعتصم وارد شدند باو گفتند : ای بابک ، تو کاری کردی که کسی نکرده ، پس تابی بیاور که کسی نیاورده است . باو گفت : بزودی تاب مرا می بینی . چون بحضور معتمد رسید فرمان داد دستها و پاهایشان را در حضورش ببرند . از بابک آغاز کردند و دست راستش را بریدند و چون خونس روان شد بهمه رویش مالید چنانکه از روی او و چهره وی چیزی ناپوشیده ماند . معتمد گفت . ازو پرسید که چرا این کار را کرد ؟ ازو پرسیدند ، گفت : بخلیفه بگوئید تو فرمان دادی چهار اندام مرا ببرند و در دل خود اندیشه کشتن من داری و شك نیست که ازین کار

نمی‌گذری و خون مرا می‌ریزی و گردنم می‌زنی . می‌ترسم که خون از من برود و روی من زرد بماند و بپندارند که از مرگ هراسانم و آنرا از رفتن خون ندانند . من روی خود را بخون آغشتم که زردی آن آشکار نشود . معتمصم گفت : اگر کارهایش بخشایش وی را روا می‌داشت راستی که برای همین برتری سزاوار ماندن بود و فرمان داد کارش را بسازند .

سپس چهار اندامش را بریدند و گردنش را زدند و همه آنها را در شکمش جای دادند و نفت برو ریختند و آتش زدند و همین کار را با برادرش کردند و ایشان ناله‌ای و شکایتی نکردند .

پیداست که در نقل این داستان مازیار پسر قارن پادشاه طبرستان را که روابطی از دور با بابك داشته با برادر وی اشتباه کرده‌اند .

جنگ های بابك با افشین

در باره جنگهای بابك با افشین در کتابها جزئیاتی دیگر هست . از آن جمله طبری می‌نویسد :

چون معتمصم در کار بابك بیچاره شد اختیار بر افشین افتاد و در آن زمان که مهدی سپاه از ماوراءالنهر خواسته بود افشین و برادرش فضل ابن کاوس و پنج تن از خویشان‌شان که یکی را دیوداد نام و ابوسیاح کنیت بود با چهار کس دیگر با آن سپاه آمده بودند . پس معتمصم سپاهیان بسیار بوی داد و سرهنگان بزرگ را در خدمت او گذاشت و حکمرانی ارمنستان و آذربایجان باو داد و هر چه خواست از خواسته و وظیفه سپاه و چهار پایان و افزار جنگ برو مقرر کرد و افشین در سال ۲۲۰ از بغداد بجنگ رهسپار شد و پیش از آن معتمصم ابوسعید محمد بن یوسف را فرستاده بود تا شهرها و دهها و دژهایی را که بابك ویران کرده بود از نو بسازد و او را پیرو فرمان افشین ساخته بود و محمد بن یوسف پیش از افشین بآذربایجان رفت و آبادانی

می کرد و بابك سپهسالار خود را ، که معاویه نام داشت ، با هزار سردار فرستاده بود ، تا برا بوسعید شبیخون زنند و او را بکشند و مالی را که با او بود بغارت ببرند. معاویه از کوهها و کتلهاییکه بود گذشت و بر سر تنگه ای میان دو راه بنشست و بابك جاسوس نزد او فرستاد و خبر داد که ابوسعید بیامد و گفت در فلان جاست . معاویه شب تاخن کرد و از آنجا که بود بجای دیگر رفت و جایگاه ابوسعید را یافت و چون روز شد باز گشت . پس با بوسعید آگهی رسید که دوش معاویه در فلان ده در پی وی آمده است . ابوسعید سوار شد و در پی معاویه رفت و در بیابانی یافتش و با او جنگید و سیصد تن از سپاهیان را بکشت و پانصد مرد برده کرد و معاویه با اندکی از لشکریان خود رهایی یافت و خویش را بدان تنگها افکند و ابوسعید آن سرها و بردگان را نزد معتصم فرستاد و معتصم فرمان داد تا ایشانرا گردن زدند. پس ازین واقعه افشین خود بآذربایجان رسید و درین هنگام محمد بن بعث را در پی بود بنام شاهی که آنرا از و جئاء بن رواد گرفته بود و نزدیک دو فرسنگ پهنای داشت و در تبریز نیز در پی دیگر داشت اما در شاهی بلندتر بود و محمد بن بعث با بابك در صلح و سازگاری بود و سپاهیان را که از سرزمین وی می گذشتند مهمان می کرد و لشکریان بابك خوی گرفته بودند که همواره نزد وی می رفتند . چون معاویه شکست خورد بابك سپاه دیگری بفرماندهی عصمت نام از سپهسالاران خود فرستاد و وی با سه هزار مرد آمد و در دژ محمد بن بعث فرود آمد و در آن جایگاه گرفت و محمد بن بعث را از آمدن افشین و سپاه وی آگاهی رسیده بود . چون عصمت بدر دژ فرود آمد محمد بن بعث برای لشکر او علف فرستاد و چون شب شد خود آمد و عصمت را با ده تن مهمان کرد و چون ایشان مست شدند محمد بن بعث آن ده تن را کشت و عصمت را دست بست و او را گفت : توجان خویشان را دوستر داری یا آن مردمان و یاران خود را ؟ وی گفت : جان خویش را . گفت : سران سباه خود را يك يك آوازده ، تا در آیند و گرنه ترا بکشم . عصمت سر از دژ

بيرون آورد ويك تن از سرهنگان خود را آواز داد و بر بالا خواند و گفت بيا تا باده بخوريم . آن سرهنگ تنها بيامد و محمد بن بعيث كمين کرده بود ، تا هر کس بدژ می آيد بکشدش و هم چنين می کشتند تا بباز مانده سپاه آگهی رسيد و ايشان بگریختند . پس محمد بن بعيث آن سرها را که بریده بود نزد معتصم فرستاد و عصمت را نيز پيش معتصم روانه کرد و اين محمد بن بعيث از دست نشاندگان پسر رواد بود . معتصم از عصمت از سر زمين بابك و راههای آن پرسيد و او از وسايل جنگ و راههای جنگ باباك آگاهش کرد و عصمت تاروز گارواثق بالله زندانی ماند . اما افشين چون بآذربايجان رسيد در برزند فرود آمد و لشکر خود را آنجا بنشانند و دژهایی را که در ميان برزند و اردبيل بود تعمير کرد و محمد بن يوسف را بجایي که نام آن « خش » بود فرستاد و در آنجا خندقی کردند و هيثم غنوی ، از سران سپاه را ، که از مردم جزيره بود بدهی فرستاد که آن را « ارشق » میگفتند و دژ آنجا را آباد کرد و در گرداگرد آن خندقی کند و علويه اعور را ، که از سرهنگ زادگان بود ، بدژي که پس از اردبيل بود و آن را « حصن النهر » میگفتند فرستاد و پيادگان و کاروانيان را که از اردبيل بيرون می آمدند ديدبانی میکردند تا اينکه بحصن النهر ميرسيدند و صاحب حصن النهر ديدبانی میکرد تا نزدهيثم غنوی ميرسيدند و هيثم هر کس را که بسرزمينش ميرسيد نزد صاحب حصن النهر ميفرستاد و هر کس از اردبيل می آمد ديدبانی میکردند تا نزد هيثم ميرسيد و صاحب حصن النهر در ميان راه بود و وی هر کسی را که با او بود نزد هيثم ميبرد و هيثم هر کرا که با او بود بصاحب حصن النهر می سپرد و بدينگونه هر کسی که درين راه آمد و شد میکرد وی را ديدبانی میکردند تا بآذربايل و از آنجا بلشکر گاه افشين ميرسيد و هيثم غنوی نيز کسی را که نزد وی ميرسيد ديدبانی میکرد تا نزديك ابوسعيد می شد و ابو سعيد هم ايشان را نزد هيثم می فرستاد و هيثم ايشان را با ابوسعيد می سپرد و ابوسعيد و کسان وی کاروان را بخش می فرستادند و هيثم ايشان را بارشق روانه

میکرد و از آنجا اورا پیش علویه اعور می فرستادند که بهر جا که باید برود برساندش و هر چه با بوسعید میرسید بخش و از آنجا بلشکر گاه افشین می فرستاد و کسان افشین آنچه رسیده بود می گرفتند و بلشکر گاه میبردند و همواره چنین بود و هر کسی ، از جاسوسان و دیگران ، که نزد بوسعید می آمد اورا نزد افشین می فرستاد و افشین جاسوسان را نمیکشت و ایشان را نمیزد ، بلکه در باره شان بخشندگی میکرد و از ایشان میپرسید که بابك بایشان چه میداد و دوبرابر آن را میبخشید و ایشان را بجاسوسی خود میگماشت .

درین هنگام افشین با سپاه خود باردبیل فرود آمده بود . یکماه آنجا ماند و از همه راهها و تنگها پرسید و جاسوسان بفرستاد . ایشان باز آمدند و احوال آن دیار با وی گفتند . پس از اردبیل براه افتاد و سوی سرزمین بابك رفت . چون بر سر دره ای رسید که در میان کتلهای بود بر سر دره جایی فراخ دید و سپاه خود را در آنجا فرود آورد و محمد بن بعث را نزد خود خواند و بنواختش و با او تدبیر کردن گرفت . هر چه پیش از آن افشین از راهنمایان و مردم دیار پرسیده بود بوی گفته بودند صلاح نیست بدین درها شدن باید بر سر کوهها رفت ، زیرا که درین میان کمینگاه بسیارست که سپاه را زیان آورد ، در همین جایگاه فراخ که هستی باید درنگ کرد تا مگر بابك سپاهی بفرستد و جنگ کند و روز و شب باید خود را از شبیخون ایمن داشت .

پس افشین لشکر بر سر دره فرود آورد و گردا گرد لشکر خود خندق ساخت و نگران میبود و از شبیخون در آن خندق امان یافتند و بابك نیز از وی نمبندیشید و افشین هفت ماه در آن جایگاه میبود و از سوی بابك کسی بیرون نمی آمد و افشین سوی او نمی توانست رفتن . زمستان فرا رسید و افشین و لشکریان او دل تنگ شدند و لشکر اورا سرزنش میکرد که با بابك محابا میکنی ، مگر سر با او یکی داری و چرا ما را نزدیک دژ او نبری تا جنگ کنیم و بکوشیم تا چاره ای پدید آید و درین

سرما درين جا يگه چگونه باشيم و سپاهيان وى ازهر گونه ميگفتند ، چنانكه بيم غلبه ايشان ميرفت و اورا سرزنش ميكردند . وى مى خواست حيلتى كند تا مگر بابك را از آنجا بيرون آورد . نامه اى بمعتصم نوشت و معتصم فرمان داد كه از آنجا تا بغداد شتران برید در راهها نگهدارد و دو ماه در ميانشان راه بود و آن نامه افشين را با شتران برید دوازده روزه ببغداد بردند و هر گاه كه شتاب ميكردند اين دو ماهه را بچهار روز ميرفتند . پس افشين پس از هفت ماه نامه بمعتصم نوشت كه كار اين مردم را پايان پديدار نيست و سپاه مرا بسويشان راه نيست و اينك من انديشيده ام كه مگر بحيلتى اورا بيرون بياورم . اكنون خليفه را بايد كه درم و عطا و نفقات براى سپاه بفرستند و آن كس را كه اين درم مى آورد بفرمايد تا بفرمان من كار كند .

پس معتصم صد شتر وار درم با بغاى كبير (يا بوغا) و سيمد غلام ترك از بزرگان غلامان خود فرستاد و چون بغا آن درم را باردييل رساند ميان لشكر افشين تا اردبيل سه روز راه مانده بود . افشين ببغا نامه نوشت كه آنجا يك ماه بنشين و آشكارا همى گوى كه اين درم فلان روز نزد افشين خواهم بردن ، تا چون جاسوسان بابك اين خبر نزد او برند او بدانند كه تو بكدام روز درم بر خواهى گرفت ، آهنگ تو كنند و تواز آنجا بيرون مياى تا نامه من بتو رسد . پس افشين سپاه را از آن سر دره برگرفت و آنسوى ترشد ، نه ازسوى اردبيل بلكه ازسوى ديگر و آن سر دره رها كرد و لشكر را بجايى فرود آورد كه نام آن برزند بود و دهى بود بزرگ . سپاه را گفت شما را آنجا درم بدهم ، زيرا كه چون درم از اردبيل بلشكر گاه افشين ميبردند گذارش برين ده برزند بود ، كه از آنجا برسر آن دره ، كه افشين بود ، گذر كردندى . پس جاسوسان بابك از اردبيل نزد وى شدند و گفتند كه بغاى كبير با صد خروار درم سوى اردبيل فرود آمد و فلان روز از آنجا خواهد گذشت و آن جاسوسان ، كه درميان لشكر افشين بودند ، آگهى دادند كه افشين سپاه از سر دره برگرفت

و ببرزند شد و لشکر را درم آنجا خواهد دادن و آن دژ را آبادن خواهد کردن و برین راه که می آورند راهگذر ایشانست . بابك با پنجاه هزار مرد از دژ بیرون آمد و بدان میان در کوهها و دهها می گشت و چشم همی داشت تا آن درم بسر دره کی رسد و جاسوسان افشین بوی آگهی بردند که لشکر بابك از سر دره بیرون آمد و بابك خود از دژ بیرون شد و بالشکر خود منتظر رسیدن آن درمهاست ، تا ببرد و غارت کند . افشین دانست که مکر و حیلت او بر بابك کارگرفته ، نامه فرستاد نزد بغا که : آن درم فلان روز از اردبیل بر گیر و بیرون آور و بنخستین منزل فرود آی و چون شب رسید درم باز بشهر فرست و در جای استوار بنه و شترانی تهی با خویشتن بیاور و چنان کن که فلان روز چاشتگاه بسر دره ، آنجا که لشکرگاه منست ، رسیده باشی ، باشد که بابك با سپاه بیرون آمده باشد و در راه چشم بر تو میدارد ، چون نزدیک رسی از دره بیرون آید و با تو جنگ کند و من در زمان با سپاه خویش بیرون آیم و او را در میان گیریم و جنگ کنیم ، باشد که او را بگیریم یا هلاک کنیم .

بغا نیز چنین کرد و با کاروان خویش نزدیک حصن النهر رسید و جاسوسان بابك بوی آگهی بردند که مال را بیرون آوردند و آنرا دیده اند که بنهر رسیده است . درین میان بغا با مال باردبیل باز گشت و افشین چاشتگاه آنروزی که با بغا قرار گذاشته بود از برزند سوار شد و هنگام فرو شدن آفتاب بخش رسید و بیرون خندق ابو سعید لشکرگاه ساخت و چون بامداد شد پوشیده سوار شد و طبل نزد و رايت نیفراخت ، تا کس نداند او بیرون آمده است و تاخت تا بکاروانی رسید که آنروز از نهر بسوی ناحیه هیثم غنوی میرفت و افشین از خش آهنگ ناحیه هیثم کرده بود ، تا اینکه در راه بوی برسد و هیثم نمی دانست و با کاروانی ، که همراه او بود ، آهنگ نهر داشت و بابك با کسان خویش بر راه نهر رسید و گمان میبرد که آنجا بآن درم خواهد رسید و درین هنگام پاسبان نهر برای پیشباز هیثم بیرون آمده بود . سپاه

بابك برو تاختن گرفت ، نمیدانستند که آن درم باوی نیست و جنگ در میانشان در گرفت و پاسبان نهر را ، با کسانی که باوی بودند ، کشتند و آنچه بدستشان بود گرفتند و دانستند که آن درم با ایشان نبود و از دست سپاه بابك رفته است اما جامها و ساز و افزار سپاه صاحب نهر را گرفتند و بر خود پوشیدند ، تا اینکه هیثم غنوی و کسانش را فریب دهند و برایشان نیز دست یابند . اما چون جایگاه صاحب نهر را نمیدانستند در جای دیگر ایستادند و چون هیثم رسید و ایشان را دید پسر عم خویش را فرستاد از ایشان بپرسد که چرا آنجا ایستاده اند ؟ چون وی رفت باز گشت و گفت: این گروه را نمی شناسم و هیثم پنج سوار از سوی خود فرستاد که ببینند این گروه آنجا چه میکنند و چون آن سواران نزدیک رسیدند دو تن از خرمیان بیرون آمدند و کشتندشان و چون هیثم دانست که خرم دینان کسان علویه را کشته اند و جامها و رایت های ایشان را بخود بسته اند هیثم باز گشت و بکاروانی که با او آمده بود رسید و ایشان را گفت باز گردند و او با کسان خود اندك اندك میرفت تا خرمیان را بخود سر گرم کند و کاروان را از آسیبشان برهاند . تا اینکه کاروان بدژي رسید که جایگاه هیثم در ارشق بود و يك تن از کسان خود را نزد ابوسعید و افشین فرستاد که از آن پیشامد آگاهشان کند و خود داخل دژ شد و بابك نزدیک آن دژ آمد و کرسی نهاد و روبروی دژ بر آن کرسی نشست و نزد هیثم فرستاد که اگر آن دژ را واگذار نکند آنرا ویران خواهد ساخت . اما هیثم نپذیرفت و جنگ در میانشان در گرفت و در اندرون دژ با هیثم ششصد پیاده و چهارصد سوار بود و خندقی استوار داشت و در میان جنگ بابك نشسته بود و باده میخورد . درین میان دو تن از سواران افشین از دور پدیدار شدند ، که ایشان از يك فرسنگی ارشق نظاره میکردند و چون بابك دانست که سپاه افشین بوی نزدیک شده است سپاه خود را برداشت و بموقان رفت و افشین نیز بدنبالش رفت و یکشب با سپاه خود آنجا ماند . پس ببرزند لشکرگاه خود باز گشت و بابك چند روز در موقان ماند . و بشهر بد

فرستاد و سپاه خویش را بخود خواند . آن لشکر شبانه بوی رسید و با ایشان از موقان زاهی شد و ببذ رسید وافشین همچنان درلشکر گاه خود دربرزند بود و چون چند روز گذشت کاروانی ازخس رسید و با آن کاروان مردی بود ازسوی ابوسعید، که او را صالح آبکش میگفتند و سپهبد بابك بایشان رسید و بر آن کاروان زد و آنچه با ایشان بود گرفت و همه آنکسان را کشت و چون این کاروان خوراك برای سپاه افشین میبرد لشکر افشین در تنگی افتاد و چون تنگی و گرسنگی بمنتهی رسید افشین بحکمران مراغه نوشت و ازو آذوقه خواست و او کاروانی فرستاد که نزدیک هزار گاو ، بجز چهار پایان دیگر ، با آن بود و آذوقه بسیار همراه داشت و لشکری پاسبانسان بود و باز دسته ای از سپاه بابك بفرماندهی طرخان یا آذین نام بریشان دستبرد زد و آن آذوقه را هم بغارت بردند و درین هنگام تنگی و بی آذوقگی سپاه افشین بغایت رسید و افشین بحکمران سیروان نوشت و ازو آذوقه خواست . وی هم آذوقه فراوان فرستاد و درین هنگام گروهی از مردم به افشین پناه بردند و ازو زنهار یافتند .

جنگهای سال ۲۲۱

در سال ۲۲۱ در میان بابك و سپاه بغای کبیر در سرزمین هشتاد سر جنگی در گرفت و بابك نیز با افشین جنگ کرد و او را شکست داد . تفصیل این واقعه بدینگونه است که بار دیگر درین سال در میان لشکر افشین و بابك جنگ در گرفت و از دوسوی بغا و افشین برو تاختند و بابك ازمیان گریخت و در میان کوهها و درها شد و از کسانش هزارتن کشته شدند و بابك با آن دیگران ، که زنده مانده بودند ، بدژ خود گریخت و از سر این دره تا دژ بابك سه روز راه بود و همه جایهای تنگ و کوههای دشوار بود .

چون بابك بدژ خود رسید ایمن شد و سپاه را عرض داد . هزارمرد کم آمده

بود و افشين هم آنجا كه بود بر سر دره فرود آمد و سپاه خود را بنشانند و درم از اردبيل آوردند و سپاه داد و لشكر افشين پانزده هزار كس بود . ايشان را پانزده گروه كرد ، هر گروهی هزار مرد و ده گروه با خويشتن نگاه داشت ، كده هزار مرد باشد و پنج گروه شامل پنج هزار مرد بباغی كبر داد . سپس پيش راند و وارد دره شد و فرمان داد تا هر گروهی جدا جدا نزديك يكديگر ميرفتند ، چنانكه از سر كوهها يكديگر را ميديدند و با هر گروهی راهنمایی فرستاده بود و بباغ با آن پنج گروه خويش پيش روی ايشان بود و محمد بن بعثت باراهنمايان بسيار با او بود ، تا بر سر آن كوهها راه برند و گروهی از راهنمايان پيشاپيش سپاه در آن راههای تنگ ميرفتند ، تا چون كمين ببينند ايشان را آگاه كنند و لشكر هم بدین تعبيه نرم نرم و آهسته پيش ميرفت ، چنانكه تا نماز ديگر دو فرسنگ رفته بود . آنگاه افشين فرمود تا همچنان بر سر آن كوهها فرود آمدند و هر گروهی را راه بر آمدن يك جای بود و آن يك راه را استوار كردند .

روز ديگر هم بدین تعبيه رفتند و شبانگاه هم بر سر كوهی فرود آمدند . سه روز بدین تعبيه ميرفتند چون شب چهارم فرود آمدند بر سر كوهی رسيدند و سرماي سخت بود ، چنانكه چیزی نمانده بود همه از سرما بميرند . روز ديگر افشين از آنجا برفت و كس نزد بباغ فرستاد كه : مرو و همانجا باش ، تا آفتاب بر آيد و گرم شود و برف بگدازد . چون روز بر آمد سرما افزون شد و آنروز هم آنجا بودند و لشكريان افشين آشوب كردند كه : مگر با بابك دست يکی كرده ای كه ما را در اين كوهها سرما بكشي ؟ ما را بزيروبر ، كه اگر ما را بابك بكشد دوست تر داريم كه برين سر كوه از سرما بميريم و چون چنين باشيم سپاه و كمين را از خود باز نتوانيم داشتن . افشين از ايشان پذيرفت و اجابت كرد كه : فرو رويم و بميان همين كوهها رويم و هر چند راهها تنگست با احتياط پيش رويم . آنشب هم آنجا بودند . نيم شب بابك با دوهزار مرد بر ايشان تاخت و شبخون زد و بكوههایی ،

که بغا آنجا بود ، نرفت و آنجا رفت که افشین بود و میانشان نیم فرسنگ بود و بر سر کوهها علامت یکدیگر میدیدند .

پس بابك خويشتن بر سپاه افشين افكند و ايشان هم هزيمت يافتند و لشكر بابك شمشير دريشان نهاد و بسيار كس از دوسوی كشته شدند و بغا و سپاه وی ازین پيش آمد آگاه نبودند . چون سپيده بدميد بابك سپاه خويش را بازداشت و گفت: از پس ايشان شويد ، كه از پس ما سپاه ايشان است و باز گشت . چون بدان كوهها رسيدند ، كه بغا در آنجا بود ، روز روشن شده بود .

بابك لشكر را دونيم كرد ، تا آنكه آنروز آنجا باشد و چون شب برسد بر سپاه بغا شبيخون زد .

چون روز بر آمد بغا ازينكار آگاه شد و بران كوهها فروشد و هم بدان راه كه آمده بود باز گشت و مردی از مبارزان سپاه خود را پيشرو ساخت و خود بامحمد بن بيعث و برادر افشين ، كه فضل بن كاوس باشد ، از پس آن سپاه همی رفتند و با آن پنجهزار تن بآهستگی همی رفتند .

بابك دانست كه بغا باز گشت و سپاه بابك بر سر كوهها پراكنده در قفاي ايشان همی رفت . پس چون نماز خفتن رسيد بغا ايشان را گفت : مارا واجب نكند به شب رفتن ، صواب آنست كه كوهی استوار بجوييم ، كه بر آنجا يك راه بيش نبود و شب آنجا گذرانيم . گفتند : صواب همینست و چون ايشان بسيار بودند بر يك كوه نتوانستند رفت . سه گروه شدند و هر يك نزديك يكديگر ماندند و آن شب تا بامداد بيدار بودند ، شب نخفتند و چون سپيده بدميد خوابشان برد .

بابك با سه هزار مرد شبيخون زد و هنوز تاريك بود و شمشير دريشان نهاد و كشتن گرفتند و ايشان گروهی سواره و گروهی پیاده از بالای كوه خود را بزير ميفكندند و ميگرختند و فضل بن كاوس ، برادر افشين را ، جراحت رسيد و بغا

پياده خود را نجات داد و خويشتن را از سر کوه فرو افکند و چون پايان کوه رسيد اسبي بي خداوند يافت بر آن اسب بر نشست و براند و آن روز همي رفتند ، تا بسردره ای بجای فراخ آمدند . چون از دره بيرون آمد بغا خبر افشين پرسيد . گفتند : چون از دره بيرون شد يکسر براند و باردييل رفت . بغا نيز سوي افشين باردييل شد و آن زمستان آنجا بودند

پس از آن افشين سران سپاه خود را فرمود که بسوي بابك پيش روند و کار را بروی بر در قلعه بذ تنگ گيرند و ايشان در شش ميلي بذ فرود آمدند . بغا پيش رفت تا قلعه بذ را محاصره کرد و با بابکيان جنگيد و مردان بسيار از لشکر او کشته شدند . پس عقب نشست تا بخندق محمد بن سعيد رسيد و کس نزد افشين فرستاد و از وی ياری خواست و افشين برادر خود فضل و احمد بن خليل بن هشام و ابو خوس حسن بن سهل صاحب شرطه را بوی فرستاد و با ايشان فرمان جنگ داد و روزی را معين کرد که در آن روز بجنگ آغاز کنند و ايشان در همان روز آهنگ شهر بذ کردند ولی سرماي شديد و باران سخت ايشانرا در گرفت و ايشان هم چنان مي جنگيدند و باران سخت ترمي شد و بغا راهنمائي گرفت و براهبري او بر سر کوهي ، که مشرف بر جايگاه بابك بود ، رفت و چون باران بيشتريد سپاه افشين بجايگاه خود فرود آمد و بابك براي ايشان تاختن کرد و ايشانرا شکست داد و از جايگامي که در کوه داشتند راند و بغا نيز با سپاه خود هزيمت کرد و نمي دانست که بر سر افشين چه آمده است و آهنگ حصن بذ کرد .

درين ميان از افشين بوی خبر رسيد و ناچار شد از راه ديگر باز گردد ، زيرا که آنراه که از آن آمده بود تنگها و کتلهای بسيار داشت و پيشروان لشکر بابك او را دنبال کردند و ولی با ايشان التفات نکرد ، زيرا که شب نزديک بود و می خواست زودتر از تنگها بگذرد و می ترسيد اموالی را که با خود داشت از دست بدهد . پس ناچار سپاهيان خود را بر سر کوهي جای داد و ايشان درمانده بودند و توشه راه

نداشتند . بابك شبانه بریشان تاخت و آنچه با ایشان بود غارت کرد و گروهی از ایشانرا کشت و بغا برنج بسیار خود را بخندقی که درپای آن کوه داشت رساند .

باردیگر جنگ در میان سپاه افشین و بابك بواسطه پیش آمدن زمستان در وقفه ماند . درین میان بابك را سرهنگی بود ، نام او طرخان و دهقانی بود از دهقانان آن دیار و زمستان بده خویش میبود و چون زمستان در آمد از بابك دستوری خواست و بده خویش رفت ، که در ناحیه هشتاد سر درمراغه بود و با افشین غلامی ترك بود ، از غلامان اسحق بن ابراهیم بن مصعب و افشین او را فرستاد تا بر طرخان تاختن کرد و او را کشت و سرش را بیاورد . بابك ازین خبر سست شد و دلش بشکست و چون زمستان بگذشت باز معتصم سپاه را خواسته فرستاد و سرهنگی را با سپاه بسیار ، که ده هزار مرد بودند ، نزد افشین روانه کرد و نام آن سرهنگ جعفر بن دینار بود ، معروف بجعفر خیاط ، که از کار گزاران بزرگ زمان مأمون بود و غلام خویش را ، که ایتاخ ترك معروف و مطبخ سالار او بود ، با سی هزار هزار (سی میلیون) درم روانه کرد و سوی قاسم العبسی بکوفه نامه فرستاد تا با سپاه خود بیاری افشین روانه شود و با افشین نامه نوشت که : بجنگ رو و مپندار که من و سپاه من از بابك باز گردیم و تا بابك زنده باشد دست از وی نداریم و ترا جز آن کار نیست و با ایتاخ ده خروار خسك آهین فرستادم ، چون لشکر جایی فرود آیند این خسك ها را در پیرامون لشکر پراکنده کن ، تا از شبیخون ایمن باشی و خندق نباید کنند . چون خبر آمدن جعفر خیاط و ایتاخ مطبخ سالار و آن سپاه و درم بابك رسید بر معتصم افسوس خورد و گفت : کارش بجایی رسید که درزی و طباخ خویش را بجنگ من فرستاد و دیگر با او کس نماند .

درین هنگام چون بابك با قلمرو روم همسایه بود و در میانشان رسولان و هدایا رد و بدل می شد بابك توفیل (توفیل) پسر میخائیل امپراطور روم را بفریفت و پیغام داد که : من باصل ترسا زاده ام و در پنهان دین ترسایان دارم و این همه

پيروان خویش را بدین ترسایان خواهم آورد ، ولی ایشانرا یکباره نتوان گفت که : بدین کیش بگروید ، که دانم که ایشان اجابت نکنند ولیکن این مذهب ایشانرا از مسلمانی بیرون آورد ، که ایشانرا این مذهب من خوش همی آید . پس چون برایشان غالب شوم و ایشان و خلیفه همه مذهب من گرفته باشند بهر راهی که ایشانرا بخواهم بیایند و آنگاه ایشانرا بدین ترسایان خوانم ، تا همه ترساشوند .

پادشاه روم ازین سخن با او گرم شد . پس چون معتصم ایتاخ وجعفر خیاط را فرستاد ، بابك نیز کس نزد امپراطور روم فرستاد که : پادشاه عرب هر چه لشکر داشت بجنگ من فرستاد ، تادری و خورشگر خویش و دیگر کس با او نمانده است ، اگر رای آمدن داری با سپاه خویش اکنون هر چه خواهی کردن بتوانی و اگر خواهی جنبیدن اکنون بجنب ، که چون تو بر زمین ایشان بیرون شوی کس پیش تو نیاید و بدین تدبیر می خواست که ملك روم بجنبد و معتصم را حاجت بسپاه افتد و آن لشکر را بخواند . پس امپراطور روم بطرسوس شد و هفتاد هزار مرد با خود داشت و طرسوس را حصارى سخت استوار بود و از آنجا بشهر زبطره رفت و تاخت و تاز بسیار کرد ولی تا خبر بدو رسید که معتصم با سپاه داوطلب خود آهنگ وی دارد بقلمرو خویش باز گشت .

جنگ‌های سال ۲۲۲

در سال ۲۲۲ معتصم نامه فرستاد بافشین که میباید کار بابك را پیش گیری . افشین سپاه از اردبیل بیرون برد و بدان لشکرگاه پیشین فرود آمد . بابك یکی از سرهنگان خود را با ده هزار سوار بجنگ فرستاد و آن سرهنگ آذین نام داشت و مردی مبارز بود و وی از میان کوهها بیرون آمد و بر سر دره بنشست و زنان و فرزندان باوی بودند و از لشکریان وی بسیاری زن و فرزند همراه داشتند . بابك

اورا گفته بود که زنان و فرزندان را بحصاری استوار بفرستد و او گفته بود : « من
 ازین جهودان میترسم » . پیش از آنکه آذین از دره بیرون آید بر کوهی استوار
 دست یافته بود و آن زنان و فرزندانرا آنجا رها کرد و خود بدشت بیرون آمد و
 چون خبر بافشین رسید سرهنگی با دوهزار مرد فرستاد و نام آن سرهنگ ظفر بن
 عبدالله بود و بفرمود تا از راهی دیگر در میان کوهها شود و باوی راهنمایان فرستاد ،
 تا بسر زنان و فرزندان آذین بریزند و ایشانرا بیاورند . ظفر بدان کوه رسید و جنگ
 کرد ، از آن مردم بسیاری بکشت و آنهمه زنان و کودکانرا برده کرد و فرود آورد
 و خبر بآذین رسید . همه سپاه خود را از سر دره برگرفت و باز گشت و همچنان با
 آن لشکر بسر آنکوهها رفت تا با ظفر جنگ کند و زنان و کودکانرا بازستاند .
 این خبر بافشین رسید ، سرهنگ دیگر را ، که ابوالمظفر بن کثیر نام داشت ،
 با پنجهزار مرد فرستاد ، تا آذین را بیابد و او را مشغول کند . ابوالمظفر در پی
 آذین رفت و در دره ای میان کوهها آذین را یافت و با او جنگ پیوست و آذین با
 ظفر جنگ کرده و بسیاری از زنان و کودکانرا باز گرفته بود . ابوالمظفر او را
 مشغول کرد ، تا ظفر بازمانده آن زن و فرزندانرا از آن راه بدر برد و پیش افشین
 رسید و با افشین تدبیر کرد و سپاهی دیگر برگرفت و بدان دره شد و آذین بهزیمت
 از پیش ابوالمظفر بازگشته و شکست یافته نزد بابک میرفت و ابوالمظفر با فتح و
 غنایم نزد افشین رفت و افشین تدبیر آن کرد که بدانکوهها تاحصار بابک رود و معتصم
 برونامه نوشته بود و گفته بود : خطا کردی که بر سر کوهها رفتی و راه زمین و دشت
 بدست دشمن سپردی و راه دشت اگر چه تنگست سپاه را از راه کوهساران بردن
 آسانتر باشد ، ازین سپس بر راه دره شو و راهنمایان و جاسوسان بر سر کوه بدار ،
 تا اگر کسی آید ترا آگاهی دهند و تیراندازانرا در پیش لشکر بدار و هر جا که
 فرود آیی خسک پیرامون خویش بریز ، تا از شیخون ایمن باشی و وی را هزار
 خروار خسک آهین فرستاد .

افشين سپاه را بدره اندر آورد و همچنانكه معتصم گفته بود ميرفت . چون بدانجاى رسيد ، كه از آنجا سال پيش بابك شبيخون كرده بود سپاه بسيار از لشكريان بابك بر سر كوهها ديد . افشين با ايشان كارزار كرد و بسيارى بكشت و ديگران بهزيمت شدند و بسوى بابك رفتند . افشين هم برين حال سپاه هميبرد ، تا روزى دو فرسنگ ميرفت ، روزدهم بحصار بابك رسيد و بيكفرسنگى آنحصار فرود آمد . بابك از حصار خویش او را بس خروارها ماست و روغن و تره و بره شیرمست فرستاد و خیار و بادرننگ فرستاد و گفت : شما مهمان مایید و ده روزست كه بدین راه ناخوش درشت می آید و دانم كه خوردنى نیافته اید و ما را بحصار جزین قدر چیز دیگر نبود . افشين گفت تا آنرا نستند و باز پس فرستاد . پس بخندید كه ما مهمانى پذیرفتیم و دانم اين چيزها بدان فرستاده است تا سپاه ما را شمار كنند و بنگرند كه چندست و بفرمود تا آن فرستادگان را گرد همه سپاه وى بگردانند و سپاه افشين بيشتري در درها فرود آمده بودند و پيدا نبودند .

چون ايشان را گردانيدند بفرمود پيش وى آوردند و گفت : شما شماره اين سپاه را ندانيد و من دانم ، بابك را بگويد كه اين سپاه را سى هزار مرد جنگيست ، جز كهتران و چاكران و با اميرالمومنين سيصد هزار مرد مسلمان است كه همه با اويند و تا يكتن زنده باشد از تو بر نخواهند گشت ، اکنون تو بهتر دانی و تدبير كار خویش همی کن ، اگر دانی كه بزهار بيرون آیی بیای و اگر دانی كه آنجا بايدت بودن می باش ، تا جان تو و كسانى كه باتوند در سر اينكار نرود و از آنجا باز نخواهد گشت .

رسولان نزد بابك رفتند و اين سخنان بگفتند و روز ديگر افشين سپاه را بدانراهای تنگ پيش برد ، تا بيك ميل از حصار فرود آمد و محمد بن بعث را گفت : آنجا ما را روزگارى بايد ماند ، بر سر آنكوهها رو و ما را جایی استوار بنگر ، تا بر آنجاى گرد آيم و گرداگرد سپاه كنند كنيم و بروز بر درگاه حصار

باشیم و شب باز جای شویم تا ایمن باشیم . محمد بن بعیث از آنکوهها جایی استوار بجست و فرمود تا کنده کردند و دیوارهای کنده استوار کردند و لشکر را در میان کنده فرود آورد و همه روزه از حصار بابك آواز نای و چنگ و رباب آمدی و می خوردن و پا کوفتن و نشاط کردن ایشان میدیدند ، یعنی ما خود از سپاه دشمن نمی اندیشیم و هر شب بابك سپاه شبیخون میفرستاد و لشکر افشین بیدار میبود و بدان دیوارها هیچ نتوانستند کردن و افشین را سرهنگی بود بزرگوار ، از سرهنگان معتصم و پیش از آن سرهنگان مامون بود و امیر بخارا بود و او را محمد ابن خالد بخار خداه گفتندی . يك شب افشین او را بفرمود تا از کنده و دیوارها بگذشت و بر سر کوهی با همراهان خویش پنهان شد و گفت : این سپاهیان بابك چون امشب از لب کنده باز گردند تو پیش ایشان باز آی ، تا ما از پس آییم و در میانشان گیریم و دست بکشتن نهیم . پس چنین کردند و آن شب چون گروه بابك بیرون آمدند ایشان از کمین بیرون جستند و از آن مردم بدین حيله بسیاری کشتند و از شبیخون رستند .

پس افشین هر روز از بامداد تا شبانگاه بر در حصار می شد و چون شب میرسید بکنده باز می آمد و بابك روزی ، پیش از آنکه افشین بیرون آید ، فرمود تا سپاه او از حصار بیرون شد و جاسوسان آمدند و افشین را خبر کردند که : بابك سپاه خود را در کمینگاه نشانده است . چون افشین آگاه شد فرمود تا سپاه او آن شب بجنگ حصار شدند و از حصار دورتر آنجا ایستادند که هر روز میستادند و هر جا گروهی فرستادند ، تا بدانند که لشکر بابك کجا کمین کرده اند . آن گروه چندانکه جستند چیزی نیافتند . پس شبانگاه باز گشتند و روز دیگر پیامدند و هم از دور مینگریستند و کسانرا بجستن کمین فرستادند . آنجا بر سر کوهی تنگه ای بود و بر آن دهی بود . افشین بخار خداه را گفت . تو بر سر آنکتل با یاران خویش بایست ، تا از آنرا کس آهنگ ما نکند ، که من همی دانم که بر سر کتل کس نیاید ، اما در زیر

کتل کمین کرده اند و چون ما بگذریم از پس ما آیند . چون بخار خداه بدانجا شد و بیستاد تدبیرایشان باطل شد .

پس افشین هر روز چنین میکرد و از بامداد با سپاه می آمد و بر سر کوه یکمیل دورتر از حصار بیستاد و بخار خداه بر سر آن کتل میبود و میگفت : تاما جای کمینگاه ایشان ندانیم شاید پیش حصار رفتن . ولیکن کمینگاه ایشان نتوانستی دانستن و چون از حصار باز گشتی ایشان از کمینگاه بحصار باز شدند . پس يك روز چون وقت باز گشتن شد افشین باز گشت و آخر همه لشکر جعفر بن دینار باز می گشت . چون جعفر اینروز باز گشت با اوسه هزار مرد بود و گروهی باز پس مانده بودند . سپاه بابك از حصار بیرون آمدند و ده هزار سوار بر سپاه جعفر زدند و مردمان جعفر باز گشتند و جنگ در پیوست .

جعفر بانك شنید و باز گشت و افشین پیش تر رفته بود . چون جعفر باز گشت سپاه وی نیز باز گشتند و مردمان بابك بیشتر از حصار بیرون آمدند و با جعفر جنگ در گرفتند و نماز دیگر فراز آمد و خبر با فشین رسید و او با همه سپاه باز گشت و هم بجای خویش بیستاد و هر سرهنگی را بجای خود بگماشت و جعفر از مردمان بابك بسیاری بکشت و ایشانرا بحصار افکند . ایشان بحصار رفتند و در حصار را بستند و جعفر باز نگشت و جنگ همی کرد و بر دیوار حصار حمله همیبرد . چون بانك جنگ بر در حصار برخاست آن مردم ، که در کمینگاه بودند ، از کمینگاه خویشان را بدانکتل در افکندند و بخار خداه هنوز بدانکتل ایستاده بود ، با کمینداران جنگ در گرفت . افشین او را پنجهزار مرد دیگر فرستاد و خود در جای بیستاد و کس نزد جعفر فرستاد که : تاریك شد و هنگام جنگ کردن نیست . جعفر باز آمد و افشین با سپاه باز گشت و بلاشکر گاه رفت و سه روز از آنجا بیرون نیامد و جاسوسان فرستاد ، تا خبر آورند که چقدر از لشکر بابك کشته شد و نیز بدانند که کمینگاه کجاست و سپاه ندانست که او چرا آنجا مانده است و علف

برایشان تنگ شد و سپاهیان مزدور نزد افشین شدند و گفتند که : ما را علف وزاد تنگ شده است .

افشین گفت . هر که از شما صبر نتواند کردن باز گردد ، که با من سپاه خلیفه بسیارست و مرا هیچ حاجت بشما نیست و من از اینجا نخواهم رفت ، تا برف ببارد و سپاه خلیفه با من در گرما و سرما صبر کنند و اگر صبر نتوانند کردن باز گردند .

این مزدوران از نزد افشین باز گشتند و گفتند : افشین با بابك دست یکی دارد و جنگ نخواهد کردن . افشین آگاه شد و دیگر روز جنگ را بساخت و با همه سپاه برفت و هم بر آنکوه ، که جای او بود ، بیستاد و بخار خداه را هم بر سر آنکوه بگماشت ، تا راه کمین نگاهدارد .

سپس جعفر را خواند و گفت : سپاه پیش تست ، هر کرا خواهی ، از سوار و پیاده و تیراندازانرا ، در پیش دار و جنگ کن . جعفر گفت : با من سوار و پیاده بسیارست و چندانکه هست مرا بس باشد و اگر مدد بکار باید خود بخوام .

جعفر با سپاه بر در حصار شد و افشین مزدوران را بخواند و گفت : از هر گوشه از حصار که خواهید یکی کرانه شما بگیرید و ابودلف را با ایشان بفرستاد و ایشان از يك سوی دیگر بجنگ شدند و بدیوار باره حصار نزدیک آمدند و جعفر با یاران بر در حصار شد و مردان بابك بدر حصار بدیوار آمدند و جنگ در پیوستند و از هر سوی تیر و سنگ انداختن گرفتند و افشین يك بدره زر نزد جعفر فرستاد و گفت : از یاران تو هر که کاری نيك کند این درم بوی ده . بدره ای درم دیگر با بودلف فرستاد و او را نیز چنین گفت و شرابداران خود را گفت تا با جلاب و شراب و شکر بحر بکاه روند و مردم را می دهند و مردم بابك از حصار بیرون آمدند و جنگ کردند و تا نماز دیگر پای بفشردند ، تا آنگاه که افشین بلمشکر گاه باز کشت و فرود آمد و يك هفته بجنگ نشد و بگفت تا علف بسیار بیاوردند و تدبیر جنگ

همی کرد، تا اورا خبر آوردند که بر در حصار کوهی هست و هر روز بابك سر هنگ خویش آذین را بزیر آن کوه، در راههای تنگ پنهان می کند و بکمین می نشاند و چون آذین از حصار بیرون آید بابك در حصار بی کس بماند.

افشین جاسوسان را بفرستاد تا درست خبر بیاورند که چنانست که بدو گفته اند. پس سپاه را آگاه کرد که: فردا سحر گاه ساخته باشید، تا بجنگ رویم. چون نماز خفتن شد دوهزار پیاده را بخواند، که تیراندازان نيك بودند و ایشانرا علم سیاه داد و گفت: درین تاریکی بروید و از آنجا، که کمین گاه آذینست، بيك میل راه، از آنسوی در میان کوهها کمین کنید. چون بامداد شد و بانگ طبل شنیدید علمها بپای دارید و از آن محل در آیید، تا ما نیز ازین سو در آییم و آذین را بمیان گیریم. ایشان برفتند و افشین با ایشان راهنمایان و علف فرستاد و چون نیم شب شد سر هنگی را، از مردم فرغانه، با هزار مرد از سپاه فرغانه که باوی بود گفت: بد آنجا که کمین گاهست، بريك میل، خاموش بنشینید، تا بامداد من بیایم و چنان کنید که کسی اثر شما نداند و ایشان برفتند.

چون هنگام سحر گاه شد افشین با همه سپاه رهسپار شد و بفرمود تا طبل نزنند و هم چنان خاموش برفتند، تا آنجا که هر بار افشین بدان جا میرفت و افشین جعفر را فرمود: آنجا رو که بشیر ترکی با فرغانیانست و از دور با سپاه خویش بایست، تا فرغانیان بگردند و کمین گاه بجویند و اگر کسی بکمین گاه باشد بیایند و جنگ کنند و شما بیاری ایشان روید و احمد بن خلیل را و سرهنگان دیگر را، يك از پس دیگر، می فرستاد و بشیر را کس فرستاد که: تو با فرغانیان و دلیل درین راه پراکنده شوید و زیر این کوهها کمین بجوید و بشیر و فرغانیان برفتند و کوهها جستن گرفتند و هنگام چاشتگاه آذین را بیافتند، که در کمین گاه، در میان آن کوهها، با هفت هزار مرد، بر سه گروه، در سه موضع ایستاده بودند. بر آن قوم که با آذین بودند بتاختند و جنگ کردند و آن دو گروه دیگر از کمین

بیرون آمدند و با فرغانیان جنگ در پیوستند و خبر بافشین رسید؛ فرمود که جعفر با سپاه خویش بجنگ شود و از پس او بخار خداه را فرستاد و سرهنگی را همی فرستاد، تا همه را بجنگ آذین مشغول کرد و خود با خاصگان خویش همی بود.

چون همه سپاه بجنگ بیستادند آذین بفرمود تا همه طبلمها را بیکبار فرو کوفتند، آن گروه پیادگان، که نماز خفتن فرستاده بود، آواز طبل شنیدند و دانستند که افشین آمد و بجنگ آمدند و علمها بیرون کشیدند و هم آنجا که بودند، از پس حصار، طبلمها بزدند و بسر کوه آمدند و بدره فرود آمدند و با طبل و علم پدیدار شدند. افشین کس فرستاد نزد جعفر و مردمان وی که: این کمین ماست، شما مترسید، که ایشان می آیند، ایشانرا دوش فرستاده بودم، تا امروز از پس دشمن در آیند و ایشانرا در میان گیرند و جنگ کنید، تا خدای شما را فرصت دهد و افشین نیز نزدیک رسید و شمشیر دریشان نهاد.

بابک دانست که کار او ساخته شد. بدیوار حصار آمد و گفت: منم بابک، افشین را بگوئید تا نزدیکتر آید، باوی سخنی گویم. افشین نزدیک دیوار آن حصار شد. بابک چون او را بدید گفت: ایها الامیر، الامان الامان. گفت: مرا زینهار ده. افشین گفت: ترا زینهار است، اگر این سخن که اکنون گفتم پیش ازین گفته بودی به بودی و اکنون چون امروز گفتمی به که فردا. بابک گفت: زینهار خلیفه خواهم. گفت: زینهار او آورم، بخط و مهر او، و ایکن مرا گروهی بده، تا من صبر کنم و بخلیفه نامه کنم و زینهار نامه تو بخواهم. گفت: گروهی من پسر مهرست و با آذینست و آنجا جنگ کند، او را بتودهم.

افشین اجابت کرد و بجای خویش باز آمد و بجعفر کس فرستاد که: جنگ میکنید. ایشان آذینرا کشته بودند و سپاه او را هزیمت کرده و باقی را همی کشتند. تا فرستاده افشین فراز آمد که: مکشید و هر کرا بتوانید اسیر کنید و دو پسر بابک

آنجا اند ، ايشانرا مكشيد واسير كنيد ، كه بابك زينهار مي خواهد و نبايد كه چون پسرش را بكشيد پشيمان شود و جعفر و سپاه همه از كشتن بيستادند و پسر بابك را و بسياري مردم ديگر اسير كردند و بدو باز گشتند . نماز ديگر از لشكر گاه باز آمدند و آن خبر بمعتصم فرستادند و بابك را زينهار خواستند و آن هزيمتيان بابك بدان كوهها پراكنده شدند و هر كس بجايي گريختند و كس بحصار باز نشد و چون شب در آمد بابك عيال بر گرفت و با پنجاه مرد ، كه مانده بودند ، در حصار بگشادند و بيرون آمدند و برفت و بميان آن كوهها اندر شد و از آنجا بيرون شد و بسوي ارمنستان رفت .

سرانجام بابك در آذربايجان

شمس الدين ابو عبدالله ذهبي در كتاب دول الاسلام نيز اشاراتي درباره بابك و خرميان در آذربايجان دارد بدين گونه :

سال ۱۹۲ - درين سال آغاز پيدا شدن خرميان در كوهستان آذربايجان بود و خازم بن خزيمه با ايشان جنگيد .

سال ۲۰۶ - درين سال كار بابك خرمي در كوهستان آذربايجان بالا گرفت و غارت و كشتار بسيار كرد و وي زنديق نابكار بود و لشكريان را شكست داد و كارهاي زشت كرد .

سال ۲۱۲ - درين سال لشكرياني با محمد بن حميد طوسي رهسپار شدند .

سال ۲۱۴ - درين سال جنگ درميان طوسي و پسر بابك خرمي در گرفت و بابك ايشانرا شكست داد و طوسي را كشت .

سال ۲۲۰ - درين سال معتصم لشكري بفرماندهي افشين براي جنگ بابك خرمي آراست كه از بيست سال پيش لشكريانرا شكست مي داد و آذربايجان را ويران ميكرد و افشين و بابك روبرو شدند و بابك شكست خورد و از لشكريانش

نزدیک هزار تن کشته شدند و وی بموغان گریخت و در میان نشان جنگهایی روی داد که شرح آن درازست .

سال ۲۲۱ - درین سال جنگ سختی در گرفت و بابك خرمی بغا الکبیر را شکست داد . سپس بغا نیرو گرد آورد و آهنگ بابك کرد و با او روبرو شد و بابك شکست خورد .

سال ۲۲۲ - افشین و بابك روبرو شدند و بابك شکست خورد و چندی نکشید که افشین او را برده کرد و بابك مردی دلاور و دلیر و سختگیر و سخت کوش و پلید بود می خواست دین مجوس را استوار کند و بر دهها و شهرهای چند دست یافت و معتصم بیت المال ها را در جنگ با او هزینه کرد و درین سال درینکار نزدیک هزار هزار دینار خرج کرد و خدای شهر بابك را پس از در بندان سخت گشاد و بابك در گردنه ای در آنجا پنهان شد و همه همراهانش و فرزنداناش برده شدند و معتصم برایش ز نهار نامه فرستاد و او آنرا درید و ناسزا گفت . سپس از کوهی بالا رفت و بکوهستان ارمستان رسید و نزد بطریقی فرود آمد و بطریق او را گرفت و بفرستادگان تسلیم کرد و گروهی آمدند و بدیشان تسلیم کرد و معتصم برای کسی که او را زنده گرفتار کند صد هزار دینار و برای کسی که سرش را بیاورد نیمی از آنرا قرار داده بود و روزی که وارد بغداد شد و سوار بر شتری بود روز معروفی بود .

میر خوند بلخی در روضة الصفا درباره بابك میگوید : « ذکر گرفتاری بابك بجزای عمل سیئه او و دیگر حکایات - معتصم خیدربن کاوس را که از امیرزادگان ولایت ماوراءالنهر بود و مشهور بافشین ، ترتیب کرده ، با لشکری سنگین بمحاربه بابك خرم دین فرستاد و مدتی مدید میان فریقین مکاوحت و نزاع قایم بود و در آن معارك خلقی بی اندازه تلف شد و آخر الامر بمقتضای کلمه « الحق یعلو ولا یعلی » افشین غالب آمده ، قلاع بابك را مسخر گردانید و بابك گریخته ، بولایت ارمینیه

رفت و برادران و اولاد و بعضی از خواص وی با او بودند و در آن اوان بابك تاجرانرا شعار خود ساخته بود و چون بنواحی قلعه یکی از بطارقه ، که او را سهل ابن سنباط میگفتند ، رسیدند و بر کنار آبی فرود آمده رماه ای دیدند و از راعی غنم گوسفندی خریدند .

شبان فی الحال پیش سهل رفته گفت : جمعی چنین در فلان موضع نزول کرده اند . سهل گفت : بی شك آن جماعت بابك و اتباع ویند . آنگاه سوار شده با جماعتی متوجه آنجانب شد و چون از دور چشم سهل بر بابك افتاد ، فرود آمد و پیش رفته گفت : ایها الملك ، خاطر جمع دار که بخانه خویش آمدی ، اکنون ملتمس آنست که بقلعه تشریف ببری و در قصر سلطنت بفراغ بال بنشینی و بابك با متابعان بحصار رفتند و سهل در اعزاز و اکرام او مبالغه کرده ، تبعه بابك را در منازل مناسب فرود آورد و او را بر سریر نشانده ، بخدمت کمر بست و چون مایده ای حاضر ساختند سهل با خدمتش طعام خوردن آغاز نهاد و بابك سهل را از کمال تجبر و جهل مخاطب و معاتب گردانیده گفت که : ترا میرسد که با من طعام خوری ؟ سهل از سر سفره برخاسته گفت : ایها الملك ، خطا کردم ، چه مرتبه من از آن نازل ترست که با ملوک چیزی خورم و چون بابك از اكل فارغ شد سهل آهنگری آورده گفت : ایها الملك پای خود را دراز کن ، تا استاد زنجیری بر آن نهد و آهنگر بندی گران بر پای وی نهاد .

بابك با سهل گفت : غدر کردی و سهل او را دشنام داده گفت : توراعی بقرو غنم بودی و شبانرا بتدبیر جیوش و سیاست ملك و اجرای حکومت هیچ نسبت نیست . بعد از آن متعلقان او را بند کرده ، خبر بافشین فرستاد . افشین سرهنگی را با چهار هزار مرد روان ساخت ، تا بابك و سهل را نزد او آوردند و افشین درباره سهل عنایت کرده ، او را بخلعت گرانمایه سرفراز ساخت و از مملکت وی خراج برداشت و رقعہ نوشته ، بر بال کبوتر بست و چون کبوتر بسامره رسید معتم و امرا و ارکان

دولت ، که از اخذ و قید بابك آگاه گشتند زبان بتکبیر گشاده ، اظهار مسرت و شادی کردند و بعد از چند روز افشین بابك و منتسبانش را مصحوب خویش گردانیده ، متوجه سامره شد و هارون بن معتصم بانواب دارالخلافة باستقبال او شتافتند و افشین در پنج فرسخی سامره فرود آمده ، معتصم فرمود تا فیل اشهب را ، که یکی از ملوک هندوستان فرستاده بود ، بدیای احمر و اخضر و انواع حلله‌ها که بلون دیگر بود ، بیاراستند و همچنین فرمانداد تا شتری را نیز آراسته کردند و اشاره کرد تا قلنسوه عظیم مکمل بدر و جواهر مرتب گردانیدند و دو جامه فاخر باین اشیاء منضم ساختند و همه را باردوی افشین فرستاده ، پیغام داد که : بابك بر فیل و برادرش عبدالله را بر ناقه نشانده و طاقیها بر سرایشان نهاده و جامه را در ایشان پوشانیده ، بسامره آورند و چون بابك فیل را دید متعجب شده ، پرسید که : این دابه قوی جثه چیست و این جامه از کجاست ؟ شخصی گفت که : این کرامتی است از ملك جلیل برای پادشاهی اسیر ، که بعد از عزیزی ذلیل شده ، امیدست که عاقبت کار تو بخیر و خوبی مقرون گردد و معتصم چون اشیاء مذکوره را بلبشکر گاه افشین روانه ساخت حکم کرد تا مجنده و سایر خلائق بزینتی هر چه تمامتر سوار شوند و از سامره تا اردوی افشین دو رویه صف کشیدند و بابك و برادرش را بر فیل و شتر نشانده ، بمیان هر دو صف در آوردند و بابك چون آن کثرت مشاهده می کرد تاسف میخورد که چون اینهمه مردم مفت از تیغ من جان بردند ؟

از شخصی منقولست که گفت : بابك ده جلاذ داشت و من یکی از آنها بودم . پرسیدند که : چند هزار کس را کشته باشی ؟ جواب داد که : قتیلان من زیاده از بیست هزارند و در بعضی از روایات وارد شده ، والعهده علی الراوی ، که عدد مقتولان بابك در معارك و غیر آن به هزار هزار رسید و بالجمله چون بابك را نزد معتصم آوردند از وی پرسید که : بابك تویی ؟ گفت : بنده امیرم و مالی عظیم قبول کرد ، تا از سرخون او در گذرند ، مقبول نیفتاد و معتصم فرمود تا او را برهنه کردند و دست و

پایش از مفصل جدا کردند . آنگاه فرمان داد تا جلادان در میان دو ضلع از اضلاع اسفل او شمشیری فرو برده و تنش را از بار سربك گردانید و بدنش را با دست و پای بیاویختند و سر را با عبدالله برادرش بدارالسلام بغداد بردند و اسحق بن ابراهیم والی آن ولایت ، بموجب فرموده عبدالله را ، بدانسان که بابك را کشته بودند ، بکشت و سرباك را از بغداد بعراق عجم برده ، گرد تمامت امصار و قصبات گردانیدند و معتصم افشین را بعواطف پادشاه و عوارف خسروانه اختصاص داد و از جمله چیزها تاجی بوی بخشید ، از زر مرصع بیواقیت احمر و زمرد اخضر ، که مقومان از قیمت آن عاجز آمدند و درجه افشین بلند گشته ، اختیار اودر ملك و مال بمرتبه ای رسید که محسود ارکان دولت و اعیان ملت شد و قلع و قمع بابك در سنه ثلاث و عشرين و ماتین (۲۲۳) روی نمود .

غیاث الدین بن همام الدین هروی خوند میر در کتاب خلاصه الاخبار فی بیان احوال الاخیار در همین زمینه می گوید : « در غره رمضان سنه ثمان عشر و ماتین (۲۱۸) معتصم ببغداد رسیده ، از روی استقلال بضبط ملك و مال پرداخت و اسحق بن ابراهیم بن مصعب را جهت گوشمال بعضی از مردم اصفهان و همدان ، که دم از محبت بابك خرم دین می زدند ، روان ساخت و اسحق بدان جانب رفته ، قریب شست هزار مرد را بقتل رسانید و در سنه عشرين و ماتین (۲۲۰) ابواسحق خیدر بن کلاوس را ، که از بزرگ زادگان ماوراءالنهر بود و افشین لقب داشت با سپاه سنگین بدفع بابك خرم دین نامزد فرمود و افشین در اوایل جمادی الاخره سال مذکور بجانب آذربایجان روان شده ، او را چند نوبت با بابك محاربه اتفاق افتاد و آن مردك را گریزانیده ، بسیاری از اصحابش را بقتل رسانید ...

و در سنه اثنی و عشرين و ماتین (۲۲۲) بابك خرم دین از ضرب تیغ افشین شکستی فاحش یافته ، بامعدودی چند بطرف ارمینیه گریخت و در آن نواحی قلمعهای بود و یکی از رومیان ، موسوم بسهل بن سباط ، در آنجا بحکومت اشتغال می نمود

و چون سهل شنید که بابك در آن حوالی فرود آمده ، با جمعی از ملازمان نزد او رفت و گفت : ایها الملك ، خاطر جمع دار که بخانه خود تشریف آوردی و بابك بکلمات سهل مغرور شده ، در درون قلعه منزل گزید و سهل او را در قصر امارت بر تخت نشانده ، در مقام خدمتگاری باستاد و اما چون طعام کشیدند بسا وی طعام خوردن آغاز نهاد . بابك از کمال خردمندی گفت : ترا می رسد که با من طعام خوری ؟ سهل فی الحال برجست که : ایها الملك ، خطا کردم ، مرا چه حد آن باشد که با ملوک هم طبق شوم ؟

آنگاه آهنگری را حاضر ساخته گفت : ایها الملك ، پای خود را دراز کن ، تا استاد بندگران نهد و حداد بابك را مقید گردانیده ، سهل افشین را از صورت واقعه آگاهی داد . افشین معتمدی را با چهار هزار سوار بارمینیه فرستاد ، تا سهل بن سنباد و بابك را نزد او آوردند و درباره اصناف الطاف مبذول داشته ، بابك را با متعلقان مصحوب خویش بدارالخلافة برد و معتصم اصغر و اعظم را باستقبال فرستاده ، فرمان داد تا بابك را بر فیل نشانند و بسامره در آورده ، همانروز بقتل رسانیدند و این قضیه در سنه ثلاث و عشرين و مائین (۲۲۳) روی نمود . گویند شخصی از جلاد بابك پرسید که : تو چند کس را گردن زده ای ؟ جواب داد که : بابك ده جلاد داشت ، عدد مردم که بتیغ من کشته شدند بیست هزار می رسد ، ندانم تا آن نه تن چند هزار کشته باشند .

هم خواند میر در کتاب دیگر خود « حبيب السیر فی اخبار افراد البشر » می گوید : « گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان حکومت معتصم و گرفتار شدن بابك بعقوبت جبار منتقم - ... معتصم در غرة رمضان سنه عشرين و مائین (۲۱۸) ببغداد رسیده ، از روی استقلال بضبط امور ملك و مال پرداخت و اسحق ابن ابراهیم بن مصعب را جهت گوشمال طبقه ای از مردم اصفهان و همدان ، که دم از محبت بابك خرم دین می زدند ، روان ساخت و اسحق بدان حدود شتافته ، قریب شست هزار کس

بقتل رسانید ... و هم درین سال (۲۲۰) معتصم خیدربن کاوس را ، که از بزرگ زادگان ماوراءالنهر بود و افشین لقب داشت ، باسپاهی سنگین بدفع بابك خرم دین نامزد فرمود و افشین در اوایل جمادی الاخری بجانب آذربایجان روان شده ، در دو سال چند نوبت میان او و بابك قتال اتفاق افتاد و از جانبین خلقی بی نهایت کشته گشته ، بالاخره در سنه اثنی و عشرين و مائین (۲۲۲) بابك شکستی فاحش یافت و با معدودی چند بطرف ارمینیه گریخت و در آن نواحی قلعه‌ای بودویکی از رومیان ، موسوم بسهل بن سباط ، در آنجا بحکومت اشتغال می نمود و چون سهل شنید که بابك در آن حوالی فرود آمده ، باجمعی از ملازمان نزد او رفت و گفت: ایها الملك ، خاطر جمع دار که بخانه خود تشریف آوردی و بابك بکلمات سهل مغرور شده ، بدرون قلعه شتافت و سهل او را در قصر امارت بر تخت نشانده ، در مقام خدمت بیستاد ، اما چون طعام کشیدند نشسته : با وی آغاز طعام خوردن کرد . بابك از کمال نخوت گفت : ای سهل ، ترا میرسد که با من در يك طبق طعام خوری ؟ سهل فی الحال برجست که : ایها الملك ، خطا کردم ، مرا چه حد آن باشد که با ملوک چیزی خورم ؟

آنگاه آهنگری طلبیده ، گفت : ایها الملك ، پای دراز کن ، تا استاد بندی گران بر آن نهد و حداد بابك را مقید گردانیده ، افشین از صورت واقعه آگاهی یافت و معتمدی با چهار هزار سوار ب ارمینیه فرستاد ، تا سهل ابن سباط را نزد او آوردند و در باره سهل اصناف الطاف مبذول داشته ، بابك را با يك برادر و جمعی از متعلقان مصحوب خویش بدار الخلافه برد و معتصم اصاغر و اعاظم را باستقبال فرستاده ، فرمان داد تا بابك را بر فیل و برادرش را بر شتر نشانده ، بسامره در آوردند و چون بابك بآستان خلافت آشیان رسید از معتصم مالی عظیم قبول کرد ، تا از سر خون او در گذرد ، اما مقبول نیفتاد و از موقف سیاست فرمان صادر شد که دست و پای او را از مفصل جدا ساخته ، گردنش از بار سربك گردانند .

نقلست که چون يك دست بابك را بریدند بدست دیگر مقداری خون گرفته ، بر روی خویش مالید . بعضی از حاضران پرسیدند که : سبب این حرکت چیست ؟ جواب داد که : ترسیدم رنگ من زرد شود و مردم حمل بر جزع کنند و بعد از آنکه مهم بابك فيصل یافت جثه او را آویخته ، سرش را با برادرش عبدالله بدارالسلام بغداد بردند و حاکم آن بلده ، اسحق بن ابراهیم ، عبدالله را نیز بدستور بابك کشت و قتل بابك و برادرش درسنة ثلث و عشرين و مائین (۲۲۳) روی نمود و بواسطه این نیکو خدمتی معتمم در تربیت و رعایت افشین بقدر امکان مبالغه فرمود ... ،

سبب گرفتاری و کشته شدن بابك

پس از آنکه بابك خرم دین در شهر بذا از لشکریان معتمم که بفرماندهی افشین آمده بودند سرانجام شکست خورد و دو پسرش با خاندانش بدست افشین افتادند بابك راه را از هرسوی برخویشتن بسته دید و چاره جز گریختن نداشت . نظام الملك در سیاست نامه سبب برتری افشین را بر بابك چنین می نویسد :

« پس ازین (یعنی پس از فتنه خرمیان در سال ۲۱۸) بشش سال معتمم بشغل خرم دینان پرداخت و افشین را نامزد کرد ، بحرب بابك . افشین لشکر برداشت و روی بحرب نهاد و هر چه خرم دینی و باطنی بودند بمدد بابك شدند و دو سال حرب کردند و میان افشین و بابك در مدت دو سال بسیار مصافهای سخت افتاد و از هر دو جانب بسیار مردم کشته شدند . آخر الامر چون افشین از کشتن او عاجز آمد بحیلت مشغول گشت و لشکر خویش را در شب بفرمود تا خیمه ها بر کنند و پراکنده شدند و ده فرسنگ پس تر باز آمدند . افشین کس بی بابك فرستاد که : مردی خردمند بمن فرست ، تا با او سخن گویم ، که مصلحت ما هر دو در آنست . بابك مردی بوی فرستاد . افشین گفت : با بابك بگوی : هر ابتدایی را انتهایست ، گندنا نیست که باز بروید ، مردان من بیشتر کشته شدند و از ده یکی نماند و حقیقت که از جانب تو هم چنین

بود ، بيا تا صلح كنيم ، تو بدین ولایت كه داری قانع باش و بصلاح بنشین ، تا من باز گردم و از امیر المومنین ترا ولایت بستانم و منشور بفرستم و اگر نصیحت من قبول نكنی بيا تا يكبار گي بهم در آویزیم تا دولت كرا یاری كند .

رسول از پیش او بیرون آمد . افشین دوهزار سوار و پنجهزار پیاده در غارها و كوهها پنهان و پرا كنده كرد ، تا در كمين بنشینند ، بر مثال هزیمتیان . چون رسول پیش بابك شد و پیغام بداد و كمی لشكر باز نمود و جاسوسان همین خبر آوردند بر آن اتفاق كردند كه بعد از سه روز حرب سخت كنند . پس افشین كس بدان لشكر فرستاد كه : باید كه روز مصاف در شب بیایید ، در دست راست و چپ ، در مسافت يك فرسنگ و نیم كوهها و دره بود . آنجا پنهان شوید ، چون من بهزیمت بروم و از لشكر گاه بگذرم و ایشان بعضی در قفای من بیستند و بعضی بغارت مشغول شوند ، شما از درها بیرون تازید و راه برایشان بگیرید ، تا باز در دره نتوانند شد ، من باز گردم و آنچه باید بكنم .

پس روز مصاف بابك لشكر بیرون آورد ، از دره ، زیادت از صد هزار سوار و پیاده و لشكر افشین بچشم ایشان حقیر آمد ، از آنچه دیده بودند و لشكر زیادتى ندیدند . پس جنگ در پیوستند و از هر دو جانب جنگ عظیم كردند و بسیار كس كشته شد و وقت زوال افشین بهزیمت رفت ، از يك فرسنگ لشكر گاه در گذشت . پس علمدار را گفت : علم بدار و عنان باز كشید و لشكر هر چه آنجا آمدند میستادند و بابك گفته بود كه : بغارت مشغول شوید ، تا يكبار گي دل از افشین و لشكر او فارغ كنیم . پس هر چه سوار بودند با بابك در قفای افشین شدند و پیاده بغارت مشغول شدند . پس این بیست هزار سوار از درها و كوهها بیرون آمدند و همه صحرا پیاده خرم دینی دیدند . راه دره برایشان بگرفتند و شمشیر در نهادند و افشین نیز با لشكر باز گشت و بابك را در میان گرفتند . هر چند كوشید بابك راه نیافت و افشین در رسید و او را بگرفت و تا شب می تاختند و می كشتند . زیادت از هشتاد

هزار مرد آنجا کشته شد . پس افشین غلامی را با دوهزار سوار و پیاده آنجا گذاشت و خود بابک و اسیران را ببغداد برد و بغلامی بابک را دربغداد بردند ...»

بجز مؤلف سیاست نامه که شرح گرفتاری بابک را بدینگونه نوشته است مورخان دیگر همه آورده اند که بابک پس از آنکه کار بر آذین سپهسالارش تنگ شد و بیشتر سپاهش از افشین زنهار خواست دوپسر خود را که در میان سپاه آذین بودند بوی گروگان داد و بدین بهانه افشین را خام کرد و خود شبانه از دژ خویش با چند تن از نزدیکانش گریخت . طبری در این زمینه میگوید :

« از آنجا بیرون شد و بارمنستان رفت و آنجا بیشها بود و درخت بسیار پیوسته بایکدیگر ، با کوهها که سوار آنجا نتوانستی آمدن . بابک با پنج کس مردمان ، که با وی بودند ، آنجا رفت و آن پنج تن سه مرد و دو زن بودند : یکی برادر بابک بود عبدالله و یکی سپهسالاری از آن او ، نامش معاویه ؛ و یکی غلام از آن بابک و از زنان یکی مادرش و دوم زنش ، که او را دختر گلدانیه میگفتند و دیگران همه از وی پراکندند .

دیگر روز افشین را خبر آمد که : بابک بگریخت . با همه لشکر سوار شد و بیامد و بحصار اندر شد ، کس را نیافت . بفرمود تا آن حصار را ویران کردند و با زمین برابر ساختند . افشین سپاه خویش را در آنجا فرود آورد و اثر بابک بجست ، اندر آن درختستان یافت . ابودلف را بفرمود ، با جوقی از سپاه ، تابز پی او برفت و آنروز و آن شب بگردید و باز آمد و گفت : اندر آن پیشه هیچ روی اندر شدن نیست . افشین لشکر هم بر در آن بیشه فرود آورد و بدان همه دهقانان ، که اندر آن کوهها بودند ، بحدود ارمنستان ، بهریکی نامه کرد که : بابک از آنجا بجست و رهگذر او بر شماسهت و هر که او را بگیرد و یا سر او پیش من آرد صد هزار درم دهم و خلعت دهمش ، بیرون از آن که امیر المؤمنین دهدش و بیرون از صلت امیر المؤمنین . پس یکی از دهقانان یکی نامه کرد با فشین و او را

راهی درین بیشه نمود ، که سوار بتوانست رفتن .

افشین سرهنگی را بفرستاد . آن سرهنگ برفت و سپاه را گرد آن درختستان فرود آورد و بابك را بدرختستان بمیان اندر گرفت و هر جا که راه بود سپاه ، دوست و پانصد ، بگماشت و راهها را استوار بگرفت و کس فرستاد تالشکر را طعام و علف بدادند و بابك طعام و علف بسیار بر گرفته بود و آنجا صبر همی کرد . پس چون دو روز ببود ازپیش معتصم زینهار نامه آوردند ، بخط و مهر امیرالمؤمنین و رسم چنان بود که هر نامه که درو زینهار بودی و بخط امیرالمؤمنین بود مهرش زرین بودی . افشین بدان شاد شد و پسر بابك را ، که اسیر گرفته بود ، بخواند . گفت : من بامیرالمؤمنین این امید نداشتم ، اکنون این بر گیر و با کس من پیش پدرت شو . پسر گفت : من پیش پدر نیارم شدن ، که هر کجا که بیند مرا بکشد ، که چرا من خویشتن را باسیری پیش شما افکندم ؟ که او مرا گفته بود که : چون اسیر گردی خویشتن را بکش .

آنکه افشین آن اسیران دیگر را بخواند . گفت : از شما کیست که این نامه من و آن امیرالمؤمنین پیش بابك برد ؟ همه گفتند : ما نیاریم بردن . افشین گفت : چرا نیارید بردن ، که او بدین نامه شاد شود ؟ گفتند : ایها الامیر ، تو اورا شناسی و ما دانیم . افشین گفت : چاره نیست ، باید بردن و دوتن را بفرستاد یکی از آن اسیران و یکی از مردم و پسرش را گفت : تو نامه کن ، از زبان خویش . پسرش نامه نبشت . افشین نامه کرد که : این نامه امیرالمؤمنینست ، که سوی تو آوردند ، اگر بیرون آیی ترا بهتر بود و ما را . آن هردو مرد بدرختستان اندر شدند و ببابك رسیدند . آن مرد اسیر نامه پسرش پیش او بنهاد . او بخواند و بینداخت و گفت : او نه پسر منست ، که اگر پسر من بودی خویشتن را باسیری در ندادی و آن مرد را که نامه پسرش آورده بود گفت : ای سگ ، تو که باشی که نامه آن سگ پیش من آری ؟ برخاست و آن مرد را بدست خویش بکشت و آن

مرد دیگر نامه امیر المؤمنین پیش او بنهاد . او برگرفت و مهر بگشاد و بخواند و گفت : این پیش افشین بر و بگوی که : این ترا بکار آید . نه مرا . آن مرد پیش افشین آمد و آن زنهار نامه باز آورد و بابك در آنجا همی بود و از آن راهها ، که لشکر گرفته بودند ، یکی راه بود که در آن آب نبود و لشکر آنجا فرود نتوانستند آمدن و برخاسته بودند و بیکی زمین دورتر شده بودند و مرد دلیل بر سر آن راه بنشانده بودند .

چون ده روز بر آمد يك نيمروز این دلیلان خفته بودند و بابك ایشان را نگاه همی داشت . چون ایشانرا خفته یافت با پنج تن ، که با وی بودند ، بیرون آمد . چون دلیلان بدیدند که بابك رفت سپاه را آواز دادند که : پنج سوار از اینجا بیرون آمدند و از ایشان سه مرد و دو زن و ما ندانستیم که ایشان که بودند . آن سپاه ، که بآن گذر بودند ، همه بر نشستند و مهتر ایشان دیو داد ابو الساج و خویش نزدیک از آن افشین بود و بر پی آن پنج سوار برفتند و بابك ، چون فرسنگی دور رفت ، چشمه ای آب بود ، آنجا فرود آمد تا چیزی بخورد ، سپاه اندر رسیدند . چون سپاه را بدید زود اسب را بر نشست و بتاخت و برادر و غلام با او برفتند . سپاه سالار دیرتر بر اسب نشست ، او را با آن دوزن بگرفتند و پیش افشین فرستادند و بر پی بابك برفتند ، تا بمیان کوهها اندر شد ، جایی که سواران و سپاه را آنجا راه نبود . سپاه افشین باز گشتند و بابك میان آن کوهها فرود آمد و آنروز با طعام نبود و آن دهقانان همه راه او نگاه می داشتند ، تا از کجا بیرون آید .

دیگر روز بابك را طعام بایست . پس سر کوه بر شد ، از بیرون تنگها دهی دید و آن ده را دهقانی بود ، نام او سهل بن سنباط و از آنها بود که مساعد بود مر بابك را و بمذهب او بود و افشین نامه کرده بود بوی ، بگرفتن بابك و طلب کردن او . پس بابك نگاه کرد ، بزمین آن ده مردی را دید که گاومیراند . غلام را گفت : درم بگیر ، پیش آن مردرو ، اگر نان دارد بهر بها که خواهد از وی بخر و

بياور . غلام پيش آن مرد شد و نان خواست . آن مرد گفت : نان ندارم . پس غلام بدان ده اندر شد و از مردمان نان خواست و مردی او را نان فروخت . غلام آنجا بنشست ، که لختی بخورد و لختی ببابك برد . آن مرد را انبازی بود و تخم ميفکند . چون غلام را دید ، با سليح و شمشير ، برانباز او نشسته و نان ميخورد و نيارست بر او شدن بدويد و سهل دهقان را آگاه کرد . سهل هم آنگاه برنشست و بيامد . غلام را دید ، بشناخت که از متابعان بابك بود و غلام نیز او را بشناخت . سهل او را گفت : بابك کجاست ؟ گفت : آنك بميان کوهها اندرست . گفت : با او کیست ؟ گفت : برادرش . گفت : رو و مرا بسوی او بر . غلام سهل را بسوی بابك برد . سهل چون بابك را بدید از اسب فرود آمد ، دست و پای او را بوسه داد و گفت : تنها کجا همی شوی؟ گفت : بزمين روم خواهم شدن ، پيش ملك روم ، که مرا با وی عهدست که هرگاه براوشوم پذيرد و نصرة دهد .

سهل گفت : او باتو آنگاه عهد کرد که تو ملك بودی ، چون امروز تنها ترا بيند کی وفا کند ؟ بابك گفت : شايد بودن که همی راست گوید ، اکنون چه تدبير بود بما ؟ گفت : دانم که مرا از نصيحت خویش و متابعت خویش هيچ تهمت نبری و تو دانی که از همه حصارها هيچ حصار نيست از آن من استوارتر و سلطانرا بر من کاری نبود و مرا نشناسد ، بيا بحصار من و اين زمستان آنجا همی باش ، تا تدبير کنم و من جان و مال فدای تو کنم و از اين دهقانان ، که متابع تواند ، یاری خواهم و ما ترا بهيم از سپاه روم .

بابك گفت : راست گویی و خود برنشست ، با برادر و غلام از آن کوهها بيرون آمدند و بحصار سهل اندر آمدند و سهل هم آنگاه کس بافشين فرستاد که : بابك را بحصار خویش اندر کردم ، کس بفرست تا بدوسپارمش .

افشين شاد شد و مردی را فرستاد که بابك را دیده و بابك او را شناخت و گفت : شو و بنگر که او بابك هست يا نه ؟ آنمرد بيآمد و نامه افشين بياورد و بسهل داد . سهل گفت : اگر او کسی بيگانه بيند از ايدر بيرون شود و من او را باز

نتوانم آوردن ، یا خویشتن را بکشد ولیکن چون ایدر بنشیند تو جامه طبّاخان اندرپوش و کاسهٔ طعام همی آور ، تا او را ببینی و اگر پرسید که : این کیست ؟ گویم که : طبّاخست و تو نیز هم چنین گوی . آن مرد هم چنین کرد و مرد خراسانی بود ، از شهر اسروشنه .

پس چون بابک او را بدید ، گفت : این کیست ؟ گفت : این مردیست خراسانی و دیر سالست تا طبّاخ ماست . بابک پرسید که : چند سالست تا اینجاست ؟ گفت : سالهاست و اینجا زن کرده و خانه ساخته است و اکنون ازینجاست . بابک گفت : راست گویی ، که مرد از آنجاست که آنجا زن دارد . چون طعام بخوردند آن مرد سوی افشین شد و گفت : بابکست ، بدرست ، که آنجاست . پس بابک گفت : برادر مرا عبدالله اینجا بدار و اگر آگه شوند ما را هر دو بگیرند ، باری یکی از ما بماند . سهل عبدالله را بحصاری فرستاد ، سوی دهقانی دیگر ، ابن اصفانوس . پس افشین دو سرهنگ بفرستاد ، با او دو هزار مرد ، یکی ابو سعید محمد بن یوسف و دیگری سرهنگی ، نام او بوزباره ، گفت : بروید و بنگرید تا سهل شما را چه فرماید و چنان کنید که بابک را زنده بمن آورید . ایشان بیآمدند ، بریک فرسنگی حصار سهل فرود آمدند و بسهل کسی فرستادند . سهل گفت : من نخواهم که از خانه خویشش بشما سپارم ، که اگر افشین او را نکشد و باز بر ما مسلط شود کینه از من باز خواهد ، من او را بهبانه شکار بفلان جای کوه آورم و شما را بخوانم ، یک سرهنگ با سپاه خویش از آنسو در آید و یک سرهنگ ازین سوی . تا من گویم که : این سپاه افشین را خبر بوده است و بر ما تاختن کردند و او نداند که من آوردمتان . ایشان بنشستند ، دیگر روز بامداد سهل بابک را گفت : تو چنین رنجور و غمگینی و آنجا بدین نزدیکی اندر شکار گاهست و با مایوزو بازست ، اگر خواهی تا یکی زمان بگردیم ، تا دلت بگشاید .

پس بابک بر نشست و سهل او را بیاورد ، تا بدانجا که وعده کرده بود و شکار

همی کردند . آنکه سرهنگان کس فرستاد . ایشان بسر کوه برآمدند ، هریکی از سوی و بابك باشه بردست داشت . چون ایشان را بدید دانست که سپاه آمد . باشه از دست بیفکند و از اسب فرود آمد و بزمین بنشست . هر دو سرهنگ فراز آمدند و او را بگرفتند . بابك سهل را دشنام داد و گفت : ارزان فروختی مرا ، بدین یهودان . پس او را سوی افشین آوردند . افشین بفرمود تا او را بند کردند و او را بموکلان سپرد و آنروز هفدهم ماه شوال بود ، سال دویست و بیست و دو و کس فرستاد تا برادر بابك را بیاوردند و او نزد دهقانی دیگر بود ، نام او عیسی بن یوسف ابن اصطفانوس ... »

ابو حنیفه دینوری در اخبار الطوال روز بیرون آمدن افشین را بجنگی که از آن جنگ بابك فرار کرد و بدست سپاه معتصم افتاد سه شنبه ۲۷ شعبان ۲۲۲ مینویسد و گوید در غره رمضان دژ بذرا با منجنیق محاصره کردند و روز پنجشنبه ۲۳ رمضان افشین نزد بابك کس فرستاد و خواستار صلح شد و بابك هردی را ، که موسی الاقطع میگفتند ، نزد وی روانه کرد و آن فرستاده بابك خواستار شد که افشین و بابك با یکدیگر سخن گویند و افشین پذیرفت و در بیابانی با یکدیگر روبرو شدند و سرانجام هنگامی که شهر بذرا گرفتند و در کوی و برزن شهر با سپاه عبدالله برادر بابك جنگ کردند و آنروز گرما بمنتهی درجه رسیده بود و سرانجام پس از جنگهای بسیار ، که در کوی و برزن شهر بذروی داد ، بابك شکست خورد و سهل بن سنباط صاحب ناحیه رود ارس بود و افشین بدهقانان و کردان ارمنستان و بطریقان نوشته بود که وی را بگیرند و چون سهل بن سنباط نزد بابك رسید بابك جامه خود را عوض کرده بود اما با آن همه سهل او را بشناخت .

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می نویسد که معتصم نخست اسحق بن ابراهیم بن مصعب را بجننگ بابك فرستاد و چون وی از عهده این کار بر نیامد و یاری خواست معتصم افشین را بیاری اسحق فرستاد و شماره خرمیان را که در همدان

کشته‌اند چهل هزار آورده است .

مؤلف روضة الصفا چنانکه گذشت شماره این کشتگان را شست هزار نوشته و پس از آن سبب گرفتاری بابك را چنین آورده است که چون بابك و همراهانش نزدیک دژ سهل بن سنباط رسیدند که یکی از بطریقان بود بر کنار آبی نشستند . رماه‌ای دیدند و از چوپان گوسفندی خریدند . شبان همان دم نزد سهل رفت و گفت جمعی در فلان جای فرود آمده‌اند . سهل گفت : بی شك آن جماعت بابك و پیروان اویند . آنگاه سوار شد و با جمعی روی بدانسوی آورد و چون از دور چشم سهل بر بابك افتاد فرود آمد و پیش رفت و گفت : خاطر جمع دار که بخانه خویش آمده‌ای و ملتمس آنست که بدژ در آیی و در کاخ شاهی بفرماندهی بنشینی ... بابك با همراهانش بدان دژ رفت و سهل او را گرامی داشت و همراهان بابك را در جای مناسب فرود آورد و وی را بر تخت نشاند و بخدمتش کمر بست چون خوراك آماده شد و با وی بخوراك نشست بابك از غرور و خودخواهی که داشت با اوعتاب کرد و گفت : ترا چه میرسد که با من بخوراك بنشینی ؟ سهل از سر سفره برخاست و ازو پوزش خواست و چون بابك از طعام خوردن بیاسود سهل آهنگری خواست و پای‌وی را در بند کرد و بابك بر آشفت و سهل وی را دشنام داد و سپس همراهان وی را نیز بند بر نهاد و خبر بافشین فرستاد . افشین هم سرهنگی بسا چهار هزار تن روانه کرد و بابك و سهل را نزد وی بردند و با سهل نیکویی کرد و باو خلعت داد و خراج از سرزمینش برداشت و نامه‌ای ببال کبوتر نزد معتصم فرستاد و او را مرده داد .

خوندمیر در خلاصة الاخبار و حبیب السیر رفتن افشین را بآذربایجان چنانکه پیش ازین آوردم در آغاز جمادی الاخره سال ۲۲۰ نوشته و سهل بن سنباط یا سنباد را از رومیان شمرده و همان مطالب روضة الصفا را مکرر کرده و در پایان آن تفصیل کشته شدن بابك را افزوده است .

مسعودی ، هم چنانکه گذشت ، در مروج الذهب گوید که: بابك از شهر بڈ ناشاخت با برادر و پسران و خانواده و خواص و نزدیکانش با جامه مسافران و بازرگانان گریخت و چون در کنار آبی فرود آمد از شبانی گوسفندی خرید و چون بهای آنرا بیش از آنچه میرزید داد شبان نزد سهل رفت و خبر داد آنکس که با او معامله کردم بابكست و سپس میگوید افشین ببطریقانی که در دژها و آبادیها و شهرهای آذربایجان و ارمنستان و اران و بیلقان بودند نوشته بود که بابك را دستگیر کنند و ایشانرا بجایزه ای نوید داده بود و سپس همان داستان طعام خوردن سهل را با بابك و بند نهادن برپایش را آورده و گوید افشین بوز باره را با چهار هزار سوار آهن پوش برای گرفتاری بابك فرستاد و وی را با سهل بن سنباط نزد افشین بردند .

ابن العبری می نویسد که چون سهل بن سنباط از بابك خبر یافت اسیرش کرد و بابك می خواست خویشان را بمال بسیار از وی باز خرد و او نپذیرفت و پس از آنکه ارمنیان با مادر و خواهر و زنش گرد آمدند نزد افشینش فرستاد .

قاضی احمد غفاری در کتاب نگارستان تاریخ گرفتاری بابك را در هفدهم شوال ۲۲۲ ضبط کرده است .

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات می نویسد : « معنصم را اندیشه نبود جز آنکه فساد او (بابك) دفع کند . افشین بن کاوس را بجرب او نامزد کرد و بلاد آذربایجان و بلاد جبال تمامت او را داد و در تقرب و تعظیم او مبالغت نمود و او را بر جمله ملوک قربت تربیت مخصوص گردانید و او را وظیفه کرد که هر روز که بر نشینده هزار درم او را صلت فرماید و روزی که بر نشیند پنج هزار درم و آن روزی که روی بحرب بابك نهاد هزار هزار درم او را عطا فرمود و افشین يك سال با بابك حربها کرد و چند کُرت او را منهزم گردانید و بابك بحصارى التجا کرده بود و آن حصار بغایت استوار بود و چون اجل او نزدیک رسید از آن حصار

بگریخت و با اهل و فرزندان خویش درزی بازرگانان بarmینیه رفت و سهل بن سباط نصرانی او را بشناخت ، اگرچه ترسا بود ، اما بدست او افتاده بود . بمالی بسیار خود را بازخریده بود و گویند تا آنگاه که با زن و مادر و خواهر او سفاح نکرد او را اطلاق نکرد و با جمله اسیران آن ملعون چنین کردی و بعد از آن بنزدیک افشین فرستادی و معتصم قبول کرده بود که هر که او را زنده بیاورد ده هزار درم او را دهد و هر که سراو بیارد هزار درم بوی رساند و چون آن ترسا او را زنده بنزدیک افشین فرستاد دوبار هزار درم بنزدیک او فرستاد ... »

جنگهایی که بابک با سپاه معتصم کرده ، چنانکه بتفصیل پیش ازین آورده ام ، از سال ۲۲۰ تا سال ۲۲۲ کشیده است . در سال ۲۲۰ محمد بن یوسف مأمور شده که بآذربایجان برود و شهرهایی را که بابک در میان اردبیل و زنجان ویران کرده بود آبادان کند و میان او و بابک سه جنگ روی داده است . در همین زمان افشین مأمور جنگ با او شده و وی پس از چند بار که با بابک روبرو شد و زد و خورد کرد از معتصم یاری خواست و بغای کبیر را با مال بسیار بیاریش فرستاد و درین سال در ناحیه هشتاد سر در میان سپاهیان بابک و بغا جنگ در گرفت و بغا شکست خورد و آنچه با او بود بتاراج رفت . سپس بابک از افشین شکست خورد و به وقان گریخت . در سال ۲۲۱ بابک در جنگی که با بغا کرد ازو شکست خورد و نیز در جنگی که با افشین در برزند روی داد هزیمت یافت .

در سال ۲۲۲ جعفر خیاط با توشه و سپاه بیاری افشین رفت و بار دیگر در میان سپاه بابک و بغا جنگ در گرفت و سپس ایتاخ ترك با سی هزار درم برای ارزاق لشکر مأمور شد و دوباره ببغداد بازگشت و پس از جنگ دراز و زد و خوردهای سخت سرانجام افشین شهر بند پای تخت بابک را که چنان می نماید در سرزمین موقان در آنسوی رود ارس بوده است گرفت و بابک گریخت و در ارمنستان گرفتار شد .

سهل پسر سنباط

سرزمینی که بابك خرم دین در آن سالها فرمانروایی داشته از سوی مغرب همسایهٔ ارمنستان بوده و بابك در ارمنستان نیز تاخت و تازمایی کرده است بهمین جهةٔ باشاهان ارمنستان رابطه داشته و تاریخ نویسان ارمنی آگاهیهای چند در باره وی داده اند . از آنجمله یکی از کشیشان واردات و اردان یا وارتان که در ۱۲۷۱ میلادی و ۶۷۰ قمری در گذشته در کتابی که بنام « تاریخ عمومی » نوشته و از ماخذ پیش از خود بهره مند شده است مطالبی دربارهٔ او دارد . ارمنیان بابك را گاهی « باب » ، گاهی « بابن » و گاهی « بابك » ضبط کرده اند . وارتان در حوادث سال ۸۲۶ میلادی و ۲۱۱ قمری می نویسد : « درین روزها مردی از نژاد ایرانی بنام باب که از بغتات (بغداد) بیرون آمده بود بسیاری از نژاد اسمعیل (ارمنیان در آن زمان بتازیان اسمعیلی و از نژاد اسمعیل می گفتند) را بشمشیر از میان برد و بسیاری از ایشانرا برده کرد و خود را حاکم دان می دانست . در جنگی که با اسمعیلیان کرد یکبار سی هزار تن را نابود کرد . تا گغار خونی آمد و خرد و بزرگ را با شمشیر از میان برد .

مامون هفت سال در سرزمین یونانیان (خاكروم) بود و دژ ناگرفتنی لولوا را گرفت و بین النهرین بازگشت ...

مأمون مرد و ابوسهاك (ابواسحق معتصم) برادرش بجایش نشست و اوشین (افشین) را با همه نیروهای خود بجنگ بابن فرستاد . افشین سپاهی بارمنستان روانه کرد و خود لشکریان بابن را پاره پاره کرد . سهل پسر سمبات بابن را گرفت و از اوشین هزار هزار وزن نقره هدیه باورسید و نیز صد هزار هدیه دیگر باودادند . چون دستها و پاهای بابن را بریدند او را بدار کشیدند . «

گغار خونی نام ناحیه ای از سرزمین سیونيك باصطلاح ارمنیان یا سیونی

باصطلاح اروپاییان بوده است که ایرانیان بآن سیسکان یا سیسان میگفتند . در شمال و مشرق سیونیک ناحیه آرتساخ بود که گنجه مهم‌ترین شهر آن بشمار میرفت و سپس ناحیه اوتیک که مهم‌ترین شهر آن همان بردعه بود و در جنوب آن رودارس جریان داشت ، ازجایی که رود بازار چای بارس میریزد . از مغرب ناحیه نخجوان امروز نیز گاهی جزو سیونیک بوده است و در شمال بدریاچه گوگچه میرسید که ارمنیان بآن « گغام » میگویند و از سوی دیگر بکرانه رود خچن چای امروز میرسید . بابک در همین ناحیه تاخت و تاز کرده و سرانجام دختر واساک پادشاه مستقل سیونیک را بزنی گرفته است و این واقعه را تاریخ نویسان ارمنی در حوادث سال ۸۲۱ میلادی و ۲۰۶ هجری ضبط کرده‌اند که آغاز دوره فرمانروایی بابک باشد .

لواوا همان شهر است که تازیان نام آنرا « لؤلؤه » ضبط کرده‌اند و گشادن آن شهر در زمان مأمون در سال ۲۱۷ روی داده است .

دیگری از تاریخ نویسان ارمنی استفانس اربلیان که در ۱۳۰۴ میلادی مطابق ۷۰۴ هجری در گذشته است در حوادث سال ۸۲۷ میلادی و ۲۱۲ هجری در باره واساک پادشاه سیونیک که در برابر تاخت و تاز لشکریان خلیفه پایداری میکرد می‌گوید : « واساک خداوند سیونیک و سرپادشاهان شتاب کرد بیاید و باین ایرانی را بالشکریان فراوان از آذربایجان آورد و چون وی را شکست سخت داد ناگزیر کرد که بگریزد . خود در همین سال مرد و باین که دخترش را بزنی گرفت در همان سال آن سرزمین را گشاد ... پس از آن چون مردم سرزمین باغاسکان از فرمانبرداری باین سر باز زدند باین بیاری آغوان اپلاساد بی‌رحمانه آنجا را قتل و غارت کرد و تا زنان و کودکان بی‌گناه را کشت و ایشان سزاوار آنند که در برابر ابن مرک بی‌رحمانه تاج از دست مسیح بگیرند . سال بعد باین سرزمین گغارخونی رفت و در آنجا پانزده هزار تن را بشمشیر کشت . املاک پناهگاه باشکوه و شگرف

كشيشان ما كنيك را تاراج كرد و ساختمانهای آنرا سوخت و ويران كرد . اما كشيشان كه بهنگام آگاه شده بودند دودسته شدند و گريختند ... »

در تاريخ ارمنستان نام بابك در حوادث سالهای ۲۰۲ تا ۲۲۲ برده شده است .

از اسناد ارمني چنين برميايد كه چون ارمنيان از روزی كه تازيان بر كشورشان دست يافته بودند آزار بسيار ديده بودند و يرون آمدن بابك را فرجی دانسته و چون وی با دشمن مشتركشان در افتاده بود نخست با او ياری كرده اند و در جنگهایی كه در ۲۰۴ - ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۹ با لشكريان خلفا كرده است پشتيبان و يار او بوده اند . جنگهایی كه وی با لشكريان خليفه كرده در سر نوشت دونا حيه ارمنستان يعنی سيونيك ياسيسكان و مناز كرت يامنار گرد و يامنار جرد مؤثر بوده است . نخست در سال ۲۰۶ سواده قيسى حكمران مناز گرد بر خليفه شوريد و سراسر ارمنستان را قتل و غارت كرد و مخصوصاً سرزمين سيسكان را بڭاك و خون كشيد و لشكر گاه خود را در آنجا در دژ شاغات در سرزمين دزغوك قرار داده بود . واساك پادشاه سيسكان كه ظاهراً از خاندان باگراتيان بوده است از سواده شكست خورد و از بابك ياری خواست و باو پيوست و دختر خود را باوداد . اندکی پس از آن واساك در گذشت و بابك بر سرزمين سيسكان استيلا يافت .

مردم ارمنستان از استيلای بابك برين ناحيه خشنود نبوده و نالیده اند و چون بروی برخاستند پانزده هزار از مردم را كشت و دير معروف ما كنوتس يا ما كنيك را تاراج كرد . از آن پس ارمنيان ازو برگشته و با سپاهيان خليفه بغداد در برابرش همدست شده اند و بابك ناچار سيسكان را رها كرد و دو پسر واساك كه فيليپه و ساهاك نام داشتند آنرا در ميان خود قسمت كردند . فيليپه در مشرق آن سرزمين در نواحی « وايوتس تزور » و « بڭاك » (شوشی امروز) و ساهاك در مغرب آن در سرزمين گغار خونی يا گغار كونيك در كرانه غربی و جنوب غربی درياچه سوان فرمانروایی كرده و پايتختش دژ « خت » يا « خش » بود كه مدتی در دست بابك بوده است . پيش از استيلای بابك در ميان اميران اين سر زمين زد و خورد

بوده و خاندان باگراتی رقیبانی از امیران سابق آنسرزمین داشته است که در این گیرودار از میان رفته‌اند. بهمین جهت هنگامی که دست بابک از سیسکان کوتاه شد با گراتیان که جان بدر برده بودند و دیگر مدعی در برابر خود نداشتند برین سرزمین مسلط شدند و اندك اندك سراسر خاك سیسکان را بخود اختصاص دادند. در حوالی سال ۲۱۰ ساهاك که در مغرب سیسکان حکمرانی داشت پیروی از سنت پدران خود با سواده قیسی اتحاد کرد و با او در قیام برخلاف همدست شد اما چندی نگذشت که در میان وی و سواده جنگ در گرفت و نزدیک کلاوا کرات در کنار رود هرازدان یا زنگه کشته شد و پسرش گریگور سوفان نخست بجای او نشست و وی در حدود ۲۱۱ تا ۲۳۷ بجای پدر فرمانروایی کرده است.

سهل پسر سنباط یا سنباد که باعث گرفتاری بابک شده نیز از امیران ارمنستان بوده است. بابک در زمانی که «پاگراد پاگردونی» حکمرانی این قسمت از ارمنستان را داشته بر آنسرزمین حمله کرده. این پاگراد از خویشان سنباط بود و پس از هاول Haul از جانب خلیفه حکمران ارمنستان شده بود که از ۲۰۳ تا ۲۲۰ حکمرانی آندیار را داشته است. بنا بر گفته تاریخ نویسان ارمنی هنگامی که بابک بر ارمنستان تاخت مأمون صد هزار تن سپاهی به جنگ او فرستاد و سپاهیان مأمون شکست خوردند و سی هزارتن از ایشان کشته شد و پس از آن بابک اندیشه گرفتن ارمنستان کرد. درین میان سنباط باتازیان اتحاد کرد و بیاریشان برخاست و دوباره جنگی نزدیک کوه آرارات در گرفت و پس از زد و خورد های بسیار و کشته شدن بسیاری از لشکریانش بابک گریخت و سهل پسر سنباط اسیرش کرد و نزد افشین برد.

این سهل پسر سنباط را پیش از آن بگروگان بیغداد برده بودند و چون خزیمه بن خازم تمیمی که بار دوم حکمران ارمنستان شده بود در سال ۱۹۲ خلع شد هاول از جانب خلیفه مأمور ارمنستان شد و سنباط را از دربار بغداد بسررداری

سپاه گماشتند و بوی اجازه دادند که بدیار خود باز گردد و او با هاول بارمنستان بازگشت .

سنباط یا سمباط و یا سنباد پسر آشوت اول نخستین پادشاه سلسله باگراتی یا پاگراتی ارمنستان بود و پدرش آشوت از سال ۸۰۶ تا ۸۲۶ میلادی مطابق با ۱۹۰ تا ۲۱۱ هجری بفرمان هارون الرشید حکمرانی ارمنستان یافته و خاندان باگراتی را تأسیس کرد . پدرش سنباط باگراتونی در ۱۵۵ در جنگ با تازیان کشته شده بود . این آشوت را ارمنیان «مساگر» بمعنی گوشت خوار لقب داده اند و اروپاییان این کلمه را «مساگر» Messaguère مینویسند و بزبان ارمنی او را «غاج» بمعنی دلاور نیز میخواندند .

پس از آشوت مساگریا غاج مؤسس این سلسله قلمرو او در میان دوپسرش باگرات و سمبات تقسیم شد که بسمبات ابلاباس معروف بود و سرزمین ارس شامل نواحی شيرك آرشارونيك باورسید و شهر باگاران را که پایتخت پدرش بود مرکز حکمرانی خود کرد . وی چنانکه گفته شد پس از مرگ پدر از ۱۹۰ بعد چندی در بغداد در اسارت بود و مأمون بساو کنیه ابوالعباس داده بود و همین کنیه را ارمنیان ابلاباس تلفظ میکردند . در سال ۲۱۵ دربار خلافت حکمرانی همه قلمرو پدر را ببرادر مهتر باگرات داد و سمبات دست نشانده او شد و این درهنگامی بود که از یکسو بابك و ازسوی دیگر امپراطور بیزنتیه کار را برخلیفه بغداد تنگ کرده بودند و میخواستند در برابر آنها مرد توانایی در ارمنستان برانگیزند . در دوره حکمرانی سمبات ناحیه وان و سراسر جنوب ارمنستان در دست کار گزاران دربار بغداد بود و افشین که ازسوی خلیفه حکمرانی آذربایجان و ارمنستان داشت از سمبات نگران پشتیبانی میکرد اما اعتمادی باو نداشت و از پیشرفت هایش در جنوب ارمنستان نگران بود .

چون سمبات اتحادی را که پدرش آشوت با رومیان داشت تجدید کرد افشین

درخشم شد و در اندیشه آن بود که ارمنستان را بگیرد و بر تخت شاهی ارمنستان در شهر آنی بنشیند اما خلیفه ازین کار اکراه داشت و میترسید که مبادا دوباره بر سر ارمنستان با رومیان جنگ در بگردد و بهمین جهت نه با اندیشه افشین مخالفت میورزید و نه آشکارا یاری میداد و برای این کار سپاهی میفرستاد.

پیشرفتهای افشین بسوی نخجوان و کرانه رود ارس سمبات را در اندیشه انداخت و آماده جنگ شده بود اما چون امیدوار بود که بتواند از در صلح در آید گرگی (ژرژ) جاثلیق ارمنستان را نزد افشین فرستاد که پیمان صلح ببندد. افشین گفت بصلح آماده است اما شاه باید خود نزد وی بیاید تا بایکدیگر گفتگو کنند و چون این حیل به بجایی نرسید جاثلیق را در بند افکند و دشمنی در میان افشین و سمبات آشکار شد. سپاهیان افشین تا دل ارمنستان پیش رفتند و جنگی نزدیک دره دولس نزدیک آلاگوز در گرفت. افشین شکست خورد و بازمانده سپاه خود را برداشت و بسرزمین خویش گریخت.

پس ازین سرشکستگی چون حکمران بین النهرین احمد بر ناحیه تارن چیره شد و سمبات در کنار دریاچه وان شکست خورد و بافشین آگهی رسید وی نیز بارمنستان حمله برد و شهر قارص را محاصره کرد و گرفت و درین فتح ملکه ارمنستان و زن موشیغ ولیعهد و چند تن دیگر از شاهزادگان ارمنی را باسیری بشهر دیبل (دوین) برد و سمبات ناچار شد که نه تنها برادر زاده اش را که او هم سمبات نام داشت بلکه پسرش آشوت را هم بافشین تسلیم کند و ناچار دختر برادرش شاپوه (شاپور) را نیز بزنی بافشین داد.

باهمه این فداکارها باز سمبات آسوده نماند و برای پیشرفتهای سیاسی خود ادرنرسه را پادشاهی گرجستان داد و این کار شاهزادگان ارمنی را بخشم آورد و ایشان از افشین یاری خواستند که با سمبات جنگ کنند. افشین دلگیری دیگر نیز از سمبات داشت و آن این بود که رئیس خواجه سرایانش را سمبات بواسطه عطاها

بسیار فریفته و بخود جلب کرده بود و زنانی را که نزد افشین اسیر بودند گریزانیده و بسمبات رسانیده بود و بهمین جهت افشین دعوت شاهزادگان ارمنی را پذیرفت و میخواست بارمنستان بنمزد که در همین میان روزگارش سرآمد .

بازپسین روزهای زندگی بابك

چنانکه پیش ازین از برخی مآخذ آورده ام افشین پس از دستگیری بابك او را با خود بصرمن رای نزد معتصم برد و بابك را در آن شهر کشتند . طبری در بیان این واقعه چنین می نویسد :

افشین بمعتصم نامه فرستاد ، بگرفتن او (عبدالله برادر بابك) ، معتصم بفرمود که هر دو را (بابك و برادرش را) بیارید . افشین بازگشت و ایشان را بیاورد بسامره ، روز پنجشنبه سه روز گذشته از ماه صفر سال ۲۲۳ و تا افشین از گرفتن بابك بازگشت و بسامره شد هر روزی بمنزلی او را خلعتی از امیرالمؤمنین میرسید و چون بسامره آمد افشین بابك را بخانه خویش برد و روز دوشنبه معتصم بار داد و همه سپاه را بپای کرد و مجلس بیاراست و بفرمود که بابك را از سرای افشین تا سرای معتصم بر پیل نشانند و بیاوردند ، تا همه کس او را بدید . پس از پیل فرود آوردند و پیش معتصم بردند و جلاد را بیاوردند ، تا دست و پایش ببرید . بعد از آن گلویش را ببرید و شکمش بشکافت و برسامره بردار کردند و سرش در همه شهرهای اسلام بگردانیدند . آنگاه بنیشابور فرستاد ، سوی عبدالله طاهر ، تا آنجا بردار کرد و برادرش ببغداد فرستاد ، سوی اسحق امیر بغداد ، تا او را هم بر آن صفت کشت که معتصم برادرش را کشته بود و او را هم چنان کردند و بجسر بغداد بدارش کرد .

بابك را سیافی بود ، نام او « نود نود » خواندندی و افشین او را اسیر کرده بود ، با اسیران دیگر و معتصم آن سیاف را بفرمود تا بابك را بکشت و هم او را

بفرستاد ببغداد ، تا برادرش را نیز بکشت . پس معتمص آن سیاف را پرسید که : بابک درین بیست سال بدست تو چند کس فرمود کشتن ؟ گفت : آنچه بردست من رفته است دویست و پنجاه و پنج هزار و پانصد مردست .

معتمص بفرمود تا او را بکشند و افشین سه هزار و سیصد و نه اسیر آورده بود . معتمص بفرمود تا مسلمانی برایشان عرضه کردند . هر که می پذیرفت و از مذهب بابک باز می گشت رها می کردند و اگر نه میفرمود کشتن و آن روز که افشین بحصار بابک اندر شد آنجا اسیران یافت بسیار که بابک آورده بود ، از مسلمانان هزار و سیصد تن ، همه رها کرد و نفقات داد ، تا بشهر خویش رفتند و پسران و دختران ، آنکه خرد بودند جمله هفت پسر و سه دختر بودند ، همه از آن زنان که اسیر آورده بودند و درپیش معتمص برپای کردند . پس معتمص از آن زنان پرسید که : خانهای شما کجاست ؟ هریکی جای خویش بگفتند . معتمص ایشانرا بخانها باز فرستاد و خواست که فرزندان بابک را بکشد . احمد بن ابی داود القاضی حاضر بود ، گفت : بریشان کشتن نیست . معتمص هر کودک بی بعماد خویش باز داد . پس معتمص حاضر بود گان را خلعت برافکند ، از جامه خویش و هفت مرکب با ساخت و هر دو دست او را یاره مرصع در کرد و تاجی مرصع بروی نهاد که قیمت آن خدای تعالی دانست و بیست بار هزار درم بر سر آن نهاد و بخانه افشین فرستاد . افشین گفت : من آن سهل دهقان ، که او بابک را گرفته است ، صد هزار درم پذیرفته ام . معتمص گفت : من آن خود بفرستم . پس معتمص مرسل را هزار دینار و صد هزار درم بفرستاد و خلعتی نیکو و آن عیسی ، که برادر بابک را باز داشته بود ، هم چندین درم و دینار بفرستاد و این دهقانان ، که در آن حوالی بودند و نواحی ، همه را خلعت داد و بنواخت و ایشان را امیدها کرد ... ،

و از زمانی که افشین از برزند با بابک و برادرش بنوی معتمص رهسپار شد تا آنروز که بسامرا رسید هر روز خلیفه اسبی و خلعتی بوی میفرستاد و چندان

معتصم بكار بابك دلبستگی داشت كه برای نگاهداشتن راهها و دفع آفت برف و سرما ، از سامرا تا عقبه حلوان ، سواران و سپاهيان گماشت و در هر فرسنگی اسبی با ساخت نگاه میداشتند و ایشان اخبار را بیک دیگر می رسانیدند ، تا بمعتصم می رسید و از حلوان تا آذربایجان در هر منزلی فرسنگ بفرسنگ چهارپایان نگاه داشته بودند و هر يك روز یا دو روز چهار پایان را عوض میکردند و در هر فرسنگی مأموری بود كه چون خبری از رسیدن ایشان باو می رسید بانگ می كرد و بکسی كه در فرسنگ بعد بود خبر میداد و هم چنین از هر فرسنگ شبانه روز خبر بمعتصم می رسید و چون افشین بقناطر حذیفه رسید هارون پسر معتصم و خاندان معتصم نزد او رفتند و چون افشین بسامرا رسید بابك را در قصر خود در مطیره فرود آورد و چون شب فرا رسید احمد بن ابی داود ناشناخت نزد او رفت و با وی سخن گفت و نزد معتصم باز گشت و اوصاف بابك با وی بگفت و معتصم چندان شكیب نداشت و خود بر نشست و متنكر بدانجا رفت و بابك را بدید و چون فردا رسید ، كه روز دوشنبه یا پنجشنبه بود ، مردم شهر از باب العامه تا مطیره ازدحام كردند و معتصم میخواست كه همه مردم وی را ببینند . گفت او را چگونه آورند كه همه كس ببیند ؟ حزام گفت : پیل به باشد و پیلی آماده كردند و بابك را قبای دیبا پوشاندند و بر پیل نشاند و محمد بن عبدالملك الزیات این دوبیت گفت :

قد خضب الفیل كعادته يحمل شیطان خراسان
والفیل لا تخضب اعضاءه الی الذی شان من شان (۱)

و این ابیات را بمردم آموخته بودند و مردم در پی ایشان این ابیات می خواندند و كف میزدند و میرفتند و از مطیره تا باب العامه مردم با ایشان رفتند . چون بابك را در باب العامه نزد معتصم بردند فرمانداد كه سیاف بابك را بخوانند .

(۱) دست و پای فیل ، چنانكه خوی اوست ، رنگین شد . اهریمن خراسان را می برد . و فیل اندام خود را رنگین نمیکند مگر برای کسی كه پایه وی والاتر از دیگرانست .

حاجب خلیفه از باب العامه بیرون آمد و بانگ برداشت که : « نود نود » و این نام سیاف بابک بود و بانگ از هر سو به « نود نود » برخاست تا او را بیاوردند و بیاب العامه آمد . معتمض فرمود که دستها و پاهای بابک را ببرند و او از پای در افتاد . سپس فرمانداد که گلوی او را ببرد و شکم او را بدرد و سر او را بخراسان فرستاد و پیکر او را در سامرا نزدیک عقبه شهر بدار افکندند و آنجایگاه درسامرا معروف بود و برادرش عبدالله را با ابن شروین طبری نزد اسحق بن ابراهیم بیغداد فرستاد و فرمود که گردن وی را بزنند و با او هم چنان کند که با بابک کرده است . چون ابن شروین طبری به « بردان » رسید او را در قصر بردان فرود آورد و عبدالله برادر بابک از ابن شروین پرسید : تو از کجایی ؟ گفت : از طبرستان . عبدالله گفت : سپاس خدای را که یک تن از دهقانانرا بکشتن من گماشت . ابن شروین گفت : این مرد را بکشتن تو گماشته اند و نود نود ، که بابک را کشته بود و با وی بود ، بدو نمود . پس عبدالله را گفت : چیزی خواهی خورد ؟ گفت : مرا پالوده آورید و او را نیم شبان پالوده آوردند و چندان خورد که سیر شد . پس شراب خواست و او را چهار رطل شراب دادند و تا نزدیک بامداد بشراب خوردن نشست .

« بامداد رخصت شدند و بیغداد رسیدند و او را براس الجسر بردند و اسحق بن ابراهیم فرمود که دستها و پاهای وی را ببرند و او هیچ سخن نمیگفت و سپس فرمود که او را بدار افکندند و در جانب شرقی بغداد در میان دو جسر او را بدار افکندند .

« از طوق بن احمد حکایت کرده اند که : چون بابک بگریخت نزد سهل بن سنباط رفت و افشین ابوسعید و بوزباره را بگرفتن او فرستاد و سهل او را با معاویه پسر خویش نزد افشین فرستاد و افشین معاویه را صد هزار درهم داد و سهل را هزار درهم و از خلیفه برای او گردن بندی گوهر نشان و تاج بطریقان گرفت و سهل

بدین جهت بطریق شد و کسی که عبدالله برادر بابك نزد وی بود عیسی بن یوسف معروف بخواهرزاده اصطفانوس پادشاه بیلقان بود .

« از محمد بن عمران کاتب علی بن مر آورده اند که او گفت : ابوالحسن علی بن مر از مردی از صعلوکان ، که او را مطرم میگفتند ، حکایت کرد که گفت : ای ابوالحسن ، بخدای که بابك پسر منست . گفت : چگونه ؟ گفت : ما با ابن الرواد بودیم و مادر او « برومید » زنی يك چشم بود و از خدمت گران ابن الرواد و او خدمت من کرد و جامهای من می شست و من روزی برو نظر افکندم و ازدوری سفر و غربت بدو نزدیک شدم و پس از مدتی که از وی دور ماندم نزد من آمد و گفت : آنروز که با من نزدیک شدی این پسر از آن زاد و بابك پسر منست .

« چون افشین مامور جنگ بابك شد بجزارزاق و جامگی و جز آن ، خلیفه با وی قرار داد هر روز که بر نشیند وی را ده هزار درم و هر روز که بر نشیند پنج هزار درم بدهد و همه کسانی که بابك در بیست سال کشته بود دویست و پنجاه و پنج هزار و پانصد تن بودند و بابك یحیی بن معاذ و عیسی ابن محمد بن ابی- خالد و زریق بن علی بن صدقه و محمد بن حمید طوسی و ابراهیم بن لیث را شکست داد و احمد بن جنید را دستگیر کرد و با بابك سه هزار و سیصد و نه تن را اسیر کردند و بجز ایشان از زنان مسلمان و فرزندان شان هفت هزار و ششصد تن بدست بابك افتاده بودند و از خاندان بابك آنها که بدست افشین افتادند هفده مرد و بیست و سه زن و دختر بود . معتمد افشین را تاج بر سر نهاد و دو گردن بند گوهر آگین بروی پوشاند و بیست هزار هزار درم بوی صلت داد و ده هزار هزار بلشکریان وی بخشید و شاعران نزد وی میرفتند و او را مدح می سرودند و او بشاعران صلت میداد ، از آن میان ابوتمام طایی بود که قصیده ای در ستایش وی سرود و این واقعه در روز پنجشنبه سیزده شب ماند از ربیع الاخر بود . »

محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات کشته شدن بابك را چنین

آورده است : « افشین بابک را بنزدیک معتصم فرستاد و معتصم بفرمود تا هردو دست و هردو پای او بیرون کردند ، در سنهٔ ست و عشرين و ماتین (۲۲۶) (۴) و سراو بیغداد فرستادند تا بر سر جسر بیاویختند و جماعتی گویند که : چون دست او را ببردند خود را از خون خویش بیالود و بخندید و گفت : « آسانیا » و بمردمان چنین نمود که او را از آن المی نیست و روح او از آن جراحت المی ندارد و این بزرگترین فتحی بود و آنروز که او را بگرفتند عیدی بود مرسلما نان را ، که آنروز آدینه بود ، چهاردهم رمضان سنه ثلث عشرین و مائه (۱۲۳) (۴) و معتصم افشین را بر کشید و او را باوج رفعت رسانید و تاج مرصع داد و قبای مرصع کرم فرمود و دو سوار مرصع و بیست هزار هزار درم و وی چون این همه کرامت بدید اصل بد خود را ظاهر گردانید ، « ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی » و خواست که بر معتصم خروج کند و پادشاهی بر ملوک عجم مقرر گرداند. پس او را بگرفتند و بیاویختند و او خفته نکرده بود و در خانهٔ او بتان یافتند ... »

پیداست که محمد عوفی درین حکایت که کشته شدن بابک را در ۲۲۶ و آوردن او را بیغداد در ۱۲۳ نوشته هر دو جا بخطا رفته و میبایست ۲۲۳ باشد . مؤلف زینة المجالس که این مطالب را از جوامع الحکایات عیناً نقل کرده کلمهٔ بابک را هنگامی که روی خویش را بخون آلوده است « زهی آسانی » نوشته است . نیز محمد عوفی در جوامع الحکایات جای دیگر درین زمینه میگوید : « ابن سیاح گوید که : چون بابک خرمی را بگرفتند من و چند کس دیگر موکل او بودیم و او را براه کرده بودیم و گفتند : چون ترا پیش خلیفه برند و از تو پرسند که بابک تویی ؟ بگوی : آری ، یا امیر المومنین ، بندهٔ توام و گناهکارم و امیدوارم که امیر المومنین مرا عفو کند و از من درگذرد و معتصم را گفته بودند که افشین بابک را شفاعت خواهد کرد . معتصم خواست که افشین را بیازماید ، گفت : در باب بابک چه می بینی ؟ مصلحت باشد که او را بگذاریم ؟ چه او مردی جلدست و قوی رای

و در کارهای جنگ و لشکر کشی نظیر ندارد ، باشد که ما را از خدمت وی فراغی باشد. افشین گفت: یا امیرالمومنین، کافری که چندین هزار مسلمان را خون ریخته باشد چرا زنده باید گذاشت ؟ معتصم چون این سخن بشنید دانست که آنچه بدو رسانیده اند دروغست ، بابك را پیش خود خواند و چون بابك را مقید در پیش او بردند گفت : بابك تویی ؟ گفت : آری و خاموش شد . وی را به چشم اشارت کردیم و بدست بفشردیم که : آنچه ترا تلقین کرده بودیم باز گوی . البته هیچ سخن نگفت و روی ترش کرد و رنگ روی او نگشت و چون سر او باز کرد معتصم فرمود تا پرده برداشته شد. مردمان چون او را بدیدند تکبیر کردند و درآمدند و خون او را در روی می مالیدند . راوی میگوید که : مرا فرمودند که : برادر او را ببغداد بر و بر سر پل بغداد عقوبت کن . چون روان شدم گفتم : یا امیرالمومنین ، اگر ابراهیم اسحق مرا چیزی دهد قبول کنم ؟ گفت : قبول کن و بفرمود تا بجهت اخراجات من پنجاه هزار درم بدادند . چون او را ببغداد بردم و دست و پای او را ببریدم در آن حالت مرا گفت : فلان دهقان را از من سلام برسان و بگویی که : درین حالت ما را از شما فراموش نیست و درین همه عقوبت که باوی کردم يك ذره گونه او نگشته بود و سخنان باوی میگفت ، پنداشتی که وی میخندد و چون باز آمدم معتصم را حکایت میکردم ، از کشتن او پشیمان شد و گفت : قوی مردی را بکشتم با سیاست ، ملك با ترحم و خویشی پیوند ندارد .

نیز محمد عوفی در جای دیگر آن کتاب چنین آورده است : « آورده اند که : در عهد معتصم چون فساد بابك خرم دين از حد بگذشت معتصم نیز افشین را بر کشید و برای دفع کار بابك خرم دين نامزد کرد. افشین با لشکری جرار روی بدان مهم نهاد و بابك خرم دين از خانه خود برخاست و بکوهی تحصن نمود . افشین در بدست آوردن او تدبیر کرد و نامه بدو فرستاد و او را استمالت کرد و بخدمت حضرت خلافت استدعا نمود . بابك جواب نوشت و عذر عثرانی که رفته بود

ممهد گردانید .

« افشین بظاهر آن فریفته شد و عاقبت آن ندانست . نامه را نزد معتصم فرستاد و بر آن محمدمت طمع میداشت . معتصم از وی برنجید و فرمود که تیغ از نیام بیرون باید کشید و قلم از دست ببايد نهاد ، که کفایت این کار بخدمات اعلام دارد ، نه بخطر اقلام ، اگر بقلم راست شدی دبیران بفرستادمی ، که قوت فضل و هنر دارند ، چون بتیغ تعلق میدارد راه مکاتبات مسدود می باید داشت . »

اما در کشته شدن بابک نظام الملك در سیاست نامه میگوید : « . . . چون چشم معتصم بر بابک افتاد گفت : ای سگ ، چرا در جهان فتنه انگیزی ؟ هیچ جواب نداد . فرمود تا چهار دست و پایش ببرند . چون يك دستش ببریدند دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید و همه روی خود را از خون سرخ کرد . معتصم گفت : ای سگ این چه عملست ؟ گفت : درین حکمتیست ، شما هر دو دست و پای من بخواهید برید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد ، چون خون ازوی بزود روی زرد شود ، من روی خویش را از خون خود سرخ کردم ، تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که : رویش از بیم زرد شد . پس فرمود تا پوست گاو با شاخها بیاورند و همچنان تازه ، بابک ملعون را در میان پوست گرفتند ، چنانکه هر دو شاخ بر بنا گوش او بود . در وی دوختند و پوست خشك شد ، همچنان زنده بردارش کردند و از اول خروج تا گرفتن او سخن بسیارست و مجلدی تمامست و از جلادان او يك جلاد گرفتار آمده بود (۱) ، از وی پرسیدند که : تو چند کس کشته ای ؟ گفت : او را جلادان بسیار بوده اند ، اما آنچه من کشته ام سی و شش هزار مسلمانست ، بیرون از جلادان دیگر و آنچه در حر بها کشته اند و معتصم را سه فتح بر آمد که هر سه قوت اسلام بود : یکی فتح روم ، دوم فتح بابک ، سیم فتح

(۱) چنانکه گذشت نام این جلاد را برخی « نودنود » و برخی « نودر » نوشته اند و احتمال بسیار میرود که « نودنود » تجریف همان « نودر » باشد .

مازيار گبر بطبرستان ، که اگر ازين سه فتح يکي بر نيامدي اسلام زبون بودی ... »
قاضي احمد غفاري مؤلف نگارستان روز دار زدن بابك را بنا بر گفته صاحب تاريخ
عباسيه جمعه چهاردهم رمضان نوشته است .

ابوالقاسم کاشاني در زبدة التواريخ ، چنانکه گذشت ، در حوادث سال
۲۲۳ می نويسد : « درين سال بابك را در جنگ بگرفتند و پيش معتصم فرستادند ،
تا دست ها و پا های او را ببريد و بياويخت و او را با برادر و جمعی از ياران
بسوزانيدند » .

پيش از اين نيز آورده ام که ابن خلدون در باره دستگيري عبدالله برادر بابك
می نويسد که : افشين کمر بندي گوهر نشان بعيسى بن يوسف اصطفانوس پادشاه
بيلقان فرستاد و عبدالله برادر بابك را ، که بقلعه ای پناه برده بود ، ازو خواست .
هنگامي که بابك را در سامرا نزد معتصم می بردند در راه از دوسوی سپاهيان صف
کشيده بودند .

فزونی استرآبادی در کتاب بحيره ميگويد که : پس از گرفتاری بابك
معتصم چنان در کار وی دلبستگی داشت که مأموران در راه از سامره تا عقبه حلوان
گماشته بود در چهار شبانروز مکاتيب افشين را از آذربايجان به سامره می بردند .
حمدالله مستوفي در تاريخ گزيده مینويسد که : بابك را در ۳ صفر ۲۲۳ بر دار
کردند و پيکرش مدتی بر آندرخت بماند .

پيش از اين گذشت که ميرخوند در روضة الصفا ميگويد که : افشين با بابك در
پنج فرسنگي سامره فرود آمدند و معتصم فرمود تا پيل اشهب را ، که يك تن از
پادشاهان هند فرستاده بود ، بديبای سرخ و سبز و انواع حلها بر نگهای ديگر
آراستند و نيز فرمود تا شتری آراستند و فرمان داد تا قلنسوه عظيم مكلل بدر و
جواهر مرتب گردانيدند و دو جامه فاخر باين اشياء منضم نمودند و همه را باردوی
افشين فرستادند و پيغام داد که بابك را بر فيل عبدالله را بر ناقه نشانده و تاجها

برسر ایشان نهاده و جامها را برایشان پوشانیده و بسامره آوردند و چون بابک فیل را دید متعجب شده ، پرسید که : این دابه قوی جثه چیست و این جامه از کجاست ؟ شخصی گفت که : این کرامتیست از ملك جلیل از برای پادشاه اسیر ، که بعد از عزیزی ذلیل و امیدست که عاقبت کار تو بخیر و خوبی مقرون گردد . معتصم چون اشیاء مذکور را بلمشکرگاه افشین روانه کرد حکم کرد تا متجنده و سایر خلائق ، بزینتی هرچه تمامتر ، سوار شوند و از سامره تا اردوی افشین دورویه صف کشیدند و بابک و برادرش را برشتر نشانیده ، بمیان هر دو صف در آوردند و بابک ، چون آن کثرت مشاهده میکرد ، تأسف میخورد که : چون اینهمه مردم مفت اوتیغ من جان بردند ؟ بالجمله چون بابک را نزد معتصم آوردند از وی پرسید که : بابک توئی ؟ گفت : بنده امیرم و مالی عظیم قبول کرد تا از سر خون او در گذرند ؛ مقبول نیفتاد . معتصم فرمود تا او را برهنه کردند و دست و پایش را از مفصل جدا کردند . آنگاه فرمان داد تا جلاد میان دو ضلع از اضلاع اسفل او شمیری فرو برد و تنش از بار سربك گردانید ، بدنش بیدست و پای بیاویختند و سر او را با عبدالله برادرش بدارالسلام بردند و اسحق بن ابراهیم ، والی آن ولایت ، بموجب فرموده ، عبدالله را بدانسان که بابک را کشته بودند بکشت و سر بابک را از بغداد بعراق عجم برد و گرد تمامت امصار و قصبات گردانید .

پیش ازین نیز گذشت که مسعودی در مروج الذهب میگوید : افشین با بابک و سپاه خود بسرمن رای رسید و هارون بن معتصم و خاندان خلیفه به پیشباز افشین رفتند و مردان دولت نیز بدیدار وی شتافتند و در جایگاه معروف بقاطول ، در پنچ فرسنگی سامرا ، فرود آمد و فیل نزد او فرستادند و این فیل را یکی از شاهان هند برای مأمون فرستاده بود و فیل درشتی بود که بدیبای سرخ و سبز و گوناگون حریر رنگارنگ آراسته بودند و با این فیل ماده شتر بزرگ نجیبی هم بود که بهمان گونه آرایش داده بودند . افشین را دراعهای فرستادند از دیبای سرخ زربفت و

سینه‌اش بگوناگون یا قوت و گوهر مرصع بود و نیز دراعه‌ای دیگر که اندکی از آن پست تر بود و کلاه بزرگی برنس مانند که نگین‌ها داشت برنگ‌های گوناگون و در و گوهر بسیار بر آن دوخته بودند. افشین دراعه بهتر را ببابك پوشانید و آن دیگر را در تن برادرش کرد و کلاه را بر سر بابك گذاشت و کلاهی مانند آن بر سر برادرش نهاد.

بابك را بر فیل و برادرش را بر ماده شتر نشانید. چون بابك فیل را دید بسیار بزرگ شمرد و گفت: این جانور چیست؟ و از آن دراعه شاد شد و گفت: این کرامتیست که پادشاهی بزرگوار درباره اسیری نابهره از عزت و گرفتار خواری کرده است و قضا و قدر با وی بازی کرده و جایگاهش از دستش رفته و او را بورطه رنج افکنده است. سواران و پیادگان با سلاح و رایتها از قاطول تا سامره بیک رده بهم پیوسته صف کشیده بودند و بابك بر فیل نشسته و برادرش در پی او بر ناقه روان بود و ایشان از میان دو صف می‌گذشتند و بابك بچپ و راست مینگریست و مردم را شماره میکرد و پشیمانی ازین می‌خورد که این گروه مردم از چنگ وی رسته‌اند و بدستش کشته شده‌اند و انبوه مردم را بزرگ نمی‌شمرد و این واقعه در روز پنجشنبه دو روز گذشته از صفر ۲۲۳ بود و مردم نه چنین روزی دیده بودند و نه چنین آرایشی.

چون افشین بر معتصم وارد شد او را بسیار بزرگ داشت و بابك پیش روی معتصم طواف کرد و گرد او گشت. معتصم گفت: بابك تویی؟ چون پاسخ نداد مکرر کرد. بابك همچنان خاموش بود. افشین بدو نگریست و گفت: وای بر تو، امیر المومنین بتو خطاب میکند و تو خاموشی؟ گفت: آری بابك منم. معتصم درین هنگام سجده کرد و فرمود دو دست و پای او را ببرند.

مسعودی گوید من در کتاب اخبار بغداد دیدم که: چون بابك برابر معتصم بایستاد معتصم تادیری با وی سخن نگفت. پس او را گفت: بابك تویی؟ گفت:

آری بنده و غلام توام . نام بابک حسن بود و نام برادرش عبدالله . معتصم گفت او را برهنه کنند . خادمان زیور های او بیرون آوردند و دست راستش را بریدند ، با دست دیگر بر روی خویشتن زد . دست چپش را نیز افکندند و پای او را هم بریدند و وی در خون خود می غلتید و پیش از آن سخن بسیار گفته و مال بسیار وعده کرده بود و کسی بسخنش گوش نداده بود . بازمانده دست خود را از جایگاه زند بر روی میزد . معتصم شمشیردار را فرمود که شمشیر را در میان دودنده از دندهای او پایین تر از قلبش فرو ببرد ، تا عذابش بیشتر باشد و چون این کار را کردند فرمود تا زبانش را ببرند و پیکرش را بدار آویختند و سرش را ببغداد فرستادند و بر جسر بغداد نصب کردند . سپس سراورا بخراسان بردند و در هر شهری و قصبه ای از خراسان گردانیدند ، زیرا که در دلهای مردم جای بزرگ داشت و کارش بالا گرفته بود و چیزی نمانده بود که خلافت را از میان ببرد و ملت را پریشان و متقلب کند .

برادرش عبدالله را با سر بابک ببغداد فرستادند و اسحق بن ابراهیم با او همان کرد که با بابک در سامرا کرده بودند . پیکر بابک را بر چوب بلندی در دورترین جاهای سامره بدار آویختند و آن جایگاه تا کنون هم معروفست و اینک بنام « کنیسه بابک » خوانده میشود ، اگرچه درین زمان سامرا از مردم تهی شده و ویران گشته و اندکی از مردم در آنجا می نشینند . چون بابک را کشتند خطیبان در مجلس معتصم برخاستند و سخن گفتند و شاعران نیز شعر سرودند و از کسانی که درین روز سخن گفتند ابراهیم ابن مهدی بود که بجای خطبه اشعاری گفت . . . بر سر افشین تاجی زرین گوهر نشان و مکمل گذاشتند که جز یاقوت سرخ و زمرد سبز گوهر دیگر نداشت و این تاج بزرگ مشبك بود و برو دو گردن بند پوشاندند و معتصم حسن پسر افشین را اترجه دختر اشناس بزنی داد و زفاف کردند و داماد از شکوه و جلال بیرون بود و این دختر زیبایی و کمال نامبردار بود و چون زفاف فرارسید سرور

و شادی آن شب خواص و بسیاری از عوام را در گرفت و معتصم اشعاری سرود که در آن از زیبایی و کمال عروس و داماد سخن رانده است .

برفیل نشاندن بابك و بردن او نزد معتصم با آن جامهای فاخر و جلال و شکوه عادتی بود که در میان خلفای بغداد رواج داشت و اینگونه مقصران بزرگ و کسانی را که با خلفا دشمنی بسیار کرده بودند چون گرفتار میکردند و شهر می آوردند فیل را که در پایتخت داشتند می آراستند و زینت میکردند و اسیر را بر آن می نشاندند و از دروازه شهر می آوردند و در کوی و برزن میگرداندند و اشعاری ترانه مانند و تصنیف مانند بعوام و کودکان کوی و برزن می آموختند و ایشان شادی کنان و هلهله گویان و دست زنان و پای کوبان میخواندند و ترنم میکردند و در پی آن اسیر میرفتند . چنانکه بابك را بدینگونه بسامره برده اند و دو سال بعد مازیار پسر قارن پادشاه معروف طبرستان را که نیز گرفتار کرده اند بهمین روش بشهر سامره برده اند و آن دوبیت را که محمد بن عبدالمک زیات در باره بابك در روز ورود او بسامرا سروده بود اندك تغییری دادند و برای مازیار بکودکان و مردم کوچه گرد آموختند .

در سال ۲۲۵ که پیکر مازیار پسر قارن را در جایگاه معروف بکنیسه بابك در شهر سامره در عقبه بیرون شهر بدار آویختند استخوانهای بابك از سال ۲۲۳ هنوز بر سر دار باقی بود و مازیار را نزدیک وی بدار آویختند و پیکر یاطس رومی بطریق عموریه نیز که در سال ۲۲۵ مرده بود و مرده اش را در جوار بابك بدار زده بودند همچنان بر آن وضع مانده بود و از شگفتیهای جهان اینست که هر سه چوبه دار که نزدیک یکدیگر بودند کج شده و خمیده بسوی یکدیگر مایل شده و سرهایشان بیکدیگر نزدیک شده بود .

اما افشین خیدر بن کاوس که نام وی بخطا در بیشتر از کتابها حیدر ضبط شده ابن بطریق نامش را « کندرا » نوشته و چنان مینماید که در اصل « کیدرا » بوده

و این کلمه را در زبان تازی خیدر نوشته‌اند و سپس تحریف کرده و حیدر ضبط کرده‌اند. گرفتاری و کشته شدن بابک او را آمد نکرد و ناشگونگی این واقعه سرانجام او را هم گرفت و کاری که با بابک کرده بود گریبان گیر وی شد. هر چند که در خفا با بابک همداستان بود، چنانکه خاش برادر وی در نامه‌ای که بکوهیار برادر مازیار نوشته بود می‌گفت که: این دین سفید (دین سپید جامگان و مبیضه) را جزمین و تو و بابک دیگر کسی یاری نمی‌کرد. اما بابک از نادانی خویشان را بکشتن داد و من بسیار کوشیدم از مرگش بجهانم از پیش نرفت و نادانی ویرا بچاه افکند. با این همه افشین بامید اینکه اندیشه‌های خود را پیش ببرد وی را بکشتن داد و بحیلت برو دست یافت و چندی نکشید که افشین خود در ماه شعبان ۲۲۶ در زندان معتصم از گرسنگی مرد.

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی حکایتی درباره افشین دارد بدینگونه: «در اخبار روسا خواندم که شناس، که او را افشین خواندندی، از جنگ بابک خرم دین چون بپرداخت و فتح برآمد و ببغداد رسید معتصم امیرالمؤمنین، رضی الله عنه، فرمود مرتبه داران را که: «چنان باید که چون شناس بدرگاه آید همگان او را از اسب پیاده شوند و درپیش او بروند، تا آنگاه که بمن رسد». حسن سهل، با بزرگی که او را بود، در روزگار خویش، مرا شناس را پیاده شد و جمله بزرگان درگاه پیاده شدند. حاجبش او را دید که میرفت و پایهایش درهم می‌آمد و می‌آویخت. بگریست و حسن بدید و چیزی نگفت و چون بخانه آمد حاجب را گفت: «چرا می‌گریستی؟» گفت: «ترا بدان حال نمی‌توانستم دید». گفت: «ای پسر، این پادشاهان ما را بزرگ گردانیدند و ما بزرگ نشدند و تا ما بایشانیم از فرمانبرداری چاره نیست».

پیداست که درین حکایت ابوالفضل بیهقی شناس غلام ترك معتصم را با افشین اشتباه کرده و شناس و افشین را یکتن دانسته است و این درست نیست زیرا که شناس

از ترکان زرخرید و افشین شاهزاده اسروشنه بوده است .
 ابو محمد عبدالله بن اسعد یافعی نیز در « مرآة الجنان و عبرة اليقظان »
 مطالبی درباره خرمیان دارد .

در حوادث سال ۱۹۲ : درین سال آغاز پیدا شدن خرمیانست و در کوهستان
 آذربایجان سرکشی کردند و خازم بن خزیمه با ایشان جنگ کرد و کشته شد
 و بدنام شد .

در حوادث سال ۲۰۱ : درین سال یعنی ۲۰۱ آغاز پیدا شدن بابك خرمی
 است از فرقهای باطنیان زندیق و سرکشی کرد و تباهی کرد و قایل به تناسخ
 روانها بود .

در حوادث سال ۲۱۴ : درین سال محمد بن حمید طوسی و بابك خرمی روبرو
 شدند و بابك او را شکست داد و کشت .

در حوادث سال ۲۱۸ : درین سال بسیاری از مردم همدان بدین خرمی درآمدند
 و لشکر آراستند و برپا خاستند . و معتصم امیر بغداد اسحق بن ابراهیم را فرستاد و
 در سرزمین همدان روبرو شدند و شست هزار تن از ایشان را کشت و بازمانده
 بسرزمین روم گریختند .

در حوادث سال ۲۲۰ : درین سال معتصم افشین را مأمور جنگ بابك خرمی
 کرد که از بیست سال پیش لشکرها را می شکست و شهرها را ویران میکرد و
 افشین با بابك رو برو شد و او را شکست داد و نزدیک هزار تن از خرمیان را
 کشت و بابك گریخت و سپس در میان شان جنگهایی روی داد که شرح آنها درازست .

در حوادث سال ۲۲۲ : درین سال افشین و خرمیان رو برو شدند و شکست
 خوردند و بابك رهایی یافت و افشین همچنان برو حمله میکرد تا اینکه اسیرش
 کرد و این شیطان سرکشی کرد و شهرها و مردم را تباه کرد و روزگار او بیست
 و چند سال کشید و میخواست ملت مجوس را باز گرداند و بر بسیاری از شهرها

دست یافت . و در روزگار مازیار که برملت مجوس ایستادگی داشت در طبرستان پیدا شد و معتصم برای افشین سی هزار هزار درهم فرستاد که از آن نیرو بگیرد و شهر بزد در رمضان پس از شهر بندان سخت گشاده شد و بابک در درختستانی پنهان شد و همه خواص و فرزندان او برده شدند و معتصم برایش زنه نامه فرستاد ، آن را درید و دشنام داد و وی پرتوان و سختگیر و سخت کوش بود و از آندرخستان از راهی که در کوهستان میدانست رفت و بکوهستان ارمنستان رسید و نزد سهل بطریق فرود آمد و وی بندش کرد و نزد افشین فرستاد و آگاهی داد . پس افشین آمد و او را بدو تسلیم کرد و معتصم برای کسی که او را زنده بیاورد دو هزار هزار درهم و برای کسی که سرش را بیاورد هزار هزار درهم قرار داده بود و روز وارد شدن او ببغداد روز مشهوری بود .

در حوادث سال ۲۲۳ : درین سال بابک را نزد معتصم بردند و فرمان داد سرش را ببرند و بدارش بزنند .

سرانجام خرم دینان

پیش ازین گذشت که خرم دینان پس از شکست خوردن و گرفتار شدن و کشته شدن بابک از میان نرفته اند و چنان مینماید که قرن ها پس از آن در نواحی مختلف ایران مانده اند . ابوعلی مسکویه در تجارب الامم در حوادث سال ۳۲۱ میگوید علی بن بویه که مراد عمادالدوله ابوالحسن علی بن ابوشجاع بویه (۳۲۰-۳۳۸) پادشاه معروف آل بویه باشد در سال ۳۲۱ قلاعی را که بدست خرمیان در اطراف شهر کرج بود گرفت ، بدینگونه خرمیان تا سال ۳۲۱ ه نود و نه سال پس از برافتادن بابک باز در کرج بوده اند .

در جای دیگر آن کتاب در حوادث سال ۳۶۰ آمده است که امیر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو پادشاه بسیار معروف همین سلسله (۳۳۸ - ۳۷۲) عابد بن

علی را بجنک خرمیان و جاشکیان فرستاد که راهزنی میکردند و در دریا فتنه میکردند و با سلیمان بن محمد بن الیاس همدست بودند و وی جمعی کثیر از ایشان را کشت و سر کرده آنها را که ابوعلی ابن کلاب بود گرفت و گردنش را زد و گروهی از ایشان را برده کرد و بشیراز فرستاد و درین زمان عضالدوله خود در کرانها و جزیره‌های خلیج فارس کشورستانی میکرد. پیداست که تا سال ۳۶۰ یعنی ۱۳۸ سال پس از برافتادن بابك خرمیان در جنوب فارس و کرانهای خلیج فارس بوده‌اند. مراد از سلیمان بن محمد بن الیاس سومین پادشاه از سلسله بنو الیاس در کرمانست که در ۳۵۸ بجای برادرش الیسع بن محمد بهادشاهی نشست و درجنک با پادشاهان آل بویه کشته شد.

چنانکه پیش ازین هم گذشت نظام‌الملک درسیاست نامه میگوید خرم‌دینان بار دیگر در زمان واثق بالله خلیفه عباسی (۲۲۷ - ۲۳۲) در سر زمین اصفهان بیرون آمده‌اند و تا سال ۳۰۰ سی و چند سال فتنه ایشان دوام داشت. پس تا ۷۸ سال پس از برافتادن بابك در اصفهان بوده‌اند.

نیز گذشت که بگفته محمد عوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات در زمان مسترشد بالله (۵۱۲ - ۵۲۹) باز خرمیان در آذربایجان بوده‌اند و در آنجا قیام میکردند. بدینگونه تا ۲۷۸ سال پس از پایان کار بابك خرم‌دینان آذربایجان هنوز بر خلفای بغداد برمیخاسته‌اند.

نیز پیش ازین آورده‌ام که سمعانی در کتاب الانساب میگوید امروز از بابکیان گروهی در کوهستان بذین مانده‌اند و دست نشانده امیران آذربایجانند و ایشان همان خرمیانند و چون سمعانی از ۵۰۶ تا ۵۶۲ زیسته است پیداست که در زمان وی و در اواسط قرن ششم یعنی تا نزدیک ۳۲۸ سال پس از روزگار بابك خرمیان در همان سرزمین بذین در شمال اردبیل و در شمال رود ارس در دشت موقان (مغان امروز) بوده‌اند.

چنان می‌نماید که اثری از خرمیان و خرم‌دینان یا طریقه‌ای نزدیک‌بایشان تا زمانهای نزدیک بما در پاره‌ای از نواحی جنوبی فارس باقی بوده باشد و از آگاهان این نواحی شنیده‌ام که در مغرب لارستان در میان آبادی ارد در دهستان ارد یا ارد بخش در دامنه شمالی کوه بالنگستان و دامنه جنوبی کوه گوگردی که در ۷۲ کیلومتری مغرب لارست و آبادی فداغ در شمال کوه بالنگستان و جنوب ارد در ۱۰۸ کیلومتری مغرب لار و آبادی خونج یا خنج در جنوب کوه لیتو و در شمال کوه گوگردی و نود کیلومتری شمال غربی لاردهی هست بنام مز که اینک از دهستانهای خنج و بخش مرکزی شهرستان لار بشمار میرود و در دامنه کوه گوگردیست و در ۹۰ کیلومتری مغرب بندر لنگه واقع شده و در حدود ۲۹۸ تن سکنه دارد و در زمانهای قدیم معروف بود که مردم اینده مزدکی بوده‌اند و حاج سید عبدالحسین دزفولی معروف بلاری که در اوایل قرن حاضر بدان نواحی رفت و در لار جایگاه گرفت و در آنجا نیرویی و توانایی بهم زد و در حدود سی سال پیش در گذشت بفته جویی و تهدید و سخت‌گیری ایشانرا و داشت دست از دین خود بشویند و بطریقه تشیع بگروند و از آن روزدگر گون شده‌اند. همین آگاهان میگویند که هنوز در همین نواحی جنوبی فارس و کرانه‌های خلیج تا حدود کرمان مردمی هستند که آنها را بنام عمومی «زار» می‌شناسند و مردم می‌پندارند که این کلمه تحریفی از لفظ «زائر» زبان تازیست و در نواحی مختلف پراکنده‌اند و در میان ایشان عاداتی هست که مانند عادات و رسوم است که در کتابها درباره خرم دینان ضبط کرده‌اند.

داستان بابک و سرانجام او در میان سرایندگان زبان تازی معروف بوده و برخی از آن یاد کرده‌اند از آن جمله ابوالقاسم حسین بن محمد المفضل معروف براغب اصفهانی در کتاب معروف «مخاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء» (۱)

(۱) چاپ قاهره ۱۲۸۷ ج ۲ ص ۱۱۵ و چاپ قاهره ۱۳۲۶ ج ۲ ص ۸۶

سه بيتی را كه يكي از زنان در وصف بابك بر سردار سروده چنين آورده است : « جارية محمود الوراق وقد اكرت في وصف ذاك في بابك :

طويل الوقوف بطيء المسير	على مركب خشن ظهريه
بعقوته حسد اللطيفور	تظل الذئب و عرج الضباب
و ذروته عرس للنسور	و اسفله ماتم للسباع

ابو اسحق حصرى قيروانى در كتاب « زهر الاداب و ثمر الالباب » (۱) اين اشعار را از ابو محمد اسحق بن ابراهيم بن ميمون تميمى موصلى معروف بابن النديم موسيقى دان و شاعر معروف آن روزگار كه در ۱۵۵ به جهان آمده و در ۲۳۵ در گذشته و پس از جنگ با خرميان در ستايش اسحق بن ابراهيم مصعبى سروده چنين آورده است :

ولم يشف من اهل الصفاء غليل	تقضت لبانات وجيد رحيل
وفاضت عيون للمفراق تسيل	ومدتا كهف للوداع فصافت
اذا ما خليل بان عنه خليل	ولا بدلالا من فيض عبرة
اوانس لا يودى لهن قتيل	فكم من دم قد ظل يوم تحملت
واعوات لواجدى على عويل	غداة جعلت الصبر شيئا نسيمه
هوى منه باد ظاهر و دخيل	ولم انس منها نظرة هاجلى بها
دعاها الى ظل الكناس مقيل	كما نظرت حوراء فى ظل سدره
عتاق نماها شذقم و جديل	فلا وصل الا ان تلافاه اينق
لموى البعد منها هزة و زميل	اذا قلبت اجفانها بتنوفة
فليس له عند الانام عديل	تفرد اسحق بنصح اميره
و لب به يعلمو الرجال اصيل	يفرج عنه الشك صدق عزيمه
جسام جلت عنه القيون صقيل	اغر نجيب الوالدين كانه

بنی مصعب للمجد فیکم اذا بدت	وجوهکم للناظرین دلیل
کرمتم فما فیکم جبان لدی و غی	ولا منکم عند العطاء بخیل
غلبتم علی حسن الثناء فراقکم	ثناء بافواه الرجال جمیل
اذا استکثر الاعداء ما قلت فیکم	فان الذی یتکثرون قلیل

گذشته ازین دوتن از بزرگترین شاعران زبان تازی که با بابک و افشین معاصر بوده اند در سخنان خود باین وقایع اشارات فراوان کرده اند: نخست ابو تمام حبیب بن اوس طایبی شاعر نامی که بدرست ترین گفته در ۱۹۰ بجهان آمده و در ۲۳۱ از جهان رفته است. وی در دو قصیده که در ستایش ابوسعید محمد بن یوسف ثعری و در قصیده دیگری که در ستایش اسحق بن ابراهیم مصعبی سروده بجنگهای ایشان با بابک و خرم دینان اشاره کرده و نیز قصیده معروفی در مدح افشین در روز ورود بسامرا دارد که برخی از ابیات آنرا طبری در تاریخ خود آورده است و پس از آنکه افشین از چشم معنصم افتاده و گرفتار شده است دو قصیده در بدگویی از وی و سوزانیدن پیکر او سروده است. رجوع کنید به «دیوان ابی تمام الطائی - چاپ بیروت» صحایف ۶۸ و ۷۱ و ۱۵۱ و ۳۲۱ و ۳۲۶ و ۲۴۷ و نیز بکتاب «اخبار ابی تمام تألیف ابی بکر محمد بن یحیی الصولی - چاپ قاهره ۱۳۵۶ - ۱۹۳۷» صحایف ۹۴ و ۱۶۳.

پس از آن ابو عباده ابوالحسن ولید بن عبید طائی بختری شاعر ناماورست که در ۲۰۶ بجهان آمده و در ۲۸۴ از جهان رفته است و وی مدایح بسیار درباره ابونہشل محمد بن حمید بن عبدالحمید طوسی دارد که با بابک جنگ کرده است و درین مدایح نیز اشاراتی بحوادث زمان بابک و جنگهای او کرده است. رجوع کنید به «دیوان البختری - چاپ قسطنطنیه ۱۳۰۰» ج ۲ ص ۱۷ - ۲۹ و ۱۱۴ و به «دیوان البختری - چاپ بیروت ۱۹۱۱» ص ۴۲۴ - ۴۴۴ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۶۵۰ و ۷۵۵.

خاندان بابك

چنان می نماید نخستین کسی که اخبار بابك را گرد آورده است کسی بنام واقد بن عمر تمیمی بوده باشد که سخنانش را ابوالفرج محمد بن اسحق بن ابی - یعقوب ابن الذمیم بغدادی در گذشته در حدود سال ۳۸۵ چنانکه گذشت در کتاب معروف «الفهرست» که در ۳۷۷ گرد آورده نقل کرده است و بسیاری از تاریخ نویسان قرن چهارم نیز از آن مآخذ گرفته اند و همه آنها پیش ازین گذشت . بگفته ابن واقد بن عمر تمیمی بابك پسر مردی روغن فروش عبدالله نام از مردم مداین از نژاد نبطی یا از نبطیان سواد و زنی يك چشم بود و در بلال آباد یا کلان رود از روستای میمد در آذربایجان پس از مرگ پدر بجهان آمد . در يك جا نام بابك را حسن نوشته اند . مطر نامی که از صعلوکان بوده مدعی شده است که بابك پسر وی بوده و مادرش برومید یا برومند نام داشته است . بنا بر گفته دیگر نام پدرش مردس بوده و بگفته دیگر از فرزندان مطهر بن فاطمه دختر ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی پهلوان نامی ایرانی بوده که در سال ۱۰۰ بجهان آمده و در سال ۱۳۲ از جهان رفته است . نوشته اند که مادرش پس از گشاده شدن شهر بسد بدست تازیان با او گریخته و با وی اسیر شده و باسارت او را بدر بار خلافت برده اند . بابك خود از سال ۲۰۱ تا ۲۲۳ بیست و دو سال مشغول زد و خورد با لشکریان خلیفه بوده و اگر در بیست سالگی بدین کار آغاز کرده باشد نزدیک چهل و دو سال زیسته و مادرش می توانسته است در گرفتاری و دردم مرگ وی زنده بوده باشد و در حدود شصت سال زیسته باشد .

در باره همسر یا همسران وی نوشته اند که زن جاویدان بن شهرک یا شهرک و یا سهل که پیشوای او بوده پس از مرگ وی بهم سری وی در آمده است . از سوی دیگر بگفته تاریخ نویسان ارمنی پیداست که دختر واساک ارمنی پادشاه سیمکان

را بزنی گرفته است و بگفته‌ای زن وی را دختر کلدانیه می‌نامیدند . چنان مینماید که وی زنان چند داشته است زیرا که می‌نویسند در میان اسیرانی که از خاندان وی بسامره برده اند چند زن بوده‌اند که همسران او شمرده میشدند . فرزندان چند نیز داشته است و پسر مهترش در جنگ اسیر شده است و نیز گفته‌اند که در میان اسیران هفت پسر و سه دختر او بوده‌اند و در جای دیگر گفته شده که هفده پسر و بیست و سه زن و دختر او را باسیری برده‌اند و چنان مینمایند که این دو رقم هفده و بیست و سه تحریفی از همان دو رقم هفت و سه باشد . از دو برادر وی نیز نامی برده اند یکی عبدالله که با او گرفتار و کشته شده و دیگری معاویه و در يك جا گفته شده که برادرش اسحق بن ابراهیم نام داشته اما پیداست که این نکته درست نیست .

در باره خاندان وی و سرانجام ایشان پس از مرگش داستان سوزناك و دلخراشی از تبه‌کاری معنم در کتابهاست بدینگونه که نظام‌الملک در سیاست‌نامه مینویسد :

« روزی معنم بمجلس شراب برخاست و در حجره ای شد . زمانی نبود ، بیرون آمد و شرابی بخورد . باز برخاست و در حجره دیگر شد و باز بیرون آمد و شرابی بخورد و سه بار در حجره شد و در گرما به شد و غسل بکرد و بر مصلی شد و دو رکعت نماز بکرد و بمجلس باز آمد و گفت قاضی یحیی را که : دانی این چه نماز بود ؟ گفت : نه . گفت : این نماز شکر نعمتی از نعمت‌هایست که خدای عز و جل امروز مرا ارزانی داشت که این سه ساعت سه دختر را دختری ببرم ، که هر سه دختر سه دشمن بودند : یکی دختر ملك روم و یکی دختر بابك و یکی دختر مازیار گبر » .

یاقوت حموی در معجم‌الادباء در احوال ابو عبدالله احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون ندیم ادیب‌زبان تازی در باره نیای او حمدون مینویسد :

« حمدون بن اسمعیل آورده است و گفته که روزی معنم مرا خواند و نزد او رفتم

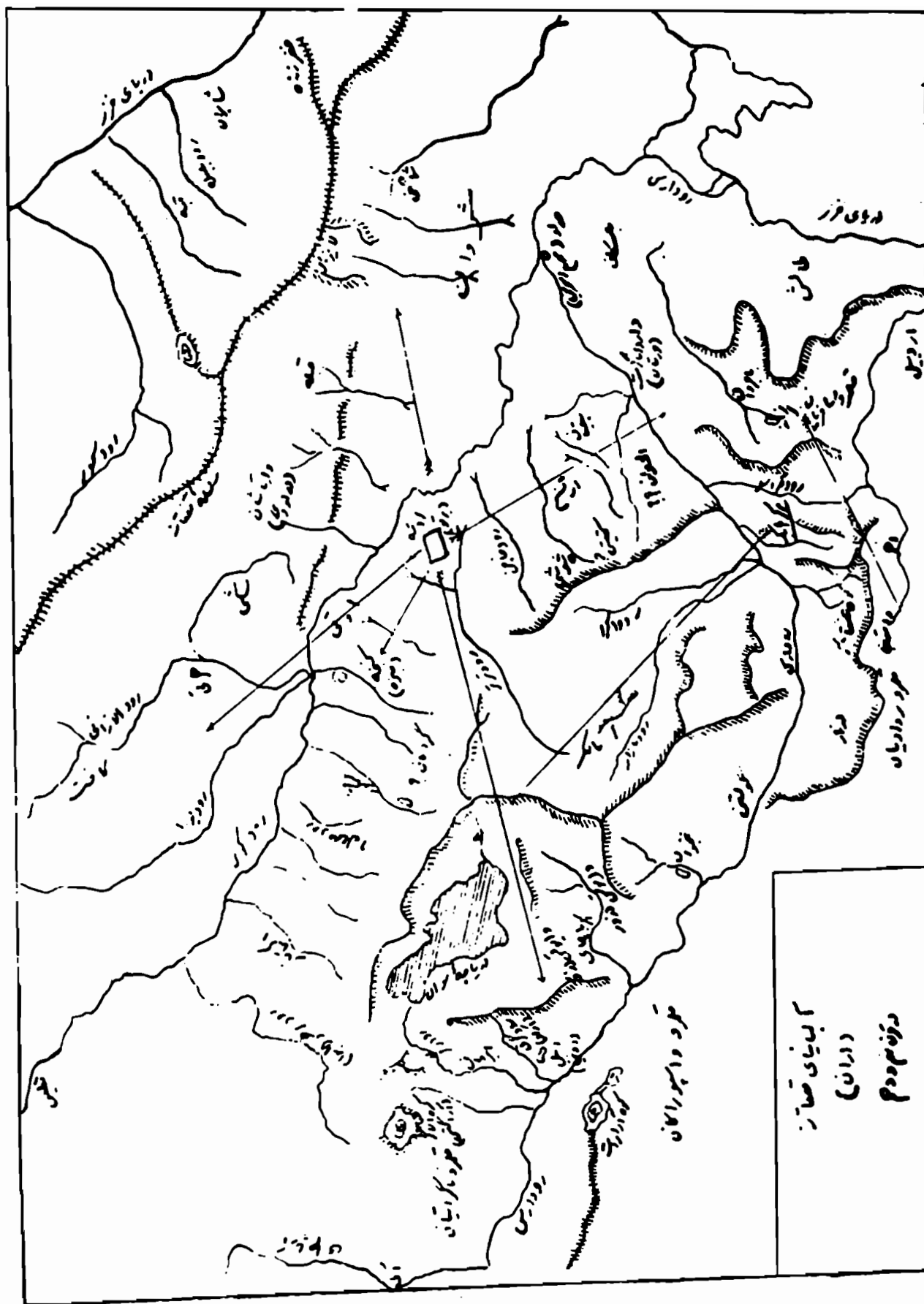
و در یکی از نشیمنگاه های خود بود و در پهلوی او دری کوچک بود و من با او سخن میگفتم و در را میدیدم . در جنبید و از آن دختر کی سفید روی و باریک اندام و زیبا بیرون آمد و در دستش پیاله ای بود و بر گردنش دستمالی و پیاله را از دستش گرفت و آشامید . سپس گفت : ای حمدون بیرون رو . بیرون رفتم و در دالان سرای ماندم . پس مرا خواند و اندر شدم و او خوش خوی بود و با او سخن گفتم . سپس همان در جنبید و دختر کی آمد که از زیبا ترین زنان بود و گندم گون و رنگ باخته بود و در دستش پیاله داشت ، آنرا گرفت و آشامید و گفت : بجای خود باز گرد ، پس بیرون رفتم و ساعتی در آنجا ماندم . باز مرا خواست و رفتم ساعتی با او سخن گفتم در جنبید و سومی که زیباتر بود و پیاله بردست و دستمالی با خود داشت آمد . پیاله را گرفت و آشامید و گفت : بجای خود باز گرد . بیرون رفتم و ساعتی ماندم . سپس مرا خواند و مرا گفت : میدانی چه شد ؟ گفتم : پناه بر خدا ، هیچ کس نمیداند که در اندرون سرای امیر المومنین چه میگردد . گفت : یکی از آنها دختر بابك خرمی و دیگری دختر مازیار و سومی دختر بطریق عموریداند و درین ساعت از ایشان دختری بهردم و این کمال پادشاهیست ، ای حمدون ،

بابك خرم دین در دیده خاور شناسان

خاور شناسان در کتابهای مختلف خود جسته و گریخته در باره بابك خرم دین سخن رانده اند و چون مآخذشان همانهاییست که در تدوین این کتاب بکار برده ام چیزی بر آنچه گذشت نمیفزایند و بحث کافی درین زمینه نکرده اند . بجز مقالاتی جداگانه که خاور شناسان نامی آلمانی فلوگل Flügel در مجله لنجمن خاور شناسی آلمان Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft شماره ۲۳ ص ۵۱۱ بعد نوشته است خاور شناس فرانسوی کلمان اوار Clément Huart در دایرة المعارف اسلام Encyclopédie de l'Islam

ج ۱ ص ۵۵۷-۵۵۸ مختصری درین زمینه دارد بدینگونه :

بابک ، پیشوای طریقه خرمیان ، نامش شکل معرب کلمه فارسی پاپکست . میگویند پسر روغن فروش دوره گردی بود ؛ کارهای پستی داشت تاهنگامی که جاویدان بن سهل ، پیشوای خرمیان ، پی بهوش او برد . پس از مرگ وی ، دعوی کرد که روح او درو راه یافته است و آغاز کرد مردم را در گرداگرد البذراران (۲۰۱ = ۸۱۶-۸۱۷) برانگیزد . در ۲۰۴ (۸۱۹-۸۲۰) یحیی بن معاذ بروتاخت وکاری ازپیش نبرد . در روزگار خلیفه المعتصم ، پیشروان لشکر بفرماندهی بغا کبیر چون در هشتاد سر ، دراطراف مراغه ، شکست خوردند ، افشین بعده گرفت که با این شورش جنگ کند (۲۲۱ = ۸۳۶) و توانست یکی از سردارانش طرخان را بغفلت بگیرد . پس از دریافت مدد و پول ، افشین بر سردار دیگر ، آذین ، حمله برد و در نتیجه احتیاطی که کرده بود که در بلندیها پشاهندگان کوهستانی (کوهبانیه) که نشانه هایی میدادند بگمارد لشکریان خود را از ناسامانی رها ند ، این سردار آهسته پیش میرفت و لشکرگاه خود را با آهن های تیز (خسک) پناه میداد . البذر را گرفتند و تاراج کردند (آدینه ۱۸ رمان ۲۲۲ = ۲۶ آوریل ۸۳۷) پس از حمله بیهوده ای که داوطلبان بصره کرده و هجومی که لشکریان فرغانه برده بودند . افشین چون شهر را بدست سپاهیان مهندس (کلغاریه) ویران کرد ، بابک گریخت و بدست سهل بن سباط افتاد ، که امیری ارمنی بود و واداشت در شکار او را بگیرند ، چون ویرا بافشین سپردند ، بسام را فرستادند (پنجشنبه ۲ صفر ۲۲۳ = ۳ ژانویه ۸۳۸) ، المعتصم بی آنکه رعایت زنهار نامه ای را که داده بود بکند ، او را سوار بر فیل گرداند و با خوش سلیقگی در بیرحمی کشتش : پیکرش برداری آویخته ماند که نام آنرا بریکی از برزنهای شهر گذاشتند . پادشاهی او بیست سال کشیده بود . در داستانی که فهرست (ص ۳۴۳-۳۴۴) خلاصه ای از آنرا داده است بر تخت نشستن او در البذر سوم خاص دارد : پوست گاو تازه کنده گسترده



برزمين ، تکه نان در شراب ، اعطای دسته‌ای از ريحان در زناشویی - مآخذ : طبری (چاپ دوخویه) ج ۳ ص ۱۵ و ۱۰ و ۱۱۸۷ و بعد ، مسعودی - مروج الذهب ج ۷ ص ۶۲ و ۱۲۳ و بعد ، ابن الاثير (چاپ تورنبرک) ج ۶ ص ۳۱۵ ، ۳۲۶ ، ۳۳۷ ، ابن خلدون - عبر ج ۳ ص ۲۵۸-۲۶۲ ، ابن النديم ، الفهرست ص ۳۴۳ - ۳۴۴ ، ژ . فلوگل در مجله انجمن خاورشناسی آلمان شماره ۲۳ ص ۵۱۱ و بعد .

کل . اوار



خاورشناس معروف ولاديمير مينورسکی Vladimir Minorsky در مجله آموزشگاه مطالعات خاوری و افريقائی Bulletin of the school of oriental and African Studies شماره ۳/۱۵ سال ۱۹۵۳ (ص ۵۰۴-۵۲۹) مقالتي بعنوان Caucasica IV درباره سهل بن سباط و حوادث زمان بابك دارد كه عنوان آن را بايد « قفقازيات ۴ » ترجمه كرد و ترجمه آن بدينگونه است :

قفقازيات ۴

« سرزمين آذربايجان شوروی امروز تقريباً همانست كه در قديم البانيای قفقاز (بارمنی : الوانك و بتازی اران يا الاران) ميگفتند . به بيست و شش زبان در آلبانيا سخن ميگفتند و شاه مستقلي داشته است (سترابون فصل ۱۱ بند ۴) . در مدت ۷ قرن از لشكر كشی پمپه در ۶۵-۶۶ پيش از ميلاد كه بيشتر آگاهی ما درباره زندگی باستانی اين سرزمين از آنجاست تا استيلای تازيان در قرن هفتم ميلادی تغييراتی عظيم درين ناحيه روی داده است و اين تغييرات در زیر نفوذ ايرانيانی بوده است كه تا معابر قفقاز را در شاهراههای خزر و آلان در شمال در دست داشتند و نفوذ معنوی ارمنيان نيز مؤثر بوده و در نتيجه آن بازمانده مردم آلبانيا بدین ترساين ارمني گرویده اند . جغرافيا نويسان تازی معتقدند كه هنوز در حوالی

برده (بفارسی پیروز آباد و بزبان ارمنی پرتو) بزبان ارانی سخن میگفته اند اما اکنون تنها در دود هکده که مردم آن اودی اند (۱) بازمانده زبانی که آثار ارانیان در آن هست باقیست .

چون مقصود ما مطالعه در اوضاع قرن نهم و دهم میلادیست بتغییراتی که تاخت و تاز ترکان اغوز در قرن یازدهم فراهم کرده و مردم این نواحی ترك شده اند کاری نداریم .

منابع تازی و ارمنی هر دو نشان میدهند که استیلای تازیان بهیچوجه خاندانهای شاهی ارانی و ارمنی را از میان نبرده بلکه هم چنان بعنوان دست نشاندۀ آنان در پادشاهی باقی مانده اند. از هر پیشآمدی بهره گرفته اند تا حقوق موروث خود را از دست ندهند و توانسته اند در برابر استیلای تازیان و سلجوقیان و مغول ایستادگی کنند و حتی امروز جایی که بآن ارتفاعات قرا باغ میگویند و در آذربایجان شورویست (۲) بنام آنهاست .

دوره انقراض این حکومت های نیم مستقل دشواریهای بسیار در مطالعه فراهم میکند . در مآخذ تازی (۳) و ارمنی (۴) توجه بیشتر بوقایع خاصی کرده اند و ما

(۱) رجوع کنید بکتاب بلیناس ۶ ، ۱۳ ، ۱۶ و بکتاب اوتن ، جغرافیای ارمنستان در کلمه : اوتی . این ایالت باستانی شاید در هر دو کرانه رود کور امتداد داشته بوده باشد در صورتیکه دهکده هایی که هنوز باقیست در نواحی شکی نزدیک تنگهایی که بداغستان جنوبی میرفته واقع شده است .

(۲) گذشته از دهکده های بی شمار ارمنی که در سراسر قسمت شرقی ماوراء قفقازست .

(۳) بلاذری (متوفی در ۲۷۹ = ۸۹۲) ، یعقوبی (متوفی در ۲۸۴ = ۸۰۷)

طبری (متوفی در ۳۱۱ = ۹۲۳) .

(۴) تماس ارتسرونی (پیش از سال ۱۰۰۰ میلادی) ، آشوغیک (بلافاصله پس از

۱۰۰۰ میلادی) و چند تاریخ نویس دیگر پس از ایشان مانند استفانس اربلیان (در حدود

۱۳۰۰ میلادی) .

برای بهم پیوستن سلسله حوادث گرفتار دشواری میشویم . کتاب تاریخ نویس البانی موسس کلنکتوتسی که کتاب خود را بزبان ارمنی نوشته است (قرن دهم) شامل مطالب بسیارست . اما اشارات تاریک و بریدگی های بی موقع در رشته سخن بیشتر سبب سرگردانیست (۱) اشکال خاصی که پیش می آید اینست که درین زمان ارمنیان بروش تازیان کینه هایی داشته اند (مانند ابو موسی و ابو اسد و جز آن) که هیچ با نامهای ارمنی پیوستگی ندارند . همین نکته در خاندانهایی که بجزین وجه اشتراکی با یکدیگر نداشته اند بسیار دیده می شود ، چنانکه امتیاز در میان چندین سهل و چندین واساک و چندین سمبات که در یک زمان میزیسته اند کار دشواریست .

از نظر اسلامی بیشتر از حوادثی بهره مند می شویم که این پیوستگی را ناگهان از میان می برد ، مانند شورش بابك (۸۲۲ - ۸۳۷) و از میان رفتن وی و دیگر از میان رفتن امیر مستقل تازی در تفلیس (۸۵۲) و سخت گیری بوغا فرمانده لشکریان خلیفه که با همدستان پیشین خود کرد و تبعید همه شاهزادگان ارمنی بین النهرین (۸۵۴ ؟) انجامید ؛ سر انجام (در اوایل قرن دهم) جنبش عظیم طوایف ایرانی بقیام کوتاه مرزبان بن محمد بن مسافر سر کرده دیلمیان منتهی شد که قلمرو او تا آذربایجان و کرانه رود ارس و حتی رود کور تا پای کوههای قفقاز رسید .

از دو مبحثی که ازین پس خواهد آمد یکی مربوط بسهل پسر سنباطست در زمان شورش بابك و دیگری مربوطست بفهرست خراج گزاران مرزبان که در کتاب جغرافیای ابن حوقل (۹۹۷ میلادی) باقی مانده است .

(۱) از تاریخ آلبانیای او که پاتکانیان بروسی ترجمه کرده است بهره مند شده ام ، چاپ سن پترزبورگ ۱۸۶۱ - برای روشن شدن نکاتی چند مدیون آقای س . دوست C . Dowsett هستم که مشغول تهیه چاپ تازه ای از متن ارمنی این کتابست .

۱ - سهل بن سنباط از مردم شکی واران

(۱) وضع عمومی حوزه ارس و کور

(۲) ارتقای سهل

(۳) جانشینان او

(۴) عیسی بن اصطیثقانوس

۱ - وضع عمومی

پیش از معرفی سهل پسر سنباط ضروریست از چند تن پیشینیان او که دست
نشاندۀ تازیان در حدود سال ۸۲۰ میلادی بوده‌اند نام ببریم . درباره کرانه‌های
جنوبی ارس در نواحی کوهستانی که اکنون قراجه داغ (۱) می‌گویند و از شمال
تا خطی که اردبیل و تبریز را بهم می‌پیوندد امتداد دارد پس‌ازین در سرکشی بابک
در برابر نمایندۀ خلیفه مطالبی خواهد آمد . روبروی قراجه‌داغ ، در کرانه شمالی
رود ارس و نزدیک ملتقای رود کور با ارس راه کوهستانی دیگری هست که در
آن زمان در حواشی آن حکومت نشینهای جزیری بوده‌اند . در گوشه شمال شرقی
آن (در کنار رود ترتر) پای‌تخت جانشینان شاهان البانیا بوده که از بازماندگان
مهران (از زمان ساسانیان) بوده‌اند . در گوشه جنوب شرقی البانیا در کرانه رود
ارس بچند امیر برمیخوریم (درختیش و ورثان) که نسبشان کاملاً روشن نیست .
در مغرب (۲) کشوری هست که سیونیا (در زمان ارمنی : سیونیک) نام دارد

(۲) بهتر آنست بگویم که کلمه ترکی قراجه درین مورد اشتقاق عامیانه یک نام
باستانیست . رجوع کنید بجزء دوم کلمه بلوان کرج (۴) مذکور در دایرةالمعارف اسلام در
کلمه اورم L'rm .

(۲) بیشتر در مغرب اکرا .

و فرمانروایان آن از يك خاندان مخصوص ارمنی از بازماندگان سیساک (۱) بوده اند .

چنان می نماید که کرانه جنوبی رود کور جزو قلمرومهرانها بوده اما وضع پایداری نداشته است . در آن سوی رود کور قلمرو مهم اسلامی شروان بوده که در سراسر دوره ساسانی استقلال داشته ولی درین روزگار خاندان یزیدیان از قبیلہ شیبانی در آن فرمانروا بوده اند .

در مغرب شروان سرزمین قبله بود که مردم آن از نژادهای مختلف بوده اند (حتی شامل عده ای از خزران بوده) و فرمانروایی آن با امیری از ترسایان بوده است . نژاد این امیران قبله و شکی معلوم نیست اما بواسطه وصلت هایی که پیوسته با امیران کرانه های راست (۲) رود سی کرده اند می توانیم پیوستگی های آنها با يك دیگر پی ببریم . بطریق نشین های آلبانیا که ارمنی شده بودند این پیوستگی ها را در دو کرانه رود نگاه می داشتند . کمی دورتر و در حوزه رود الازان وضع روشن نیست و چنان می نماید که یکی از امیر نشین های ملوک الطوائف که در زبان گرجی هر تی Hereti نام داشته در آنجا بوده باشد و باز هم آن سوتر در مغرب آنجا که امروز کاختیا (کاخ) می گویند و اکنون مردم آن گرجی اند در آن زمان امیری

(۱) هر چند که با عناصر دیگر آمیخته شده اند . رجوع کنید بکتاب استفانس - اربلیان - تاریخ سیونیک ترجمه بروس Brosset ۱۸۶۴ ج ۱ ص ۳۲ و بکتاب مینورسکی : مطالعات در تاریخ قفقاز چاپ ۱۹۵۳ ص ۶۷ - ۷۴ - Studies in Caucasian History

(۲) کاملاً ممکنست که مهرانیان گاه گاهی بر کرانه های چپ رود کور استیلا یافته باشند . درباره یکی از بازماندگان نشان هامام (گریگور) پسر ادر نرسه (که معاصر محمد افشین ۸۸۹-۹۰۱ بود) در کتاب موسس ج ۳ فصل ۲۲ (ترجمه ص ۲۷۸) گفته شده که استیلای خود را و بان سوی ، که ظاهراً مراد ساحل چپ رود کورست رسانده بود .

حکمرانی داشته که عنوان کوریکوز Korikoz (۱) داشته است و احتمال بسیار میرود دین ارمنی داشته باشد و سرکردگی آنجا با قبیله‌ای بوده است بنام تسانار که تازیان آنها را «الصناریه» گفته‌اند (۲).

۲ - ارتقای سهل

از سهل بن سنباط مرد پرحرارتی که در آغاز قرن نهم مقام مهمی در اران داشته است هم در منابع تازی و هم در مآخذ ارمنی یاد کرده‌اند و با آنکه این مطالب پراکنده است در حوادث آن زمان پرتو خاصی می‌فکند.

نسب سهل روشن و آشکار نیست (۳). تماس ارتسرونی در ج ۳ بند ۱۱ وی را فرمانروای شکئی‌ها (۴) می‌داند و باید بیاد داشت که در حدود العالم پس از آنکه سخن از شکئی رفته ذکر (بند ۳۶، ۳۷) از سمباطمان هست که شهری در گوشه دورتری از شکئی بوده و دژ استواری داشته است. کلمه سمباطمان به معنی خانه سمباطست و ممکنست جایگاه نیاکان سهل بوده باشد.

بنا بر تاریخ گرجستان (بروسه ج ۱ ص ۲۴۹ - ۲۵۰) در زمان شاهی شاه

(۱) این عنوان درین جا دشوارست جنبه دینی داشته باشد.

(۲) این مردم را بطلمیوس در ج ۸ فصل ۸ بند ۱۳ سانارایوئی Sanaruioi می‌نامد و بنا بر جغرافیای قدیمی بزبان ارمنی تنگه داریال در سرزمین آنها بوده است. رجوع کنید به حدود العالم ص ۴۰۰ - ۲ ولی در قرن نهم و دهم مرکز تسانار یا صنار بسوی مشرق بنواحی تنگه‌ایی که کاختیا و داغستان را بهم می‌پیوسته و بشکی نزدیک تر بوده باید منتقل شده باشد.

(۳) نام ترسایی حقیقی اومشکوکت چنان می‌نماید که سهل نام مستعار تازی باشد.

(۴) رجوع کنید به مقاله مینورسکی در کلمه شکئی در دایرة المعارف اسلام (۱۹۲۶) و

مقاله آ. ا. کریمسکی A. F. Krimsky بنوان شکئی در یاد نامه Pamyati

ن. ی. مار N. Y. Marr ۱۹۳۸-۳۸۴-۳۶۹ مقاله استاد من کریمسکی از حیث منابعی که بآن رجوع کرده بسیار گرانبهاست اما چند اشتقاق دلیرانه در آن هست.

آرشيل دوم (۶۶۸-۷۱۸) سه برادر كه عم خود ادرنس كور را از بينايى باز داشته بودند و از تارون بكشور شكبخ آمده بودند . . . زيرا كه تمام آنكشور قفقاز در همسايگى ران (يعنى اران) خداوند گارى نداشت . هرت و كاكت جمعيت كمى داشت كه بجنگلها گريخته بودند و اين سه برادر اين كشور را تا گولگولا گشادند ، (۱) .

سلسله نسب اين برادران دشواريهاى بسيار پيش مى آورد (۲) اما در ميان سالهاى ۷۰۰ و ۸۰۰ هيچ تغيير در شكى نمى بينيم ، بايد فرض كنيم كه اين بى خبرى از خاندان سهل آغاز ميشود . در حقيقت اين نام ابن سباط (در كتاب موسس كلنكتوتسى سمبائان) ممكنست نام خانوادگى و نام نياكان مستقيم يا نام يكي از سه برادر (سمبت ؟) يا نام پدرشان باشد (۳) .

(۱) در روايت ارمنى كالگال است كه ممكنست خلخال باشد ، در كرانه راست رود كور كه اكنون خيلخينا مى گویند و در كنار رود دزگام تقريباً درشت كيلومترى مغرب گنجه است . رجوع كنيد بكتاب هوېشمان نام جاها در زبان ارمنى قديم ، *Die Altarmenischen Ortsnamen* ص ۲۷۲ و نيز بكتاب بروسه ج ۱-۲ ص ۴۹

(۲) ماركوارت *Marquart* در كتاب *Streifzuge* ص ۳۹۶ ، ۴۱۶ و كتاب *Sudarmenien* ص ۲۹۲ پنداشته است كه ايشان از بازماندگان گريگور ماميكونيان بوده اند كه در ۷۴۸ آشوت با گراتونى بطريق راكور كرد . ژ . لران *J. Laurent* در كتاب *L'Arménie entre Byzance et L'Islam* چاپ ۱۹۱۹ ص ۱۱۰ ايشان را پسر عمهاى آشوت كور شده مى داند كه در ميان سالهاى ۷۵۰ و ۸۷۲ آشوت آنها را بگرچستان تبعيد كرده بود . در تاريخ گرچستان در زير عنوان همين سلسله سخن از مهاجرت ديگريست بكاخت و شكبخ كه از كلارجت (جنوب غربى گرچستان) بآنجا رفته اند .

(۳) بنا بر گفته و خوشت زن بيوه يكي از اميران را كه سر كرده قبائل كوهرستان بود (توش ، خونديز) آرشيل يكي از اميران شكبخ داد كه ادرنسه نام داشت . رجوع شود بكتاب بروسه ج ۱ ص ۲۵۱ .

شاید قدیم ترین مرجع در باره سهل « تاریخ آلبانیا (اران) تألیف موسس کلنکتوتسی » باشد . در شمارش بطریقان ارمنی (ج ۳ فصل ۲۳) میگوید که ترداوید (۸۲۲-۸۵۰ و بنا بر نسخه س . دوست ۸۲۱-۸۴۹) زناشویی نا مشروع امیر شکئی را که مطعون شده بود بوسیله برادرش مشروع دانست . شکئی حتماً همان شکیت و اشاره بسهل ممکنست مربوط بزمان پیش ازین باشد و مربوط بزمانیست که وی هنوز در اقطاع خود میزیسته است (۱) .

بنابر تاریخ شروان (بند ۲) بزبان تازی هنگامی که در ۲۰۵ = ۸۲۰ شورش در شکئی روی داد عاملی را که خالد بن یزید گماشته بود مردم کشتند (۲) .

یعقوبی در ج ۲ ص ۵۷۹ می نویسد که چون افشین وارد آذربایجان شد (در ۲۲۰ = ۸۳۵ رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۱۷۱) محمد بن سلیمان ازدی سمرقندی را حکمرانی ارمنستان داد . در آن هنگام سهل بن سنباط شوریده واران را گرفته بود (قد خالف ... و تغلب) . شبی بر محمد کمین کرد و وی را شکست داد ، رجوع کنید ببلاذری ص ۲۱۱ . در باره ارمنستان موسس کلنکتوتسی در ج ۳ فصل ۹ می گوید که در پایان سال ارمنی ۲۷۰ (۸۲۲-۳) برخی از تازیان از پرتو (بردء) آمدند و آماراس (۳) را ویران کردند و هزار اسیر گرفتند و مردم درمتس آرانک

(۱) شکین ضبط دیگری از نام شکیت . مقابله آن با شکو (شکئی) را کریمسکی کرده است ولی وی سهل بن سنباط را با سهل سیونی (رجوع شود بصحیفه ۱۴۹ یادداشت شماره (۲) اشتباه کرده است .

(۲) ظاهراً در دوره اول حکمرانی خالد اتفاق افتاده است رجوع کنید بیعقوبی ص ۵۶۶ . این قسمت را از تاریخ شروان تألیف قرن ۱۱ نقل کرده ام . رجوع کنید بکتاب Studien من که مشغول تهیه آن هستم چاپ ۱۹۵۳ ص ۳۳ .

(۳) این جایگاه سابق جاثلیق آلبانیا بوده است نزدیک سرچشمه رود خچن: رجوع شود بگفته آلیشان Alishan در کتاب س . اربلیان ج ۲ ص ۱۵۲ .

(در کنار رود ترتر ، پايين تر از برده) حصار گرفتند . در همان زمان امير زيبا و جوانمرد سهل سمبائتان (۱) ارا شاهيك با برادران زورمند خود و لشكريانش در برآمدن آفتاب برايشان حمله برد و همه را پراکنده كرد و محصوران را رها كرد (ترجمه پاتكنيان ص ۲۶۶) . براي اينكه اين شكست روي داده باشد سهل مي بايست از كرانه ارس گذشته باشد ، اگر خلخال (رجوع كنيد بصحيفه ۱۴۷ يادداشت ۱) جزو قلمرو او مي بود كار سهل آسانتر مي شد .

لقب ارا شاهيك (۲) كه درين مورد مورخ آلبانيا باو مي دهد شايد باعتبار آينده بوده باشد زيرا موسس بلافاصله پس از آن و ذكر حوادث همان سال از گذشته شدن آخرين پادشاه مهراني يعني وراز تيرداد بدست كسي بنام ترنرسه فيليپئان (۳) سخن ميراند . ازين كه اين شخص دوم گماشته سهل بوده است آگاهي نداريم اما قطعاً سهل ازين مردم كشي بهره مند شده و لقب او را بخود داده است . چون وراز تيرداد را آخرين پادشاه مهراني (۴) دانسته اند پيدا است كه سهل بستگي با اين خانواده نداشته است .

(۱) تابع اضافه نسبي زبان فارسي .

(۲) اين لقب را بايد نوعي تفخيم لقب بسيار محقر اران شاهيك بفتح دانست .

(۳) اربليان (ترجمه بروسه ج ۱ ص ۹۵) او را « ترنرسه سيوني » پسر فيليپه مي نامد هرچند كه موسس كه اربليان مطالب خود را ازو گرفته چيزي درباره نسب نرسه نمي نويسد . بنا بر گفته ماركوارت Marquart در كتاب Streifzuge ص ۴۵۷ وي يكي از بطريقه‌هاي (اراني ؟) بوده كه يعقوبي در ص ۵۶۲ وي را از موافقان حكمراني ميداند كه اين خليفه فرستاده بود و مي گويد كه ايشان با فرمانروايان جديدی كه مأمون فرستاد درافتادند (در حدود ۱۹۸ = ۸۱۳) ، رجوع كنيد بترجمه بروسه از اربليان ج ۱ ص ۹۶ و ج ۲ ص ۲۵ .

(۴) زن بيوه او بخچئن (در جنوب رود ترتر) گريخت و در آنجا دختر « سپرم » را بعقد ادرنرسه پدر سهل [ساهاك] رييس يا مؤسس سلسله سيونيها درآورد ، رجوع كنيد بكتاب موسس كلنكوتسي ج ۳ فصل ۲۲ (پس ازين هم بحث خواهيم كرد) .

در همان هنگام سواده تازی (پسر عبدالحمید الجحافی) بسیمکان تاخت و
واساک حکمران آن سرزمین از بابك یاری خواست . این شورش نامی هم دعوتش
را پذیرفت و دختر واساک را بزنی گرفت (۱) . اما در بلك و جلم (در ۸۲۸) دیر
بزرگ ما کنوتس را ویران کرد . این نامها (۲) مینماید که چگونه نفوذ وی در میان
ارس و کور توسعه یافته است . در مآخذ اسلامی بمطالبی که مؤسس کلنکتوتسی

(۱) طبری ج ۳ ص ۱۲۲۱ زن بابك را که با او گریخته « ابنة الکلاذیه » ،
خوانده است ، در صورتیکه وی ارمنی بوده نتوانسته است شوی خود را در گفتگو و سازش
با هموطنان خود که در شمال ارس بوده اند یاری کند . اما تطبیق او با دختر واساک با
توجه بشرحی که طبری در باره « کثیر الزوجه » بودن بابك نوشته دشوار است . رجوع
کنید بتاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۲۳ و رجوع کنید به یادداشت ۲ پای صحیفه ۱۵۱ .
(۲) تووسین در ترجمه پاتکانیان در ص ۲۶۸ نیست . س . دوست بمن گفته است که
تووسین وتین در برخی از نسخهای خطی موس کلنکتوتسی بجای طوسی نوشته شده .
در طبری ج ۳ ص ۱۰۹۹ گفته شده است که در ۲۱۱=۸۲۶ مامون محمد بن حمید طوسی
را بجنک بابك فرستاد و سپس در ص ۱۱۰ آمده است که در ۲۶ (۴) ربیع الاول ۲۱۴=۳
ژون ۸۲۹ او را نزدیک هشتاد سرکشت و اشکریانش را درهم شکست . پس از شکست طوسی
موس پیشرفت دیگری بیابك در برابر ابراهیم پسر لیث (بگفته دوست) ذکر کرده است .
این نام حتماً همان ابراهیم بن اللیث بن الفضل التجیبی (دراصل نقطه ندارد و این احتمال
مواست) است که مأمون در ۲۰۹=۸۲۴ او را حکمرانی آذربایجان داد ، رجوع کنید
بطبری ج ۳ ص ۱۰۷۲ و نام وی پس از آن در شماره سرکردگانی که بابك کشته است
می آید ، رجوع شود بطبری ج ۳ ص ۱۲۳۳ (سال ۲۲۳=۸۳۷) و نام او پس از نام
زریق ابن علی بن صدقه و محمد بن حمید طوسی آمده ، رجوع کنید با بن الاثیر ج ۶ ص
۲۷۵ و ۳۳۸ در سکه ای که خالد بن یزید در ارمنستان در حدود ۲۱۲-۲۱۷=۸۲۷ -
۸۳۲ زده است نام وی توام با اسم ابراهیم نامیست که نام پدرش خوانده نمیشود .
ر . واسمر R. Vasmer در کتاب سالنامه حکمرانان تازی Chronologie der
arabischen Statthalter چاپ وین ۱۹۳۲ ص ۷۲ پیشنهاد میکند که درین سکه
این نام را باید ابراهیم بن زید و تاریخ های آنرا ۲۱۵ و ۲۱۷ خواند . ابراهیم بن
عتاب را بقیده تیزهاوزن Tiesenhausen درین سکه ابن غیاث یا ابن اعیان باید
خواند . نبودن الف دوم در آغاز نامها مانعست که با ابراهیم ابن اللیث یکی باشد .

بتفصيل و با بيان هراس انگيزي از كارهاي بابك ياد کرده تنها غير مستقيم اشاره کرده اند .

بابك خود بجايگاه خویش به «آماراس» رفت اما با نايب او رستم کشمکش را دنبال کردند و وی را شکست دادند . درين وقايع نامی از سهل نبرده اند اما در زمان معتصم (۸۲۴-۸۳۳=۲۱۸-۲۲۷) صریحاً گفته اند که در اران (رجوع کنید بتاريخ یعقوبی ص ۵۷۹) سر بطغیان برداشت و چنین مینماید که چندی سهل و بابك بزيان یکدیگر برخاسته اند . چون در ۲۲۲=۸۳۷ افسين بابك را شکست داد و بابك کوشید از میان سرزمین امیران ارمنی بگریزد و بحمايت تئوفیل امپراطور پناه ببرد پیامی بسهل بن سنباط داد و وی بدیدار اورفت . شرحی که طبری درباره فرار بابك نوشته (ج ۳ ص ۱۲۲۳ سال ۲۲۲=۸۳۷) مطالب مفصل جالبی دربر دارد اما راهی را که وی برای رسیدن بکوهستان قلمرو سهل بن سنباط درپیش گرفته است درست معلوم نمیکند . « هنگامیکه سهل وی را دید دستش را بوسه داد و گفت : ای خداوندگار ... برای پذیرایی از تو کسی شایسته تر از من نیست ، تو جایگاه مرا میدانی . کاری با خلیفه ندارم . . . تو میدانی بر سر من چه آمده است و از کشور من خبرداری . همه بطریقان که درین جا هستند با تو خویشاوندی دارند و در خانهایشان فرزندان برای تو زاده شده است » (زیرا هر گاه بابك می شنید که بطریقی دختری یا خواهری زیبا دارد کس نزد او میفرستاد و دختر را میخواست و اگر بطریق دختر را نمیداد بابك بدیدار بطریق میرفت و دختر را با چیزهای دیگری که آن بطریق داشت ازو میگرفت) . همه این مطالب نشان میدهد که سهل در جنوب رود کور و با بابك روابط شخصی داشت . بابك در ضمن آنکه دعوت سهل را بدژ او پذیرفت حزم را رعایت کرد و برادرش عبدالله را گفت جای دیگر یعنی نزد ابن اصطیفانوس بماند (۱)

(۱) در باره وی رجوع کنید بصحیفه ۱۵۴ .

این دوسردار که تا اندازه‌ای از میهمانان خود دل‌آزرده بودند آنان را با فشین تسلیم کردند. در برابر این خدمت برجسته تازیان سهل را (۱) بسیار تجلیل کردند و از خطاهای پیشین او در گذشتند. در يك قسمت الحاقی که در برخی از نسخ خطی کتاب مؤسس کلنکوتسی در ج ۳ فصل ۲۰ هست این مطلب را تأیید کرده و گفته‌اند (با مبالغه‌ای آشکار) که سهل «فرمانروایی ارمنستان و گرجستان و اران را یافت و با نیرو و اختیار تام فرمان‌راند» (۲). وی می‌بایست در حدود پانزده سال ازین منصب جدید برخوردار شده باشد زیرا که بگفته تماس ارتسرونی ج ۳ فصل ۲ (ترجمه بروسه ص ۱۵۳) سهل پسر سمباط فرمانروای شکی که بابن (بابك) را گرفت از امیران ارمنی بود که بوغای کبیر از کشورشان راند و باز ایشان را بدانجا برگردانیدند (در ۸۵۴ ؟)، هر چند که در فهرست طبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ نام پسرش معاویه بن سهل بن سنباط جانشین نام او شده (پسرش بابك را که اسیر شده بود ببلشکر گاه افشین برد).

۳- جانشینان سهل

پس ازین دوره فترت جالب توجهی در تاریخ جانشینان سهل پیدا میشود تا اینکه در آغاز قرن دهم از فرمانروای شکی بنام ادرنرسی (آذر نرسی) آگاهی می‌یابیم. برای وقوف بدین نکته باید وضع آن دیار را که تغییر یافته اما هنوز هرج و مرج کامل در آن حکمروا بود بغایت اختصار خلاصه کنیم:

در آغاز قرن نهم سلسله جدیدی بنام باگراتی در گرجستان (کرتیل) روی کار آمد. باگرات پسر آشوت (۸۲۶-۸۷۶) با محمد بن خالد در نخستین جنگ

(۱) طبری ج ۳ ص ۱۲۷۲: پسر سهل (معاویه) صد هزار درهم و سهل هزار هزار درهم و يك كمر گوهر نشان و لقب بطریق و تاج بطریقی دادند. گویا وضع ابن اسطیفانوس هم تثبیت شده و در اقطاع خود مستقر گشته است، رجوع کنید بصحیفه ۱۵۴.
(۲) این مطلب را مدیون س. دوست (۱۲ اوت ۱۹۵۲) هستم.

با امير تفليس اسحق بن اسمعيل همدست شد و در نتيجه همين يگانگي بود كه چون بوغا تفليس را در ۸۵۲ گرفت و اموال اميران ترسا (خاصه ارمنيان) را بگمان اينكه باوي درستيزند تاراج كرد با گرات را زياني نرساند .

سلسله جديد و تازه نفس فرمانرواياني كه از بغداد مأمور شده بودند يعني ساجيان بلاهاي تازه بر سر قفقازيان ترسا آوردند . در ميان سالهاي ۹۰۲ و ۹۱۴ يوسف بن ابي الساج ارمنستان و گرجستان را ويران كرد و تفليس را گرفت و بكاخت عليا حمله كرد .

تاريخ گرجستان با هواداري خاصي كه از خاندان پادشاهي گرجستان دارد وقايي را كه در دوره حكامراني ظاهري شعبه مهم پادشاهان با گراتي در كرتيل روي داده ثبت كرده است . از آن جمله در شرح پادشاهي ادر نرسه دوم (۸۸۱-۹۳۲) نوه با گرات سابق الذكر شرحي از وقايع كاخت هست ، رجوع كنيد بتاريخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۲۷۳-۲۷۹ مدتي پس از آنكه سمبات پادشاه ارمني بدست يوسف در (۹۱۴) (۱) كشته شد پادشاه محلي كويريگه يعني پادشاه گرجستان غربي (ابخاز) كنستانتين را (كه درين هنگام در دست پادشاه كرتيل بود) (۲) دعوت

(۱) يعني سمبات ناها تارك يا سمبات شهيد (۸۹۰-۹۱۴) كه بدست يوسف ابن ابي الساج كشته شد ، رجوع كنيد بتاريخ ارمنستان گروسه Grousset چاپ ۱۹۴۷ ص ۳۹۷-۴۴۱ .

(۲) سلسله «ابخازيه» از مردم محل بودند و تا اندازه اي نسبتان بخزران ميرسيد . نسب نامه آنها در سندي هست بنام «ديوان» كه تاگايشويلي Tgaishvili كشف كرده است ، رجوع كنيد بمجله آسيائي Journal Asiatique ۱۹۲۷ - شماره ۲۱۰ ص ۳۵۷-۳۶۸ . سلسله ابخازي در سرزميني كه شامل گرجستان غربي بود و حتي دامنه آن تا گرجستان شرقي كشيده مي شد فرمانروايي داشت از ۹۸۷ با گرات دوم از سلسله با گراتي گرجي كه مادرش شاهزاده اي ابخازي بود بر تخت شاهی نياكان خود نشست و بدین گونه کشور را متحد كرد .

کرد که در جنگهای کاخ سفلی (هرتی) شرکت کند. متحدین دژ و جین را شهر بند کردند اما درین هنگام ادرنسی بطریق ناگهان بدانجا رسید و سه تن دژبانان باو تسلیم شدند و صلح برقرار شد. هرچند بنابر کتاب بروسه ص ۲۷۷ یادداشت ۳ اصل و نصب این شخص معلوم نیست نباید از عقیده کریمسکی پیروی کرد زیرا کریمسکی ویرا با اذر نرسی بن هامام (۱) که مسعودی میگوید درشکی بوده است تطبیق میکند، زیرا همسایه دیگری نبوده است که بتواند بهرتی دست اندازی کند. جایگاه اخیراً مخصوصاً در مورد قلمرو مربوط به «سه برادران» ذکر کرده اند و چنان مینماید که این اذر نرسی بازمانده مستقیم یا نامستقیم بطنی یاصلبی سهل بن سنباط بوده باشد. مسعودی این نکته را در حوادث سال ۳۳۲=۹۴۳ آورده است اما مانند برخی موارد دیگر احتمال می رود وی از مآخذی که پیش از او بوده است بهره مند شده باشد. توجه باین نکته یعنی اگر دوران حکمروایی برای يك تن طولانی بنظر میرسد و عبارت باشد از فاصله میان ۹۱۴-۹۴۳ تقریباً مشکل ما را حل میکند.

در تاریخ گرجستان (کتاب سابق الذکر ص ۲۷۹) آمده است که تا روزگار حکمرانی اشخانیك (بزبان ارمنی مصغر اشخان بمعنی شاهزاده) همه ساکنان هرتی کافر (ظاهراً معتقد بآیین ارمنی) بودند اما وی که فرزند شاهزاده خانم گرجی دینار بود آنها را بدین ارتودوکس (یونانی) درآورد و بدین جا که میرسد فصل را پایان میرساند. درین مأخذ نیز ذکر وی از روابط این شاهزاده جدید یا بطریق ادرنسی سابق الذکر نیست. اما در آن میان اشاره ای بواقعه ای رفته

(۱) چنانکه گفته و خوش Vakhushht درست باشد (رجوع کنید بیادداشت ۳ صحیفه ۱۴۷) این را باید دلیل ادامه و استمرار نام آذر نرسی در آن خاندان دانست. این حقیقت را باید در نظر داشت که دوسله از مهاجران بکاخ و شکی رفته اند: یکی از تارون و دیگری از کلارجت، رجوع کنید بیادداشت شماره ۲ در صحیفه ۱۴۷.

است که در همان زمان وی داده و آن اشاره بسیار مغتنمست بدینگونه که گفته شده است معاصران این شاهزاده در بردعه و آذربایجان سالارها یعنی مسافران بوده اند .

در حقیقت در فهرست نامهای صاحبان اقطاع مرزبان بن محمد مسافری (بتاریخ ۳۴۴=۹۵۵) که ابن حوقل در ص ۲۵۴ آورده است بنام اشخانیق معروف بابو عبدالمک صاحب شکی (۱) برمبخوریم ، بنام اشخانیق که می رسیم نیز بدوره ای برمبخوریم که در تاریخ شروان وقایعی مربوط بآن آورده اند . قبول رسمی دین ارتودوکس بوسیله اشخانیق ظاهراً نشانه بسط نفوذ همسایگان گرجیست و چنین می نماید که تغییر اساسی دو روابط میان شکی و کاخت روی داده باشد . بنظر میرسد که دومی اولی را در خود مستهک کرده باشد ، زیرا در تاریخ شروان (در ضمن وقایع سال ۱۰۶۸ میلادی) عنوان « فرمانروای شکی » قطعاً با غسرتن فرمانروای کاخت تعلق میگیرد (۲)

۴- عیسی بن اصطیفانوس

اینک باید در باره ابن اصطیفانوس که ازو در داستان تسلیم بابک به افشین (سال ۸۳۷) (۳) ذکر کرده است اندکی سخن برانیم . طبری آنجا که دستگیری وی را بدست بوغا (سال ۸۵۲) شرح میدهد ویرا صریحاً عیسی بن یوسف بن اخت اصطیفانوس که گویا بمعنی خواهرزاده اصطیفانوسست میخواند ، یعنی پدرش یوسف و مادرش خواهر اصطیفانوس بوده است (نام ویرا بامساحه در همان قسمت ج ۳ ص ۱۲۲۸ ، عیسی بن یوسف بن اصطیفانوس آورده است) . در حقیقت مؤسس

(۱) رجوع کنید بیادداشتی که در باره کتاب ابن حوقل خواهد آمد .

(۲) رجوع کنید بکتاب مطالعات Studies من ص ۳۰ ، ۶۶ .

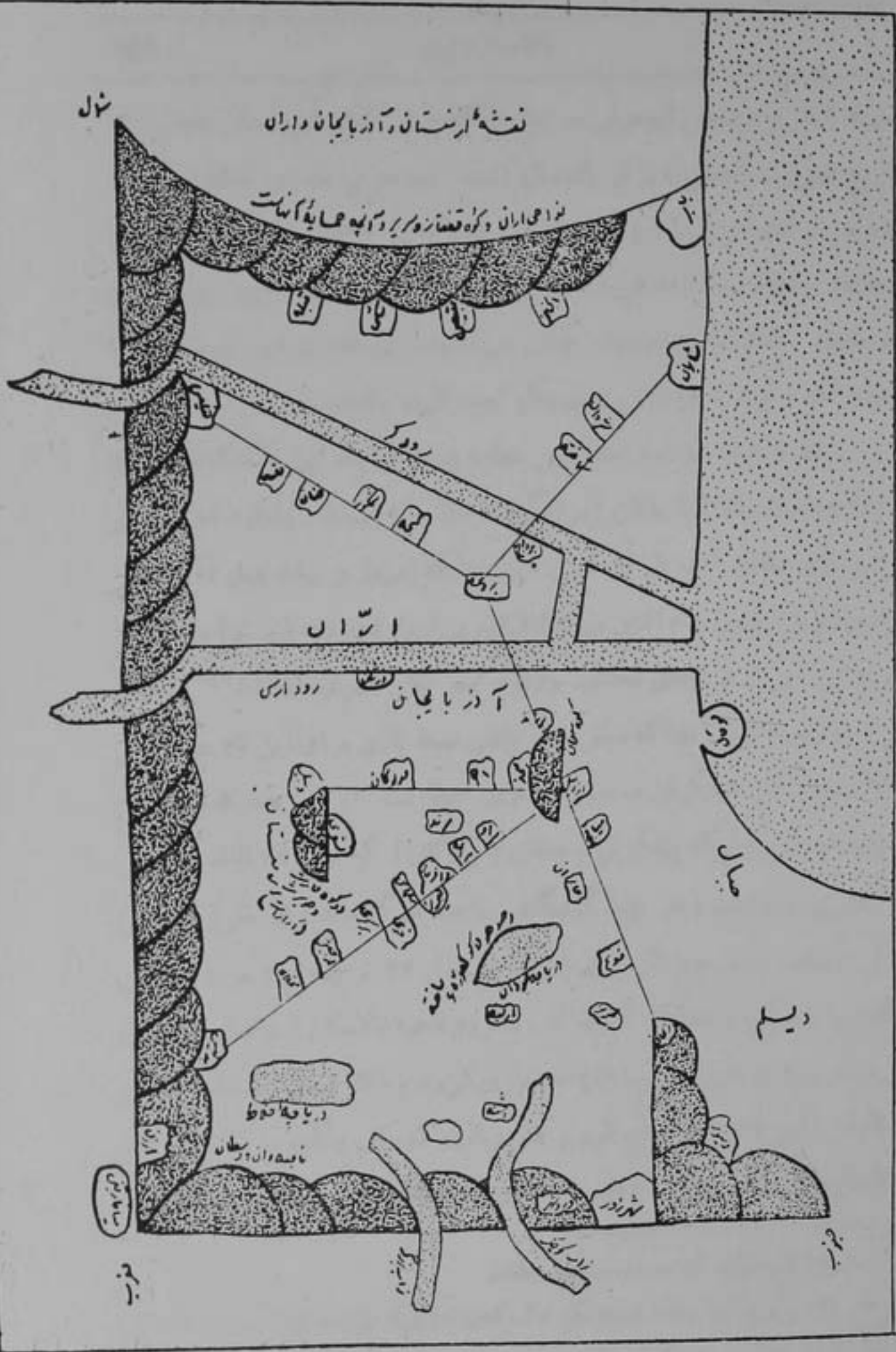
(۳) بروسه اصل و نسب اورا نمی دانسته است . گروسه در ص ۳۶۴ یادداشت ه بخطا اورا پسر ادرنرسه از مردم سیکان غربی دانسته است .

کلنگنوتسی در ج ۲ فصل ۱۹ درباره وی چنین میگوید: «استپانوس بنام «ابلسد» که بابك را در جنگ با «بلکانیان» (مردم بیلقان؟) شوراند در ۸۲۸ کشته شد. کشتگان وی «داون» و «شاپوه» بدژ «هوروز» پناه بردند و بهواخواهی بابك جنگیدند. دوازده سال بر مجموعه‌ای از نواحی «ارتسخ» (۱) فرمان راندند تا کسان استپانوس (؟) آنها را کشتند و خواهرزاده «مسالت اندیش» استپانوس یعنی «ایسای» موسوم بابوموسی آن نواحی را که داون و شاپوه گرفته بودند دوباره مسخر شدند و بر آنها فرمان راندند. این همان کسی است که طبری عیسی بن اصطیفانوس می‌نامد. اصطیفانوس در ۸۲۸ بخدمت بابك در آمد، دو سال بعد بابك طوسی و در سال دیگر ابراهیم بن لیث (رجوع کنید بیادداشت ۴ صحیفه ۱۴۹) را شکست داد. در همان سال استپانوس کشته شد و کشتگان وی دوازده سال آن سرزمین را در دست داشتند. بنا برین قراین جلوس عیسی در حدود سال ۸۴۱ یعنی پس از پایان کار بابك بوده است و او بایستی تا سیزده سال دیگر بر روی کار مانده باشد.

تماس ارتسرونی (ج ۳ بند ۳/۱۰ ص ۱۴۵-۱۵۰) آورده است که چگونه پس از لشکر کشی توام با تلفات و خسارات سنگین که در جنگ با صناریه کرد بوغا در آلبانیا پیش رفت و قسمت اعظم آلبانیا فرمان گزار ابوموسی معروف پسر شیخ (کشیش) بود (۲). سپس مقاومت دلیرانه وی و آلبانی‌های فرمان گزار وی را در برابر لشکریان خلیفه (که برخی امیران ارمنی نیز آنها را تقویت کرده

۱ (۱) ورین وای کونیک، بردزور، (لر) سیکان، هابند، آماراس، پازکانک، مخانک و تری که این آخری جزو ایالت اوتی و مابقی جزو ارتسخ است و تمام این نواحی در حوزه رود کور (ونه ارس) واقع است.

(۲) بروسه گمان میکند که این کلمه يك نوع ترجمه تحت‌اللفظ از ابو موسی عربی باشد و این بسیار ممکنست.



آذربایجان و ایران در نظر جغرافیایان قدیم
(از کتاب سورة الارض ابن حوقل که در ۴۷۹ هجری نوشته شده)

بودند (شرح ميدهد . ابوموسی در ۲۸ جنگ پيروز شد و شهر بندان ختیش (در تاريخ طبری : کشيش) دژ او يك سال کشيد . ابو موسی نامه ای بخليفه نوشت و بتعرض او اعتراض کرد (و شايد بخدمات خود که در ۸۳۷ کرده بود اشاره کرد) و خليفه برای او زنهار نامه فرستاد . سپس بلشکر گاه بوغارفت و اورا بين النهرين فرستادند . مقام اساسی ابوموسی چنان می نمايد درين حوادث اين بوده است که تسليم شده و اورا با هشت تن اسير ديگر تبعيد کرده باشند .

اصل و نسب ابو اسد استپانوس معلوم نيست هر چند اين نکته که وی بابك را بيارى مردم بلك (يا بلكان) برانگيخته جالب توجه است . پندارم نامی که در زبان تازی بيلقان آمده از آن همان شهر است که امروز در دشت ميل (۱) بر سر راه ورثان (اکنون بنام التان در کرانه جنوبی ارس) ببردعه (پرتو) واقعست . مردم اين شهر از نژادهای مختلف بودند و بسر کشی شهرت داشتند (۲) . پرخاش س . دوست بجاست آنجا که مینويسد « يافتن ضبط تازی برای اين نام در جایی که ارمنيان آنرا پيتکران مينامند برخلاف انتظارست . با اين همه کاملاً بنا اين عقیده همراه نيستم که پيتکران و بيلقان (بيلاکان) که اولی نام ايالت و دومی نام شهری بوده است (هر چند گاهگاهی بناحیه هم گفته اند) از نظر زبانشناسی یکی باشند . در مرجع تازه تری (اربليان فصل ۳۳ ترجمه ج ۱ ص ۹۶) اين وقایع را اندکی با اختلاف آورده اند : « مردم ناحیه بالاسکان (در اصل چنينست) از فرمانبرداری بابن (يعنی بابك) خودداری کردند و بابك بيارى اپلسداز آلبيان (الوان) اين ناحیه را تاراج کرد و حتی زنان و کودکان بيگناه را کشتار کرد » . بالاسکان (۳) که اربليان نام ميببرد شايد درست نباشد ، هر چه که در همان جهت

(۱) ويرانهای آن معروفست بميل بيلقان .

(۲) رجوع کنيد بمقاله مينورسکی وکل. کاهن Cl. Chen درمجله آسیایي فرانسه

سال ۱۹۴۹ شماره ۱ ص ۲۸۶-۳۳۶ .

باشد . در حقیقت بلاسجان بایستی در دشت موقان باشد و در جغرافیای ارمنی در قسمت مربوط بپیتگران ذکر از آن آمده است، رجوع کنید بکتاب اراشهر تألیف مار کوآرت ص ۱۲۰

اینک می‌رسیم بخود ابوموسی عیسی ، باید پذیرفت که وی رابطه‌ای با هیچ خاندان شاهی نداشته است . هر چند مادرش خواهر اصطیفانوس بوده ، پدرش که طبری‌اورا یوسف میخواند چنین می‌نماید که کشیش بوده است (رجوع کنید بکتاب تماس ص ۱۴۵) . از آنجا که وی درختیش در برابر بوغا پایداری کرده است بسیار بجاست که قرینه‌ای از آنرا از طبری ج ۳ ص ۱۴۱۶ (سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نقل کنیم آنجا که میگوید : « عیسی بن یوسف در دژ کشیش از بخش بیلقان بود که در ده فرسنگی بیلقان و پانزده فرسنگی بردعه بود . بوغا با وی جنگید و دژ (او را) گشود و او را با پدر و فرزندش همراه خود برد . مسافت‌هایی که طبری بیان کرده منطبقست با ناحیه شوشا (شوشی) امروز . پیداست که این دژ در ناحیه بیلقان بوده است . وانگهی بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۷۵ ارس از میان سرزمین بابک (یعنی ناحیه بدین در کرانه جنوبی آن) و « کوه ابوموسی » که ممکنست همان عیسی باشد میگذرد . چنین می‌نماید که بگفته مسعودی این کوه (جبل) در کرانه رود ارس باشد .

این جزییات می‌رساند که مرکز متصرفات (۱) ابوالاسد و ابوموسی با گوشه جنوب شرقی آلبانیا یعنی ناحیه‌ای که در کرانه چپ ارس ، همان‌جا که از تنگهای کوهستانی بدشت می‌ریزد ، واقعست رابطه دارد .

بنکته دیگری هم باید توجه کرد . از لحن طبری می‌توان چنین دریافت

(۱) اقطاع ابن اصطیفانوس ممکنست همان جایی باشد که هنوز تشخیص داده نشده یعنی خیزان یا جیزان و غیره که ابن حوقل بدان اشاره میکند (رجوع کنید بشرحی که در باره کتاب ابن حوقل خواهد آمد) .

که در دژ سهل که بابك خود بآنجا رفته است و قلمرو ابن اصطیفانوس که برادر خود را بآنجا فرستاد همسایه يك دیگر بوده اند. در فهرست بزرگانی که تبعید شده اند طبری در ج ۳ ص ۱۴۱۶ با همان لحن از ابن اصطیفانوس و سنباط بن آشوت بنام ابوالعباس الواثی (۹) و معاویه بن سهل ابن سنباط بطریق اران و آذر نرسی بن اسحق الخاشنی (از خچن ؟) (۱) یاد می کند. نتیجه آنست که باید تصور کنیم خچن (۲) ناحیه خاصی بوده هرچند که شاید فرمان بردار ابن اصطیفانوس بوده باشد. اگر وی خداوند همه سرزمینی بوده باشد که موسس کلنکتوتسی برشمرده است قلمرو سهل می بایست بحوزه رود کور نزدیک تر باشد.

۲ - دست نشاندهان قفقازی مرزبان در ۳۴۳ = ۹۵۵

(۱) مرزبان مسافری و مداخلات ایرانیان

(۲) علی بن جعفر وزیر

(۳) سخنان ابن حوقل درباره قفقاز

(۴) شرح آن

(۵) نتیجه

۱ - مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱ - ۹۵۷ م.)

قیام بابك در شمال آذربایجان (۸۲۰ - ۸۳۷) مقدمه جنبشهایی بود که بلافاصله و مخصوصاً در قرن بعد یعنی قرن دهم در جلگه ایران و نواحی مجاور آن بروز کرد.

تا مدتهای دراز توجه مورخان (فان فلوتن Van Vloten و ولها وزن Welhausen و بارتولد Barthold) بیشتر بسوی خراسان بوده است تا اینکه

(۱) رجوع کنید بکتاب تماس ارتسرونی ص ۱۳۳ : اترنرسه امیرالوانك یا اران .

(۲) رود خچن از جنوب بموازات رود ترتر جریان دارد که برده (پرتو) درکنار آنست .

انتشار تجارب الامم مسکویه را می تازه در بررسیهای مربوط بنواحی غربی ایران گشوده ، یعنی همان نواحی که شرح آنها در کتاب دقیق ابن الاثیر مبهم و تاریک بود . عنوانی که آمدروز Amedroz و مارگلیوٹ Margoliouth برای چاپ نفیس کتاب مسکویه گذاشته اند یعنی « انقراض خلافت عباسی » 'The eclipse of the Abbasid Caliphate' باز هم عظمت سنن مرکز روحانیت اسلام را منعکس می کند و اگر بمردم شناسی و علم اقتصاد و سرشت انسانی توجه بیشتری بکنیم تاریخ نویس باید بیشتر نظر خود را متوجه جلوه دادن و زنده کردن سنن قدیم تر بکند . همان سننی که سازمان کاملاً نوی را بنیاد گذاشت و منتهی بهرچیدن بساط خلافت شد .

تاریخ دوران آل بویه اکنون روشن ترست (۱) و مقارن زمانی که این دولت بسط یافت در تاریخ بسازمانهای سیاسی دیگر برمیخوریم که در کردستان و آذربایجان و ماوراء قفقاز بنش و نما آغاز کرده بود . و در میان آنها ستاره بخت

(۱) رجوع کنید بهمان کتاب «انقراض» وضمایم آن. سید احمد کسروی : شهریاران گمنام سه مجلد ۱۹۲۸، ۱۹۲۹، ۱۹۳۰. مینورسکی «استیلای دیلمیان» La domination des Daïlamides ، ا. ا. دوری : مطالعات در باره زندگی اقتصادی بین النهرین در قرن دهم Studies in the economic life of Mesopotamia in the 10th century (رساله دکترای دانشگاه لندن در ۱۹۲۴) و ترجمه تازی آن : تاریخ العراق الاقتصادية فی القرن الرابع الهجری چاپ بغداد ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ ، ا. آتش در کلمه دپلم در اسلام انسیکلوپدیسی ج ۳ ص ۵۶۷-۵۷۳ ، ب. شپولر B. Spuler ایران در آغاز دوره اسلامی Iran in fruh-islamischer Zeit چاپ ۱۹۵۲ ص ۱۰۰-۱۰۶ (باشرحی درمداخلات ایرانیان که کافی نیست)، رجوع کنید بمقاله ه. بون H. Bowen قدمای آل بویه The last Buwayhids در مجله انجمن آسیایی شاهی لندن شماره آوریل ۱۹۲۹ ص ۲۴۵-۲۴۶ و کتاب م. کبیر : M. Kabir خاندان بویه در بغداد آوریل ۱۹۲۹ ص ۳۵۶-۴۴۷ = ۹۶۷-۱۰۵۵) The Buwayhid dynasty of Baghdad (رساله دکترای دانشگاه لندن در ۱۹۵۳) .

مسافريان در اندك مدتی درخشيد . من اخيراً در پی استادان سلف خود (۱) گام برداشته‌ام يعنی مشغول كشف و تحقيق عميق تر و بیشتر در آثار و اسباب پيشرفت خاندان مستقل ديپلميان (۲) شده‌ام و اکنون درين جا می‌خواهم یکی از مدارك علمی را كه در كتاب جغرافیای ابن حوقل (۳) مانده است شرح و تفسیر كنم .

این سند شامل فهرستی از خراج گزاران مرزبان بن محمدست با ذكر مبالغی كه هريك از ایشان تعهد کرده بودند بخزانۀ مرزبان بپردازند .

هنگامی كه در حدود سال $330 = 941$ مرزبان و برادرش و هسودان پدر خود را در دژ سيسجان (سيسكان ؟) زندانی كردند ، و هسودان در همان اقطاع موروث خود يعنی طرم (طارم در اواسط مسیر سفیدرود) ماند و برادرش مرزبان بسوی شمال و مغرب بسرزمین یکی از خارجیان كرد بنام دیسم رهسپارشد . اردبیل (در آذربایجان شرقی) تخته‌گاه مرزبان شد و وی از آن سوی ارس تا قلب ماوراء قفقاز پيش رفت . برما آشكارست كه مركز با شكوه دستگاه سابق اداره اسلامی بردۀه (پرتو) بدست وی افتاد ، زیرا درين جا بود كه تاخت و تازهای پی در پی روسها را در $332 = 943$ دفع كرد و این جنگها را مسكويه در ج ۲ ص ۷۶۲ با بیانی مهیج شرح داده است . وانگهی می‌دانیم كه پادگان ديپلميان كه بفرمان وی

(۱) رجوع كنید بمقالۀ اوار Huart مسافريان Les musâfirides در یادنامه ادوارد براون A volume to E. G. Browne چاپ ۱۹۲۲ ص ۲۲۸ - ۲۵۶ وسیداحمد كسروی كتاب سابق الذكر ج اول چاپ ۱۳۰۷ = ۱۹۲۸ و مقالۀ مینورسکی بعنوان مسافريان Musâfirides در دایرة المعارف اسلام .

(۲) رجوع كنید بكتاب و مطالعات ، من ۱۹۵۳ ص ۱۵۸ - ۱۶۶ .

(۳) تألیف این كتاب در $367 = 977$ پایان رسیده است . مؤلف شرح سفرخود را بی‌ترتیب آورده است . رجوع كنید بمقدمۀ بارتولد برحدودالعالم ص ۲۰ ، نیز رجوع كنید بهمان كتاب (ص ۲۸۲ و بطور مبهم در ص ۱۴ و ۲۸۱) با اشارات مكرر بارتولد باینكه ابن حوقل در $358 = 969$ درگران بوده است .

بود مرکز بزرگ و مهم دیگر دویین را (پیش از ۳۷۷ = ۹۴۸) در دست داشتند و ازین گذشته تا ۳۶۰ = ۹۷۱ گنجه (جنزه) بدست نماینده او التازی (۱) اداره میشد . از فهرست ابن حوقل چنین برمی آید که سازمان عریض و طویل حکمرانان مرزی در آن زمان بپایه خراج گزاران بی اهمیتی تنزل کرده بودند . ازین رو تا چندی دولت مستعجل مسافریان نتوانست کاملاً بسط یابد .

۲ - علی بن جعفر وزیر

بی شك تهیه مقدمات قرار داد های چند برای ادای خراج مستلزم يك سلسله گفتگوهای سیاسی و مالی مفصل و دور و دراز بوده است و ابن حوقل این کامیابی ها را نتیجه زحمات ابوالقاسم علی بن جعفر می داند که از زندگانی او آگاهی در میان هست .

بنا بر گفته ابن حوقل وی نخست بخدمت یوسف ساجی در آمده است . سپس (مسکویه ج ۲ ص ۳۱) بخدمت دیسم بن ابراهیم خارجی در آمد که یکی از سرداران یوسف بود و جانشین ساجیان شد و سر زمین آذربایجان را در میان سالهای ۳۲۶ = ۹۳۷ و ۳۴۴ = ۹۵۵ (با فواصل بسیار) (۲) گرفت . مسکویه حقیقت جالبی را بمیان آورده است و آن اینست که علی ابن جعفر ازدعای باطنیان

(۱) رجوع کنید بکتاب « مطالعات » من ص ۳۸

(۲) پدر دیسم همکار یکی از خوارج معروف بنام هارون الشاری بود که پس از مرگ همکار خویش باذربایجان گریخت و دختر یکی از سرکردگان کرد را بزنی گرفت . رجوع کنید بکتاب مسکویه ج ۲ ص ۳۲ . همین هارون (که ابن المعتز او را « خلیفه بدویان و کردان » لقب داده بود) در میان سالهای ۲۷۲ = ۸۸۵ و ۲۸۳ = ۸۹۶ مشغول زد و خورد و فعالیت بود و در تاریخ اخیر بدست خلیفه المعتضد گرفتار شد . رجوع کنید بطبری ج ۳ ص ۲۱۰۹ ، ۲۱۴۱ ، ۲۱۴۹-۲۱۵۱ ، نیز رجوع کنید بکتاب م . کانار M. Canard بنام تاریخ حمدانیان Histoire des Hamdanides ۱ - چاپ ۱۹۵۱ ص ۳۰۸-۳۱۱ .

بود و شايد همين سبب شد هنگامي که در خدمت مخدوم خارجي خود بود دشمنانش توطئه کردند . علي بن جعفر از ترس ديسم بطارم گريخت و به محمد بن مسافر پناه برد . اما هنگامي بآنجا رسيد که پسران محمد يعني مرزبان و وهسودان بر پدر شوريدند و تختگاه او سميران را گرفتند . مسکويه اين وقايع را در حوادث سال ۳۳۰ = ۹۴۱ - ۲ آورده است . علي بن جعفر مرزبان را برانگيخت که آذربايجان را بگيرد و وی نیز چون باطني بود پند آن پناهنده محتال را بکار بست و بوزير جديد خود مجال داد که عقايد خویش را تبليغ کند . علي نامهايي بيروان ديسم که می دانست از وضع خود ناراضی اند نوشت و چون زمينه مساعد شد مرزبان بخاک ديسم حمله برد . لشکر ديسم نیز بسپاه مرزبان پيوست يا اينکه از ميدان جنگ گريخت و ديسم بارمنستان فرار کرد و بشاهزادگان ارمني (ارتسروني) سرزمين واسپوراگان (نزديک درياچه وان) پناه برد .

مرزبان آذربايجان را گرفت اما بزودی رابطه اش در نتيجه دسيسه کساني که مخصوصاً دارايي علي بن جعفر را دستاوين کرده بودند با وزيرش تيره شد . علي بن جعفر برای فرو نشاندن آتش خشم مرزبان حرص مخدوم خود را برانگيخت و باو قول داد شهر بزرگ تبريز (۱) را پيرو وی کند و مرزبان هم او را با چند تن از سرداران خویش روانه آن ديار کرد . همينکه علي بر تبريز استيلا يافت در صدر التيام روابط خود با مخدوم پيشين يعني ديسم برآمد . مردم شهر را برانگيخت ديپلميايی را که مرزبان با او فرستاده بود برانند و چون بکام خود رسيد بنزد ديسم رفت . درين هنگام مرزبان از ناسازگاری خویش با وزير همکيش خود پشيمان شد و تبريز را در محاصره گرفت و در ضمن پنهانی وارد گفتگو با علي شد و بعقيده دينی وی توسل جست و او را وعده وزارت داد . علي نیز بفروتنی بجان و مال خویش

(۱) که احتمال می رود جزو قلمرو حاندان رواديان بوده باشد ، رجوع کنيد بکتاب « مطالعات » من ص ۱۵۸ .

زنهار خواست. همینکه بمقصود رسید از تبریز گریخت و مرزبان هم پیمان خود وفا کرد. مسکویه همه این حوادث را (ج ۲ ص ۳۱-۵) در وقایع سال ۳۳۰ = ۹۴۱-۲ آورده است و پس از آن دیگر چیزی درباره علی بن جعفر ندارد.

در چهارده سال بعد حوادث بسیاری روی داده است و پس حملهٔ بیهوده مرزبان بر شهر ری و شکست و اسارتش (مسکویه ج ۲ ص ۱۱۵ در وقایع سال ۳۳۷ = ۹۴۸) پریشانی‌های بسیاری روی آورده است. هنگامی که مرزبان در اسارت می‌زیست دیسم باردیگر در آذربایجان پدیدار شد و چند تن دیگر از فرماندهان مستقل شدند.

رکن الدوله پادشاه آل بویه در ری در کار آذربایجان دخالت کرد و در ۳۳۹ = ۹۵۱ یکی از دهقانان نامی طوس محمد بن عبدالرزاق را بآذربایجان فرستاد ولی وی در آنجا دلگیر شد و در ۳۴۲ = ۹۵۳ بری بازگشت (۱).

تنها در ۳۴۲ = ۹۵۳ - ۴ مرزبان توانست از زندان بگریزد (مسکویه ج ۲ ص ۱۴۹) و جایگاه پیشین را بدست آورد. پیش از مرگش در رمضان ۳۴۶ = دسامبر ۹۵۷ (مسکویه ج ۲ ص ۱۶۶) وی جنگهایی با برخی از شورشیان نواحی مجاور باب‌الابواب (در بند) کرده است که اخبار آن بمارسیده است: «وی کار خود را راست کرد و دشمنان را شکست داد» و بآذربایجان بازگشت تا با دیسم روبرو شود. این سرکرده خارجی باز دیگر بدوست ارمنی خود در واسپوراکان پناه برد اما وی پیمان خود را شکست و او را بمرزبان تسلیم کرد و او هم چنانکه آوردیم مرزبان را کشت. همه این پیش آمدها که مسکویه (ج ۲ ص ۱۶۱) در حوادث سال ۳۴۴ = ۹۵۵ - ۶ آورده است درست و وابسته بهمان سالیست که در متن ابن حوقل آمده است. ابن حوقل حتی بتسلیم شدن دیسم اشاره می‌کند.

(۱) مسکویه ج ۲ ص ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۸، ۶ (که در فهرست مارگلیوت

از قلم افتاده است). ابن همان دهقان نامیست که شاهنامه را برای او از پهلوی ترجمه کرده‌اند شاهنامهٔ فردوسی مبنی بر همین ترجمه است.

از قراين چنين برمی آيد که پس از فرار مرزبان ، علی بن جعفر بار ديگر بمقام وزارت خود بازگشته و بستن خراج بلشکر کشی مرزبان ببابالابواب و از ميان رفتن ديسم بستگی دارد .

۳ - قسمت های کتاب المسالك والممالك ابن حوقل درباره ارمنستان و قفقاز

متن ابن حوقل دشواریهای فراوان در بردارد ، از آن جمله در برخی از قسمت های بند نخست که بعلامت (الف) معین کرده ام . درین زمینه بزرگترین دانشمند معاصر زبان تازی آقای ویلیام مارسه William Marçais رجوع کردم ووی هم با گشاده رویی بسیار ترجمه ای را که بفرانسه کرده بود برای من فرستاد . عزم کردم که آنرا عیناً درین جا بیاورم ، گذشته از آنکه ترجمه خودم که پس ازین خواهد آمد قرینه نامطلوبی خواهد بود .

الف : (چاپ کریمرس Kramers ص ۳۴۳ ، چاپ دوخویه ص ۲۴۵) :
« شهر (و ناحیه) دوين پیش ازین از آن سنباط بن اشوط پادشاه همه ارمنستان بود ، هم چنانکه از آن نیاکانش بوده است . هم چنان در دست سران این خاندان بود تاهنگامی که ابوالقاسم یوسف ساجی آنرا ازیشان گرفت و دستشان را از آن کوتاه کرد و حال آنکه برای مالکیت خود عهدنامهایی داشتند که بقرون اولیه اسلام میرسید و استقرار ایشان را در آنجا میرساند (و در فتح مسلمانان در آنجا بودند) و ایشان بعد ده داشتند بنا بر مقررات مربوط بقطعات جزیه پردازند . بنی امیه و بنی العباس ایشان را بجای خود گذاشته بودند و انواع مختلف رسوم که بعنوان جبايات بر آنها مقرر شده بود از ایشان میگرفتند . یوسف بر ایشان حمله

برد و زد و خورد هایی با ایشان کرد (۱). از آنگاه بختیاری (۲) سابقشان پایان رسید و هیچ رایتی تا کنون بیاری ایشان برافراشته نشده است. دین ترسیان در ارمنستان برتری دارد. از دو قسمت این سرزمین (۳) دولت مرکزی (سلطان) - الیانه چیزی را دریافت میکند که میتوان خراج دانست. بدین گونه (۴) ارمنیان امروز هم وابسته به عهدی هستند که پیش ازین بوده اند، اما این پیمانست که در حقیقت اثری ندارد، زیرا که دولت های همسایه (سلاطین) بر آنها حمله می برند (۵) و برده میگیرند، بدرفتاری میکنند و حق دفاع از ایشان را پایمال میکنند. بردگانی را که از ایشان آورده بودند نمی توانستند بعنوان زر خرید در بغداد بفروشند و من این وضع را تا سال $235 = 936$ دیده ام، هیچ کس این خرید و فروش را مشروع نمیدانست و بسبب آنکه کاملاً در زنهار بودند و پیمانهایی (غیر عهد) که در دست داشتند بسیار بود.

(۱) رجوع کنید بکتاب ابن حوقل ص ۶۱، ج ۲ ص ۱۴-۱۵: وقصدهم العدو.
(۲) من پنداشتم عبارت «ولایفتح بعد عذرهم» را باید بدین گونه درست کرد و گفت: «بعد عذرهم»، یعنی «واو (یوسف) پس ازین خیانت بایشان طرفی برنست و هیچ رایتی برای یاری او (الیه) تا امروز برافراشته نشد (یوسف در $315 = 927$ درگذشت).
بهمین جهت م. مارسه می نویسد: «پندارم کلمه عذر را باید بکار برد. این جا بمعنی «بخشایش» نیست بلکه بمعنی «پیشرفت و بختیاری» است، لغویون آنرا بکلمه «نجاح» تفسیر می کنند.

(۳) رجوع کنید ببند دیگر.

(۴) «کانه» از نظر اصولی، از نظر قضایی.

(۵) اندك زمانی پنداشتم باید «تطرفهم» (بفاء) خواند «در کرانه قلمروشان تاخت و تاز می کنند» (همچنان «تحیف» معنی تراشیدن حاشیه چیزی را دارد) اما «تتطرق» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن معروفست و اما «تتطرقوا و تطرقوا» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن رایجست: فراراً من تعاقب المثلین، یعنی «پنهانی».

« دو ارمنستان هست یکی بنام داخلی و دیگر بنام خارجی . در برخی از قسمتهای ارمنستان خارجی مسلمانان شهرهایی دارند که بدست آنهاست و مسلمانان پیوسته بر آن حکمرانی داشته‌اند (هرچند گاهی؟) و ارمنیان آنها را اجاره کرده‌اند. (این گونه شهرها) از آن شاهان اسلامست مانند ارجیش و منازجرد و خلاط (۱) . مرزهای ارمنستان خارجی پیداست کجاست ، مرزهای آن از شرق ببردعه میرسد ، از غرب بجزیره ، از جنوب بآذربایجان و از شمال بنواحی روم در قسمت قالیقلا . جایگاه اخیر مردابی بود در میان کشور روم (برضد) مردم آذربایجان و جبال (ماد) و ری و غیره . و این شهر (تختگاه) (ارمنستان) داخلست . (پیش ازین) گفته شد که دو ارمنستان داریم ، اما ارمنستان داخلی شامل دبیل (دوین) و نشوا (نخچوان) و قالیقلاست و آنچه در دنباله آن در شمال قرار دارد و حال آنکه ارمنستان خارجی شامل برگری و خلاط و ارجیش و وسطان و الزوزان (آندزاواستیک) و باروها و دژها و نواحی وایالاتیست که در میان آنهاست . (ص ۳۴۴) و دسترس آنها بدريا از طرابوزانست ... » .

ب . (چاپ کریمرس ۳۴۸ ، دوخویه ۲۵۰) . « برخی ازین شاهان نوعی از خراج (ضرائب) و رسوم اضافی (لوازم) تعلق میگرفت که هر سال برای شاه آذربایجان میفرستادند - مرتباً (سهله) ، بی وقفه و مانع - همه آنها (یعنی شاهان ارمنی) پیرو کسی بودند که (بر آذربایجان) فرمانروا بود و سعادت آن را تأمین میکرد (۲) .

(۱) در باره خاندانهای تازی که در شمال دریاچه وان مستقر و منسوب بقبیله قیس بودند (بجز برگری که اصلاً خانواده عثمان نامی آنجا را گرفته بود) رجوع کنید بکتاب مارکوارت «جنوب ارمنستان» ص ۲۹۹-۳۰۴ ، ۵۰۱-۸ .

(۲) در چاپ دوخویه ص ۲۵۰ افزوده شده است: «بزرگان این نواحی که شاهان نواحی مرزی (اطراف) بودند از شاه (ملك) آذربایجان و ارمنستان و هر دو اران فرمان می بردند» .

ابن ابی الساج از هدایایی که کم و بیش از ایشان میرسید خرسند بود (۱) .
اما هنگامی که این کشور (مملکه) بدست مرزبان بن محمد بن مسافر معروف
بسار افتاد وی بتأسیس ادارات مالیه (دیوان) و ممیزی (قانون) و مالیات اضافی
(لوازم) پرداخت و درباره (جزییات) اعانات (مرافق) و پس افتها (توابع) وارد
گفتگو شد (یخاطب) .

۱- بزرگترین شاهان (ملك) این ناحیه تا جایی که من توانستم آشکار
کنم (۲) شروانشاه محمد بن احمد الازدیست .

۲- پس از و (از نظر جغرافیایی ؟) شاه لایجان می آید که کشور او
در همسایگی قسمتی از کوه قبق و سرزمین او بلایجان شاه (در اصل چنینست)
معروفست .

۳- پس از و (۳) صناری معروف بسنجاریب که دین ترسایی دارد مانند ،
۴- ابن الدیرانی صاحب الزوزان (آندراواتسک) و وان و وسطان . پس ازین
من درجه و مرتبت هر يك ازین ها (شاهان یا کشورها) را بیان میکنم با ذکر
آنکه تعهدات هر کدام چیست و هم چنین تعهدات (اضافی) از حیث پرداخت مالیات
نقدی (مال) و خراج (ضریبه) و هدایا از چه قرارست ، هنگامی که (موقع بیان)
مالیات سالیانه (ارتفاع) (سراسر) این سرزمین فرارسد و پس از فراغت از ذکر مسافتها
و اوضاع و احوال (عمومی) این مطالب را خواهم آورد .

پ . (چاپ کریمرس ص ۳۵۰ چاپ دوخویه ص ۲۵۲) « ... راه برده » (در

(۱) این نکته بامقایسه با مطالبی که بیش ازین در صفحه ۱۶۳ آمده است شگفتست .

(۲) دوخویه این محدودیت را حذف می کند و شاید منظور این بوده که ابن حوقل

این سرزمین را ندیده بوده است .

(۳) بجای « الیه » من « بلیه » می خوانم .

چاپ دوخویه برزنج) بدبیل از ارمنستان (۱) می گذرد و همه دهها و شهرهایی که در امتداد آنست از آن سنباط بن اشوط ارمنیست که یوسف بن ابی الساج (در چاپ دوخویه : ابن دیوداد) بخیانیت و ستم برخلاف (فرمان) خدا و پیغمبرش که میگوید . . . ازو گرفت [در چاپ کریمرس درین جا احادیث مربوط بوظایف حتمی مسلمانان در حمایت از زمین آمده است] .

ت - (چاپ کریمرس ص ۳۵۴ چاپ دوخویه ص ۲۵۴) : « اما درباره وضع جاری (ارمنستان) - تا آنجا که من توانستم معلوم کنم - جزیه و خراج آن (جبایات) و خراجی که بشاهان (دست نشانده) مرزها (ملوک الاطراف) بسته اند آشکار وضع این سرزمین را شرح و درستی وصف آنرا نشان میدهد ، هر چند احیاناً بمقدار (خراج) افزوده یا از آن کاسته میشد . با اینهمه حد متوسط خراجی که خراج گزاران میدادند و حداکثر خراجی که از (نواحی) در سال $۳۴۴ = ۹۵۵$ بموجب موافقت هایی (موافقات) ابوالقاسم علی بن جعفر پیشکار (سابق) (صاحب الزمام) ابوالقاسم یوسف بن ابی الساج از طرف مرزبان بن محمد که (بعدها) وزیر همین شخص شد میگرفت بدینگونه بود :

(۱) او (مرزبان) بامحمد بن احمد الازدی صاحب شروانشاه [در اصل چنینست] و پادشاهان برای پرداخت ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کردند .

(۱) در واقع مقدسی در ص ۳۸۲ راه بیردعه و دبیل را از ارتفاعات اران (از راه قلقاطوس یعنی کلنکاتوس زادگاه متریس و دمیس و کیلکونی یعنی گلاکونی مورخان البانیا) نوشته است . در باره بسط قلمرو سنباط رجوع کنید بکتاب سابق الذکر گروه ص ۴۰۱ ، ۴۱۹ . ابن حوقل در باره توانایی او مبالغه می کند زیرا که از ۸۹۳ پادشاهی البانیا بهامام برگشت (رجوع کنید بکتاب اسونیک (ترجمه ماکلر) ج ۳ فصل ۳) و در سیونیا برخورد بمقاومت سمبات ، رجوع کنید بکتاب سابق الذکر گروه ص ۴۲۱ .

(۲) اشخانیق (۱) صاحب شکي معروف بابوعبدالملك نیز با ایشان قراری بست (دخل) .

(۳) او با سنجاریب معروف بابین سواده صاحب الربع (۴) در مورد پرداخت مبلغ ۳۰۰۰۰۰ درهم و گذشته از آن بعضی عطایای اضافی (الطاف) موافقت کرد.
(۴) (بهمان ترتیب) صاحب جرز (۴) و وشقان (وشگان) پسر موسی برای پرداخت ۲۰۰۰۰۰ درهم .

(۵) او با ابوالقاسم الویزوری صاحب ویزور (وایوتس دزور) برسر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار والطاف موافقت کرد .

(۶) (بهمانگونه) ابوالهیجا ابن رواد از نواحی خود در اهر و ورزقان ۵۰۰۰۰ دینار والطاف .

(۷) (بهمانگونه) ابوالقاسم الجیذانی از نواحی خود (وبحساب) مالیات پس افتاده (بقایا) که از آنها طلب داشت ۴۰۰۰۰۰ درهم ، اما او خواست (که این مبلغ) کم شود و در درخواست (خود) ابرام کرد ، پس عکس العمل کینه جویانه (تبرم) در برابر رفتار او این شد که این مبلغ را به ۳۰۰۰۰۰ درهم و ۱۰۰ تخت دیبای رومی افزایش دادند .

(۸) او (مرزبان) پسران الدیرانی را ملزم کرد (الزم) که بنابر آنچه (ازپیش) بر آن موافقت شده بود (مبلغ) ۱۰۰۰۰۰ درهم سالیانه بپردازند اما ایشان را از پرداخت خراج چهار سال در برابر تسلیم کردن دیسم بن شاذلویه معاف کرد . دیسم بایشان پناه برده بود اما پسران الدیرانی باو خیانت کردند .

(۹) با پسران سنباط با توجه بنواحی ایشان در ارمنستان داخلی بر ۲۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد (ص ۳۵۵) اما بعد این مبلغ را به ۲۰۰۰۰۰ درهم تخفیف داد .

(۱) در اصل : اشخانیق ، پیش ازین دوحوبه اشخانیق پیشنهاد کرده است .

(۱۰) با سنحاریب صاحب خاجین (خچن) برای ۱۰۰۰۰۰ درهم موافقت کرد، بعلاوه الطاف و اسب (بارزش) ۵۰۰۰۰ درهم. جمع جراحها به ۴ زر و سیم و توابع و الطاف مشتمل بر استر و اسب و زیور (حلی) بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم میشد.

و تمام خراب همه آذر بایجان و ارمنستان و الرانین باحوالی آن (۱) و گذشته از آن مقدار مالیات آنها (در اصل: و وجوه اموالها) و عوارض دیگر به ۵۰۰۰۰۰ دینار میرسید.

اینست آنچه من در باره وضع آنجا فرا گرفته‌ام و در باره هر يك تا جایی که فرصت مجال میداد و فهم من میرسید بگزارش و روایت رجوع کردم.

۴- شرح و تفسیر

چنانکه معلومست ابن حوقل بعهده گرفته بوده است در کتاب اسطخری تجدید نظر کند اما در فصلهایی که در باره ارمنستان و اران و آذر بایجان نوشته تنها در مورد تفصیل شهرها و مسافتها از سلف خود پیروی میکند. در جا های دیگر هر فصلی که نوشته تازه است و بزمان وی میرسد و کاملاً متکی بر مواد و منابع تازه است (۲).

(۱) شاید جوالی باشد، لفتی که ابن حوقل درس ۲۱۶ بکار برده است بجای کلمه جزیه که اسطخری در ص ۱۵۶ درجایی مشابه و نظیر آن (در باره فارس) آورده است.
(۲) برای مقایسه بایند اول ترجمه خود گفته اسطخری را می آورم که درس ۱۸۸ می گوید (در ارمنستان فرمانروایی میکرد) سنباط بن اشوط و (ارمنستان) هرگز از دست «کبرا» ی مسیخی بیرون نرفت و ایشان بر (درمیان؟) مردم ارمنستان غالب بودند. «تنها کلمات منفرد و منفصل اسطخری در گزارش اصلی و مبسوط باقی مانده است (رجوع کنید بچاپ کریمس ص ۳۴۳).

درین که ابن حوقل تا شمال ارس (۱) پیش رفته باشد تردید نداریم . در آخر فصلی که نوشته باخباری که بکار برده اشاره می کند . شك نیست که این گزارشها از زمانهای مختلف بوده و اوضاع و احوال مختلف را میرسانده است . در وصفی که از بازار بزرگ کورسره (در میان مراغه و میانه) میکند بآنچه از سر کرده بازارگانان اذربایجان ابواحمد بن عبدالرحمن شیزی مراغی در روزگار یوسف بن ابی الساج شنیده است اشاره میکند (چاپ کریمرس ص ۳۵۲) . تمایلاتی که موافق با هواداری از ارمنیانست و در کتاب ابن حوقل آمده شاید وابسته بمنبع آگاهی او درین زمینه باشد . با اینهمه سخت گیریهای یوسف بن ابی الساج نسبت بآرمنیان که در بندهای الف و پ گذشت (و ممکنست تاریخ آن بزمان یوسف برگردد) با حلم و رأفت وی که در بند ب آمده است مبیانت دارد . نامهای مهمترین فرمانروایان ماورای قفقاز (بند ب) با نامهایی که در فهرست دست نشاندهگان مرزبان آمده (بند ت) (۲) مطابقت نمیکند .

و اما راجع بفهرست خراج گزاران مرزبان (بند ت) این فهرست را نمیتوان سند رسمی دیوان مرزبان دانست . بیشتر احتمال میرود کسی که در کارهای داخلی وارد بوده جزییات قرار دادهای مالی مختلف را از حفظ تقریر کرده است .

(۱) قطعاً وی اطراف کوه سلیمان (نزدیک اردبیل) را دیده است ص ۲۴۹ (۳۴۷) .
 (۲) در بند ب شروانشاه نام امیری و در بند ت نام سرزمین اوست . لایزان همان لاهیجان امروز (در مغرب شروان بمعنی اخص) است . بنا بر مندرجات تاریخ شروان شاخه لایزانی خاندان یزیدی شاخه شروانی را در $۳۰۴ = ۹۱۶$ طرد کرده است رجوع کنید بمسعودی ج ۲ ص ۵ و از خصایص بند ت (آنجا که بسال $۳۴۴ = ۹۵۵$ اشاره رفته) اینست که ذکری از لایزان در آن نیست . سنحاریب از سناریه چنان می نماید که با دوسنحاریب مذکور در فهرست مرزبان تفاوت دارد .

با این حدس برخی سوء تفاهمها و حدسهایی را که در متن ما هست میتوان توضیح و تفسیر کرد بی آنکه از اهمیت این بر آورد چیزی بکاهد .

این فهرست (۱) دشواریهای چند نشان میدهد . املاء بعضی از نامها نامعلومست و خراج گزاران مسیحی را بکنیه های معمول تازی نام برده که هویت آنها را می پوشاند و تطبیق آنها را با کسانی که در منابع ارمنی ذکری از ایشان هست دشوار میکند .

۱- سرکوبی شروان یکی از کارهای مهم مرزبانست که در نتیجه آن بر در آمد خزانه وی افزوده شده و تنها بآنچه با گراتیان (رجوع کنید ببند ۹) وعده داده بودند کمتر و در درجه دوم اهمیت بوده است . شروان بسرزمینی گفته میشد که در شمال رود کور واقعست و تنها در قرن ۱۵ تا ۱۶ دوباره آنرا شروان گفته اند . اشتباهی که (در بندت) در کلمه شروانشاه کرده و آنرا بجای لقب شاهان نام کسی دانسته است در مسعودی ج ۲ ص ۶۹ هم دیده میشود . شاهی که در شروان در $۳۴۴ = ۹۵۵$ فرمانروایی داشت محمد بن ابوطاهر یزید بن محمد ($۳۳۷ - ۳۴۵ = ۹۵۶ - ۹۴۸$) (۲) بوده است و پس از و پسرش احمد ($۳۴۵ - ۳۷۰ = ۹۵۶ - ۹۸۱$) جانشین او شده است .

در تاریخ قدیم شروان (۳) ذکری از حمله دیلمیان بشروان در زمان پدر محمد یعنی ابوطاهر یزید بن محمد در یکی از سالهای میان $۳۴۴ = ۹۴۴$ و $۳۳۷ = ۹۴۸$ هست و گفته شده است که وی دیلمیان را راند و با ایشان صلح کرد و اتحاد

(۱) آنرا کسروی بفارسی امروز ترجمه و قسمتی از آن را شرح کرده است ، شهریاران گمنام ج ۱ ص ۱۰۱ نیز رجوع کنید بمقاله کریمسکی بعنوان شکی ص ۳۷۷-۸ .

(۲) بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۵ محمد بن یزید پیش از آن در $۳۳۲ = ۹۴۳$ حکمرانی داشته است .

(۳) نگاه کنید بصحیفه ۱۴۸ یادداشت شماره ۲

کرد. حمله دیگر ابراهیم بن مرزبان در حدود $357 = 968$ و هنگامی روی داد که قرار بود احمد بن محمد با مهاجم صلح بکند و باو خراج بدهد. در نتیجه ترتیبی که ابن حوقل بدان اشاره کرده ممکنست نتیجه حمله نخستین باشد. اما چنین مینماید که در زمان محمد بن یزید صلح روی داده باشد و شاید همان صلح را در زمان پسرش احمد تجدید کرده باشند. نامی که ابن حوقل برده (یعنی محمد بن احمد) بانسب نامه مفصل شروانشاهان موافق نیست و بالاخص نسبت خانوادگی این سلسله درست نیست زیرا بجای شیبانی باید ازدی باشد. ممکنست این نیز نادرست باشد و بجای یزیدی آمده باشد زیرا این خانواده عموماً بدین نسبت معروف بوده اند (۱). ممکنست این یکی از مواردی باشد که در کلمه تحریف رفته است.

۲- شکمی - بجای کلمه «اسحاس» که در چاپ اول ابن حوقل (دوخویه) آمده در نسخه خطی بهتری که کریم‌رس در چاپ دوم بکار آورده است اشخانیق آمده که بسهولت میتوان آنرا باشخانیق که یکی از نامهای خوب ارمنیست برگرداند. کنیه تازی او عبدالملک بوده که برای تعیین ملیت او با توجه رسم معمول آن زمان در نامهای خاص چندان اهمیتی ندارد. این نام با قرینه‌ای که مسعودی (ج ۲ ص ۱۸) میدهد و میگوید فرمانروایی شکمی در آن زمان عملاً با آذر نرسی بود نیز سازگار نیست.

متن گمراه کننده است. چون کلمات «و دخل فی موافقه - اشخانیق» بلا فاصله پس از کلمات «فواقف... صاحب شروانشاه» می‌آید ممکنست کسی در شرح این فقره گمراه شود و تصور کند که اشخانیق یکی از طرفین قرارداد است که با شروانشاه منعقد شده است. این گونه (۲) تعبیر ممکن نیست، زیرا

(۱) حتی حاکم نشین ایشان را هم یزیدیه می‌گفتند.

(۲) این تعبیر را آ. ا. کریمسکی و ظاعرا شپولر Spuler در مقاله «ایران در آغاز اسلام» Iran in früh-islam در Zeit ص ۴۶۷ پذیرفته اند.

بوسیله تاریخ شروان می‌دانیم که شکی بوسیله قبله از شروان جدا می‌شد و مستقل بود و بترتیب خاصی حاجت نداشت. بنا برین کلمات «و دخل فی موافقته» تنها فرمول محدود و معتدلیست از «و وقف» و ضمیر شخصی (موافقت او) باید دوباره بمرزبان برگردد. نتیجه آنست که اشخانیق درین جا سهمی ندارد.

چنانکه از تاریخ شروان (۳) برمی‌آید معنی کلمه شکی در زمان تألیف آن کتاب مبهم بوده است. شکی بسته به دگرگون شدن اوضاع و کشمکش‌های محلی حتی شامل برخی از نواحی کاخت هم می‌شده است. وانگهی سرزمین مخصوص هرتی واقع در میان شکی اخص و کاخت را مسلمانان روشن و آشکار معلوم نکرده‌اند (۱).

نام اشخانیق از لحاظ بستگی آن باشکی خاطره شاهزاده اشخانیک هرتی را که معاصر مرزبان بود بیاد می‌آورد (رجوع کنید بصحیفه ۱۷۹).

۳- نام سنحاریب بن سواده مصادف با نام يك شاهزاده ترساست که بایستی در حدود اواسط قرن دهم زیسته باشد.

خاندان باستانی پیش از اسلام مهران در اران (البانیای باستانی والوانک ارمنی) فرمانروا بود و در زمان شاهزاده وراز تردات مقرض شد. وی با پسرش که خردسال بود در ۸۲۲ (بدست یکی از خویشانش؟) بنام نرسه فیلیپیان کشته شد. زن بیوه‌اش دختر وی سپرم را بخیچن برد و در آنجا وی را بعقد اتر نرسه پسر سهل (باید ساهاک خواند بپیشنهاد مارکوارت در Streifzüge ص ۴۵۷) درآورد. بنا بگفته مورخ محلی موسس کلنکتوتسی بازماندگان این زن و شوهر

(۳) رجوع کنید بکتاب مطالعات من ص ۳۲ و فصل مربوط بشروان. رجوع کنید بمقاله من در کلمه شکی در دایرة المعارف اسلام.

(۱) شاید بجز قسمتی که در متن اسطخری ورق ۱۹۳ آ افزوده شده است. رجوع کنید بتعلیقات من بر حدود العالم ص ۴۰۲.

دنباله سلسله مهرانی را فراهم کرده‌اند. در نسل پنجم بهوهانس سنگریم پسر اشخان سواده برمی‌خوریم که بگفته موسس خدا خواست بدست وی سلطنتی که از مدتی دراز منقرض شده بود از نو تشکیل شود. «شاه ایران احترامات فراوان باو گذاشت، تاج پدر خود را باو داد (۴) و نیز مرکب او را (۴). در همان سال داوید خداوندگار *magistros* یونان تاج شاهی و دیبای ارغوانی با شکوهی برایش فرستاد. . . . دوره ۱۳۱ ساله (از ۸۲۲ میلادی تا ۹۵۳) برای پنج پشت چندان کوتاه نیست و چنان می‌نماید «پادشاه ایران» که سنجاریب را تکریم کرده همان مرزبان باشد که در برابر باحی که باو داده باو توجه کرده باشد.

اگر تصادف این نامها بایکدیگر هویت این شاهزاده را روشن کند باز نام کشور او معمایست که حل نشده است. کلمه «الربع» (با حرف تعریف عربی) شبیه بر ربع بضم بمعنی يك چهارم و ربع بفتح بمعنی سرزمین و گمرکست (۱). (رجوع کنید بانتشارات دوخویه ج ۴ ص ۲۲۴). اما هیئت اصلی کلمه قراآت و املاهای مختلفی را در ذهن می‌نشانند (ربع، رنغ، زیغ، زنغ). همین نام تنها در متن دیگری یعنی رساله دوم ابودلف مسعر بن مهلهل (۲) آمده است.

ابن سیاح (در بند ۱۵) آورده است که در راه تفلیس باردبیل کوههای ویزور و قبان و خاجین و الربع و حندان و هر دو بند را دیده است. بجز نام اخیر چنان

(۱) کلمه ربع (در جمع ارباع) بمعنی ناحیه مستقلست و این رسته در ص ۱۷۱ بکار برده و گوید نیشابور دارای سیزده رستاق و چهار ارباع است در برابر دوازده رستاق و چهارخانات در کتاب مقدسی ص ۳۰۰، رجوع کنید بحدود العالم بند ۲۳، ۱ و ص ۳۲۵ (در صورتیکه ربع بضم بمعنی چهاريك شهرست).

(۲) من درین موقع مشغولم آنرا از روی نسخه منحصر بفرد آستانه مشهد در قاهره

می نماید که نامهای دیگر از آن ارتفاعات است در اران که رود کور را از ارس جدا میکنند .

ابودلف بایستی در حدود ۹۵۰ میلادی سفر کرده باشد و همین نکته جالب بودن گفته وی را میرساند .

در وهله نخست غرض من این بود که « الربع » را با نام تختگاه اران یعنی « بردعه » (نسخه بدل آن بردع است . رجوع کنید باسطخری ص . ۱۸۲ حاشیه g) بسنجیم . ممکنست ابودلف این نام را از همان مأخذ نقل کرده باشد اما رساله او پیش از پایان یافتن کتاب ابن حوقل (در ۳۶۷ = ۹۷۷) نوشته شده است . با اینهمه میدانیم که مقارن حمله روسها در ۳۳۲ = ۹۷۷ نماینده مرزبان در بردعه حکمرانی داشت (مسکویه ج ۲ ص ۶۲) و احتمال نمیرود مرزبان این شهر را که کلید شهر های دیگر بوده است به شاهزاده تقریباً بی مقداری مانند سنکریم (۱) سپرده باشد .

بنابر گفته موسس مورخ سپرم زن اتر نرسه پسر سهل (باید ساهاك خواند ؟) فرمانروای سیسکان شد که بزور ناحیه جلم (۲) را گرفته بود و در تهك سکنی داشت . در باره تبعید شاهزادگان ارمنی بین النهرین طبری (ج ۲/۳ ص ۱۴۱۶ : در حوادث

(۱) مگر آنکه تصور کنم که وی حاکم کاملاً فرمان برداری بوده و تا اندازه ای در کارهای داخلی اختیار داشته است (رجوع کنید بکلمه الربع بمعنی گمرک) .

(۲) بروسه در حواشی خود بر کتاب اربلیان ج ۲ ص ۲۴ وابستگی او را بسیسکان مشکوک میداند و ترجیح میدهد او را از شعبه ای از خاندان البانیا بدانیم که بر سرزمین سیسکان دست یافتند (موقع مناسب را غنیمت شمرد که در سیسکان جا بگیرد) . حدس بروسه کاملاً مطابق با کتاب جالب مارکوارتست که توانسته است هویت آذر نرسه خاشینی را معلوم کند . موسس خود در تعیین اینکه خچن از آن که بوده است ساکنست اما بر فرض که زناشویی سپرم با شاهزاده در خارج از خچن روی داده باشد ممکنست تصور کرد که پس از زناشویی او خچن بواسطه دوستی بامهرانیان در قلمرو سپرم و شوهرش داخل شده باشد .

سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نام وی را آذر نرسی بن اسحق (در اصل چنیست) الخاشینی آورده و بدینگونه جد فرض شده سنکریم را باخچن (رجوع کنید ببند ۱۰ پس ازین) مربوط میکند ، اما آذر نرسه (و خاندانش) ممکنست که تا آنوقت ناحیه جلهم (دریاچه سوان) را در دست داشته بوده باشند . در نظر موسس بازگشت سلطنت در زمان سنکریم ممکنست عنوان خاندانی داشته باشد و نه عنوان جغرافیایی و این نکته دست ما را برای تشخیص هویت سرزمین سنکریم باز می گذارد . ابو دلف ، چنانکه بتوان باو اعتماد کرد ، به « الربع » جدا گانه و مستقل از خاجین (خچن) اشاره میکند و درین صورت اقطاع سنکریم را باید در جلهم یافت هر چند که تطبیق نهایی نام الربع را با جایگاه کنونی باید بمحققان ارمنی (که در محل هستند رجوع کرد . رجوع کنید ببند ۱۰ که پس ازین می آید) .

در نخستین چاپ کتاب ابن حوقل ص ۲۵۴ چنین آمده : « و صاحب جرزان و سغیان بن موسی » و من در مقاله خود بعنوان « مسافری » در دایرة المعارف اسلام « جرزان و سغیان » را همان نامهای روستاهای گرزوان و سغیان (؟) دانسته ام که در مغرب شماخی جای دارند . با این همه تعیین هویت شاعرزاده « ابن موسی » بی آنکه نام آن معلوم شود شگفت بنظر می آید . در چاپ دوم چنین آمده است : « و صاحب جرزو شقان بن موسی » . این و شقان بن موسی یعنی شاید وشئگان یکی از نامهای رایج شاهزادگان ارانست (۱) . اما جرز را (که دو خویه آنرا بجرزان برگردانده) چه باید کرد ؟ طبعاً این کلمه بگرجستان (جرز) بر میگردد ، اما

(۱) این بازگشت را پیش ازین سن مارتن Saint-Martin در کتاب یادداشتهایی

در باره ارمنستان Mémoires sur l'Arménie چاپ ۱۸۱۸ ج ۱ ص ۲۳۱ پیشنهاد کرده است . وی پنداشته است که این وشئگان پسر حکمران یاغی بوده باشد که آشوت دوم پسر سمبات در ۹۲۲ بجنک او لشکر کشید . رجوع کنید بکتاب گروه « تاریخ ارمنستان ص ۴۵۱ با این همه سن مارتن کلمه جرز و خز را حل نکرده است .

مرزبان هرگز تا گرجستان نرفته است و شئنگان ناميست که گرجی نيست .
 ممکنست تنها بحدس و گمان ذهن انسان در مورد بحث متوجه « جرز » نشود بلکه
 به « خزر » توجه کند هر چند در غير مفهوم ساده پادشاهی خزر باشد بلکه بمفهوم
 محلی باشد چنانکه در مورد شهر قبله که در میان شروان (رجوع شود ببند ۱) و
 شکی (رجوع شود ببند ۲) واقعست استعمال کرده اند . اين موضع جایی بوده
 است که شايد خزران در آنجا بوده باشند ، زیرا بلاذری (ص ۱۹۴) ميگويد :
 « و مدينة قبله وهي الخزر » (۱) . اين پيشنهاد کاملاً جنبه آزمایش دارد ، اما
 شگفت که قبله ای که مسعودی (ج ۲ ص ۶۸) بعنوان امير نشين جداگانه ذکر
 کرده در سند ابن جوقل نبوده باشد .

مسعودی امير قبله را عنبسه واحد العين مينامد و در تاريخ شروان پسرش
 بنام ابن عنبسه اشاره شده . عنبسه (شير) قطعاً نام کنایه آمیز اوست و نتیجه حدس
 ما اينست که نام حقیقی او و شئنگان پسر موسی بوده و بنحوی با اميران اران
 رابطه داشته است .

۵ - درباره ويزور دليل قاطع نداريم زیرا اين ضبط معمول زبان تازی برای
 حوزه رود ارپاچای سفليست که در زبان ارمنی بآن « وایوتس دزور » ميگویند (در
 کتاب کنستانتین پورفیروگنیئوس Constantin Porphyrogenitus بایزدزور
 Baitdzor آمده است : رجوع کنید بکتاب هوبشمان Hübschmann بنام « نام
 جاها در زبان ارمنی قدیم » Die altarmenischen Ortsnamen شماره
 ۱۱۱) . در حدود اواسط قرن دهم حکمران آن قطعاً با مسافريان رابطه داشته

(۱) بنا بر متن تازی کتاب ابن اعثم که اخیراً کشف شده جراح (که یزید دوم
 ۱۰۱-۵ = ۷۲۰-۴) باو حکمرانی داده بود جمعیت موغومه (ترقی؟) را کم کرد و مردم
 آنجا را بنسایه در رستاق قبله کوچ داد (رجوع کنید بمقاله ا.ن. کورات در
 Ankara Univer D. T. C. fakult dergisi چاپ ۱۹۴۹ ص ۲۶۹) .

است (رجوع کنید بکتاب مطالعات من ص ۳۶ ، ۶۹ - ۷۰ که در آنجا من پیشنهاد می‌کنم هویت وی را با واساک پسر سمبات از سلسله محلی ارمنی سیسکان تطبیق کنم) . برای تشخیص هویت او کینه ابوالقاسم ارزشی ندارد .

۶ - ابوالهبجانب رواد یکی از افراد معروف خاندانیست که اصلاً تازی بوده و سپس کرد شده‌اند و پس از انقراض مسافریان (در حدود ۳۷۳ = ۹۳۸) تا حمله سلجوقیان (۱) سلسله اصلی شهریاران آذربایجان را تشکیل داده‌اند . پایتخت روادیان تبریز بوده اما اقطاع اول این خاندان اهر بوده است و یعقوبی (تاریخ ص ۴۴۶-۷) یقین دارد که حکمران آنجا یزیدالمهلبی (در حدود اواسط قرن ۸ میلادی) مقدار زمینی را که از تبریز تا البذ بود برواد بن المثنی الازدی تخصیص داد . موضع اخیر که باقامتگاه بابک معروف شده است در نزدیکی کوه هشناد سر دربرآمدگی شرقی قراجه داغ بود و اهر (که اکنون نیز حاکم نشین قراجه داغست) در اندرون این منطقه بوده است . ده ورزقان (بفتح یا ضم زاء) نزدیک ۳۵ کیلومتری رود اهرست .

۷ - موضوع ابوالقاسم جیدانی (الجیدانی) مانند آنست که دربند ۳ آمده است . در نسخه دیگر « الجندانی » نوشته شده که دوخویه آنرا به « الخیزانی » برگردانده است . ابودلف بی‌شک بنام « حندان » بدان اشاره میکند هرچند این قسمت از روایت وی را با احتیاط باید تلفظی کرد . در آثار بیشتر از مؤلفان قدیم اسلامی خیزان (بلاذری ص ۲۰۵ ، ۲۰۶-۷) وجیدان (مسعودی ج ۲ ص ۷) و اشکال مشابه آن مانند خیداق آمده که مردمی از داغستانند و بلافاصله در شمال دربند زندگی میکنند . راستست که در حوادث سال ۳۴۴ = ۹۵۵ مسکویه (ج ۲ ص ۱۶۱) بلشکر کشی مرزبان در ناحیه « الباب » (یعنی دربند) اشاره میکند ، اما بسیار بعید

می نماید که وی توانسته باشد مردمی را که در پشت « دروازه » در بند بوده اند فرمانبردار خود کرده باشد .

وجود خیزان (جیدان ، جندان ؟) در جنوب رشته کوه های قفقاز مطلبیست که از کتاب ابن خردادبه (ص ۱۲۳ - ۴) بر می آید و وی میگوید محل وقوع داستان موسی و خضر پیامبر را (قرآن سوره ۱۸ آیه ۵۹-۸۱) در شروان نشان بدهد « صخره همان صخره شروان و در همان دریای گیلان و ده همان ده باجروانست (۱) ، و هنگامی که بآن جوان برخوردند و او (خضر) وی را کشت این واقعه در ده خیزان (نسخه بدل : حیران ، یاقوت ج ۳ ص ۲۵۲ خیزان) روی داد . نیز رجوع کنید بنزهة القلوب ص ۹۰ : خیزان ، چندان) ، صخره ای که درین جا ذکر آن هست شاید همان بش برmq (نزدیک ۷۰ کیلومتری شمال بادکوبه در ناحیه ساحلی) باشد که ده خضرزنده (۲) در نزدیکی آنست . در اندك فاصله ای تا آنجا دهی هست بنام خیزی و می توان نام آنرا با خیزان (یای معلوم یا مجهول) سنجید . با این همه هیچ اطلاعی نیست که ناحیه مستقل معتنا بهی در سر زمین در دوره اسلامی وجود داشته باشد .

(۱) باجروان بمعنی بازارگاه اسم عامست . بهترین باجروان در جنوب ارس بر سر راه اردبیلست : اما شاید منظور این افسانه جای دیگری نزدیک شروان باشد . نخستین جایی که ازین جای شگفت سخن رفته در عبارت مجمع البحرین (قرآن سوره ۱۸ آیه ۵۹) است ، بمعنی جایی که دو دریا و دو رود بهم می پیوندند که علما آنرا بمعنی ملتقای رود کور و ارس گرفته اند ، رجوع شود باین خردادبه ص ۱۷۵ رجوع کنید بمقاله مینورسکی بمنوان موغان در دایرة المعارف اسلام (ذیل)

(۲) اینجا يك نشانه مرزی برجسته و مشخصی هست و در ۱۹۴۸ يك کتیبه لاتینی از دسته سپاهیان ۱۲ فولمیناتا Legio VII Fulminata در نزدیکی آن یافته اند . رجوع کنید بمجله تاریخ قدیم Vestnik drevney istorii ۱۹۵۰ شماره ۱ ص ۱۷۷ .

از سوی دیگر در خط سیر ابودلف خندان (که بسیار ممکنست محرف همان کلمه‌ای باشد که ابن حوقل نقل کرده است) از میان خچن و البذین (۱) پای تخت بابلک واقعست . اگر این خط سیر ساختمگی نباشد می‌توان این‌جا را در کرانه راست ارس در ناحیه‌ای که امروز بنام جبرئیل (۲) است دانست .

۸ - پسران الدیرانی حکمرانان واسپورکان (ناحیه وان) و از خاندان ارتسرونی‌اند . در ۳۴۴ = ۹۵۵ امیری که حکمرانی‌داشت ابوسهل همزسپ (۹۵۳-۹۷۲) خوانده می‌شد که پس از برادرش در نیک آشوت (۹۳۷-۹۵۳) جانشین او شده است . هر دو از خاندان گریگور در نیک (در زبان تازی الدیرانی) (۸۷۴ - ۸۸۶) بودند . اشاره باوضاع و احوالی که بدان مناسبت دیسم را تسلیم کرده‌اند دقت ابن حوقل را می‌رساند .

۹ - « پسران سنباط » مسلماً با گرایتان ارمنی شهر آنی‌اند . ابن حوقل خود (در بندهای الف و پ) بسمبات شهید (۸۹۰-۹۱۴) اشاره می‌کند ، نوه او آشوت رحیم (اولورمدز Olormadz) در ۹۵۲-۹۷۷ فرمانروایی داشته‌است . مبلغی که با گرایتان تعهد کرده‌اند بپردازند و بمیزان ده در صد از مبلغی که در اصل قید شده کمتر بود باغلب احتمال پولی بوده‌است که برای حفظ امنیت خرج می‌کرده‌اند و با گرایتان این مبلغ را برای پاسبانی راههای داخلی دیلمیان می‌پرداخته‌اند . از تاریخ شروان (رجوع کنید به مطالعات من ص ۱۰-۱۱) چنین برمی‌آید که مرزبان یک پادگان دیلمی در دوین داشته‌است و آشوت بیهوده کوشید این شهر را بگیرد .

(۱) که در جنوب ارس نزدیک هشتاد سر بود (درمیان نواحی هوراند و کلبرو گرمادوز) .

(۲) در حدود ۸۳۵ میلادی امیری ترسا بنام عیسی بن یوسف (یا ابن اصطیفانوس زیرا مادرش حواهر اصطیفانوس بود) درین‌جا بوده‌است . در باره وی وقلمرو او رجوع کنید بصحیفه ۱۵۴ . من نتوانستم حاشینان او را معین کنم .

۱۰ - خاجين ضبط خوبى ازخچن (در ارمنى خچنك) است و بجز آنست كه طبرى خاشن ضبط كرده است .

پرفسرای . آ . اربلی I . A . Orbeli (۱) می نویسد كه امیرنشین سابق سیونيك در ۱۱۶۶ از میان رفت و درین هنگام ایالت كوچك ارتسخ یا خچن امیرنشین شد . نام اخیر ممكنست از نام دژی آمده باشد . مركز این امیرنشین كه ظاهراً جزیی از آلبانیای قدیم (الوانك) بود حوزه رود خچناجور (امروزخچن چای) و قسمتی از ترتر (سابقاً بدو فتحه و امروز بدو كسره) بوده است . این ناحیه جزو اراضی بخش امروزی جوانشیرست . دروضع كنونی جغرافیای تاریخی ارمنستان تقریباً محالست مرزهای آنرا معین كرد ، زیرا كه در ظرف جنگهای تقریباً دایمی مرزها را كراراً تغییر داده اند .

باین نکته باید افزود كه در منابع اسلامی صریحاً بوجود اقطا عـداری در خچن كه پیش ازین در قرن دهم بوده است اشاره كرده اند .

در بند ۳ از هویت سنحاریب پسر سواده كه نام با مسمای او دلیل مهم هویت اوست بحث كرده ایم . میدانیم كه زن بیوه آخرین امیر سلسله مهرانى دخترش سپرم را بعقد جد سنحاریب در خچن در آورد . گفته اند كه وی از شاخه خاندان سیونى (؟) بوده است و جلم را گرفته ، اما خچن نیز ظاهراً از آن وی بوده است (۲) . با این همه در بند ۱۰ از سنحاریب خچنى دیگری (؟) كه خراج كمتری بمرزبان می داده است آگاهی داریم . ممكنست انسان گمراه شود و تصور كند كه این حوql

(۱) در مقاله ای بعنوان «حسن جلال شاهزاده خچن Hasan Jalal, Knyaz knachensky» در كارنامه فرهنگستان علوم امپراطورى Izvestiya Imper. Akad. nauk ۱۹۰۹ ص ۴۰۵ .

(۲) مگر اینکه برای دیدار زن خود كه بنا بود با او ازدواج كند بآنجا رفته بوده باشد . رجوع كنید بصحیفه ۱۷۱ .

در یادداشت‌هایی که بعجله بر میداشت (رجوع کنید ببند ۱) درباره يك امير بحث کرده باشد . با توجه باختلاف میزان خراج ممکنست کسی تصور کند که يك نفر باج گزار برای دو اقطاع مختلف (جلم ؟ و خچن) باج میداده باشد .

سبب اینکه در فهرست خراج خچن نامی از اسب برده شده اینست که قرا باغ اسبهای نژاده داشته است . در قرن سیزدهم شوهر ملکه تامار گرجستان بنام داوید سوسلان دژ جارمانام را با يك ده در بهای يك اسب ازدست داد که ازو اختانگ از خچن آورده بودند (رجوع شود بناریخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۴۴۱) .

۵ - نتیجه

الف - اصطلاحات فنی

هنوز معانی اصطلاحات فنی راجع بخراج دوره اسلامی چنانکه باید معلوم نیست و ترجمه اصطلاحات مالی را که ابن حوقل بکار برده میتوان تنها بعنوان آزمایش بکار برد . من اصطلاحات فنی را که ابن حوقل بکار برده نقل کرده‌ام و برای ترجمه آنها از آزمودگی کسانی که متون مانند آنها چاپ کرده‌اند بهره‌مند شده‌ام (فهرست دو خویه در مجموعه جغرافیاهاى تـاـزى ج ۴ ، فهرست طبری ، فهرست لغات و اصطلاحاتی که آمدروز Amedroz از کتاب الوزرای هلال الصابی نقل کرده است) .

الف - الزمه - آنچه جداگانه وصول کنند (طبری)

ب - اموال - درآمد (شاید نقدی) ، دوخویه ج ۴ ص ۳۵۷ .

پ - الطاف - عطایا و هدایا

ت - ضریه - بنا بر کتاب دو خویه ج ۴ ص ۲۸۵ بمعنی اخص در آمد ، بمعنی وصولی نیست بلکه بیشتر بمعنی « خراج » است زیرا میتوان آنها بطرق مختلف پرداخت . فی المثل از طریق عوارض گمر کی (عوارض وصولی مختلف ، مخصوصاً راهداری) .

ث - ديوان - اداره در آمدها .

ج - جبايات - دو خويه ج ۴ ص ۲۰۲ پيشنهاد مي كند « خراج پيش بيني نشده » و طبري : جبا واجتبا ، خراج وصول شده ، من اين اصطلاح را نه بدان درجه از قطعيت ترجمه ميكنم « اعانات » .

چ - جزيه - ماليات سرانه ايست كه غير مسلمانان مي پرداختند و مقدار آنرا بنا بر قراردادهاي مخصوصي كه مينوشتند معين ميكردند (رجوع كنيد باصطلاح مقاطعات) .

ح - لوازم « خراج اضافي » دو خويه مجموعه جغرافياهاي تازي ج ۳ ص ۳۴۸ : خراج هاي مختلف .

خ - مقاطعه - « مال الاجاره » كه بدین وسيله سر کرده ای کسی را در قلمرو بشرط پرداخت سرانه سالانه می گماشت ، دو خويه ج ۲ ص ۳۲۹ : قراردادی كه بنا بر آن ناحیه معینی را از قلمروی بكسی میسپردند بشرط آنكه ماليات سرانه را بپردازد . من تصور نمیكنم كه این كلمه را درین مورد بمعنی فنی دقیق خود بكار برده باشند ؛ هم چنانكه در كتاب ابن حوقل ص ۲۱۶ (چاپ كريمس ص ۳۰۲) چنین آمده : القوانين التي هي المقاطعات ، یعنی مبلغ معینی از ماليات كه بنا بر ارزش قانونی (عبره) در هر سال قمری بر آورد میشد . رجوع كنید بمقاله كل . كاهن Cl. Cahen بعنوان « تكامل اقطاع » ' L'évolution de l'iqât ' در مجله آنال Annales (ل . فبور L. Febvre) چاپ ۱۹۵۳ - ص ۲۹ و ۴۶ و كتاب آ. ك. س . لمبتون A. K. S. Lambton بعنوان « مالك و دهقان » Landlord and Peasant چاپ ۱۹۵۳ ص ۳۳ .

د - موافقات - (كريمس شايد بپروى از دوزي Dozy اين كلمه را از موافقات بدینگونه اصلاح کرده است) معنایی مانند مقاطعات دارد هر چند دومی

بیشتر افاده معنی خلعت را میکند و حال آنکه اولی شرایط مالی را که طرفین برقرار میکرده‌اند می‌رساند.

ذ - رسوم - بنظر میرسد بمعنی مبالغی که معمولاً وصول میشود « مطالبات » بکار رفته باشد. دوخویه ج ۴ ص ۲۴۶ آنرا معادل باخراج میداند.

ر - قانون - مساحت املاك مزروعی و عواید مبتنی بر آن، دوخویه ج ۴ ص ۳۳۳: بازدید زمین برای تعیین مبلغ ثابت مالیاتی که باید دریافت کرد.

ز - توابع « مالیات اضافی »، طبری: توابع الخراج، خراجی علاوه بر خراج معمولی، شاید هم بمعنی صدی چندی باشد که بتفع تحصیلداران خراج (معامره در کتاب هلال صابی) می‌فرزوده‌اند.

ب - مقدار پرداخت.

تنها در مورد واسپوراگان ابن حوقل میگوید که خراج هر سال پرداخته میشد، اما هم چنانکه دو خویه هم می‌پذیرد پرداخت همه خراجها هم بر مبنای سالیانه بوده است. خراج هر سال را در صورتی که دینار را (که در میان وایوتس دزور و اهر نقل کرده‌اند) بدرهم (به‌میزان يك دینار در برابر ۱۵ درهم، رجوع کنید بکتاب الخراج قدامه ص ۲۴۹) (۱) تسعیر کنیم چنین بوده است:

(۱) هم‌چنین در کتاب مسکویه ج ۲ ص ۳۴ در حوادث سال ۳۳۲ = ۹۴۳. ابن حوقل ص ۱۴۶ (چاپ کریمس ص ۲۱۸) برای سال ۳۵۸ = ۹۶۸، رجوع کنید بکتاب ۱. دوری: تاریخ العراق ص ۲۲۲.

۱۰۰۰۰۰	شروان (۱)
؟	شكى
۳۰۰۰۰۰	الربع
۲۰۰۰۰۰	قبله (۴)
۵۰۰۰۰۰	وايوتس دزور
۷۵۰۰۰۰	اهرو ورزقان
۷۵۰۰۰۰	جيزان (خيزان ؟)
۱۰۰۰۰۰	واسپوراكان
۲۰۰۰۰۰۰	باگراتيان
۱۰۰۰۰۰	خچن
۵۷۰۰۰۰۰ (۲)	

حتى با توجه بى اطلاعى درباره شكى و افزودن عطايای اتفاقى باز جمع خراج از ده ميليون درهمى كه ابن حوقل بعنوان درآمدهاى مرزبان آورده بسيار كمترست . بنا برين يا بايد چنين پنداشت كه صورت جاهايى كه جزيه مى دادند كامل نيست يا اينكه اين فهرست تنها شامل خراجيست كه رعايای مستقيم وى پرداخته اند . عقیده نهايى من اينست كه جمع جزيه ممكنست از جمع خراجها جدا گانه باشد .

(۱) ملكشاه (۱۰۷۲-۱۰۹۲) كوشيد كه از شروانشاه فربرز ۷۰۰۰۰ دينار بگيرد، اما اين كمك و اعانه تدريجاً به ۴۰۰۰۰ دينار تنزل كرد ، رجوع كنيد بكتاب بىندارى ص ۱۴۰ . بنا بر گفته نسوى ص ۱۶۰، ۱۷۵ مبلغ اصلى ۱۰۰۰۰۰ دينار بوده است اما در ۶۲۲ = ۱۲۲۵ حلال الدين خوارزمشاه از شروانشاه خواست كه ۵۰۰۰۰ بپردازد و سپس اين مبلغ به ۲۰۰۰۰ دينار تنزل كرد . تعيين ارزش حقيقى اين مبلغهاى اسمى با توجه ببحران بهاي نقره در قرن دوازدهم دشوارست، رجوع كنيد بكتاب ا. پاخومووف Pakhomov بعنوان پول گرجستان Moneti Gruzii چاپ ۱۹۱۰ ص ۷۹، ۱۱۸ .

(۲) بنا بر تخمينى كه بارتولد Barthold چهاردهم را يك روبل حساب كرده اين مبلغ معادل ۱۴۳۷۵۰۰ روبل يا بيش از ۱۴۰۰۰۰ پوند انگليسى (بنرخ پيش از ۱۹۱۴) ميشده است .

اما در باره خراج اران و ارمنستان و آذربایجان که بمبلغ ۵۰۰۰۰۰ دینار (هفت میلیون و نیم درهم) تخمین شده است این قلم که در پایان بندت افزوده شده چنان می نماید مربوط بزمانی باشد که این سه ایالت را حکمرانانی که از بغداد مأمور می شده اند اداره میکرده اند .

بنا بر گفته قدامه حد وسط درآمد (ارتفاع) آذربایجان (۱) ۴ میلیون و نیم درهم و از آن ارمنستان (که اران جزو آن بوده) (۲) چهار میلیون درهم و روی هم رفته بهشت، یلیون و نیم درهم میرسیده است و این مبلغ نزدیکست بآنچه ابن حوقل آورده است . چنان می نماید که قدامه کتاب خود را اندکی پس از $۳۱۶ = ۹۲۸$ (رجوع کنید بمقدمه دوخویه ص ۱۰) نوشته باشد ، اما بنا بر گفته فن کرمر Von Kremer مآخذ او بزمانی بسیار قدیم تر (در حدود $۲۰۴ = ۸۱۹$) (۳) میرسد و بودجه معروف بعدی (متعلق بسال $۳۰۶ = ۹۱۸۰$) این عقیده را بذهن می نشاند که بازار در آمدها اندکی کساد شده بوده است . در حقیقت میبایستی در آمدها مقدار فراوانی بستگی باوضاع و احوال داشته باشد . هنگامی که در

(۱) قدامه در ص ۲۴۴ ولایات آذربایجان را چنین می شمارد : اردبیل ، جابروان (ظاهراً ناحیه جنوب دریایچه ارومیه) و ورثان (درکنار ارس) و علاوه می کند که مرکز آن برذعه بوده است . یعقوبی در جغرافیای خود در مجموعه جغرافیای تازی ج ۷ ص ۲۷۴ خراج آذربایجان را بالغ بر ۴ میلیون درهم میداند .

(۲) قدامه در ص ۲۴۶ ولایات آنرا چنین می شمارد: جرزان (گرجستان) ، دبیل (دوین) ، برزند ، سراج طیر (شیرک و تیک) ، باجنیس (بزنونیک) ، ارجیش ، خلاط ، سیسجان (سیونیک) ، اران ، قالیقلا (ارز روم) ، بسفرجان (واسپوراگان) باحاکم نشین آن در نشوا (نخجوان) .

(۳) رجوع کنید بکتاب قدامه ص ۲۳۶ سطر ۲۰ ، نیز رجوع کنید باشاره غیرعادی در باره مراکز اداری (قصبه) آذربایجان در برذعه و از آن ارمنستان - درنخجوان .

۲۹۶ = ۹۰۸ یوسف بن ابی الساج بحکمرانی خود نشست (۱) مجموع خراجهای سالیانه او به ۱۲۰۰۰۰ دینار (یک میلیون و هشت یک میلیون درهم) رسید و پیش از آن در حدود ۲۹۹ = ۹۱۲ یوسف کوشید که این مسئولیت را بگردن نگیرد. در هر حال رقمی که ابن حوقل بعنوان عواید کلی می دهد باید متعلق به آخذی جدا گانه باشد که اصلاً با مآخذ زمان مرزبان ربطی نداشته است.

ج - فایده کلی این قسمت ها

۱ - با قبول اینکه این فهرست سند اصلی نیست بلکه احتمال می رود یک رشته اقلام و ارقامی باشد که بجغرافیا نویس ما ابلاغ یا تقریر شده، باز باید آنرا تصویر گرانهایی از اوضاع سیاسی ناحیه ای دانست که در باره آن آگاهی کافی نداریم.

۲ - با توجه بکم یابی بسیار آمار مالی قرن دهم اطلاعات ابن حوقل از دو جهت شایان توجه است، یکی از لحاظ نمایاندن روشهای سیاسی و مالی و دیگر از لحاظ تعیین اهمیت نسبی این امیر نشین ها (۲).

۳ - امید است که این تشخیص ها برای تاریخ نویسان محلی که در مآخذ مسیحی کار میکنند سودمند باشد. کسانی مانند اشخانیق از مردم شکی و سنحاریب

(۱) بگفته طبری ج ۳ ص ۲۲۸۴ «در مراغه و آذربایجان» و بگفته ابن اثیر ج ۸ ص ۴۲ نیز «در ارمنستان»، رجوع کنید بکتاب فن کرمر Von Kremer بعنوان «بودجه درآمد های سال ۳۰۶ هجری»، Das Einnahmebudget vom Jahre 306 H چاپ ۱۸۸۷ ص ۲۹۹.

(۲) شپولر Spuler در کتاب سابق الذکر ص ۴۶۷ در فصل خود در باره مالیات جدول ابن حوقل را تنها برای نشان دادن جزیه شروان نقل کرده است. اشاره غازاریان در باره عبارات ابن حوقل ناقص است، رجوع کنید بمقاله او بعنوان Armenien unter d arab. Herrschaft در مجله Zeit. f. arm Philologie ۱۹۰۳ ج ۳/۲ ص ۲۰۵.

پسر سواده چنان می نماید که شایسته بررسی بوسیله منابع گرجی وارمنی باشند .
روی هم رفته تجزیه و تحلیل ماکاری مقدماتی برای نشر تاریخ قرن یازدهم
شروانت (۱) .



تکمله

هنگامی که چاپ این کتاب به پایان رسیده بود آقای محمد جواد مشکور
استاد دانشمند و پرکار و دقیق دانشگاه تبریز ترجمه ای از کتاب «الفرق بین الفرق»
تألیف ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی در گذشته در ۴۲۹ را بعنوان «تاریخ
مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق» در تبریز ۱۳۳۳ انتشار داد . در صحایف
۲۷۵ - ۲۷۶ و ۲۹۶ این ترجمه در متن و حواشی مطالبی در باره بابک و خرم دینان
هست و آنچه را در متن آمده است پیش ازین آورده ام . از متن تازی کتاب نخست
چاپ بسیار پر غلطی بدستباری محمد بدر در قاهره و بار دیگر بدستباری محمد
زاهد بن الحسن الکوثری در قاهره در ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ چاپ کم غلط تری انتشار
داده اند . عبدالرزاق ابن رزق الله بن ابی بکر بن خلف رسعنی مختصری ازین کتاب
ترتیب داده که بنام «مختصر کتاب الفرق بین الفرق» بدستباری فیلیب حتی در
۱۹۲۴ در قاهره چاپ شده است . در چاپ اول (ص ۲۵۱) در پایان کار بابک
گفته شده است : « اخذ بابک و اخوه اسحق بن ابراهیم » و در چاپ دوم (ص ۱۶۱)
نیز عیناً چنین آمده است . در نسخه مختصر آن (ص ۱۶۳) نیز چنینست و ازین
جا معلوم میشود که این خطا از ناشران نیست بلکه از مؤلف کتابست و ابو منصور
بغدادی که از مآخذی این مطلب را در باره بابک نقل کرده است بجای اینکه

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱۴۸ یادداشت شماره (۱) فصول راجع بشروان والباب
را فصل مربوط بشدادیان گنجه کتاب من بعنوان « مطالعات در تاریخ قفقاز » Studies
in Caucasian History چاپ ۱۹۵۳ تکمیل می کند .

عبارت را « اخذ اسحق بن ابراهيم بابك و اخوه » بنويسد يعنى اسحق بن ابراهيم مر بابك را گرفت اهمال کرده و عبارت را سست تر « اخذ بابك و اخوه اسحق بن ابراهيم گرفتار شدند و حال آنكه در همه مراجع ديگر نام برادر بابك را كه گرفتار شده عبدالله نوشته اند و قطعاً پدر بابك ابراهيم نام نداشته است و اسحق بن ابراهيم درين مورد همان مرد معروف از خاندان مصعبى يا طاهريست كه صاحب شرطه بغداد و از مردان نامى دربار معتصم بود و معتصم او را زمانى بجنك بابك فرستاد و تازه بابك و برادرش را وى اسير نكرد و افشين گرفتار كرد ، چنانكه بتفصيل در صحايف گذشته اين كتاب از روى مآخذ معتبر آورده ام . پس اين نكته بكلى نادرستست كه برادر بابك اسحق بن ابراهيم نام داشته باشد . ابو منصور بغدادى باز جاى ديگر (ص ۱۶۸ از چاپ اول و ۱۷۱ از چاپ دوم) همين خطاى خود را مكرر کرده و پس از ذكر گرفتارى و مصلوب شدن بابك گويد . « ثم اخذ اخوه اسحق و صلب ببغداد » و در مختصر كتاب نيز چنينست و فيليب حتى در حاشيه ص ۱۷۳ افزوده است « اسحق بن ابراهيم اخو بابك و سمى اتباعه « اسحاقيه » و آقاى مشكور هم بدان اعتماد کرده و در حاشيه ترجمه خود گفته است : « اسحاق بن ابراهيم برادر بابك و پيروان او اسحاقيه گويند (حتى) » و حال آنكه در هيچ جاى ديگر ذكرى از اين نيست كه برادر بابك فرقه مخصوصى از پيروان داشته كه آنها را اسحاقيه گفته باشند و آنچه فيليب حتى درين زمينه افزوده از خود ساخته است . اين نكته بدلايلى كه گذشت قطعاً نادرستست و با همه مراجع ديگر مباينتى سخت آشكار دارد .

نكته ديگر كه بايد بر آنچه پيش از اين گذشت افزود اينست كه ابوالعباس احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى در كتاب معروف « فتوح البلدان » چاپ ليدن ص ۳۲۹ - ۳۳۰ درباره برزند مينويسد . « برزند قريه اى بود و افشين حيدر (۹) بن كلوس عامل امير المؤمنين المعتصم بالله در آذربايجان و ارمنستان و جبل در زمان

جنگ با بابك خرمی کافر آنرا لشکر گاه ساخت و دژی کرد . جای دیگر (ص ۳۴۰) که سخن از مازیار به میان آورده است در پایان کارش میگوید: « در سرمن رای بابك خرمی بر عقبه ای که روبروی مجلس شرطه است بدار آویخته شده » .

بزبان روسی هم کتابی جداگانه در باره بابك تألیف تومارا Tomara نوشته شده که در مسکو در ۱۹۳۶ انتشار داده اند . شنیده ام آقای ابوالقاسم پرتو اعظم هم نمایشنامه ای در باره بابك نوشته و چاپ کرده است .

طهران ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۳

مهمترین مراجع دربارهٔ بابک و خرم دینان

(دو رقمی که در برابر نام مؤلفان گذاشته شده نماینده سال ولادت و مرگ آنها و يك رقم نماینده سال رحلت آنهاست و رقمی که در برابر نام کتابها آمده نماینده سال تألیف آنهاست) .

۱ - کتابهای تازی بترتیب زمان مؤلف

- (۱) امام ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶) - کتاب المعارف - چاپ گوتینگن ۱۸۵۰ - چاپ قاهره ۱۳۰۰ - چاپ قاهره ۱۳۵۳ = ۱۹۳۴
- (۲) ابوالعباس یا ابوالحسن یا ابو جعفر و یا ابوبکر احمد بن یحیی بن جابر ابن داود بلاذری بغدادی (۲۷۹) - فتوح البلدان - چاپ لیدن ۱۸۶۳-۱۸۶۶ ، چاپ قاهره ۱۳۱۹ = ۱۹۰۱
- (۳) ابوالفضل احمد بن طاهر بن فضل ، ابن طیفور خراسانی بغدادی (۲۰۴ - ۲۸۰) ، کتاب بغداد ، چاپ لایپزیگ ۱۹۰۸ - چاپ قاهره بی تاریخ .
- (۴) احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح کاتب عباسی یعقوبی معروف بابن واضح (۲۸۴) - کتاب البلدان چاپ لیدن ۱۸۶۰-۱۸۶۱ ، چاپ لیدن ۱۸۹۲ - چاپ نجف ۱۳۳۷ = ۱۹۱۸ .
- (۵) تاریخ الیعقوبی (۲۵۲) - چاپ لیدن ۱۸۸۳ - چاپ نجف ۱۳۵۸ = ۱۹۳۹
- ابو حنیفه احمد بن داود بن وند دینوری (۲۸۲ یا ۲۹۰) - اخبار الطوال چاپ لیدن ۱۸۸۸-۱۹۱۲ ، چاپ قاهره ۱۳۳۰ .

- (۶) ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خرداذبه (۲۱۱ - حدود ۳۰۰) - کتاب المسالك والممالك (۲۳۲ و ۲۷۲)، چاپ لیدن ۱۸۸۹ = ۱۳۰۶
- (۷) ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی ابن الفقیه (اواخر قرن سوم) - مختصر کتاب البلدان (پس از ۲۷۹) - چاپ لیدن ۱۸۸۵.
- (۸) ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی (۲۲۴-۳۱۰) - تاریخ الامم والملوک (۳۰۲)، چاپ لیدن ۱۸۷۶-۱۹۰۱، چاپ قاهره ۱۳۳۶، چاپ قاهره ۱۳۴۸.
- (۹) امام ابوالحسن اسمعیل اشعری (۳۲۴) - مقالات اسلامیین و اختلاف المصلین، چاپ استانبول ۱۹۲۹-۱۹۳۳.
- (۱۰) ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (۳۴۵ یا ۳۴۶) - کتاب التنبيه والاشراف، چاپ لیدن ۱۸۹۴، چاپ قاهره ۱۳۵۷ = ۱۹۳۸.
- مروج الذهب ومعادن الجوهر، چاپ بولاق ۱۲۸۳، چاپ پاریس ۱۸۶۱-۱۸۷۱، چاپ قاهره ۱۳۰۲ - ۱۳۰۴. چاپ قاهره ۱۳۰۳، چاپ پاریس ۱۹۱۴، چاپ پاریس ۱۹۲۹، چاپ قاهره ۱۳۴۶، چاپ قاهره ۱۳۵۷.
- (۱۱) مطهر بن طاهر مقدسی (اواسط قرن چهارم)، کتاب البدء والتاریخ (۳۵۵) - چاپ پاریس ۱۸۹۹-۱۹۰۶.
- (۱۲) قاضی ابوعلی المحسن بن ابی القاسم علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن ابراهیم بن تمیم تنوخی (۳۲۷ یا ۳۲۹-۳۸۴) جامع التواریخ المسمی بنشوار المحاضرة و اخبار المذاکره، چاپ لندن ۱۹۲۱، چاپ دمشق ۱۳۴۸-۱۳۵۱.

- (۱۳) ابوالفرج محمد بن اسحق بن ابی یعقوب نديم وراق بغدادی ، ابن النديم (حدود ۳۸۵) - كتاب الفهرست يا فهرس العلوم (۳۷۷) چاپ لايبزيك ۱۸۷۱-۱۸۷۲ ، چاپ قاهره بی تاريخ .
- (۱۴) ابو عبدالله محمد بن احمد بن يوسف كاتب خوارزمی (۳۸۷) ، مفاتيح العلوم ، چاپ ليدن ۱۸۹۵ ، چاپ قاهره بی تاريخ .
- (۱۵) ابوالقاسم محمد بن حوقل ضبی بغدادی موصلي ابن حوقل (اواسط قرن چهارم) كتاب المسالك والممالك (۳۶۷) چاپ ليدن ۱۸۸۰ .
كتاب صورة الارض - چاپ ليدن ۱۹۳۸-۱۹۳۹ .
- (۱۶) ابواسحق ابراهيم بن محمد گرخی فارسی اصطخری (اواسط قرن چهارم) صورالاقليم ، چاپ گوتا ۱۸۳۹ .
مسالك الممالك . چاپ ليدن ۱۸۷۰-۱۸۹۴ ، چاپ ليدن ۱۹۲۷ .
- (۱۷) شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بكر البناء مقدسی بشاری (نیمه دوم قرن چهارم) ، احسن التقاسيم فی معرفة الاقاليم ، چاپ ليدن ۱۸۷۷ ، چاپ کلکته ۱۸۹۷-۱۹۰۱ ، چاپ ليدن ۱۹۰۶ .
- (۱۸) امام احمد بن محمد بن يعقوب مسكويه خازن رازی اصفهانی (۴۲۱)، تجارب الامم و تعاقب الهمم (۳۶۹) ، چاپ لندن ۱۹۰۹-۱۹۱۷ ، چاپ قاهره ۱۳۳۲ = ۱۹۱۴ .
- (۱۹) ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی (۴۲۹) ، الفرق بين الفرق ، چاپ قاهره بی تاريخ، چاپ قاهره ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ ، رجوع كنيد بشماره ۳۰ و ۶۸ .
- (۲۰) يحيى بن سعيد بن بطريق انطاکی (۴۵۸) ، تاريخ مجموع (۴۰۷) ، چاپ بيروت ۱۹۰۹ .

- (۲۱) قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد بن عبدالرحمن بن محمد بن صاعد قرطبی اندلسی طلیطلی معروف بقاضی صاعد (۴۲۰-۴۶۲)، طبقات الامم، چاپ بیروت ۱۹۱۲.
- (۲۲) ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی (۴۷۱)، التبصیر فی الدین و تمییز الفرقة الناجية من الفرق الهالکین، چاپ قاهره ۱۳۵۹ = ۱۹۴۰.
- (۲۳) ابوالقاسم حسین بن محمد بن المفضل بن محمد راغب اصفهانی (۵۰۲) محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء، چاپ بولاق - ۱۲۸۴، ۱۲۸۷، چاپ قاهره (در حاشیه ثمرات الاوراق ابن حجه حموی) ۱۳۰۵، چاپ قاهره ۱۳۱۰، چاپ قاهره ۱۳۲۴، چاپ قاهره ۱۳۲۶.
- (۲۴) ابوالفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی اشعری (۴۶۷-۵۴۸) - کتاب الملل والنحل، چاپ لکنهو ۱۲۶۳، چاپ قاهره ۱۲۸۸، چاپ طهران ۱۲۸۸، چاپ لندن ۱۸۴۲، چاپ قاهره ۱۳۱۷ (در حاشیه کتاب الفصل ابن حزم)، چاپ لندن ۱۹۲۸، چاپ قاهره ۱۹۴۸ = ۱۳۶۸، رجوع کنید بشماره ۵۰ و ۵۸.
- (۲۵) قاضی تاج الاسلام ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور بن ابی بکر محمد تمیمی - معانی مروزی (۵۰۶-۵۶۲)، کتاب الانساب، چاپ لندن ۱۹۱۲.
- (۲۶) ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی قرشی بغدادی، ابن الجوزی (۵۰۸-۵۹۷)، نقد العلم والعلماء او تلخیص ابلیس، چاپ قاهره ۱۳۴۰.
- (۲۷) امام فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی تمیمی

- بكرى طبرستانى رازى معروف بابن خطيب و امام المشككين (۵۴۳ يا ۵۴۴-۶۰۶) اعتقادات فرق المسلمين ، چاپ قاهره ۱۳۵۶ = ۱۹۳۸ .
- (۲۸) شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله رومى حموى بغدادى (۵۷۵ - ۶۲۶) ، ارشاد الاريب الى معرفة الاديب معروف بمعجم الادبا يا طبقات الادباء ، چاپ لندن ۹۰۹ - ۱۹۱۶ ، چاپ لندن ۱۹۲۳-۱۹۳۱ ، چاپ قاهره ۱۹۴۲ .
- معجم البلدان (۶۲۱) ، چاپ لايزيگ ۱۸۶۶-۱۸۷۳ ، چاپ لايزيگ ۱۹۲۸ ، چاپ قاهره ۱۳۲۳-۱۳۲۴ .
- (۲۹) عز الدين ابو الحسن على بن ابى الكرم محمد بن محمد بن عبدالكريم ابن عبدالواحد شيبانى ، ابن الاثير (۵۵۵-۶۳۰) ، تاريخ الكامل يا كامل التواريخ يا الكامل فى التاريخ (۶۲۸) ، چاپ ليدن ۱۸۵۱-۱۸۷۱ ، چاپ بولاق ۱۲۹۰ ، چاپ قاهره ۱۳۰۲ ، چاپ قاهره ۱۳۴۸ .
- اللباب فى تهذيب الانساب ، چاپ قاهره ۱۳۵۶-۱۳۵۷ .
- (۳۰) عبدالرزاق بن رزق الله بن ابى بكر بن خلف رسغنى ، مختصر فرق بين الفرق (۴۶۷) ، چاپ قاهره ۱۹۲۴ .
- (۳۱) ابو الفرج غريغوريوس بن هارون مورخ ، ابن العبرى (۶۲۳-۶۸۵) ، تاريخ مختصر الدول ، چاپ اكسفرد ۱۶۶۳ ، چاپ بيروت ۱۸۹۰ .
- (۳۲) شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قايماز ذهبى دمشقى فارغى (۶۷۳ - ۷۴۸) ، دول اسلام (۷۴۴) ، چاپ حيدر آباد دكن ۱۳۳۳ .
- (۳۳) امام عفيف الدين ابو محمد عبدالله بن اسعد بن على بن سليم بن فلاح يافعى يمنى مكى (۶۹۸-۷۶۸) ، مرآة الجنان وعبرة اليقظان (۷۵۰) ، چاپ حيدر آباد دكن ۱۳۳۴-۱۳۳۹ .

(۳۴) عماد الدین ابوالفدا اسمعیل بن عمر بن کثیر قرشی بصری دمشقی ابن کثیر (۷۰۰-۷۷۴) ، البدایة والنہایہ (۷۶۷) چاپ قاهره ۱۳۴۸ - ۱۳۵۸ .

(۳۵) ولی الدین ابو زید عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون تونسلی خضرمی اشبیلی (۷۳۲-۸۰۸) ، کتاب العبر و دیوان المبتدا والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر و من عاهدہم من ذوی السلطان الاکبر (۷۹۷) ، چاپ بولاق ۱۲۸۴ .

(۳۶) حاجی خلیفه مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی قسطنطنینی (۱۰۰۴-۱۰۶۷) تقویم النوار یخ ، چاپ قسطنطنیه ۱۱۴۶ ، چاپ ونیز ۱۶۹۷ .

(۳۷) ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی (۱۰۸۹) ، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب (۱۰۸۰) ، چاپ قاهره ۱۳۵۰-۱۳۵۱ .

۲ - کتابها و مقالات پارسی بترتیب زمان تألیف

(۳۸) ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی وزیر معروف بامیرک بلعمی (۳۶۳) ، ترجمه تاریخ طبری (۳۵۲) چاپ لکنه و ۱۲۹۱ = ۱۸۷۴ چاپ کانپور ۱۸۹۶ ، چاپ کانپور ۱۳۳۴ .

(۳۹) مؤلف نامعلوم - حدود العالم من المشرق الى المغرب (۳۷۲) ، چاپ لنینگراد ۱۹۳۰ ، چاپ طهران ۱۳۵۲ .

(۴۰) ابوالفضل محمد بن حسین حارث آبادی بیہقی (حدود ۳۸۶ - ۴۷۰) ، تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیہقی ، چاپ کلکته ۱۸۶۱ - ۱۸۶۲ ، چاپ تهران ۱۳۰۷ ، ق . چاپ تهران ۱۳۲۴ ش ، چاپ تهران ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ .

(۴۱) ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی (نیمه اول قرن پنجم) ،

- زين الاخبار (۴۳۲) ، چاپ برلين ۱۳۴۷ = ۱۹۲۸ ، چاپ تهران ۱۳۱۵ ش .. چاپ تهران ۱۳۳۳ .
- (۴۲) خواجه نظام الملك رضى امير المؤمنين ابو على حسن بن على بن اسحق طوسى وزير (۴۰۸-۴۸۵) ، سياست نامه يا سيرالملوك (۴۸۴) ، چاپ پاریس ۱۸۹۱ ، چاپ بمبئى ۱۳۳۰ ق . ، چاپ تهران ۱۳۱۰ ش ، چاپ تهران ۱۳۲۰ ش .
- (۴۳) مؤلف نامعلوم ، مجمل النوارىخ والقصص (۵۲۰) ، چاپ پاریس ۱۸۴۱-۱۸۴۲ . چاپ تهران ۱۳۱۸ ش .
- (۴۴) بهاء الدين محمد بن حسن بن اسفنديار (اوایل قرن هفتم) ، تاريخ طبرستان (۶۱۳) ، چاپ تهران ۱۳۲۰ ش .
- (۴۵) نورالدين يا سديدالدين محمد بن يحيى بن طاهر بن عثمان عوفى بخارى ، جوامع الحكايات و لوامع الروايات (حدود ۶۳۰) .
- (۴۶) منهاج الدين ابو عمرو عثمان بن سراج الدين محمد گوز گانى (نیمه اول قرن هفتم) ، طبقات ناصرى (۶۵۸) ، چاپ کلکته ۱۸۶۳-۱۸۶۴ ، چاپ کویته و کابل ۱۳۲۸ = ۱۹۴۹ .
- (۴۷) سيد مرتضى بن داعى حسنى رازى (نیمه اول قرن هفتم) ، تبصرة العوام فى مقالات الانام ، چاپ تهران (در ذیل دو چاپ قصص العلماء) ، چاپ تهران ۱۳۱۳ ش .
- (۴۸) جمال الدين ابوالقاسم عبدالله بن على بن محمد کاشانى (نیمه دوم قرن هفتم) زبدة التواريخ (حدود ۷۱۷) .
- (۴۹) حمدالله بن ابى بکر بن احمد بن نصر مستوفى قزوینى (نیمه اول قرن هشتم) نزهة القلوب (۷۳۵) ، چاپ بمبئى ۱۳۱۱ ش . . چاپ لندن ۱۹۱۵ .

- تاریخ گزیده (۷۴۰) ، چاپ پاریس ۱۹۰۳ ، چاپ لندن ۱۹۱۰ .
- (۵۰) خواجه افضل الدین محمد بن صدرالدین ابو حامد محمد تر که اصفهانی معروف با فضل الدین صدرتر که (۸۵۰) ، تنقیح الادلة والعلل فی ترجمة كتاب الملل والنحل از شهرستانی (۸۴۳) ، چاپ تهران ۱۳۲۰ .
- (۵۱) فصیح الدین احمد بن محمد فصیحی خوافی (متولد در ۷۷۷) ، مجمل فصیحی (۸۴۵) .
- (۵۲) سید ظهیر الدین بن نصیر الدین مرعشی (حدود ۸۱۵ - ۸۹۴) ، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (۸۸۱) ، چاپ سن پترزبورگ ۱۸۵۰ .
- (۵۳) محمد بن خاوند شاه بن محمود میرخوند بلخی (۸۳۷-۹۰۳) : روضة الصفا فی سيرة الانبياء والملوك والخلفاء ، چاپ بمبئی ۱۸۴۵ ، چاپ تهران ۱۲۷۱ ق . ، چاپ لکنه ۱۸۷۴ ، چاپ لکنه ۱۸۸۳ ، چاپ لکنه ۱۹۱۴ = ۱۳۳۲ .
- (۵۴) غیاث الدین بن همام الدین محمد هروی خوند میر (۸۸۰ - ۹۴۲) ، خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار (۹۰۵) .
- حبیب السیر فی اخبار افراد البشر (۹۳۰) ، چاپ تهران ۱۲۷۱ ق . ، چاپ بمبئی ۱۸۵۷ ، چاپ تهران ۱۳۳۳ ش .
- (۵۵) قاضی احمد بن محمد غفاری قزوینی (۹۷۵) ، نگارستان (۹۵۹) ، چاپ بمبئی ۱۸۲۹ ، چاپ بمبئی ۱۲۷۵ = ۱۸۵۹ .
- (۵۶) احمد بن نصرالله دبیلی تنوی (باهمکاری نقیب خان و شاه فتح الله و حکیم همام و حکیم علی و حاجی ابراهیم سرهندی و میرزا نظام الدین احمد و عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی) ، تاریخ الفی (۹۹۷)
- (۵۷) مجدالدین حسینی مجدی - زینة المجالس (۱۰۰۴) ، چاپ تهران ۱۲۷۶ ، چاپ تهران ۱۲۸۵ .

- (۵۸) شيخ مصطفى خالقداد هاشمی - ترجمه ملل و نحل شهرستانی (۱۰۲۱) .
- (۵۹) فزونی استرآبادی ، بحيره (۱۰۴۷) . چاپ تهران ۱۳۲۸-۱۳۲۹
- (۶۰) ميرزا محمد صادق بن محمد صالح زبيري صادقی اصفهانی آزادانی (۱۰۱۸-۱۰۶۱) ، شاهد صادق .
- (۶۱) محمد حسين خان مراغی صنيع الدوله و اعتماد السلطنه (۱۳۱۳) ، منتظم ناصری (۱۳۰۰) ، چاپ تهران ۱۲۹۸-۱۳۰۰
- (۶۲) عباس اقبال - خاندان نوبختی - چاپ تهران ۱۳۱۱
- (۶۳) مجتبی مینوی و صادق هدایت ، مازيار - چاپ تهران ۱۳۱۲
- (۶۴) سعيد نفیسی ، بابك خرم دين - مجله مهر سال اول شماره ۹ - بهمن ماه ۱۳۱۲ ص ۶۷۱ شماره ۱۰ اسفند ماه ۱۳۱۲ ص ۷۵۳ ، شم-اره ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۱۳ ص ۹۳۷ .
- گرفتاری و کشته شدن بابك - مجله مهر سال دوم شماره ۱ - خرداد ماه ۱۳۱۳ ص ۳۶ ، شماره ۳ - امرداد ماه ۱۳۱۳ ص ۲۲۵ .
- (۶۵) دکتر ذبیح الله صفا - بابك خرم دينی - مجله ارتش سال ۸ شماره ۸ - آبانماه ۱۳۲۸ ص ۱۹ ، شماره ۹ - آذرماه ۱۳۲۸ ص ۵۳ ، شماره ۱۰ دی ماه ۱۳۲۸ ص ۴۴ .
- (۶۶) عبدالحسين زرکوب - دو قرن سکوت - چاپ تهران ۱۳۳۰ .
- (۶۷) [مرتضی راوندی] ، تاريخ تحولات اجتماعي - مجلد سوم چاپ تهران ۱۳۳۱ .
- (۶۸) محمد جواد مشکور - تاريخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بين الفرق چاپ تبریز ۱۳۳۳ .

۳ - مآخذ بزبانهای اروپایی

- 69) Histoire de la Siounie par Stépaannos Orbélian , traduite de l'arménien par M. Brosset, 2vol. Saint-Petersbourg 1864-1866 .
- 70) M. Brosset , Collection d'historiens arméniens . 2vol. Saint-Petersbourg 1874-1876 .
- 71) L. A. Sédillot, Histoire générale des Arabes, 2 vol. Paris 1877 .
- 72) Histoire de L'Arménie par R . P . Jacques der Issaverdens 2vol. Venise 1888.
- 73) Ferdinand Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg 1895 .
- 74) Cl. Huart, Histoire des Arabes , 2 vol. Paris 1912.
- 75) Encyclopédie de l'Islam I Leyde et Paris 1913 , pp. 557-558 .
- 76) Jaquet de Morgan, Histoire du peuple arménien, Paris 1919 .
- 77) J. Laurens, L'Arménie entre Byzance et l'Islam , Paris 1916
- 78) La domination arabe en Arménie, extrait de l'histoire universelle de Vardan, traduit de l'arménien et annoté par J. Muyldermans , Louvain et Paris 1927 .
- 79) E. de Nambaur . Manuel de généalogie et de chronologie pour l'histoire de l'Islam. Hanovre 1927.
- 80) Tomara, Babek, Maskva 1936 .
- 81) Mohsen Azizi, La domination arabe et l'épanouissement du sentiment national en Iran, Paris 1938 .
- 82) René Grousset, Histoire de l'Arménie, Paris 1947 .
- 83) Vladimir Minorsky, Caucasia IV, London. 1953

فهرست نامهای کسان و خاندانها و نسبت ها و فرقه ها

آلانی : ۳۵	آ
آلانیان : ۳۶	آتش (ا.) : ۱۸۴
آلبانی : ۱۶۷ ، ۱۸۰	آذر نرسی : ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۹۸
آلبانیان : ۱۸۱	آذر نرسی بن اسحق الخاشینی : ۱۷۸
آلبویه : ۱۵۶ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸	۲۰۲
آل رسول : ۲۳	آذری : ۳۲ ، ۳۹
آلیشان : ۱۷۲	آذین : ۹۰ ، ۹۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۹
آمدروز : ۱۸۴ ، ۲۰۸	۱۱۰ ، ۱۱۵ - ۱۱۵ ، ۱۲۶
ا	۱۶۴
اباحت (اهل) : ۲۴	آرشیل دوم : ۱۷۱
اباحتیان : ۲۲	آرنائودها : ۳۵
اباحیه : ۲۲	آریایی : ۲۸۰ ، ۳۵
اباخوس : ۸۹	آسوغیک : ۱۹۳
ابخازی : ۱۷۷	آشوت اول : ۱۳۹ ، ۱۷۶ ، ۲۰۶
ابخازیه : ۱۷۷	آشوت باگراتونی : ۱۷۱
ابراهیم اسحق : ۱۴۷	آشوت دوم پسر سمبات : ۲۰۲
ابراهیم المتقی بالله (ابواسحق) : ۷۵	آشوت رحیم اولورمدز : ۲۰۶
ابراهیم بن الیث بن فضل تجیبی : ۵۲ ،	آشوت غاج : ۱۳۹
۵۵ ، ۸۶ ، ۱۴۵ ، ۱۷۴ ،	آشوت کور : ۱۷۱
۱۸۰	آشوت مساکر یا مساکر : ۱۳۹ -
ابراهیم بن المهدی : ۸۱ ، ۱۵۲	۱۴۰
ابراهیم بن زید : ۱۷۴	آشوغیک : ۱۶۶
	آغوان اپلاساد : ۱۳۶

- ابراهیم بن عتاب : ۱۷۴
 ابراهیم بن محمد بن علی : ۲۵
 ابراهیم بن محمد کرخی فارسی اصطخری
 (ابواسحق) : ۳۸، ۸۳، ۱۹۵-
 ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۹
 ابراهیم بن مرزبان : ۱۹۸
 ابراهیم بن نصر بن منصور سورینی یا
 سورانی (ابواسحق) : ۶۹
 ابراهیم (پدر بابک) : ۲۱۵
 ابراهیم سرهندی (حاج) : ۲۲۴
 ابلسد یا ابواسد : ۱۸۰-۱۸۱
 ابن ابی الساج : ۱۹۲ ر. یوسف
 ابن ابی العوجاء : ۷۱
 ابن اسفندیار ر. محمد بن حسن
 ابن اصطیفانوس : ۱۵۱، ۱۷۹،
 ۱۸۲-۱۸۳، ۲۰۶ ر. عیسی بن
 یوسف
 ابن اعثم : ۲۰۳
 ابن اعیان : ۱۷۴
 ابن الاثیر : ر. علی بن ابی الکرم
 ابن البعث ۴۶ ر. محمد بن البعث
 ابن الجوزی ر. عبد الرحمن بن علی
 ابن الدیرانی : ۱۹۲، ۱۹۴
 ابن الرواد ر. محمد بن الرواد
 ابن العبری : ر. غریفویوس
 ابن الفقیه ر. احمد بن محمد
 ابن المعتز : ۱۸۶
 ابن الندیم : ر. محمد بن اسحق و
 اسحق
 ابن بطریق : ۱۵۳ ر. یحیی بن سعید
 ابنة الکلدانیه : ۱۷۴
 ابن جریر ر. محمد بن جریر
 ابن حجه حموی : ۲۲۰
 ابن حزم : ۲۲۰
 ابن حمید ر. محمد بن حمید
 ابن حوقل ر. محمد بن حوقل
 ابن خرداذبه ر. عیدالله
 ابن خلدون ر. عبد الرحمن بن محمد
 ابن دیسان : ۷۱
 ابن رسته : ۲۰۰
 ابن ساباط : ۹۳
 ابن سنباط : ۴۹، ۱۷۱ ر. سهل بن
 سنباط
 ابن سواده ر. سنحاریب
 ابن سیاح : ۱۴۶
 ابن شاکر : ۷۱
 ابن شروین طبری : ۱۴۴
 ابن طباطبا علوی : ۸۶
 ابن طیفور ر. احمد بن طاهر
 ابن غنیه : ۲۰۳
 ابن غیاث : ۱۷۴
 ابن قتیبه ر. عبدالله بن مسلم
 ابن کثیر ر. اسمعیل بن عمر
 ابو موسی : ۲۰۲
 ابن واضح یعقوبی ر. احمد بن ابی یعقوب
 ابو احمد بن عبد الرحمن شیزی مراغی:
 ۱۹۶
 ابواسحق ر. ابراهیم بن محمد
 ابواسحق حصری قیروانی : ۱۵۹

ابوبكر ر. محمد بن يحيى واحمد بن محمد
 ابوبكر (خليفة) : ۲۷
 ابوتمام طايي : ۶۳ ، ۶۹ ، ۷۰ ،
 ۱۴۵ ، ۱۶۰
 ابوجعفر ر. محمد بن جرير
 ابوحنيفه دينوري ر. احمد بن داود
 ابوخوس ۱۰۷
 ابودلف قاسم بن عيسى بن ادریس
 ابن معقل عجلي : ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۵ ،
 ۲۹ - ۳۳ ، ۶۴ ، ۹۱ ،
 ۱۱۴ ، ۱۲۶
 ابودلف مسمر بن مهلهل : ۲۰۰ ، ۲۰۲ ،
 ۲۰۴ ، ۲۰۶
 ابوزيد ر. عبدالرحمن بن محمد
 ابوسعید ر. عبدالحی وعبدالکریم بن محمد ومحمد بن يوسف
 ابوسعید ثقري ر. محمد بن يوسف
 ابوسهاك : ۱۳۵
 ابوسهل همزسپ : ۲۰۶
 ابوسياح ر. ديوداد
 ابوشجاع ر. عضدالدوله
 ابوطاهر ر. يزيد بن محمد
 ابوعباده ر. وليد بن عبيد
 ابوعبدالله ر. احمد بن ابراهيم ومحمد
 ابن احمد ومحمد بن عمر وياقوت
 ابوعبدالملك : ۱۷۹ ، ۱۹۸ ر.
 اشخانيق
 ابوعلی ر. محسن وحسن بن علی
 ابوعلی بلعمی ر. محمد بن ابوالفضل

ابو اسد يا ابلسد : ۱۸۰-۱۸۱
 ابو اسد ر. استپانوس
 ابوالاسد : ۱۸۲
 ابوالحسن ر. علی بن حسين وعلی بن
 ابیالکرم وعلی بن مرووليد بن عبيد
 ابوالحسن اشعري ر. اسمعيل
 ابوالسرا يا السري بن منصور : ۸۶
 ابوالسفاح : ۹۳
 ابوالعباس ر. سمبات واحمد بن يحيى
 ابوالعباس الوائي : ۱۸۳
 ابوالغز (پسر ابومسلم) : ۱۷
 ابوالفتح ر. محمد بن ابی القاسم
 ابوالفدا ر. اسمعيل
 ابوالفرج ر. عريفوريوس
 ابوالفرج ابن النديم ر. محمد بن اسحق
 ابوالفرج بن الجوزي ر. عبدالرحمن
 ابن علی
 ابوالفضل ر. محمد بن حسين
 ابوالفضل بيهقي ر. محمد بن حسين
 ابوالفلاح ر. عبدالحی
 ابوالقاسم ر. حسين ومحمد حوقل
 وعبيدالله
 ابوالقاسم الجيزاني : ۱۹۴ ، ۲۰۴
 ابوالقاسم الويزوري ۱۹۴
 ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد
 كاشاني (جمال الدين) ، ۸۳ ، ۱۴۹ ،
 ۲۲۳
 ابوالمظفر اسفرايني ر. شاهفور
 ابوالمظفر بن كثير : ۱۱۰
 ابوالهيजा ابن الرواد : ۱۹۴ ، ۲۰۴

۴۶ ، ۵۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ،	ابوعلی بن کلاب : ۱۵۷
۲۰۴ ، ۲۱۲	ابوعلی مسکویه : ۱۵۶ ر . احمد بن محمد
احمد بن جنید اسکافی ، ۵۵ ، ۸۶ ،	ابوعمران : ۹
۹۴ ، ۱۴۵	ابوعمر و ر . عثمان
احمد بن خلیل بن هشام : ۸۹ ، ۹۱ ،	ابومحمد ر . عبدالله و اسحق و عبدالله
۱۰۷ ، ۱۱۵	ابن اسعد
احمد بن داود بن ونددینوری (ابوحنیفه):	ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی:
۱۳۱ ، ۲۱۷	۸ ، ۱۳ ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۵ -
احمد بن طاهر بن فضل ، ابن طیفور	۲۵ ، ۷۶ ، ۱۶۱
خراسانی بغدادی : ۶۲ ، ۶۳ ،	ابومسلمیه : ۲۲ ، ۲۵ ر . ابومسلمیه
۲۱۷	ابومنصور بغدادی ر . عبدالقاهر
احمد بن محمد بن ابوطاهر یزید بن	ابوموسی ر . عیسی
محمد : ۱۹۸	ابوموسی ایسائی : ۱۸۰
احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم	ابوموسی پسر شیخ : ۱۸۰ - ۱۸۲
عمدانی ، ابن الفقیه (ابو بکر) :	ابونهل ر . محمد بن عبدالحمید
۳۹ ، ۲۱۷	ابوهاشم ر . محمد بن حنفیه ۱
احمد بن محمد فصیحی حوافی (فصیح	ایشین (افشین) : ۱۳۵
الدین) : ۱۶ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۲۲۴	ایلمد البانیان : ۱۸۱
احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه خازن	اترجه : ۸۲ ، ۱۵۲
رازی اصفهانی (ابوعلی) : ۱۵۶ ،	اترنرسه : ۱۸۳
۱۷۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۲۰۴ ،	اترنرسه پسر رول : ۱۹۹ ، ۲۰۱
۲۱۰	احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن داود
احمد بن محمد غفاری قزوینی (قاضی):	ابن حمدون ندیم (ابو عبدالله) :
۱۶ ، ۱۳۳ ، ۱۴۹ ، ۲۲۴	۱۶۲
احمد بن نصرالله دبیلی تتوی : ۲۲۴	احمد بن ابی خالد احول : ۴۴ ، ۶۷
احمد بن هشام : ۸۷	احمد بن ابی داود قاضی : ۹۴ ، ۱۴۲
احمد بن یحیی بن جابر بن داود بلاذری	احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب
بغدادی (ابوالعباس یا ابوالحسن	ابن واضح کاتب عباسی یعقوبی .
یا ابوجعفر یا ابوبکر) : ۱۶۶ ،	ابن واضح یعقوبی : ۳۱ ، ۳۹ .
۱۷۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۱۵ ،	
۲۱۷	

۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ،

۱۷۷ ، ۱۸۱ ، ۱۹۰ - ۱۹۱ ،

۱۹۶

اروپایی : ۳۵ ، ۲۲۶

اروپاییان ، ۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۹

ازدی : ۱۹۸

اسب نوبتی (اصحاب) . ۳۸

استاذیس : ۸ ، ۲۸

استپانوس ابلسد یا ابوالاسد : ۱۸۰ -

۱۸۱

استخری ر. ابراهیم

استفانس ر. اربلیان

اسحاس : ۱۹۸

اسحاقیه : ۲۱۵

اسحق بن ابراهیم (برادر بابك ؟) :

۲۹-۳۰ ، ۱۶۲ ، ۲۱۴-۲۱۵

اسحق (برادر بابك) : ۲۴

اسحق بن ابراهیم بن مصعب : ۳۰ ،

۴۵ ، ۴۷ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۸ ،

۶۴ - ۶۵ ، ۶۷ ، ۸۱ ، ۸۴ ،

۹۴ ، ۱۰۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ ،

۱۳۱ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰ ،

۱۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۵۹ - ۱۶۰ ،

۱۸۳

اسحق بن ابراهیم-م بن میمون تمیمی

موصلی ، ابن الندیم (ابو محمد) :

۱۵۹

اسحق بن اسمعیل : ۱۷۷

اسحق بن اسمعیل بن شعیب تغلیسی :

۵۹

احمد حکمران بین النهرین : ۱۴۰

احمد کسروی (سید) : ۸۴ ، ۱۹۷

احمد (میرزا نظام الدین) : ۲۲۴

ادرنسه از مردم سیسکان : ۱۷۹

ادرنسه : ۱۷۳

ادرنسه پادشاه گرجستان : ۱۴۰ ،

۱۶۹

ادرنسه دوم : ۱۷۷

ادرنسی : ۱۷۶

ادرنسی بن هامام : ۱۷۸

ادرنسه کور : ۱۷۱

ادرنسه : ۱۷۱

ادرنسی بطریق : ۱۷۸

ارانشاهیک : ۱۷۳

ارانی : ۳۵ ، ۳۹ ، ۱۶۶-۱۶۶ ،

۱۷۳

ارانیان : ۱۶۶

اربلی : (. آ) ۲۰۷

اربلیان (استفانس) : ۱۳۶ ، ۱۶۶ ،

۱۶۹ ، ۱۷۲ - ۱۷۳ ، ۱۸۱ ،

۲۰۱

ارتسرونی : ۱۸۷ ، ۲۰۶

ارتودوکس : ۱۷۸

اردشیر بن بابك بن ساسان : ۷۴

ارمنی : ۳۹ ، ۱۳۵ ، ۱۴۱ ، ۱۶۱ ،

۱۶۴ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ،

۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹۷ -

۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ،

۲۰۷ ، ۲۱۴

ارمنیان : ۳۵ ، ۴۰ ، ۷۵ ، ۱۳۵ ،

اعراب : ۵	اسحق بن سلیمان : ۵۶
اغمرتین : ۱۷۹	اسحق ترك : ۲۸
اغوز : ۱۶۶	اسطخری ر. ابراهیم
افشین (ابوالحسن خیدر بن کاوس	اسفندیار روین تن ، ۷
اسروشنی) : ۱۴ ، ۲۵ ، ۲۹ -	اسکندر : ۷۴
۲۹ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۵۲ ،	اسماعیلیان : ۲۶
۶۵ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۷۷ ،	اسمعیل اشعری (ابوالحسن) : ۲۴ ،
۷۹ ، ۸۲ ، ۸۴ ، ۸۸ ، ۹۵ ،	۲۱۸
۹۷ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ،	اسمعیل بن عمر بن کثیر قرشی بصری ،
۱۴۴ ، ۱۵۵ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ،	ابن کثیر (عمادالدین ابوالفدا) :
۱۷۲ ، ۱۷۵ - ۱۷۶ ، ۲۱۵ .	۲۲۲ ، ۴۷
ر. حیدر بن کاوس	اسمعیل پسر احمد سامانی : ۸
افشینیان : ۹۵	اسمعیل (نژاد) : ۱۳۵
افضل الدین ر. محمد بن صدر الدین	اسمعیل کندی : ۳۸
اقبال (عباس) : ۲۲۵	اسمعیلی (تازہ) : ۱۳۵
التازی : ۱۸۶	اسمعیلی : ۷
الرائی : ۳۸	اسمعیلیان : ۲۶ ، ۲۸
الوان : ۱۸۱	اسمعیلیان (تازیان) : ۱۹۹
البع بن محمد : ۱۵۷	اسمعیلیه : ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۸
امین : ۴۴	اشجانیق : ۱۹۴ ، ۱۸۹
انگلیسی : ۵۶ ، ۲۱۱	اشخان سواده : ۲۰۰
انوشیروان : ۱۴ ، ۲۴	اشخانیق ابو عبد الملك : ۱۷۹ - ۱۷۹
انوشیروان (کوری) : ۷۶	۱۹۸ - ۱۹۹ ، ۲۱۳
اوار (کلمان) : ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۸۴	اشخانیک : ۱۷۸ ، ۱۹۹
اوتن : ۱۶۶	اشعریان : ۲۴
اتباخ : ۴۵ ، ۹۰ ، ۱۰۸ - ۱۰۸ ،	اشناس : ۴۵ ، ۶۷ ، ۸۲ ، ۱۵۲ ،
۱۳۴	۱۵۴
ایران شاه : ۳۶	اصطخری ر. ابراهیم
ایرانی : ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۶ ، ۴۳ ،	اصطیفانوس : ۱۸۰ ، ۲۰۶ - ۲۰۶
۴۵ ، ۱۵۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷	اعتماد السلطنه (محمد حسن خان مراغی
	صنیع الدوله) ۱۶ ، ۳۱ ، ۲۲۵

بخارخداه ر. محمد بن خالد
 براون (ادوارد) : ۱۸۵
 برقمی ر. علی پسر محمد برمکیان :
 ۲۱
 بروسه : ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۶ ،
 ۱۸۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۸
 برومند : ۱۶۱
 برومید : ۱۴۵ ، ۱۶۱
 بشیر ترکی : ۱۱۵-۱۱۵
 بطارقه : ۱۱۹
 بطریق اران : ۳۶ ، ۱۸۳
 بطریقان : ۵۶-۵۷ ، ۵۸-۷۸ ، ۹۲ ،
 ۱۳۱-۱۳۲ ، ۱۴۴ ، ۱۷۲-
 ۱۷۳ ، ۱۷۵
 بطریق عموریه : ۶۶ ، ۱۵۳ ، ۱۶۳
 بطلمیوس : ۱۷۰
 بنالکبیر : ۴۷ ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۱۰۱-
 ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۱۸ ،
 ۱۳۴ ، ۱۶۴ ر. بوغای کبیر .
 بلاذری : ۱۶۶ ، ۱۷۳ ، ۲۰۳-
 ۲۰۴
 بلعمی ر. محمد بن ابوالفضل
 بلکانیان : ۱۸۰
 بلیناس : ۱۶۶
 بنداری : ۲۱۱
 بنوالیاس : ۱۵۷
 بنی العباس : ۲۴ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۴۴ ،
 ۱۸۹
 بنی امیه : ۱۸۹
 بنی تمیم : ۸۶

ایرانیان : ۷۰۵ ، ۲۸ ، ۴۴ ، ۴۵ ،
 ۶۶ ، ۱۳۶ ، ۱۶۵
 ایسایی (ابوموسی) : ۱۸۰
 ب
 باب (بابك) : ۱۳۴
 بابك بن بهرام : ۳۴
 بابك بن مردس : ۱۴
 بابك خرم دين : ۸ ، ۲۵ ، ۲۷ ،
 ۳۱ ، ۳۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ،
 ۱۷۴-۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۳ ،
 ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۱۴
 بابك خرمه دين : ۵۰
 بابکی : ۱۳
 بابکیان : ۱۴ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۸ ،
 ۲۹ ، ۱۰۷ ، ۱۵۷
 بابکیه : ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۷
 بارتولد : ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۲۱۱
 باطنی : ۲۱ ، ۷۶ ، ۱۲۴ ، ۱۷۸
 باطنیان : ۱۴ ، ۱۷-۱۸ ، ۲۳ ، ۲۵ ،
 ۲۸ ، ۳۰ ، ۴۴ ، ۶۰ ، ۱۵۵ ،
 ۱۸۶
 باطنیه : ۲۱ ، ۲۶
 باکرات : ۱۳۹ ، ۱۷۷
 باکرات دوم : ۱۷۷
 باکراتی : ۱۳۸-۱۳۸ ، ۱۷۷
 باکراتیان : ۱۳۷-۱۳۸ ، ۱۹۷ ،
 ۲۰۶-۲۰۶ ، ۲۱۱
 بابن (بابك) : ۱۳۵-۱۳۶ ، ۱۶۴ ،
 ۱۸۱
 بحرری ر. ولید بن عبید

پسر روداد : ۹۹	بنی زهل : ۵۷
پسرموسی : ۱۹۴	بنی شیبان : ۸۶
پمبه : ۱۶۵	بنی محارب : ۵۹
پهلوی : ۱۸۸	بنی مصعب : ۱۶۰
ت	بودلف ر. ابودلف
تارتارها : ۶	بوزباره : ۱۴۴ ، ۱۳۳ ، ۱۳۰
تازی : ۳۲۰۳۰ ، ۲۸ ، ۲۳ ، ۱۵	بوغای کبیر : ۱۰۱ ، ۸۴ ، ۵۳ ، ۴۵
۳۵ ، ۳۸-۳۸ ، ۱۵۴ ، ۱۵۸	۱۶۷ ، ۱۷۶-۱۷۷ ، ۱۷۹
۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۷۰	۱۸۲ ر. بغا الکبیر
۱۷۲ ، ۱۷۵ ، ۱۸۱-۱۸۱	بوفاده : ۷۹
۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۷-۱۹۸	بوماده : ۷۹
۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۴	بومامه : ۷۹
۲۱۷	بون (. ه) : ۱۸۴
تازیان : ۳۵ ، ۲۲ ، ۱۱ ، ۷ ، ۵	بومسلمیه : ۳۲
۳۹ ، ۴۲-۴۳ ، ۴۶ ، ۶۸	بویه (پسران و آل) : ۱۵۶ ، ۸
۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۶۱	۱۸۸ ، ۱۸۴
۱۶۵-۱۶۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۶	بها فرید : ۲۸
تاگایشویلی : ۱۷۷	به‌دین : ۲۱
تامار : ۲۰۸	بهمن : ۷
ترداوید : ۱۷۲	پ
ترسا : ۱۷۷ ، ۱۳۴ ، ۱۰۸ ، ۳۶	پاپک : ۱۴۱
۱۹۹ ، ۲۰۶	پاتکانیان : ۱۷۴-۱۷۳ ، ۱۶۷
ترسابان : ۱۶۹ ، ۱۰۸ ، ۳۶-۳۵	پاخوموو (ا) : ۲۱۱
۱۹۰	پارسی : ۲۲۲
ترسایی : ۱۹۲ ، ۱۷۰	پاگراتی : ۱۳۹
ترك : ۱۶۶ ، ۱۰۸ ، ۱۰۱ ، ۷۴	پاگراد پاکرادونی : ۱۳۸
ترکان : ۱۶۶ ، ۴۵-۴۵ ، ۳۶ ، ۷	پرتوا عظم (ابوالقاسم) : ۲۱۶
ترکمانان : ۷	پسران الدیرانی : ۲۰۶ ، ۱۹۴
ترکی : ۱۶۸ ، ۳۳	پسران سنباط : ۲۰۶ ، ۱۹۴

جراح : ۲۰۳
 جعفر المتوكل : ۶۶
 جعفر بن اسحق بن سليمان : ۵۶
 جعفر بن دينار الخياط : ۹۰-۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۴
 جعفری : ۷
 جلال الدين خوارزمشاه : ۲۱۱
 جمال الدين ر. ابوالقاسم عبدالله جندانی :
 ۲۰۴
 جهور بن مرار عجلي : ۷۷
 جهودان : ۱۱۰
 حيدانی : ۲۰۴
 حيدانی : ۲۰۴
 ح
 حاتم بن عرثمة بن اعين ۵۴، ۵۷ -
 ۸۵، ۵۷
 حاج خليفه : ۵۱ ر. مصطفى بن عبدالله
 حارث : ۸۳
 حازم : ۵۱
 حبيت بن اوس طايبي ر. ابوسام
 حبيب بن محمد بن المفضل بن محمد
 راغب اصفهانی (ابوالقاسم) :
 ۱۵۸، ۲۲۰
 حبيب بن هشام : ۶۳
 حتى (فيليب) : ۲۱۴-۲۱۵
 حجاج بن يوسف : ۱۷
 حزام : ۱۴۳
 حسن (نام بابك ؟) : ۸۰، ۱۵۲،
 ۱۶۱
 حسن بن افشين : ۸۲، ۱۵۲

ترنر سه سيونی : ۱۷۳
 ترنر سه فيليپان : ۱۷۳
 تسانار : ۱۷۰
 تسين : ۱۷۴
 تشيع : ۱۵۸
 تماس ارتسرونی : ۱۶۶، ۱۷۰،
 ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۳
 تورنبرگ : ۱۶۵
 توش : ۱۷۱
 توفيل : ۱۰۸
 تومارا : ۲۱۶
 تووسين : ۱۷۴
 تبزنهاوزن : ۱۷۴
 تنوفيل : ۶۵، ۶۸، ۱۰۸، ۱۷۵
 ث
 ثنويان : ۷۱
 ج
 جاشكيان : ۱۵۷
 جاودان بن شهرک خرمی : ۸۵،
 ۱۳۵
 جاودانيه : ۵۳، ۸۵
 جاويدان بن سهل : ۳۰، ۳۲، ۵۱،
 ۵۳، ۸۷
 جاويدان پسر شهرک : ۹، ۱۲، ۲۲،
 ۲۸، ۳۱-۳۲، ۴۴، ۵۱،
 ۷۲، ۱۶۱، ۱۶۴
 جاويدانی : ۳۹
 جاويدانيان : ۲۲، ۵۴، ۸۷
 جاويدانيه : ۲۲، ۳۰-۳۲، ۵۱

خرم دینی : ۲۱ : ۲۳ ، ۴۲ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۱۲۴-۱۲۵
 خرم دینیان : ۱۴ ، ۳۱ ، ۳۲
 خرمة بنت فاده : ۱۳
 خرمة دین : ۱۳
 خرمی : ۱۴ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۵۱ ، ۶۳ ، ۶۸ ، ۱۵۵
 خرمیان : ۹ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۴-۲۵
 ۲۹ ، ۵۷ ، ۶۸ ، ۷۱-۷۲ ، ۷۶ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۹۱-۹۲ ، ۹۵ ، ۱۰۳ ، ۱۱۷ ، ۱۲۴ ، ۱۳۱ ، ۱۵۹ ، ۱۶۴
 خرمیه : ۱۳ ، ۲۵ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۶۸ ، ۸۴ ، ۸۳ ، ۶۹
 خزر : ۶ ، ۳۶ ، ۴۵ ، ۷۴-۷۵ ، ۱۶۵ ، ۱۶۹ ، ۲۰۲-۲۰۳
 خزران : ۱۷۷ ، ۲۰۳
 خزیمه بن خازم تمیمی : ۳۹ ، ۷۰ ، ۱۳۸
 خسرو دوم پرویز : ۵
 خسرو نوشین روان : ۷۶
 خضر : ۲۰۵-۲۰۵
 خلیفه بدویان و کردان : ۱۸۶
 خنیدر : ۶۷
 حوارج : ۲۸ ، ۱۸۶
 خواهرزاده اصطیفانوس : ۱۴۵ ، ۱۷۹
 خولانیه : ۳۴
 خوندمبر : ۵۵ ، ۱۱۴ ر. غیاث الدین
 حیدر بن کاوس افشین (ابواسحق) :
 ۴۴ ، ۵۰ ، ۵۲ ، ۶۶-۶۸ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۵۳ ر.
 افشین ۱۱۸

حسن بن سهل : ۴۴ ، ۱۵۴
 حسن بن صاحب شرطه (ابوخوس) :
 ۸۹ ، ۱۰۷
 حسن بن علی بادغیسی مامونی : ۵۹
 حسن بن علی بن اسحق طوسی (نظام-
 الملك رضی امیر المومنین ابوعلی)
 ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۲ ، ۳۰ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۴ ، ۱۲۴ ، ۱۴۸ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۲۲۳
 حسین بن مصعب : ۴۵
 حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر
 مستوفی قزوینی : ۱۶ ، ۴۱ ، ۶۵ ، ۱۳۱ ، ۱۴۹ ، ۲۲۳
 حمدون بن اسمعیل : ۱۶۲
 حمزه پسر آذرك : ۸ ، ۲۸
 حیدر (نام افشین ؟) : ۶۷ ، ۸۸ ، ۱۵۳ ، ۲۱۵
 خ
 خارجی : ۷ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸
 خارجیان : ۷۸ ، ۱۸۵
 خازم بن خریمه : ۱۱۷ ، ۱۵۵
 خاش (برادر افشین) : ۱۵۴
 خالد بن یزید بن مزید : ۵۹-۵۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴
 خراسانی : ۱۳۰
 خرم دین : ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۸ ، ۵۱
 خرم دینان : ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۷ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ۶۰ ، ۶۵ ، ۹۴ ، ۱۰۳ ، ۱۲۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۲۱۴ ، ۲۱۷

ذ	خيزانی : ۲۰۴
ذقوليہ : ۳۱	د
ذمی : ۷۲ ، ۱۹۳	داويد (تر) : ۱۷۲
ذهبی ر . محمد بن احمد	داويد خداوندگار يونان : ۲۰۰
ر	داويد سوسلان : ۲۰۸
راغب ر . حسين	داوان : ۱۸۰
رافضيان : ۲۴	دختر کلدانيہ : (زن بابك) : ۲۱۶
راوندى (مرتضى) : ۲۲۵	۱۶۳
رزام : ۲۵	درنيك آشوت : ۲۰۶
رزاميہ : ۲۵-۲۵	دستان : ۷
رستم : ۴۲ ، ۷	دوخويہ : ۱۶۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ،
رستم : (ازسرداران بابك) : ۱۷۵	۱۹۳ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ،
رسول : ۲۴ ، ۲۶ - ۲۷	۲۰۴ ، ۲۰۸ ، ۲۱۲
رشيد (هارون) : ۳۹ ، ۷۰ ، ۸۳	دوری (. ا) : ۱۸۴ ، ۲۱۰
رضی اميرالمؤمنين ر . حسن بن علی	دوزی : ۲۰۹
رکن الدوله : ۱۸۸	دوست (. س) : ۱۶۷ ، ۱۷۲ ، ۱۸۴ ،
روادبن المثنى الازدى : ۲۰۴	۱۷۶ ، ۱۸۱
رواديان : ۱۸۷ ، ۲۰۴	دهقان : ۱۳ الديرانی : ۲۱۶
روسها : ۱۸۵ ، ۲۰۱	ديسم بن ابراهيم خارجى کرد : ۱۸۵ ،
روسی : ۱۶۷ ، ۲۱۶	۱۸۸ ، ۲۰۶
رومی (ديبای) : ۱۹۴	ديسم بن شاذلويه : ۱۹۴ ، ۲۰۶
روميان : ۶ ، ۷۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ،	ديلمان : ۱۵
۱۳۲ ، ۱۴۰	ديلمی : ۲۰۶
ز	ديلميان : ۱۶۷ ، ۱۸۴ - ۱۸۵ ،
زار : ۱۵۸	۱۸۷ ، ۱۹۷ ، ۲۰۶
زال : ۷	دينار : ۱۹۰
زردشت : ۲۱	دين سفيد : ۱۵۴
زردشتيان : ۳۲	ديو دادين زردشت (ابوالساج يا ابو
زرين کوب (عبدالاحسين) : ۲۲۵	سياح ؟) : ۵۲ ، ۹۷ ، ۱۲۸

سلفی : ۷۰	زریق ر . علی بن صدقه زریق بن علی
سلمان بن ربیعہ باهلی : ۳۶	بن صدقه ازدی : ۱۸ ، ۲۸ ،
سلیمان بن احمد بن سلیمان هاشمی :	۵۸ ، ۶۱ ، ۸۶ ، ۹۴ ، ۱۲۵ ،
۵۷	۱۷۴
سلیمان بن محمد بن الیاس : ۱۵۷	زناده : ۱۲ ، ۴۲
سمبات : ۱۹۳	زهر بن سنان تمیمی : ۵۶
سمبات ابلاباس (ابوالعباس) : ۱۳۹ ،	زیدی ، ۷
۱۶۷ ، ۱۴۰	ژ
سمبات (برادرزاده سمبات ابلاباس) :	ژرژ : ۱۴۰
۱۴۰	س
سمبات (پادشاه ارمنی) : ۱۷۷	ساجیان : ۱۷۶ ، ۱۸۶
سمبات شهید : ۱۷۷ ، ۲۰۶	ساسانی : ۵ ، ۱۶۹
سمبات ناهاتاڪ : ۱۷۷ ، ۲۰۶	ساسانیان : ۷ ، ۲۱ ، ۶۷ - ۶۸ ،
سمباتثان : ۱۷۱	۱۶۸
سمباط : ۱۳۹ ، ۱۷۰	سالارها : ۱۷۹
سمبت : ۱۷۱	سامی : ۶
سمعانی : ۱۳-۱۴ ، ۳۱ ، ۱۵۷ ر .	سانارایوئی : ۱۷۰
عبدالکریم بن محمد	سهاك : ۱۳۷-۱۳۷ ، ۱۷۳ ، ۱۹۹ ،
سنباد : ۷ ، ۲۸ ، ۷۷ ، ۱۳۸-۱۳۹	۲۰۱
ر . سنفاد	سبعیه : ۲۶
سنبادی : ۲۶	سپرم : ۱۷۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۷
سنبادیه : ۳۱	سپیدجامگان ر . سفیدجامگان سترابون :
سنباط : ۱۳۸-۱۳۹	۱۶۵
سنباط باکراتونی : ۱۳۹	سرخ علمان : ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۸-۲۹
سنباط بن آشوت الواتی (ابوالعباس) :	السری ر . ابوالسرایا سعدی بن اصرم :
۱۸۳	۶۰
سنباط بن اشوط : ۱۸۹ ، ۱۹۳ ،	سفیدجامگان : ۲۲ ، ۲۹ ، ۱۵۴
۱۹۵	سکایی : ۶
سنجاریب بن سواده : ۱۹۳ ، ۱۹۵ ،	سلار ر . مرزبان بن محمد سلجوقیان :
۲۱۳ ، ۲۰۷ ، ۱۹۹	۱۶۶ ، ۲۰۴

شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراينى
(ابوالمظفر) : ۲۴ ، ۲۲۰

ش

شبل بن منقى ازدي : ۹
شپولو (ب .) : ۱۸۴ ، ۱۹۸ ، ۲۱۳
شداديان گنجه : ۲۱۴
شروانشاه : ۳۶ ، ۱۹۲-۱۹۳ ، ۱۹۶
۲۱۱ ، ۱۹۸
شروانشاهان : ۱۹۸
شروانى (خاندان) : ۱۹۶
شروين : ۱۴ ، ۲۵ ، ۲۷
شعوبى : ۷
شعوبيه : ۲۲ ، ۲۸
شكنى ها : ۱۷۰ ، ۱۷۲
شمس الدين ر . محمد بن احمد شهاب
الدين ر . ياقوت شهرک (پدر
جاويدان) : ۳۱
شيبانى : ۱۶۹ ، ۱۹۸
شيطان : ۲۷
شيلى : ۳۴

ص

صاحب الزنج : ۱۷ ، ۲۸
صالح آبکش : ۱۰۴
صدقة بن على معروف بزريق : ۸۶
صفا (دکتر ذبيح الله) : ۲۲۵
صنار : ۱۷۰
صناريه : ۵۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۰
صوفى : ۷
صوفيان : ۲۲

سخاريب خچنى : ۲۰۷

سنفاد : ۷۷-۷۷ ر . سنباد

سنکريم : ۲۰۰ ، ۲۰۲

سن مارتن : ۲۰۲

سواده بن عبدالحميد الجحافى قيسى :

۵۸-۵۹ - ۱۳۷ - ۱۳۸ ، ۱۷۴

سوفان ر . گريگور

سه برادران : ۱۷۸

سهرک (پدراجاويدان) : ۳۱ ، ۱۶۱

سهل (پدراجاويدان) : ۳۱ ، ۱۶۱

سهل بن سابط : ۹۲-۹۳

سهل بن سنباد : ۱۳۲ ، ۱۳۸

سهل بن سنباط نصرانى : ۴۷ - ۴۸ ،

۵۰ ، ۷۳ ، ۷۸ - ۷۹ ، ۹۵ ،

۱۱۹ - ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ،

۱۲۸ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸ ، ۱۴۲ ،

۱۴۴ ، ۱۵۶ ، ۱۶۴ - ۱۶۵ ،

۱۶۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۶ ،

۱۷۸ ، ۱۸۳

سهل پسر سمباط : ۱۳۵

سهل سمباتان ارانشاهيك : ۱۷۳

سهل سيونى : ۱۷۲

سيابحه : ۷۵

سياوردى (تبرزين) : ۷۵

سياورديه : ۷۵

سيد بن انس : ۸۶

سيساك : ۱۶۹

سيونيها : ۱۷۳

شاپور : ۱۴۰

شاپوه : ۱۴۰ ، ۱۸۰

سول اربنکین : ۸۴

ط

طاهر بن ابراهیم : ۴۶-۴۶ ، ۶۳ ،

طاهر بن محمد صفانی : ۵۶

طاهر پسر حسین پوشنگی : ۳۰ ، ۸ ،

۴۵

طاهر ذوالیمینین (طاهر بن حسین بن

مصعب) : ۳۰ ، ۶۷

طاهری (خاندان) : ۲۱۵

طاهریان : ۴۵-۴۵ ، ۶۷-۶۸

طبری : ۸ ، ۱۶ ، ۳۲ ، ۴۱ ، ۴۴ ،

۵۳ ، ۹۷ ، ۱۲۶ ، ۱۴۱ ، ۱۶۰ ،

۱۶۵ - ۱۶۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۶ ،

۱۷۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۲۰۱ ،

۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۷

طرحان : ۹

طرخان : ۱۰۴ ، ۱۰۸ ، ۱۶۴

طلحة بن طاهر : ۵۸ ، ۶۷ ، ۸۷

طوسی : ۱۷۴ ، ۱۸۰

طوق بن احمد : ۱۴۴

ظ

ظفر بن عبدالله : ۱۱۰

ظاهر الدین بن نصر الدین مرعشی (سید) :

۲۲۴

ع

عابد بن علی : ۱۵۶-۱۵۷

عباس (خاندان) : ۷ ر . بنی العباس

عباس بن عبدالجبار یقطینی : ۶۱

عبدالاعلی بن احمد بن یزید بن اسید

سلمی : ۵۸-۵۹

عبدالحسین دزفولی لاری (حاج سید) :

۱۵۸

عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی

(ابوسعید) : ۲۲۲

عبدالحی بن عماد حنبلی (ابوالفلاح) :

۹۴ ، ۲۲۲

عبدالرحمن بطریق : ۵۶

عبدالرحمن بن حبیب : ۵۸

عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی

قرشی بغدادی ، ابن الجوزی

(ابوالفرج) : ۲۳ ، ۹۶ ، ۲۲۰

عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن

خلدون تونسی حضرمی اشبیلی ،

ابن خلدون (ولی الدین ابوزید) :

۵۴ ، ۱۴۹ ، ۱۶۵ ، ۲۲۲

عبدالرزاق بن رزق الله بن ابی بکر ابن

خلف رسنی : ۲۱۴ ، ۲۲۱

عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی : ۲۲۴

عبدالقاهر بن طاهر بغدادی (ابومنصور) :

۱۵ ، ۲۸ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۹

عبدالکریم بن محمد بن منصور بن ابی

بکر تمیمی سمعانی مروزی (ابو

سعید) : ۱۳ ، ۱۴ ، ۳۱ ، ۱۵۷ ،

۲۲۰

عبدالله (برادر بابک) : ۲۸ ، ۴۷ ،

۴۹ ، ۸۰ ، ۹۳ ، ۹۳ ، ۱۲۰ ،

۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۳۰ ،

۱۳۱ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ،

۱۴۹ ، ۱۵۲ ، ۱۶۲ ، ۱۷۵ ،

۲۱۵

عجيف بن عنبه : ۶۳ ، ۸۴ ، ۸۷
 عرب : ۴۳ ، ۶۶ ، ۱۰۹ ر. تازی و
 تازیان و اعراب
 عزالدین ر . علی بن ابی الکریم عصمة
 بن ابی سعید کردی : ۴۶ ، ۵۲
 ۸۸ ، ۹۸
 عضدالدوله (ابو شجاع فنا خسرو) :
 ۱۵۶
 علویه اعور : ۱۰۰ ، ۱۰۳
 علی (حکیم) : ۲۲۴
 علی بن ابی الکریم محمد بن عبدالکریم
 ابن عبدالواحد شیبانی ، ابن الاثیر
 (عزالدین ابوالحسن) : ۱۴ ،
 ۱۶ ، ۳۰ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۰ ،
 ۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۷۴ ، ۱۸۴ ،
 ۲۱۳ ، ۲۲۱
 علی بن المحسن : ۹۶
 علی بن بویه (عمادالدوله ابوالحسن
 علی بن ابوشجاع بویه) : ۱۵۶
 علی بن جعفر وزیر (ابوالقاسم) : ۱۸۳ ،
 ۱۸۶ ، ۱۸۹ : ۱۹۳
 علی بن حسین بن علی مسعودی (ابو -
 الحسن) : ۱۶ ، ۳۲ ، ۳۸ ، ۷۴ ،
 ۷۶ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۸۵ ، ۱۳۳ ،
 ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۵ ، ۱۷۸ ،
 ۱۸۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۴ ، ۲۱۸
 علی بن صدقه ازدی موصلی معروف به
 رریق : ۴۵ ، ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۱
 علی بن عیسی : ۶۴

عبدالله (پدر بابك) : ۹ ، ۳۰ ، ۷۱ ،
 ۱۶۲
 عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیم بن
 فلاح یافعی یمنی مکی (عفیف الدین
 ابو محمد) : ۱۵۵ ، ۲۲۱
 عبدالله بن طاهر بن حسین ذوالیمینین :
 ۱۸ ، ۱۸ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۴۵ ،
 ۵۲ ، ۵۶ ، ۵۸ ، ۵۸ ، ۶۲ ،
 ۶۶ ، ۶۷ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۷۸ ،
 ۹۴ ، ۱۴۱
 عبدالله بن مالک : ۸۳ ، ۸۶
 عبدالله بن مبارک : ۱۷
 عبدالله بن مسلم بن قتیبہ دینوری ، ابن
 قتیبہ (ابو محمد) : ۵۴ ، ۶۰ ،
 ۶۲ ، ۸۵
 عبدالله بن مصاد اسدی : ۵۹
 عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن
 ابی طالب : ۳۱
 عبدالله پسر رنده : ۲۸
 عبدالملک بن الجحاف سلمی : ۵۶
 عبیدالله بن احمد بن خرداذبه (ابوالقاسم) :
 ۳۷ - ۳۷ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸
 عثمان (خانواده) : ۱۹۱
 عثمان بن سراج الدین محمد بن منهاج
 الدین عثمان کورگانی (ابو عمرو
 منهاج الدین) : ۸۴ ، ۲۲۳
 عثمان بن عفان : ۳۶ ، ۳۹
 عجلیان : ۱۹ ، ۶۴
 عجم : ۱۴۶
 عجم آذری : ۳۲

غیاث الدین بن همام الدین محمدخوند

میرهروی : ۱۲۱ ، ۲۲۴

ف

فارسی : ۳۱-۳۲ ، ۳۸ ، ۶۸ - ۶۸

۱۶۴ ، ۱۷۳

فاطمه دختر ابومسلم : ۲۳ ، ۸۶

فاطمیه : ۱۳ ، ۷۶

فان فلوتن : ۱۸۳

فبور (ل) : ۲۰۹

فتح الله (شاه) : ۲۲۴

فتی العالم : ۲۳

فخر رازی : ۲۵ ر . محمد بن عمر

فرانسه : ۱۸۱ ، ۱۸۹

فردوسی : ۱۸۸

فرعون : ۲۷

فرغانیان : ۱۱۵-۱۱۵

فربرز شروانشاه : ۲۱

فریژی : ۶۶

فزونی استرابادی ، ۱۶ ، ۱۴۹ ،

۲۲۵

فصبجی خوافی : ۱۶ ، ۵۱ ، ۵۵ ر .

احمد بن محمد

فضل بن سهل : ۴۴

فضل بن کاوس (برادر افشین) : ۵۲ ،

۶۷ ، ۸۹ ، ۹۷ ، ۱۰۶

فلوگل (ژ) : ۱۶۳ ، ۱۶۵

فنا خسرو ر . عضالدوله فن کرمر :

۲۱۲-۲۱۳

فیلیپه : ۲۱۰ ، ۲۱۲

علی بن مر (ابوالحسن) : ۱۴۵

علی بن همام : ۴۵ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۶۳

۸۳ ، ۸۵ ، ۸۷

علی بن یحیی ارمنی : ۵۹

علی پسر محمد برقی : ۱۷۸

علی مزدک : ۱۹ ، ۶۴

عمادالدوله ر . علی بن بویه عمادالدین

ابن کثیر : ۴۷ ر . اسمعیل ابن عمر

عمران (ابوعمران) : ۱۲ ، ۷۲

عمر پسر خطاب : ۷ ، ۲۶

عمر الحزون : ۵۶

عمرو بن العلاء : ۱۷

عمرو پسر لیث رویگرسیستانی . ۸

عنبه واحدالین : ۲۰۳

عوفی ر . محمد بن یحیی عیسی بن

محمد بن ابی خالد (ابوموسی) :

۴۵ ، ۵۴ ، ۵۷ ، ۹۴-۹۴ ، ۹۴ ، ۱۴۵

عیسی بن اسطفانوس یا اسطفیانوس یا

ابن اخت اسطفیانوس (ابوموسی) :

۹۳ ، ۱۳۰-۱۳۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵ ،

۱۴۹ ، ۱۶۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ، ۲۰۶

عیسی پسر ابودلف : ۳۹

عیسی پیامبر : ۲۶

غ

غازاریان : ۲۱۳

غالیه : ۲۲ ، ۳۱

غریفوریوس بن هارون ، ابن العبری

(ابوالفرج) : ۱۵ ، ۵۴ ، ۱۳۳ ،

۲۲۱

غلات : ۲۲ ، ۳۱ ، ۹۳

ق

قاسم العبسی : ۱۰۸

قباد : ۱۳-۱۴ ، ۲۴

قباد بن فیروز : ۷۵-۷۶

قدامه : ۲۱۰ ، ۲۱۲

قراطمه : ۲۶

قرمطیان : ۲۸-۲۹

قفقازی : ۱۸۳

قفقازیان : ۱۷۷

قولیه : ۲۶

قیس : ۱۹۱

قیسبه : ۱۵

ك

كانار (م .) : ۱۷۶

كاوس پسر سارخره : ۶۷

كاوه : ۴۳

كاهن (كل .) : ۱۸۱ ، ۲۰۹

كبير (م .) : ۱۸۴

كرد : ۱۸۵-۱۸۶ ، ۲۰۱

كردان : ۱۳۱

كریمرس : ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ،

۱۹۵ ، ۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۲۱۰

كریمسکی (آ . آ .) : ۱۷۰ ، ۱۷۲ ،

۱۷۸ ، ۱۹۷-۱۹۸

كسروی : ر . احمد

كسرویان : ۶۶

كسری انوشیروان : ۷۵

كسری بن قباد بن فیروز : ۷۵-۷۶

كسری قباد بن فیروز : ۷۶

كلفاریه : ۱۶۴

كندرا (نام افشین ؟) : ۱۵۳

كنستانن : ۱۸۷

كنستانن پروفیرو گنیتوس : ۲۰۳

كودك دانا : ۲۳

كودكشاهی : ۳۲

كودکیان : ۷۶

كودکیه : ۳۱ ، ۳۲

كورات (ن.ا) : ۲۰۳

كوریکوز : ۱۷۰

كوهبانیه : ۱۶۴

كوهیار (برادر مازیار) : ۱۵۴

کیلارا (نام افشین ؟) : ۱۵۳

کیلکونی : ۱۹۳

گ

گرامیان : ۲۸

گرجی : ۱۶۹-۱۶۹ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹

۲۱۴

گرجیان : ۷۵

گردیزی ۵۱ ر. عبدالحی

گرگی : ۱۴۰

گروسه : ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۲۰۲

گریگور : ۱۶۹

گریگور درنیک : ۲۰۶

گویگور سوفان : ۱۳۸

گریگور مامیکونیان : ۱۷۱

گلاکونی : ۱۹۳

ل

لاتینی : ۲۰۵

مجیدالدین حسینی مجدی : ۲۲۴	لایحانشاه : ۱۹۲
مجنده : ۱۲۰	لایزانی : ۱۹۶
مجوس : ۱۴ ، ۲۴ ، ۳۰ ، ۶۶ ،	لران (ژ) : ۱۷۱
۸۷ ، ۹۵ ، ۱۱۸ ، ۱۵۶	لمبتون (آ.ك.س.) : ۲۰۹
محسن بن ابوالقاسم علی بن محمد بن	لیلی بن مره : ۶۰
ابی الفهم داود بن ابراهیم بن تمیم	م
تنوخی (ابوعلی) : ۹۶ ، ۲۱۸	مار (ن.ی.) : ۱۷۰
محمد افشین : ۱۶۹	مارسه (ویلیام) : ۱۸۹-۱۹۰
محمد بدر : ۲۱۴	مارکوارت : ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۸۲ ،
محمد بن ابوالفضل محمد بن عبیدالله	۱۹۱ ، ۱۹۹
امیرك بلعمی (ابوعلی) ۴۲ ، ۲۲۲	مارگلیوث : ۱۸۴ ، ۱۸۸
محمد بن ابوالقاسم عبدالکریم بن ابوبکر	مازیار پسر قارن : ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۸ ،
احمد شهرستانی (ابوالفتح) :	۳۰ ، ۳۲ ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۶۵ ،
۲۲۰	۶۷ ، ۶۹ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۵۳ -
محمد بن ابوطاهر یزید بن محمد : ۱۹۷	۱۵۳ ، ۱۵۶ ، ۱۶۲ ، ۲۱۶
محمد بن احمد بن ابی بکر البناء	مازیاریان : ۲۴-۲۴ ، ۲۹
مقدسی بشاری (شمس الدین ابو	ماکتر : ۱۹۳
عبدالله) : ۴۰ ، ۱۹۳ ، ۲۰۰ ،	مامون : ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۲۵ ، ۲۹ ،
۲۱۹	۴۱ ، ۴۳-۴۴ ، ۴۴ ، ۵۴ ، ۶۵ ،
محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی	۶۷ ، ۷۱ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۳ ،
دمشقی فارغی (شمس الدین ابو	۸۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲ ، ۱۳۵ ،
عبدالله) : ۱۱۷ ، ۲۲۱	۱۳۸-۱۳۹ ، ۱۷۳-۱۷۴
محمد بن اسحق بن ابی یعقوب ، ابن-	مانوی : ۴۵
الندیم بغدادی (ابوالفرج) ۸ ،	ماه آفرید : ۷
۳۰ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۱۶۱ ، ۱۶۵ ،	مببضه : ۳۱ ، ۱۵۴
۲۱۹ ر. ابن الندیم	متجنده : ۱۵۰
محمد بن البعیت : ۴۶ ، ۵۲ ، ۸۸ ،	متریس : ۱۹۳
۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۵-۱۱۱	متوکل (جعفر) : ۶۶ المتقی بالله ر .
حمد بن الحکم : ۶۹	ابراهیم

محمد بن رواد ازدي : ۹ ، ۵۷ ، ۸۷ ،

۱۴۵

محمد بن سعيد : ۱۰۷

محمد بن سليمان ازدي سمرقندي :

۱۷۲

محمد بن سيد بن انس ازدي : ۵۵ ،

۶۰

محمد بن صدر الدين ابو حامد محمد ترکه

اصفهانى (افضل الدين) معروف به

افضل الدين ترکه : ۲۲۴

محمد بن عبد الباقي : ۹۶

محمد بن عبدالرزاق : ۱۸۸

محمد بن عبدالملك الزيات : ۱۴۳ ،

۱۵۳

محمد بن عتاب : ۵۹

محمد بن على : ۲۵

محمد بن عمر بن حسين بن حسن بن

على تميمى بکرى طبرستانى معروف

بامام فخر وامام المشککين وابن

خطيب (فخر الدين ابو عبدالله) :

۲۲۰ ، ۲۵

محمد بن عمران :

محمد بن مسافر : ۱۸۷

محمد بن يحيى الصولى (ابو بكر) :

۱۶۰

محمد بن يحيى بن طاهر بن عثمان عوفى

بخارى (نور الدين ياسديد الدين) :

۱۲ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۱۳۳ ، ۱۴۵ -

۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۷ ، ۲۲۳

محمد بن يوسف الامين : ۹۵

محمد بن جرير بن يزيد بن خالد طبرى

آملی (ابو جعفر) : ۸ ، ۱۶ ،

۳۲ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۵۳ ، ۹۷ ،

۱۲۶ ، ۱۴۱ ، ۱۶۰ ، ۱۶۵ -

۱۶۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۶ ، ۱۷۹ ،

۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۷ ،

۲۰۹ ، ۲۱۳ ، ۲۱۸

محمد بن حسن بن اسفنديار ، ابن اسفنديار :

۶۶ ، ۲۲۳

محمد بن حسين حارث آبادى بيهقى

(ابو الفضل) : ۱۵۴ ، ۲۲۲

محمد بن حميد الطايى : ۱۸

محمد بن حميد بن عبد الحميد طوسى

طايى (ابو نهشل) : ۵۲ ، ۵۵ ،

۶۵ ، ۹۶ ، ۷۱ ، ۸۳ ، ۸۵ ،

۸۷ ، ۸۹ ، ۹۴ - ۹۵ ، ۱۱۷ ،

۱۴۵ ، ۱۵۵ ، ۱۶۰ ، ۱۷۴ -

۱۷۴ ، ۱۸۰

محمد بن حنفيه (ابو هاشم) : ۳۱

محمد بن حوقل ضبى بندگانى موصلى ،

ابن حوقل (ابو القاسم) : ۴۰ ،

۱۷۹ ، ۱۸۲ - ۱۸۳ ، ۱۸۶ -

۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ،

۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲ ،

۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۳

محمد بن خالد بخار خداه : ۱۱۲ -

۱۱۳ ، ۱۱۶

محمد بن خاوند شاه بن محمود ميرخوند

بلخى : ۱۱۸ ، ۱۴۹ ، ۲۲۴

مسافریان : ۱۷۹ ، ۱۸۵ - ۱۸۶ ، ۲۰۳-۲۰۴ مسترشد بالله : ۲۰ ، ۱۵۷ مسر شاعر : ۳۸ ر. ابودلف مسمودی ر. علی بن حسین مسکویه ر. احمد بن محمد مسلمیه : ۲۲ ، ۷۶ مسیح : ۱۳۶ مسیحی : ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۲۱۳ مشکور (محمدجواد) : ۲۱۴-۲۱۵ ، ۲۲۵ مصعبی (خاندان) : ۲۱۵ مصطفی بن عبدالله کاتب حلبی قسطنطینی حاج خلیفه : ۵۱ ، ۲۲۲ مصطفی خالقدادهاشمی : ۲۲۵ مطر (ضعلوك) : ۱۴۵ ، ۱۶۱ مطوعه : ۹۱ مطهر بن طاهر مقدسی : ۷۱ ، ۷۴ ، ۲۱۸ مطهر بن فاطمه : ۱۳ ، ۱۶۱ معاویه بن سهل بن سابط : ۹۳ ، ۱۴۴ ، ۱۷۶ ، ۱۸۳ معاویه (برادر بابك) : ۱۶۲ معاویه (سپهسالار بابك) : ۹۳ ، ۹۸- ۹۸ ، ۹۸ معتزله : ۵۷ معتزلی : ۷ معتصم (ابواسحق) : ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۴ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۸-۳۹ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۵۲ ، ۵۹ ، ۶۳ ،	محمد بن یوسف عبدالرحمن ثنری طایی (ابوسعید) : ۲۹ - ۲۹ ، ۵۸ ، ۶۱-۶۲ ، ۶۹ ، ۸۴ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴ ، ۱۴۴ ، ۱۶۰ محمد زاهد بن الحسن الکوثری : ۲۱۴ محمد صادق بن محمد صالح زبیری صادقی اصفهانی آزادانی : ۲۲۵ محمد عوفی ر. محمد بن یحیی محمد مصطفی : ۱۴ ، ۲۳ ، ۲۷ ، ۷۵ محمره : ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۰ محمود الوراق : ۱۵۹ مخلوع (امین) : ۵۶-۵۷ ر. امین مراجل : ۴۴ مرتضی بن داعی حسنی رازی (سید) : ۲۰ ، ۲۲۳ مرد آویز دیلمی : ۸ مردس (پدر بابك) : ۱۴ ، ۱۶۱ مرزبان بن محمد بن مسافر معروف به سلار : ۱۶۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ - ۱۹۳ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ - ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ مزدك بن بامدادان : ۸ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۲۳ ، ۵۵ ر. مزدك مزدکی : ۱۳ ، ۱۵ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۶۵-۶۶ ، ۱۵۸ مزدکیان : ۱۴-۱۵ ، ۲۱-۲۲ ، مزدکیه : ۱۴ ، ۳۱
---	--

مهدی : ۱۷ ، ۳۰ ، ۹۷
 مهدی بن اصرم : ۵۸
 مهدی فیروز : ۲۳
 مهران : ۱۶۸ ، ۱۹۹
 مهرانها : ۱۶۹
 مهرانی : ۱۷۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۷
 مهرانیان : ۱۶۹ ، ۲۰۱
 مهرگان : ۳۶
 میخائیل بن جورجس : ۶۶ ، ۱۰۸
 میخائیل دوم : ۶۶ ، ۱۰۸
 میرخوند بلخی ر. محمد بن خاوندشاه
 مینورسکی (ولادیمیر) : ۱۶۵ ،
 ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۲۰۵
 مینوی (مجتبی) : ۲۲۵
 ن
 نبطی : ۹ ، ۱۶۱
 نبطیان : ۱۲ ، ۷۱ ، ۱۶۱
 نرسه : ۳۶
 نرسه سیونی (تر) : ۱۷۳
 نرسه فیلیپیان (تر) : ۱۷۳ ، ۱۹۹
 نرسی : ۳۶
 نرسی (بطریق) : ۵۶
 نسوی : ۲۱۱
 نصر : ۶۸
 نظام الدین ر. احمد
 نظام الملك ر. حسن بن علی
 نفیسی (سعید) : ۲۲۵
 نقیب خان : ۲۲۴
 نودنود : ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۸
 نوذر : ۱۶ ، ۱۴۸

۷۳-۷۳، ۷۶، ۸۵، ۸۸
 ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۸
 ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۷
 ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۵۶
 ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۵، ۲۱۵
 المقتصد : ۱۸۶
 مقتل : ۱۹
 مقتل (برادر ابودلف) : ۶۴
 مقتل (پسر ابودلف) : ۳۳
 مغان : ۲۶
 مفلول : ۷ ، ۱۶۶
 مفلوی : ۳۳
 مقدسی ر. محمد بن احمد و مطهر بن
 طاهر
 مقدونیان : ۷
 مقنع : ۸ ، ۲۵ ، ۲۸
 مقنریان : ۲۲
 ملاحده : ۲۰
 ملك الروم : ۵۱
 ملكشاه : ۲۱۱
 ملیج خولانی : ۳۴
 منصور (عباسی) : ۷۷
 منکجور فرغانی اسروشنی : ۴۷ ، ۶۷
 منجاج الدین ر. عثمان
 موسی کانکتوتسی : ۱۶۷ ، ۱۶۹
 ۱۷۲ ، ۱۷۶ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰
 ۱۸۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۲
 موسی الاقطع : ۱۳۱
 موشینگ : ۱۴۰

هارون الشادی : ۱۸۶
 هارون الوائق بن المعتصم : ۶۶ ، ۴۹ ،
 ۷۹ ، ۱۲۰ ، ۱۴۳ ، ۱۵۰ ر ،
 وائق

هارون پسر فاطمه : ۲۳
 هاشمیه : ۳۱
 هامام : ۱۶۹ ، ۱۹۳
 هامان : ۲۷
 هانی بی قبیصة بن هانی بن مسعود : ۸۶
 هاول : ۱۳۸-۱۳۹
 هدایت (صادق) : ۲۲۵
 هرثمة بن اعین : ۵۴ ، ۵۶-۵۷ ، ۸۵
 همزسپ (ابوسهل) : ۲۰۶
 هفتالها : ۶
 هلال الصابی : ۲۰۸ ، ۲۱۰
 همام (حکیم) : ۲۲۴
 هوبشمان : ۱۷۱ ، ۲۰۳
 هو هانس : ۲۰۰
 هباطله : ۶
 هیشم غنوی : ۸۸ ، ۹۹-۹۹ ، ۱۰۲-
 ۱۰۲

ی

یاطس رومی : ۳۰ ، ۶۶ ، ۱۵۳
 یافثی : ۶
 یاقوت بن عبدالله رومی حموی بغدادی
 (شهاب الدین ابو عبدالله) : ۳۰ ،
 ۳۸-۳۸ ، ۶۸ ، ۱۶۲ ، ۲۰۵
 ۲۲۱
 یحیی بن اکثم قاضی : ۵۸ ، ۱۶۲

نورشاهیان : ۷۶
 نوشیروان : ۱۳ ر . کسری
 نوشین روان : ۸ ، ۷۶ ر . کسری

و

وائق بالله : ۱۹ ، ۹۹ ، ۱۷۵ ر . هارون
 وارتان : ۱۳۵
 واردان وارتاپت : ۱۳۵
 واساک : ۱۳۶-۱۳۷ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷ ،
 ۱۷۴
 واساک پسر سمبات : ۲۰۴
 واسمر (ره) : ۱۷۵
 واقد بن عمر تمیمی : ۸-۹ ، ۱۶۱
 وجناء بن رواد : ۹۸
 وخوشت : ۱۷۱ ، ۱۷۸
 وراز تردات : ۱۹۹
 وراز تیردات : ۳۶
 وراز تیرداد : ۱۷۳
 وسفیان بن موسی : ۲۰۲
 وشغان بن موسی : ۱۹۴ ، ۲۰۲
 وشگان : ۱۹۴
 وشنگان پسر موسی : ۲۰۲-۲۰۳
 ولهاوزن : ۱۸۳

ولی الدین ر . عبدالرحمن بن محمد
 ولید بن عبید طایی بختری (ابو عباده و
 ابوالحسن) : ۱۶۰
 وهودان : ۱۸۵-۱۸۶

ه

هارون الرشید : ۱۳ ، ۱۷-۱۷ ، ۱۳۹
 ر . رشید

۲۱۲ ر. احمد بن ابی يعقوب و

ابن واضح

يوسف بن ابی الساج (ابوالقاسم) : ۱۷۷،

۱۸۶، ۱۸۹-۱۹۰، ۱۹۳-۱۹۳،

۱۹۶، ۲۱۳ ر. ابن ابی الساج

يوسف ديوداد : ۱۹۳

يوسف (پدر عيسى بن يوسف) : ۱۸۲

يوسف نجار : ۲۶

يوسماه : ۷۹

يوناني : ۳۴، ۱۷۸

يونانيان : ۷، ۵۹، ۱۳۵

يهود : ۳۴

يهودان : ۱۳۱

يحيى بن سعيد بن بطريق انطاكي ،

ابن بطريق : ۲۱۹، ۱۵۳

يحيى بن معاذ بن مسلم مولى بنى زهل :

۴۵، ۵۴ - ۵۴، ۵۷، ۸۳،

۹۴، ۱۴۵، ۱۶۴

يزيد المهلبي : ۲۰۴

يزيد بن حصن مولى بنى محارب : ۵۹

يزيد بن محمد (ابوطاهر) : ۱۹۷

يزيد بن مزيد : ۸۶

يزيد دوم : ۲۰۳

يزيدى (خاندان) : ۱۹۶، ۱۹۸

يزيديان : ۱۶۹

يعقوبى : ۱۶۶، ۱۷۲-۱۷۳، ۲۰۴،

فهرست نامهای جاها

آلبانیا : ۳۵ ، ۱۶۵ ، ۱۶۸ ، ۱۷۲ -

، ۱۷۳ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۹۳ ،

۱۹۹ ، ۲۰۷

آلبانیای قفقاز : ۱۶۵

آسیای صغیر : ۵۹

آماراس : ۱۷۲ ، ۱۷۵ ، ۱۸۰

آندزاواتسک : ۱۹۱-۱۹۲

آنی : ۱۴۰ ، ۲۰۶

۱

انجاز : ۷۵ ، ۱۷۷

ابرشتویم : ۳۸ ، ۶۹-۷۰

ابوموسی (کوه) : ۷۵ ، ۱۸۳

ابهر : ۷۴

اران : ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۱۳۳ ، ۱۶۴

، ۱۶۵ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ - ۱۷۲ ،

۱۷۵-۱۷۶ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵

۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۱۳

ارپاچای سفلی : ۲۰۳

ارتسخ : ۱۸۰ ، ۲۰۷

ارجیش : ۱۹۱ ، ۲۱۲

ارد : ۱۵۸

اردبخش : ۱۵۸

اردبیل : ۳۶ ، ۴۱ ، ۵۳-۵۴ ، ۶۸

۸۳-۸۴ ، ۸۷ : ۹۹-۱۰۲ ،

۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۳۴

۱۵۷ ، ۱۶۸ ، ۱۸۵ ، ۱۹۶

۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۱۲

آذربادگان : ۴۱

آذربایجان : ۸ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۲ ، ۱۹ -

، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۷ - ۲۸ ،

۳۱ ، ۳۵-۳۷ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ۴۷

۵۴-۶۰ ، ۶۲-۶۵ ، ۶۷-۷۱

۷۴-۷۶ ، ۷۸ ، ۸۴-۸۸ ، ۹۲

۹۵ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ -

۱۲۳ ، ۱۳۲-۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۹

۱۴۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ -

، ۱۵۷ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷ ، ۱۷۲ ،

۱۷۴ ، ۱۷۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۸ ،

۱۹۱ ، ۱۹۵-۱۹۶ ، ۲۰۴ ، ۲۱۲ -

۲۱۳ ، ۲۱۵

آذربایجان شرقی : ۱۸۵

آذربایجان شوروی : ۱۶۵-۱۶۶

آذربایگان : ۱۳ ، ۱۸-۱۹ ، ۶۰ ،

۶۴ ، ۸۴

آرارات : ۱۳۸

آرارات بزرگک : ۸۳

آران : ۳۵

آرتساخ : ۱۳۶

آریانیا : ۳۵

آستان مشهد : ۲۰۰

آلاگوز : ۱۴۰

آلان : ۳۵ ، ۷۴ ، ۱۶۵

آلبان : ۳۵

آلبانی : ۳۵

اکرا : ۱۶۸	اردوبار : ۳۶ ، ۴۱
اکسفر : ۲۲۱	ارزروم : ۲۱۲
الازان : ۱۶۹	ارس : ۳۵-۳۸ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶
التان : ۱۸۱	۱۳۹-۱۴۰ ، ۱۵۷ ، ۱۶۸-۱۶۸
الران : ۳۵ ، ۳۹-۴۰ ، ۵۶ ، ۷۴	۱۷۳-۱۷۴ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲
۱۶۵ ، ۷۸	۱۸۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵-
الرائین : ۱۹۵	۲۰۶ ، ۲۱۲
الربع : ۱۹۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۱۱	ارشق : ۶۸ ، ۷۰ ، ۹۹ ، ۱۰۳
الرس : ۳۸ ، ۷۰ ، ۷۵	ارمنستان : ۳۲-۳۳ ، ۳۶ ، ۳۸-
الزوزان : ۱۹۱-۱۹۲	۳۹ ، ۴۷ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۷۰
الوانک : ۱۶۵ ، ۱۸۳ ، ۱۹۹ ، ۲۰۷	۷۳ ، ۷۸-۷۸ ، ۸۶-۸۶ ، ۹۲
اوتی : ۱۶۶ ، ۱۸۰	۹۵ ، ۹۷ ، ۱۱۷-۱۱۸ ، ۱۲۶
اوتیک : ۱۳۶	۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۰
اودی : ۱۶۶	۱۵۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۱۷۷
اهر : ۹۴ ، ۲۰۴ ، ۲۱۰	۱۸۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۱۹۵
ایران : ۵ ، ۶ ، ۸ ، ۱۰ ، ۲۰-۲۱	۲۰۷ ، ۲۱۲-۲۱۲ ، ۲۱۵
۲۶ ، ۳۲ ، ۳۴-۳۵ ، ۴۳ ، ۴۷	ارمنستان خارجی : ۱۹۱
۷۴ ، ۱۶۵ ، ۱۸۳ ، ۲۰۰	ارمنستان داخلی : ۱۹۱ ، ۱۹۴
ایفاران : ۳۳	ارمنیه : ۳۶ ، ۴۲ ، ۵۰-۵۱ ، ۵۶
ایفارین : ۳۳	۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۳۴
ب	اروپا : ۷
الباب : ۲۰۴ ، ۲۱۴	ارومیه (دریاچه) : ۲۱۲
باب الالباب : ۳۸ ، ۳۹ ، ۱۸۸	اریوجان : ۳۳-۳۴ ، ۷۶
باب العامه : ۱۴۳-۱۴۳	استروشنه : ۷۶
بابکان : ۷۱	استروشنه : ۴۵ ، ۵۰ ، ۶۷ ، ۱۵۵
الباب والالباب : ۷۴	استانبول : ۶۷
باجروان : ۲۰۵	اصفهان : ۱۷ : ۲۰ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۱
باجنیس : ۲۱۲	۳۳ ، ۴۴ ، ۶۰ ، ۶۴ ، ۷۶
بادغیس : ۴۴	۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۵۷ ر. سپاهان
بادکوبه : ۲۰۵	افریقا : ۵

برگری : ۱۹۱	بازار جای : ۱۳۶
برلین : ۲۲۳	باغاسکان : ۱۳۶
برمکی (دیوار) : ۷۵	باگاران : ۱۳۹
بروجرد : ۳۴-۳۳	بالاسکان : ۱۸۱
بزفونیک : ۲۱۲	بالنکستان : ۱۵۸
بسفرجان : ۲۱۲	بایتدزور : ۲۰۳
بش برmq : ۲۰۵	بخارا : ۱۱۲
بصره : ۱۶۴ ، ۷۴ ، ۳۲	بذ : ۳۲ ، ۳۰ ، ۲۸ ، ۱۴ ، ۹
بغقات (بغداد) : ۱۳۵	۳۷-۳۷ ، ۴۲ ، ۴۷-۴۸ ، ۵۰۰
بغداد : ۳۰ ، ۲۸ ، ۱۹-۱۸ ، ۷	۵۱ ، ۵۳ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۶۸
، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۷	، ۱۲۴ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ - ۱۳۴
، ۶۰ ، ۸۱ ، ۸۵ ، ۹۴ ، ۹۶-۹۷	، ۱۵۶ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ - ۱۶۴
، ۱۰۱ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ - ۱۲۲	۲۰۰ ، ۲۰۴
، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۷	بذین : ۱۴ ، ۲۹-۲۹ ، ۳۷-۳۸
۱۳۸ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ -	، ۴۱ ، ۶۹ ، ۷۷ ، ۸۵ ، ۱۵۷
، ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۶ ، ۱۷۷	۱۸۲ ، ۲۰۶
، ۱۸۴ ، ۱۹۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ر	برج : ۳۲ ، ۳۳ ، ۷۶
مدینة السلام ودارالسلام ودارالخلافة	برداج : ۵۷
بنك : ۱۳۷	بردان : ۱۴۴
بلاسجان : ۱۸۲	بردزور : ۱۸۰
بلال آباد : ۸ ، ۱۰ ، ۱۶۱	بردع : ۳۵ ، ۲۰۱
بلالرود : ۷۰	بردهه : ۳۵-۳۶ ، ۳۹-۴۰ ، ۵۷ -
بلخ : ۳۲	، ۵۷ ، ۷۴-۷۵ ، ۱۳۶ ، ۱۶۶
بلخاب : ۴۰	، ۱۷۳ ، ۱۷۹ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵
بلك : ۱۷۴ ، ۱۸۱	۱۹۱-۱۹۲ ، ۲۰۱ ، ۲۱۲
بلكان : ۱۸۱	برزن : ۴۰
بمبئی : ۲۲۳-۲۲۳	برزنج : ۱۹۲
بندرلنگه : ۱۵۸	برزند : ۲۹ ، ۴۱-۴۱ ، ۴۶ ، ۹۹
بولاق : ۸۶ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲	، ۱۰۱ ، ۱۰۳ - ۱۳۴ ، ۱۴۲
بیروت : ۲۱۹ ، ۲۲۱	۲۱۵

تهران : ۲۲۳-۲۲۴	بیزنتیه : ۵ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۱۳۹
تهك : ۲۰۱	بیلاقان : ۷۷
ث	بیلاكان : ۱۸۱
ثرثور : ۳۵	بیلقان : ۳۹-۴۰ ، ۵۵-۵۶ ، ۷۰ ،
ج	۷۴ ، ۷۷-۷۸ ، ۹۳ ، ۱۳۳ ،
جابر وان : ۲۱۲	۱۴۵ ، ۱۴۹ ، ۱۸۲-۱۸۳
جارمانام ، ۲۰۸	بین النهرین : ۱۳۵ ، ۱۴۰ ، ۱۶۷ ،
جبال : ۳۴ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۷۳ ، ۷۶-	۱۸۱ ، ۲۰۱
۱۹۱ ، ۷۷ ، ۸۳ ، ۸۸ ، ۱۳۳ ، ۱۹۱	پ
جبرئیل : ۲۰۶	پارس : ۱۹ ، ۶۴-۶۴
جبل : ۴۶ ، ۶۲ ، ۸۵ ، ۲۱۵ ر .	پاریس : ۲۱۸ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴
جبال	پازكانك : ۱۸۰
جرز : ۱۹۴ ، ۱۷۳ ، ۲۰۲	پرتو : ۳۵ ، ۱۶۶ ، ۱۷۲ ، ۱۸۱ ،
جرزان : ۵۹ ، ۱۷۳ ، ۲۰۳	۱۸۵
جزیره : ۵۴ ، ۵۹ : ۹۹ ، ۱۹۱	پل محمره : ۲۴
جعفر قلی خان ، ۳۷	پیتکران : ۱۸۱
جلفا : ۴۱	پیروزآباد : ۳۵ ، ۱۶۶
جلم : ۱۷۴ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷-۲۰۸	ت
جمهوری شوروی ازبکستان : ۶۷	تارن : ۱۴۰
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان:	تارون : ۱۷۱ ، ۱۷۸
۳۵	تبریز : ۹ ، ۵۵ ، ۹۸ ، ۱۶۸ ، ۱۸۷ ،
چندان : ۲۰۵	۲۰۴ ، ۲۱۴
چنز : ۱۸۶	ترتر : ۳۵ ، ۱۶۸ ، ۱۷۳-۱۷۴ ،
جوانشیر : ۲۰۷	۱۸۳ ، ۲۰۷
چیزان : ۱۸۲ ، ۲۰۵ ، ۲۱۱	ترقی : ۲۰۳
چیزان ، ۲۰۵	ترمدين : ۱۷
چیلان : ۴۱	تری : ۱۸۰
چ	تفلیس : ۳۵ ، ۳۸ ، ۶۰ ، ۷۵ ، ۱۶۷ ،
چندان : ۲۰۵	۱۷۷ ، ۲۰۰

ح

حصن النهر : ۱۰۲ ، ۹۹

حلموان : ۱۴۹ ، ۱۴۳ ، ۳۴

هندان : ۲۰۶ ، ۲۰۴ ، ۲۰۰

حیدرآباد دکن : ۲۲۱

حیران : ۲۰۶

خ

خاجین : ۲۰۷ ، ۲۰۲ ، ۲۰۰ ، ۱۹۵

ر . خچن

خاش : ۲۰۷

ختیش : ۱۸۲-۱۸۱ ، ۱۶۸

خت : ۱۳۷

خچناجور : ۲۰۷

خچن : ۱۹۹ ، ۱۹۵ ، ۱۸۳ ، ۱۷۲

۲۱۱ ، ۲۰۸ ، ۲۰۶ ، ۲۰۲

خچن چای : ۲۰۷ ، ۱۳۶

خچنک : ۲۰۷

خچئن : ۱۷۳

خراسان : ۳۲ ، ۲۸ ، ۱۷-۱۷ ، ۵

۵۶ ، ۵۲ ، ۵۰ ، ۴۵-۴۴ ، ۳۳

۷۷-۷۶ ، ۶۷ ، ۶۳-۶۲ ، ۵۸

۱۴۴ ، ۹۴ ، ۸۷ : ۸۵ ، ۸۱

۱۸۳ ، ۱۵۲

خرم آباد : ۳۴ ، ۳۲

خرمی : ۶۸

خش : ۱۰۲ ، ۱۰۰ ، ۹۹ ، ۳۷-۳۷

۱۳۷ ، ۱۰۴

خشبة بابك : ۸۱

خضرزنده : ۲۰۵

خلاط : ۱۹۱ ، ۵۸

خلخال : ۱۷۳ ، ۱۷۱

خلبیج فارس : ۱۵۸-۱۵۷

خنج : ۱۵۸

خوزستان : ۳۴ : ۳۲ ، ۲۸

خونج : ۱۵۸ ، ۴۰

خوندز : ۱۷۱

خوی : ۷۱

خیداق : ۲۰۴

خیران : ۱۸۲

خیزان : ۲۱۱ ، ۲۰۵-۲۰۵

خیزی : ۲۰۵

خیلیخینا : ۱۷۱

د

دارالخلافة : ۱۲۳ ، ۱۲۰

دارالسلام : ۱۵۰ ، ۱۲۴ ، ۱۲۱

داربال : ۱۷۰

داغستان : ۲۰۴ ، ۱۷۰ ، ۱۶۶

دامداباجا : ۳۸

دامغان : ۲۸

دانشگاه تبریز : ۲۱۴

دانشگاه لندن : ۱۸۴

دبیل : ۱۹۱ ، ۱۴۰ ، ۸۳ ، ۵۹ ، ۳۸

۱۹۳ ، ۱۱۲ ر . دوین

دربند : ۱۸۸ ، ۷۴ ، ۳۸ : ۳۵

۲۰۵

دروذ : ۶۹

دروذالروود : ۴۶

دروازه دربند : ۲۰۵

دریاچه ارومیه : ۲۱۲

ز	دریاچه آدریاتیک : ۳۵
زاب : ۶۰	دریای خزر : ۳۶ ، ۴۱ ، ۷۵
زبطره : ۱۰۹ ، ۵۱	دریای گیلان : ۲۰۵
زسابودلف : ۳۲-۳۳	دزغوك : ۱۳۷
ززمقل : ۳۲-۳۳	دزگام : ۱۷۱
زرین : ۳۲	دسته : ۱۷
رنجان : ۱۰ ، ۴۰ ، ۵۴ ، ۷۴ ، ۸۷	دشت موقان : ۳۶ ، ۴۰ ، ۱۸۲
۱۳۴	دشت میل : ۱۸۱
زنگان : ۸۴	دکن : ۲۲۱
زنگه : ۱۳۸	دماوند : ۸۳
س	دمشق : ۶۹ ، ۲۱۸
سادراسب : ۳۷ ، ۴۶	دوال رود : ۳۸ ، ۴۷
سامرا : ۱۴ ، ۳۰ ، ۴۰ ، ۴۹ ، ۷۹	دولس : ۱۴۰
۸۱ ، ۹۳ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰	دوین ، ۱۴۰ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱
۱۵۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ر . سامره	۲۰۶ ، ۲۱۲ ر . دیبل
وسرمن رای	دیلم : ۳۹ ، ۱۸۴
سامره : ۵۰ ، ۹۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ،	دینور : ۳۶ ، ۳۴ ، ۵۸ ، ۶۲-۶۳
۱۴۱ ، ۱۵۰ ، ۱۶۱ ر . سامرا	۶۹ ، ۷۴ ، ۸۵-۸۷
وسرمن رای	دیوار برمکی : ۷۵
سبلان : ۹ ، ۳۶ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۸۳	ر
سپاهان : ۵۱ ر . اصفهان	راس الجسر : ۱۴۴
سراج طیر : ۲۱۲	ران : ۱۷۱
سرمن رای : ۲۵ ، ۲۹-۲۹ ، ۴۷ -	ربیعہ : ۵۹-۶۰
۴۷ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۱ ،	رودالرود : ۹۱
۸۵ ، ۱۴۱ ، ۱۵۰ ، ۲۱۶ ر ،	روم : ۴۸ ، ۵۲ ، ۶۴-۶۵ ، ۱۰۹
سامرا وسامره	۱۲۹ ، ۱۳۵ ، ۱۲۸ ، ۱۵۵ ،
سروشنه : ۵۲ ، ۶۷ ر . استروشنه و	۱۶۲ ، ۱۹۱
اسروشنه	ری : ۱۳ ، ۱۷ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۱ ،
سریر : ۷۴	۳۳ ، ۷۶-۷۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱
سفیان : ۲۰۲	

شرفه : ۳۸
 شروان : ۳۵-۳۶ ، ۴۱ ، ۷۵ ، ۱۶۹ ،
 ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ،
 ۲۱۱ ، ۲۱۳-۲۱۴
 شکو : ۱۷۲
 شکی : ۳۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۲ ،
 ۱۷۶ ، ۱۷۸-۱۷۹ ، ۱۹۴ ،
 ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۱۱ ،
 ۲۱۳
 شکیخ : ۱۷۱-۱۷۲
 شماخی : ۳۶ ، ۴۱ ، ۲۰۲
 شوشا : ۱۸۲
 شوشی : ۱۳۷ ، ۱۸۲
 شهرستانه : ۱۹ ، ۵۰ ، ۶۴
 شهرشروین : ۱۴
 شیدان : ۴۱
 شیراز : ۳۸
 شيرك آرشارونيك : ۱۳۹
 شيرك وتيك : ۲۱۲
 شيروان : ۱۹۷

ص

صناره : ۷۵
 صميره : ۳۲ ، ۳۴ ، ۷۶ ر . صميره

ط

طارم : ۱۸۵ ، ۱۸۷
 طبرستان : ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۸ ،
 ۲۹ ، ۳۲ ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۶۵ ،
 ۶۹ ، ۷۷ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۴۴ ،
 ۱۴۹ ، ۱۵۳ ، ۱۵۶
 طرابزنده : ۷۵

سفید رود : ۱۸۵
 سليمان (کوه) : ۱۹۶
 سباطمان : ۱۷۰
 سمنان : ۲۸
 سمیران : ۱۸۷
 سن پترزبورگ : ۱۶۷ ، ۲۲۴
 سند : ۵۰
 سندیابا : ۶۹
 سواد : ۷۱ ، ۱۶۱
 سوان (دریاچه) : ۱۳۷ ، ۲۰۱
 سورالطین : ۷۵
 سورین : ۶۹
 سیروان : ۳۲ ، ۳۴ ، ۷۶ ، ۱۰۴
 سیستان : ۱۳۶
 سیمجان : ۱۵۸ ، ۲۱۲
 سیمکان : ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۶۱ ، ۱۷۴ ،
 ۱۷۹ ، ۱۸۵ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴
 سیمکان غربی : ۱۵۴
 سیمره : ۳۴ ر . صمیره
 سیونی : ۱۳۵ ، ۲۰۷
 سیونیا : ۱۶۸ ، ۱۹۳
 سیونیک : ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۶۹ ، ۲۰۷ ،
 ۲۱۲

ش

شابران : ۳۵
 شاغات : ۱۳۷
 شام : ۷۰ ، ۶۳ ، ۶۹ ، ۸۷
 شاهپور : ۷۱
 شاهماریکلو : ۳۷
 شاهی : ۴۶ ، ۹۸

قبان : ۲۰۰
 قبق (كوه) : ۱۹۲
 قبله : ۳۵ ، ۱۶۹ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳ ،
 ۲۱۱
 قبه : ۳۵
 قراباغ : ۱۶۶ ، ۲۰۸
 قراجہ داغ : ۱۶۸-۱۶۸ ، ۲۰۴
 قران : ۷۰
 قرماسين : ۳۴
 قرمىين : ۳۴
 قرمىسين : ۳۴
 قزوین : ۱۰ ، ۱۸ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۳۹ ،
 ۷۴ ، ۶۱
 قسطنطنيه : ۵ ، ۶۵ ، ۱۶۱ ، ۲۲۲
 قسم : ۳۲
 قصرعبدالله بن طاهر : ۶۳
 قطور : ۷۱
 قفقاز : ۳۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۱ ،
 ۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۲۰۵
 قلقاطوس : ۱۹۳
 قم : ۲۸ ، ۳۲-۳۳ ، ۶۲
 قناطرحدیقه : ۱۴۳
 قومس : ۷۷ ر. کومش
 قهستان : ۸۳
 قیلا : ۸۸
 ك
 كابل : ۲۲۳
 كاپله : ۱۷
 كاخ : ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ،
 ۱۹۹

طرابوزان : ۱۹۱
 طرحان : ۳۴ ، ۹۰
 طرسوس : ۱۰۹
 طرم : ۱۸۵
 طرهان : ۳۴
 طوس : ۱۸۸
 طهران : ۲۱۶ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲
 ع
 عراق : ۱۲ ، ۱۸ ، ۳۱ ، ۵۶ ، ۵۹ ،
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۸۷
 عراق عجم : ۸۳ ، ۱۲۱ ، ۱۵۰
 عموريه : ۵۲ ، ۶۶-۶۶ ، ۱۵۳ ، ۱۶۳
 غ
 غسانيه : ۲۰۳
 ف
 فارس : ۱۵۷-۱۵۸ ، ۱۹۵
 فايك : ۱۷
 فداغ : ۱۵۸
 فرغانه : ۱۱۵ ، ۱۶۴
 فلسطين : ۵
 فولميناتا : ۲۰۵
 ق
 قارس : ۱۴۰
 قاسم كندی : ۳۸
 قاطول : ۸۰ ، ۱۵۰
 قاليقالا : ۲۱۲
 قاليقلا : ۱۹۱
 قاهره : ۱۵۹-۱۶۰ ، ۲۰۰ ، ۲۱۴ ،
 ۲۱۷ ، ۲۲۲

کور : ۳۵-۳۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ،	کاخت سفلی : ۱۷۸
۱۷۴ - ۱۷۵ ، ۱۸۰ ، ۱۸۳ ،	کاخت علیا : ۱۷۷
۱۹۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵ ر. کر	کاختیا : ۱۷۰
کورسره : ۱۹۶	کاشان : ۲۸ ، ۳۲-۳۳
کوفه : ۷۴	کاشغر : ۷
کولك : ۳۵	کانپور : ۲۲۲
کومش : ۷۷ ر. قومی	کاواکرت : ۱۳۸
کوه ابوموسی : ۷۵ ، ۱۸۲	کنیش : ۱۸۰ ، ۱۸۲
کوهدشت : ۳۴	کده : ۷۰
کوهستان : ۱۸-۱۹ ، ۶۲ ، ۶۴	کذج : ۷۰
کوه سلیمان : ۱۹۶	کذه : ۷۰
کویته : ۲۲۳	کر : ۷۵ ر. کور
کویریکه : ۱۷۷	کرتیل : ۱۷۷
ک	کردستان : ۱۸۴
گالکال : ۱۷۱	کرج : ۳۲-۳۲ ، ۱۵۶
گرجستان : ۵۹ ، ۱۴۰ ، ۱۷۱ ،	کرج ابی دلف : ۳۲-۳۳ ، ۷۶
۱۷۶ - ۱۷۷ ، ۲۰۳ ، ۲۰۸ ،	کرمان : ۲۸ ، ۱۵۷-۱۵۸
۲۱۲	کرمانشاه : ۲۶ ، ۳۴ ، ۸۶
گرجستان شرقی : ۱۷۷	کره : ۱۷ ، ۳۳
گرجستان غربی : ۱۷۷	کرهرود : ۳۳
گرزوان : ۲۰۲	کسال : ۵۷
گرگان : ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۹ ، ۱۸۵	کش : ۲۶
گرمادوز : ۲۰۶	کشا : ۳۷
گفارخونی : ۱۳۵-۱۳۷	کلارجت : ۱۷۱ ، ۱۷۸
گفار کونیک ، ۱۳۷	کلان رود : ۷۰ ، ۱۶۱
گفام : ۱۳۶	کلکنه : ۲۱۹ ، ۲۲۲-۲۲۳
کنجه : ۱۳۶ : ۱۸۶	کلنکاتوس : ۱۹۳
گوئا : ۲۱۹	کلبیر : ۲۰۶
گوتینگن : ۲۱۷	کنیسه بابک : ۱۵۲-۱۵۳
گوکجه : ۱۳۶	کودشت : ۳۲ ، ۳۴

ماوراء قفقاز : ۱۶۶ ، ۱۸۴-۱۸۵ ،

۱۹۶

ماه بصره : ۲۶ ، ۳۳-۳۴

ماه كوفه : ۲۴ ، ۳۳-۳۴

ماهين : ۲۶

متس آرانك : ۱۷۲

مخانك : ۱۸۰

مداین : ۸ ، ۱۶۱

مدينة السلام (بغداد) : ۵۷ ، ۸۱

مراغه : ۱۸ ، ۳۹ ، ۶۱ ، ۷۰ ، ۸۴

۸۹-۹۰ ، ۱۰۴ ، ۱۰۸ ، ۱۶۴

۱۹۶ ، ۲۱۳

مرالوی : ۳۷

مرند : ۳۶ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۸۳

مرو : ۳۱ ، ۸۵

مز : ۱۵۸

مسقط : ۷۵

مسكو : ۲۱۶

مشهد : ۲۰۰

مصر : ۵ ، ۵۶ ، ۶۳

مطيره : ۹۳ ، ۱۴۳

مفان : ۳۶ ، ۱۵۷

مغربزمین : ۵۶

منازجرد : ۱۳۷ ، ۱۹۱

مناز كرت : ۱۳۷

مناز گرد : ۱۳۷

موصل : ۵۵ ، ۶۰ ، ۸۳ ، ۸۶

موغان : ۱۱۸

موقان : ۳۶ ، ۴۱ ، ۶۸ ، ۸۸ ، ۹۵

۱۰۳ ، ۱۳۴ ، ۱۵۷ ، ۱۸۲

گوگردی (كوه) : ۱۵۸

گولگولا : ۱۷۱

گیلان : ۵ ، ۲۰۵

ل

لار : ۱۵۸

لارستان : ۱۵۸

لالستان : ۳۳

لاهیجان : ۱۹۶

لاپزبك : ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱

لايجان : ۱۹۲

لايزان : ۱۹۶

لرستان : ۳۳-۳۴

لسر : ۱۸۰

لقانين : ۵۹

لكنهو : ۲۲۲-۲۲۳

لندن : ۱۸۴ ، ۲۱۸ ، ۲۲۱ ، ۲۲۳

لنگه (بندر) : ۱۵۸

لنين گراد : ۲۲۲

لولوا : ۱۳۶

لوئو : ۱۳۶

لبنر (كوه) : ۱۵۸

ليدن : ۲۱۵ ، ۲۱۹

م

ماد : ۲۶ ، ۳۴ ، ۱۹۱

ماسبدان : ۳۳-۳۴ ، ۵۱ ، ۶۳ ، ۷۶

ماكنوتس : ۱۳۷ ، ۱۷۴

ماكنيك : ۱۳۷

ماوراءالنهر : ۵ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۱

۴۵-۴۵ ، ۵۲ ، ۵۰ ، ۶۷ ، ۹۷

۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳

ورثان : ۳۹-۴۰ ، ۵۶ ، ۷۰ ، ۷۵ ،

۱۶۸ ، ۱۸۱ ، ۲۱۲

ورزقان : ۱۹۴ ، ۲۰۴ ، ۲۱۱

ورسنگان : ۳۲ ، ۷۶

ورین وای کونیک : ۱۸۰

وسطان : ۱۹۱-۱۹۲

ونیز : ۲۲۲

ویزور : ۲۰۰ ، ۲۰۳

وین : ۱۷۴

ه

هائند : ۱۸۰

هرازدان : ۱۳۸

هرت : ۱۷۱

هرتی : ۱۶۹ ، ۱۷۸ ، ۱۹۹

هشتادسر : ۶۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۸ ، ۱۳۴ ،

۱۶۴ ، ۱۷۴ ، ۲۰۶

همدان : ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۴ ،

۵۰-۵۱ ، ۵۶ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۷۴ ،

۷۷ ، ۸۴ ، ۱۲۱-۱۲۲ ، ۱۳۱ ،

۱۵۵

هند : ۷۹ ، ۱۴۹-۱۵۰

هندوستان : ۱۲۰

هوراند : ۲۰۶

هوروز : ۱۸۰

ی

یثرب : ۷

یزیدیه : ۱۹۸

یمن : ۶۰

یونان : ۲۰۰

مهرجان قذف : ۳۲

مهرجان قذق : ۳۲ ، ۳۴

مهرگان کده : ۳۲

میانه : ۴۰ ، ۱۹۶

میل (دشت) : ۱۸۱

میل بیلقان : ۱۸۱

میمد : ۸ ، ۱۰ ، ۴۰ ، ۱۶۱

ن

نجف : ۲۱۷

نخجوان : ۳۶ ، ۴۱ ، ۱۳۶ ، ۱۴۰ ،

نخچوان : ۱۹۱ ، ۲۱۲

نشوا : ۱۹۱ ، ۲۱۲

نشوی : ۵۹

نوبنجان : ۳۳

نوخا : ۳۶

نهاوند : ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۷۴

نیشابور : ۶۹ ، ۷۷ ، ۸۷ ، ۱۴۱ ،

۱۴۶

و

واحتامک : ۲۰۸

واسپوراگان : ۱۸۷-۱۸۸ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ،

۲۱۲

وان : ۱۳۹ ، ۱۹۲ ، ۲۰۶

وان (دریاچه) : ۱۴۰ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱

وایوتس تزور : ۱۳۷

وایوتس دزور : ۱۹۴ ، ۲۰۳ ، ۲۱۱

وحین : ۱۸۰

ورتان : ۴۰

فهرست نامهای کتابها و مقاله‌ها و مجله‌ها

پ

پول گرجستان : ۲۱۱

ت

تاریخ آلبانیا (اران) : ۱۶۷ ، ۱۷۲

تاریخ ارمنستان : ۱۷۷ ، ۲۰۲

تاریخ اصفهان : ۲۰

تاریخ الامم و الملوك : ۲۱۸ ر. تاریخ

طبری

تاریخ العراق الاقتصادي فی القرن الرابع

الهجرى : ۱۸۴ ، ۲۱۰

تاریخ بیهقی : ۱۵۴ ، ۲۲۲

تاریخ تحولات اجتماعی : ۲۲۵

تاریخ حمدانیان : ۱۸۶

تاریخ دمشق : ۶۹

تاریخ سیونیک : ۱۶۹

تاریخ شروان : ۱۷۲-۱۷۹ ، ۱۹۶

۱۹۹ ، ۲۰۳ ، ۲۰۷

تاریخ طبرستان : ۶۶ ، ۲۲۳

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران :

۲۲۴

تاریخ طبری : ۲۰ ، ۱۶۰ ، ۱۷۴ ،

۲۱۸ ر. تاریخ الامم والملوك

تاریخ عباسیه : ۱۴۹

تاریخ عمومی : ۱۳۵

تاریخ قدیم شروان : ۱۹۷

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۴۰ ،

۲۱۹

اخبار ابی تمام : ۱۶۰

اخبار الطوال : ۱۳ ، ۶۳ ، ۱۳۱ ،

۲۱۷

اخبار بغداد : ۸۰ ، ۱۵۱

ارانشهر : ۱۸۲

ارشاد الاریب الی معرفة الادیب : ۲۲۱

ارمنستان در میان بیزنتیه و اسلام : ۱۷۱

اسامی دهات کشور : ۷۱

استیلای دیلمیان : ۱۸۴

اسلام انسیکلوپدیسی : ۱۸۴

اعتقادات فرق المسلمين و المشرکین :

۲۲۱ ، ۲۵

التبصیر فی الدین و تمییز الفرق الناجية

عن الفرق الهالکین : ۲۴ ، ۲۲۰

الفرق بین الفرق : ۲۸ ، ۲۱۴ ، ۲۱۹

انقراض خلافت عباسی : ۱۸۴

ایران در آغاز دوره اسلامی : ۱۸۴ ،

۱۹۸

ب

بابک خرم دین : ۲۲۵

بابک خرم دینی : ۲۲۵

بحیره : ۱۶ ، ۱۴۹ ، ۲۲۵

بودجه درآمدهای سال ۳۰۶ هجری :

۲۱۳

جغرافیای قدیمی بزبان ارمنی : ۱۷۰ ،

۱۸۲

جغرافیای یعقوبی : ۲۱۲

جوامع الحکایات و لوامع الروایات :

۱۲ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۱۳۳ ، ۱۴۵ ،

۱۵۷ ، ۲۲۳

جنوب ارمنستان : ۱۹۱

ح

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر :

۵۵۰ ، ۱۲۲ ، ۱۳۲ ، ۲۲۴

حدود العالم من المشرق الى المغرب :

۴۰ ، ۱۷۰ ، ۱۸۵ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ،

۲۲۲

حسن جلال الدین شاهزاده خچن :

۲۰۷

خ

خاندان بویه در بغداد : ۱۸۴

خاندان نوبختی : ۲۲۵

خلاصة الاخبار فی بیان الاخبار : ۱۲۱ ،

۱۳۲ ، ۲۲۴

د

دایرة المعارف اسلام : ۱۶۳ ، ۱۶۸ ،

۱۷۰ ، ۱۹۹ ، ۲۰۲

دو قرن سکوت : ۲۲۵

دول الاسلام : ۱۱۷ ، ۲۲۱

دیوان : ۱۷۷

دیوان ابی تمام الطایبی : ۱۶۰

دیوان البحریری : ۱۶۰

ذ

ذیل دایرة المعارف اسلام : ۲۰۵

تاریخ گرجستان ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ،

۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۲۰۸

تاریخ گزیده : ۱۶ ، ۶۴ ، ۱۳۱ ،

۱۴۹ ، ۲۲۴

تاریخ مجموع : ۲۱۹

تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین

الفرق : ۲۱۴ ، ۲۲۵

تاریخ مسعودی : ۱۵۴ ، ۲۲۲

تاریخ مقدسی : ۱۵

تاریخ نگارستان : ۵۳ ر . نگارستان

تاریخ یعقوبی : ۴۶ ، ۱۷۵ ، ۲۰۴ ،

۲۱۷

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام :

۲۴ ، ۲۲۳

تجارب الامم و تعاقب الهمم : ۱۵۶ ،

۱۸۴ ، ۲۱۹

ترجمة تاريخ طبرى : ۴۲ ، ۲۲۲

ترجمة ملل و نحل شهرستانی : ۲۲۵

تقویم التواريخ : ۵۱ ، ۲۲۲

تکامل اقطاع : ۲۰۹

تلبيس ابليس : ۲۳

تنقيح الادلة و الملل فی ترجمة كتاب

الملل والنحل : ۲۲۰

ث

ثمرات الاوراق : ۲۲۰

ج

جامع النواربخ : ۲۱۸

جغرافیای ابن حوقل : ۱۶۷

جغرافیای ارمنستان : ۱۶۶

ر

رسالة دوم ابودلف مسمر بن مهمل :

٢٠٠

روضة الصفا في سيرة الانبياء و الملوك

والخلفا : ١٦ ، ٥٥ ، ١١٨ ،

١٣٢-١٣٢ ، ١٤٩ ، ٢٢٤

ز

زبدة التواريخ : ٨٣ ، ١٤٩ ، ٢٢٣

زهر الاداب وثمر الالباب : ١٥٩

زين الاخبار : ٥١ ، ٢٢٣

زينة المجالس : ١٦ ، ١٤٦ ، ٢٢٤

س

سالنامه حكمرانان تازى : ١٧٤

سرالحيات : ٣٢

سياست نامه : ١٥ ، ١٨ ، ٢٣ ، ٣٠ ،

٦٠ ، ٦٢ ، ١٢٤ ، ١٢٦ ، ١٤٨ ،

١٥٧ ، ١٦٢ ، ٢٢٣

سير الملوك : ٢٢٣

ش

شاهد صادق : ٥٥ ، ٢٢٥

شاهنامه : ١٨٨

شاهنامه فردوسى : ١٨٨

شذرات الذهب في اخبار من ذهب : ٩٤ ،

٢٢٢

شذور : ٩٦

شكى : ١٩٧-١٩٨

شهر ياران گمنام : ١٨٤ ، ١٩٧

ص

صور الاقاليم : ٣٨ ، ٢١٩

صورة الارض : ٤٠ ، ٢١٩

ط

طبقات ناصرى : ٨٤ ، ٢٢٣

ف

فتوح البلدان : ٢١٥-٢١٧

فرهنگ جغرافيايى ايران : ٣٧

فهرس العلوم : ٢١٩ ر. كتاب الفهرست

ق

قدمای آل بويه : ١٨٥

قرآن : ٢٦-٢٧ ، ٨٣ ، ٢٠٥

قصص العلماء : ٢٢٣

قفقازيات : ١٦٥

ك

كارنامه فرهنگستان علوم امپراطورى ،

٢٠٧

كامل التواريخ : ٢٢١

الكامل فى التاريخ : ٢٢١

كتاب الانساب : ١٣ ، ٣١ ، ١٥٧ ،

٢٢٠

كتاب البداية والنهاية : ٤٧ ، ٢٢٢

كتاب البدء والتاريخ : ٧١ ، ٢١٢

كتاب البلدان ابن الفقيه : ٣٨ ، ٢١٧

كتاب البلدان يعقوبى : ٣١ ، ٣٩ ،

٢١٨

كتاب التنبيه والاشراف : ١٦ ، ٣٢ ،

٨٥ ، ٢١٨

كتاب الخراج : ٢١٠

كتاب العبر وديوان المبتدا والخير فى

ايام العرب والعجم والبر برومن

- عاصرم من ذوی السلطان الاکبر:
۸۵ ، ۱۶۲ ، ۲۲۲
کتاب الفتوح ، ۷۰
کتاب الفرق بین الفرق : ۱۵ ، ۲۱۴ ، ۲۱۹
کتاب الفصل : ۲۲۰
کتاب الفهرست: ۸ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۲۱۹ ، ۱۶۵ ، ۲۱۹
کتاب المسالك الممالك : ۸۳ ، ۲۱۹
کتاب المسالك والممالك ابن حوقل :
۱۸۹ ، ۲۱۹
کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه:
۳۷ ، ۲۱۸
کتاب المعارف : ۵۴ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۲۱۷ ، ۸۵
کتاب الملل والنحل : ۳۱ ، ۲۲۰ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵
کتاب الوزراء : ۲۰۸
کتاب بغداد : ۶۲ ، ۲۱۷
کتاب فی المقالات فی اصول الدیانات :
۳۲ ، ۷۶
س
گرفتاری و کشته شدن بابک : ۲۲۵
ل
اللباب فی تهذیب الانساب : ۱۴ ، ۲۲۱
م
مازیار : ۲۲۵
مالک و دهقان : ۲۰۹
- مجله آسیایی : ۱۷۷ ، ۱۸۱
مجله آموزشگاه مطالعات خاوری و
افریقایی : ۱۶۵
مجله آنال : ۲۰۹
مجله ارتش : ۲۲۵
مجله انجمن آسیایی شاهی : ۱۸۴
مجله انجمن خاورشناسی آلمان :
۱۶۳-۱۶۵
مجله تاریخ قدیم : ۲۰۵
مجله مهر : ۲۲۵
مجله التواریخ والقصص : ۱۳ ، ۵۰ ، ۲۲۳
مجله فصیحی : ۱۶ ، ۱۸ ، ۴۳ ، ۲۲۴ ، ۶۷ ، ۵۱
مجموعه جغرافیه های تازی : ۲۰۸ ، ۲۱۲ ، ۲۰۹
محاضرات الادباء و محاورات الشعراء
و البلقاء : ۱۵۸ ، ۲۲۰
مختصر الدول : ۱۵ ، ۲۲۱
مختصر کتاب البلدان : ۲۱۸
مختصر کتاب الفرق بین الفرق : ۲۱۴ ، ۲۲۱ ، ۲۱۵
مرآة الجنان وعبرة البقطان : ۱۵۵ ، ۲۲۱
مروج الذهب و معادن الجوهر ۷۳ ، ۱۳۳ ، ۱۵۰ ، ۱۶۵ ، ۲۱۸
مسافری : ۲۰۲
مسافریان : ۱۸۵
مطالعات در باره زندگی اقتصادی
بین النهرین در قرن دهم : ۱۸۴

ن	مطالعات در تاریخ قفقاز: ۱۶۹، ۱۷۲،
نام جاها در زبان ارمنی قدیم: ۱۷۱،	۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۹،
۲۰۳	۲۲۴ - ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۴،
نزهة القلوب: ۴۱، ۲۰۵، ۲۲۳،	معجم الادباء: ۱۶۲، ۲۲۱،
نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة	معجم البلدان: ۲۱، ۳۸ - ۳۸، ۶۸،
۲۱۸، ۹۶	۲۲۱
نقد العلم والعلماء او تلبیس ابلیس:	مفاتیح العلوم: ۲۱۹
۲۲۰، ۲۳	مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین
نگارستان: ۱۶، ۱۳۳، ۱۴۹، ۲۲۴،	۲۱۸، ۲۳
ی	مقالات فی اصول الدیانات: ۷۶
یادداشتهایی در باره ارمنستان: ۲۰۲	منتظم ناصری ۱۶، ۳۱، ۵۳ - ۵۴
یادنامه ادوارد براون: ۱۸۵	۲۲۵، ۶۵
یادنامه ن. ی. ماو: ۱۷۰	موغان: ۲۰۳



چاپ چهارم
بها : ۳۰۰ ریال